



آذربایجان خلقی فرقه‌سزین و شها متلی
فدائیلریمزین یالنیز آذربایجانا دگیل،
بو تون ایرانا ایتریگی تاریخی خدمتکری
ایللرله، یوز ایللرله یاده ایدر جکیر.
سپهره شوشوری

حکومت ملی آذربایجان



مروری بر رویدادهای سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵ آذربایجان
و نسل کشی ۲۱ آذر

مؤلف: حسین طلیزاده (بارش هرنادلی)



حکومت ملی آذربایجان

مروری بر رویدادهای سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ آذربایجان و
نسل کشی ۲۱ آذر

مؤلف:

حسین علیزاده (باریش مرندلی)

نشر به صورت الکترونیکی: آذرماه ۱۳۹۲ مصادف با نوامبر ۲۰۱۳

باز نشر همراه با اضافات: آبان ماه ۱۳۹۳ مصادف با نوامبر ۲۰۱۴

پیشنهادات و انتقادات خود را به آدرس ایمیل زیر ارسال فرمایید:

21azerbook@gmail.com



تقدیم به روح بلند شهید «میر جعفر پیشه‌وری»؛
رهبر ملی و بزرگترین رجل سیاسی آذربایجان که به ما آموخت:
"علی رغم تبلیغات منفی دشمنان آذربایجان،
آذربایجان آزاد، دمکرات و پیشرفته، حقیقت لاینفک تاریخ است!"

فهرست مطالب:

۲۱.....	مقدمه
۲۶.....	آذربایجان در اواخر قرن ۱۹
۲۶.....	تفکرات خود مختاری و تشکیل دولت در آذربایجان
۲۸.....	آذربایجان در اوایل قرن ۲۰
۲۸.....	از مملکت آذربایجان تا مملکت آزادیستان
۳۱.....	آذربایجان در دوره رضا شاه
۳۳.....	کینه و نفرت ملت آذربایجان از ژاندارمها
۳۵.....	آذربایجان پس از سقوط رضاخان
۴۶.....	از آزادیستان تا حکومت ملی آذربایجان
۵۰.....	دشمنان قسم خورده ما و مخالفان فرقه دموکرات

- کنگره اول فرقه دمکرات آذربایجان ۵۴
- قدم اول تمرین دموکراسی ۵۴
- کنگره دوم، بسط دموکراسی و جاری شدن آن در متن جامعه ۵۵
- تسلیم ارتش در آذربایجان و کنترل فدائیان بر آذربایجان ۵۷
- بدنه اجتماعی و نیروهای تشکیل دهنده حکومت ملی آذربایجان ۵۹
- استقرار حکومت ملی آذربایجان ۶۰
- نهاد سازی توسط حکومت ملی آذربایجان ۶۰
- نهادهای سیاسی، ایجاد پارلمان ۶۰
- تشکیل سازمان حزبی ۶۲
- تشکیل هیئت دولت ۶۲
- نهاد های فرهنگی و هنری ۶۳
- وزارت معارف ۶۴
- تاسیس دانشگاه ۶۶
- قشون ملی ۷۰
- مدارس نظامی ۷۲
- گسترش سینما، موسیقی، تئاتر و هنر ۷۳
- آختاریش - سازمان امنیت حکومت ملی آذربایجان ۷۴
- نظمیه یا پلیس شهری ۷۴

- ۷۴..... خدمات و اصلاحات اقتصادی حکومت ملی
- ۸۰..... تفنگیم اولچو اولدو اربابدان یئر آلاندا
- ۸۱..... به حرکت در آمدن چرخ صنایع توسط حکومت ملی آذربایجان
- ۸۳..... تاسیس بانک و چاپ اسکناس
- ۸۴..... ایجاد بایراق
- تکاپوی غرب و حکومت وابسته به بیگانه در تهران برای مقابله با
- ۸۵..... خواستهای قانونی حکومت ملی آذربایجان
- ۸۷..... دروغ پردازی روزنامه های دست راستی در مورد حاکمیت ملی ایران
- ۸۹..... طرح مساله آذربایجان در شورای امنیت
- ۹۱..... مذاکرات حکومت ملی با حکومت تهران
- ۹۴..... توافق نامه حکومت ملی آذربایجان و حکومت تهران
- ۹۹..... اشتباهات رهبران فرقه دمکرات
- ۱۰۰..... تخلیه زنجان آغاز شکست آذربایجان
- ۱۰۲..... تعریف امنیت آذربایجان در داخل مرزهای آذربایجان
- ۱۰۳..... جلوگیری از برادر کشی به نسل کشی انجامید
- ۱۰۴..... چه کسی فرمان نسل کشی در آذربایجان را صادر کرد؟
- ۱۰۹..... بررسی شهر به شهر نسل کشی در آذربایجان
- تشکیل فرقه دمکرات در زنجان؛ پایه گذاران فرقه دمکرات در زنجان
- ۱۱۰.....

- ۱۱۱..... خاندانهای موافق و مخالف فرقه دمکرات در زنجان
- محمود ذوالفقاری در خدمت حکومت تحت الحمایه دول اجنبی در
تهران ۱۱۳
- ۱۱۴..... خاندان دارائی های زنجان:
- ۱۱۷..... سران دمکراتها در زنجان
- ۱۱۷..... نمایندگان زنجان در مجلی ملی آذربایجان
- ۱۱۷..... ذوالفقاریها مانع پیشرفت زنجان
- ۱۱۹..... شروع نسل کشی از زنجان
- ۱۲۰..... غارتگران در زنجان
- ۱۲۳..... انتقال توپ و تانک به جای گندم به زنجان
- ۱۲۴..... حمله حکومت مرکزی به آذربایجان با هواپیماهای جنگی
- ۱۲۴..... اولین شهید روحانی در زنجان
- دروغگوئی روحانیون درباری زنجان در مورد روحانی شهید آل اسحاق
..... ۱۲۷
- ۱۲۸..... تبلیغات دروغین روزنامه های دست راستی نسبت به حکومت ملی
- ۱۳۰..... مبارزه فرقه دمکرات با فحشا در زنجان
- ۱۳۱..... فعالیتهای فرهنگی حکومت ملی در زنجان
- ۱۳۳..... روزگار سخت مردم زنجان در تبعید و مهاجرت
- ۱۴۰..... شهدای زنجان

- ۱۴۲..... مبارزه مردم میانه با استعمارگران
- ۱۴۳..... میانه چگونه از دست استعمارگران آزاد شد
- ۱۴۴..... تشکیل فرقه دمکرات در میانه و کاغذ کنان
- ۱۴۵..... نمایندگان میانه در مجلس ملی آذربایجان
- ۱۴۶..... خانهای فراری کاغذکنان در خدمت دشمنان ملت آذربایجان
- ۱۴۶..... اشغال میانه توسط ارتش ایران
- ۱۴۷..... غارت میانه توسط ذوالفقاریها و ارتش ایران
- ۱۴۸..... به آتش کشیدن کتابهای ترکی در میانه
- ۱۴۸..... غارت کاغذکنان توسط ذوالفقاریها، خانها و ارتش ایران
- ۱۴۹..... قتل محمد شکاری
- ۱۴۹..... سرگرد سفاک همراه با ذوالفقاریها
- ۱۵۰..... تجاوز دسته جمعی در شهر میانه
- ۱۵۱..... شهدای نامی میانه
- ۱۵۲..... دستگیریهای گسترده در میانه
- ۱۵۳..... اعدامها در میانه
- ۱۵۴..... همراهی اردبیل با حکومت ملی
- ۱۵۹..... روزهای خونین اردبیل
- ۱۶۵..... آتش زدن به مطبعه جودت

- نقش بعضی از شاهسونها در کشتارهای اردبیل ۱۶۵
- ورود ارتش ایران به اردبیل ۱۶۷
- گزارش ویژه مجله تهران مصور از اردبیل ۱۶۸
- قتل عام روستائیان ثمرین ۱۷۰
- قتل عام ثمرین به روایت بابا صفری ۱۷۲
- جنايات حامیان استعمارگران تهران در سرعین، آذر ۱۳۲۵ ۱۷۲
- دستگیریهای گسترده در اردبیل ۱۷۳
- کمیسیون تصفیه در اردبیل ۱۷۵
- شهدای نامی اردبیل ۱۷۶
- استقبال روحانیون درباری اردبیل از محمد رضا پهلوی ۱۸۴
- روزهای فراموش نشدنی تبریز ۱۸۵
- ابره‌های سیاه بر آسمان تبریز ۱۸۶
- چگونگی شروع نسل‌کشی در تبریز ۱۹۰
- دسته‌های کشتار در تبریز ۱۹۳
- قتل و کشتار در تبریز، جشن و پایکوبی در تهران ۱۹۴
- کتاب سوزی در تبریز ۱۹۶
- جوی خون در تبریز ۲۰۳
- کشتن پدر در جلو چشمان دختر ۲۰۳

- دشمنان آذربایجان از اشغالگری و جنایات ارتش در تبریز می‌گویند
 ۲۰۴.....
- نام جنایتکاران و اوباش تبریز ۲۰۸
- جنایتی دیگر در باسمنج ۲۰۸
- مهاجرکشی و غارت در تبریز ۲۰۹
- عقدہ گشائی مجله تهران مصور در مورد دکتر باقری ۲۱۰
- خاطرات فردوست از تبریز ۲۱۰
- کشتن کودکان در خیابان ۲۱۱
- اعدام جلال قره باغلی ۲۱۲
- اعدامها در تبریز ۲۱۲
- کشتار هنرمندان آذربایجان در تبریز ۲۱۴
- ممنوع کردن استفاده از زبان ترکی در بنگاههای تجاری ۲۱۶
- وضعیت تبریز بعد از استقرار ارتش ۲۱۷
- علی منصور، استاندار جنایتکار ۲۱۸
- بازگشت خانها و شروع بدبختی های روستائیان در آذربایجان ۲۱۹
- دستگیرها در تبریز ۲۲۱
- ترویج بی بند و باری بعد از اشغال تبریز ۲۲۱
- پادوهای استعمارگران در آذربایجان: ۲۲۴
- سفر شاه به آذربایجان برای ایجاد رعب و وحشت ۲۲۶

- ۲۳۱..... سراب به استقبال آزادی آذربایجان می‌رود
- ۲۳۲..... تشکیل فرقه دمکرات در سراب
- ۲۳۲..... نمایندگان سراب در مجلس ملی آذربایجان
- ۲۳۳..... آزادی سراب
- ۲۳۳..... کمیته زنان فرقه در سراب
- ۲۳۴..... سراب در خون و آتش
- ۲۳۴..... اراذل و اوباش شهر سراب
- ۲۳۵..... جنایت در روستاهای سراب
- ۲۳۵..... تشکیل دادگاه زمان جنگ
- ۲۳۶..... آتش زدن خانه آزادیخواهان
- ۲۳۶..... آویزان کردن جنازه در خیابان
- ۲۳۸..... دستگیریهای گسترده در سراب
- ۲۴۱..... اعدام های گسترده در سراب
- ۲۴۳..... اعدام برای ایجاد وحشت و انتقام
- ۲۴۴..... تبعید یان سراب در آذربایجان شمالی
- ۲۴۵..... اورمیه به سوی آزادی می‌رود
- ۲۴۷..... تشکیل کمیته ولایتی فرقه در اورمیه
- ۲۴۷..... صدای چکمه های خونین

- ۲۵۰..... دستگیری ها در اورمیه
- ۲۵۱..... کمیسیون تصفیه در اورمیه
- ۲۵۳..... مبارز افسانه ای آذربایجان بر بالای دار
- ۲۵۴..... استقبال از شاه توسط روحانیون درباری اورمیه بعد از اشغال
- ۲۵۵..... خلخال در خدمت حکومت ملی
- ۲۵۸..... کارهای فرهنگی فرقه در خلخال
- ۲۵۹..... تلاش حکومت تهران برای برهم زدن امنیت خلخال
- ۲۵۹..... اشغال خلخال توسط ارتش و ایادی خانها و عشایر
- ۲۶۱..... کشتار در روستای «داش بولاغ»
- ۲۶۲..... دزدی افراد وابسته به ارتش در خلخال
- ۲۶۲..... حمایت اشرار گیلان از حکومت تهران
- ۲۶۴..... اعدام بابا عزیزی در خلخال
- ۲۶۵..... مراغه به استقبال آزادی می‌رود
- ۲۶۷..... طاق نصرت مراغه
- ۲۶۷..... مخالفان فرقه در مراغه
- ۲۶۹..... حمله ارتش به آذربایجان و شروع قتل و عام در مراغه
- ۲۷۰..... جنازه ها در خیابانها
- ۲۷۱..... دستگیر های گسترده در مراغه

- ۲۷۱ اعدام ها گسترده در مراغه
- ۲۷۳ مرند به استقبال آزادی می‌رود
- ۲۷۵ نمایندگان مرند در حکومت ملی آذربایجان
- ۲۷۵ روحانیون موافق و مخالف حکومت ملی در مرند
- ۲۷۶ روحانیون مخالف حکومت ملی آذربایجان در مرند
- ۲۷۷ مخالفان حکومت ملی در مرند
- ۲۷۸ اشغال مرند و شروع قتل و عام
- ۲۷۸ اعدام ها در مرند
- ۲۷۹ نگه داری جسد های آزادیخواهان بر بالای دار
- ۲۸۰ آتش زدن فعالین فرقه در خیابان
- ۲۸۱ دستگیری فعالان حکومت ملی در مرند
- ۲۸۱ کمیسیون رسیدگی به امور مهاجران یا تصفیه
- ۲۸۲ روزگار تلخ مرندیان در تبعید
- ۲۸۴ بد رفتاری با خانواده فعالان ملی بعد از اشغال
- ۲۸۵ بد رفتاری با زندانیان سیاسی و خانواده های آنان در مرند
- ۲۸۶ غارت اموال فعالان ملی به نام میهن پرستی
- ۲۸۸ تعداد کشته شده ها در مرند
- ۲۸۸ نویسنده نامی آذربایجان و مرند در تبعید

- ۲۸۹..... کشتار بدون محاکمه در «آرا ده بیرمان»
- ۲۹۰..... قتل یک فدائی در روستای دارانداز بدون محاکمه
- ۲۹۱..... شهادت اکبرخان قاسم بگلو از فدائیان یکان کهریز
- ۲۹۲..... دستگیری در یامچی مرند
- ۲۹۲..... توزیع مدال بین میهن پرستان (!!!) مرند
- ۲۹۴..... خوی به استقبال آزادی می‌رود
- ۲۹۵..... نسل کشی توسط ایادی خانها و شاهپرستان در خوی
- ۲۹۷..... قربانی کردن انسان در جلو ماشین ارتش
- ۲۹۸..... کتاب سوزی در خوی
- ۲۹۹..... اعدام های گسترده در خوی
- ۳۰۰..... اعزام دستگیر شدگان از سلماس به تبریز
- ۳۰۱..... مستشاران نظامی آمریکا در خوی و آذربایجان
- ۳۰۲..... دسنگیرها در ماکو
- ۳۰۴..... مشکین شهر چگونه آزاد شد
- ۳۰۵..... توطئه ژاندارمها
- ۳۰۶..... مخالفان فرقه در مشکین شهر
- ۳۰۶..... اصلاحات و خدمات حکومت ملی در مشکین شهر
- ۳۰۷..... اشغال مشکین شهر و شروع کشتار در شهر

- شورای افراد اشغالگر و فرصت طلب ۳۰۸
- روحانیون درباری مخالف فرقه در مشکین شهر ۳۰۸
- زندانیان فرقه در مشکین شهر ۳۰۹
- تبعیدیان مشکین شهر به جنوب ایران ۳۰۹
- وضع عمومی مشکین شهر بعد از اشغال ۳۱۰
- آستارا به سوی آزادی می‌رود ۳۱۱
- مخالفان فرقه در آستارا ۳۱۲
- حمله ارتش به آستارا ۳۱۳
- اعطاء مدال به افسران و درجه داران ارتش در حمله به آستارا ۳۱۴
- اعدام ها در آستارا ۳۱۵
- قوشاچای (میان‌دوآب) چگونه آزاد شد ۳۱۶
- اصلاحات فرقه دمکرات در قوشاچای ۳۱۷
- اشغال قوشاچای و شروع قتل و غارت ۳۱۸
- اهر ۳۱۹
- آتش زدن آزاد یخواهان در اهر (پدر و پسر) ۳۲۰
- مثله یا لینچ کردن فدائیان در روستاهای اهر ۳۲۲
- نقش روحانیون درباری در حوادث ۲۱ آذر ۳۲۳
- صدور فرمان «قتله» ۳۳۰

- ۳۳۰..... مخالفت با حق رای زنان
- ۳۳۱..... صدور فتوای ارتداد دمکراتها
- ۳۳۲..... تبلیغات منفی روحانیون درباری بر علیه فرقه دمکرات
- ۳۳۴..... همکاری روحانیون درباری با ارتش جهت شکست حکومت ملی
- همکاری مراجع تقلید با دولت تهران برای سرکوب حکومت ملی
- ۳۳۵..... آذربایجان
- ۳۳۶..... تشکیل انجمن نجات آذربایجان در تهران با تلاش روحانیون درباری
- ۳۳۷..... مخالفت روحانیون درباری با تدریس زبان ترکی در آذربایجان
- ۳۳۸..... نامه نگاری روحانیون درباری به وزرای خارجه کشورهای بیگانه
- ۳۳۹..... تظاهرات در تهران به همراه سید ضیاء
- ۳۴۰..... کمک به تشکیل احزاب قلابی در آذربایجان
- ۳۴۱..... تبریکات روحانیون درباری به شاه جهت نسل کشی در آذربایجان
- ۳۴۲..... عرض سپاسگزاری روحانیون و علمای تهران
- ۳۴۳..... تبریک روحانیون تهران به روحانیون آذربایجان
- ۳۴۴..... بازجویی و صدور حکم توسط روحانیون درباری
- ۳۴۴..... استقبال از شاه توسط روحانیون در آذربایجان
- ۳۴۶..... اورمیه
- ۳۴۶..... اردبیل

- تبریز ۳۴۶
- تطهیر جنایات ارتش توسط حجت الاسلام طالقانی ۳۵۰
- نقش ارتش در نسل کشی ۲۱ آذر ۳۵۱
- نسل کشی ترکمنها توسط ارتش ۳۵۴
- نسل کشی لرها توسط ارتش نوین ایران ۳۵۵
- اداره میلیتاریستی آذربایجان بعد از اشغال در آذر ۱۳۲۵ ۳۵۸
- اعتراف به جنایات فرماندهان ارتش توسط افسر ارتش ایران ۳۶۰
- حاصل نسل کشی ارتش در آذربایجان ۳۶۱
- نقش آمریکا در نسل کشی ۲۱ آذر ۳۶۲
- حمایتهای سیاسی آمریکا از دولت تهران ۳۶۴
- تکیه شاه به آمریکا برای اشغال آذربایجان ۳۶۵
- تهدید شوروی توسط آمریکا به بمباران اتمی برای حمایت از دولت ایران
..... ۳۶۷
- کمکهای نظامی آمریکا به دولت تهران برای ایجاد نسل کشی در
آذربایجان ۳۶۸
- تبریک حکومت تهران به آمریکا ۳۷۰
- نقش انگلیس در نسل کشی ۲۱ آذر ۳۷۱
- پان فارسیزم یک پروژه استعماری و غربی در ایران ۳۷۲
- رویاهای دولت انگلیس در ایران ۳۷۴

- ۳۷۴..... پریشانی رویاهای انگلیس در ایران
- ۳۸۰..... نقش شوروی در نسل کشی ۲۱ آذر.....
- ۳۸۲..... نقش خوانین محلی و ایلات شاهسون در نسل کشی ۲۱ آذر.....
- ۳۸۵..... نقش شاهسونها.....
- ۳۸۶..... کشتار در روستای «داش بولاغ».....
- ۳۸۸..... بیانیه تقدیر ارتش از شاهسونهای کمک کننده به ارتش.....
- ۳۸۹..... علت مخالفت خانها با حکومت ملی.....
- ۳۹۰..... خوانین اصلی مشارکت کننده در نسل کشی.....
- ۳۹۱..... ۱- خانواده ذوالفقاری؛.....
- ۳۹۲..... ۲- بیگدلی؛.....
- ۳۹۲..... ۳- امیر افشار؛.....
- ۳۹۲..... ۴- یمینی افشار؛.....
- ۳۹۳..... ۵- اسکندری؛.....
- ۳۹۴..... ۶- خوانین شقاقی و گرمرود؛.....
- ۳۹۴..... ۷- خوانین خلخال؛.....
- ۳۹۴..... ۸- خوانین نمین و تالش؛.....
- ۳۹۵..... ۹- ملک قاسمی؛.....
- ۳۹۷..... تبعید ترک‌های آذربایجان به جنوب ایران و مناطق دیگر.....

- ۳۹۹..... سید علی قرشی زاده معلم اردبیلی
- ۴۰۰..... روزگار سخت مردم زنجان در تبعید و مهاجرت
- ۴۰۱..... نویسنده نامی آذربایجان و مرند در تبعید
- ۴۰۲..... روزگار تلخ مرندیان در تبعید
- ۴۰۴..... تبعید مبارزان اهر به شیراز
- ۴۰۵..... گزارش عبدالعلی دستغیب از روزگار تلخ تبعیدیان آذربایجان
- ۴۰۵..... تبعیدیان آذربایجان در زندان (قلعه) برازجان
- ۴۰۷..... نسل کشی فرهنگی
- ۴۱۲..... مخالفت روحانیون درباری با تدریس زبان ترکی در آذربایجان
- ۴۱۳..... کتاب سوزی در آذربایجان
- ۴۱۳..... کتاب سوزی در تبریز
- ۴۱۹..... کتاب سوزی در خوی
- ۴۲۰..... آتش زدن به مطبعه جودت در اردبیل
- ۴۲۰..... کشتار هنرمندان آذربایجان در تبریز
- ۴۲۲..... ممنوع کردن استفاده از زبان ترکی در بنگاههای تجاری
- ۴۲۳..... اشغال و تغییر زبان دانشیر تبریز (رادیو تبریز)
- ۴۲۵..... از بین بردن مراکز موسیقی، کتابخانه ها، تئاتر و مراکز هنری
- ۴۲۶..... اشغال و غارت دانشگاه تبریز

- ۴۲۷..... غارت دانشگاه تبریز از دید طرفدار شاه (خلیلی).
- ۴۲۸..... از بین بردن روزنامه های ترکی .
- ۴۲۸..... از بین بردن مراکز فرهنگی زنجان .
- ۴۲۹..... دستگیری و تبعید معلمان .
- ۴۳۰..... یاوران همیشگی ما: .
- ۴۳۲..... شهدای ۲۱ آذر .
- ۴۳۲..... شهدای زنجان: .
- ۴۳۳..... شهدای آستارا: .
- ۴۳۴..... شهدای میانه: .
- ۴۳۴..... شهدای اردبیل: .
- ۴۳۷..... شهدای تبریز: .
- ۴۴۰..... شهدای سراب: .
- ۴۴۴..... شهدای اورمیه: .
- ۴۴۸..... شهدای خلخال: .
- ۴۴۸..... شهدای مراغه: .
- ۴۵۰..... شهدای مرند: .
- ۴۵۱..... شهدای خوی: .
- ۴۵۲..... شهدای قوشاچای: .

- شهادای اهر: ۴۵۲
- شهادای مشکین شهر (خیاو): ۴۵۳
- شهادای بیله سوار: ۴۵۵
- شهادای مغان و گرمی: ۴۵۵
- شهادای هشترود: ۴۵۶
- شهادای ممقان: ۴۵۶
- شهادای سلماس: ۴۵۶
- شهادای ماکو: ۴۵۷
- شهادای قشون ملی آذربایجان ۴۵۷
- سایر شهادای ۲۱ آذر ۴۵۹
- کتابنامه ۴۶۲
- ضمائم ۴۶۹
- متن فارسی بیانیه ۱۲ شهریور ۴۷۰
- گاهشمار مختصر حکومت ملی آذربایجان ۴۷۷
- اسناد و تصاویر ۴۸۱

مقدمه

فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری «میرجعفر پیشه‌وری» در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴ به رویای چندین دهه ملت آذربایجان برای تشکیل حکومت ملی در آذربایجان جامه عمل پوشاند و این حکومت بعد از تشکیل، اصلاحات اساسی را در جامعه آذربایجان به منصفه اجرا گذاشت و جایگاه زبان ترکی را به زبان رسمی و دولتی آذربایجان ارتقاء داد و اصلاحات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بسیاری در آذربایجان در این دوره به اجرا گذاشته شد، که این اصلاحات پاسخگوی بسیاری از نیازهای ملت آذربایجان در آن دوره بود.

متأسفانه این اصلاحات به مذاق حکومت مرکزی و حامیان آنها در آذربایجان خوش نیامد و شروع به ایجاد مانع و بحران بر سر راه این

حکومت کردند. آنها از هر طریق می‌خواستند این حکومت نوپا را تضعیف و از بین ببرند. اگر چه حکومت ملی آذربایجان بعد از یک سال، پیمانی با حکومت مرکزی منعقد کرده بود و هر دو طرف خواستار اجرای این پیمان شده بودند، ولی حکومت مرکزی با استفاده از فرصت پیش آمده در آذرماه ۱۳۲۵ و در روز جشن ملی آذربایجان با کمک و پشتیبانی قدرت‌های جهانی از جمله آمریکا و انگلیس به آذربایجان حمله کرد و دست به یک نسل‌کشی عامدانه در آذربایجان زد. آنها هزاران نفر را به دار آویختند و هزاران غیر نظامی را به جنوب ایران تبعید کردند و حکومت مرکزی دست به نسل‌کشی فرهنگی در آذربایجان زد و هزاران کتاب ترکی را در میادین شهرها و مدارس به شعله‌های آتش سپردند. حکومت مرکزی همچنانی که ستارخان را در سالروز مشروطیت به شهادت رساند، حکومت ملی آذربایجان را نیز در سالروز برقراری آن برانداخت و دست به نسل‌کشی وحشیانه‌ای زد تا شادی جشن را با تلخی و ماتم نسل‌کشی مصادف سازد و این روز را همچون سالروز مشروطیت از یادها و خاطره‌ها پاک سازد.

داستان غم‌انگیز نسل‌کشی ملت آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ توسط تاریخ‌نویسان باستانگرا چنان تحریف و قلب واقعیت شده است که این موضوع همچنان در گرد و غبار تاریخ گم شده است. حتی در تاریخ معاصر ایران دوره دبیرستان دهه هفتاد شمسی هم تنها یک جمله ناقص در مورد حکومت ملی و این حادثه عظیم قید شده بود که آنهم " غائله آذربایجان توسط میر جعفر پیشه‌وری ... " بود و از شهادت دهها هزار آذربایجانی، و از زندانی و تبعید دهها هزار ترک آذربایجان به مناطق بد آب و هوای جنوب ایران سخنی به میان نیامده بود.

نسل کشی ملت آذربایجان قبل از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، توسط حکومت پهلوی که عامل «جنایت بر علیه بشریت» و «جنایت جنگی» و «نسل کشی» در آذربایجان بودند با جشن و پایکوبی عمومی و سراسری، جهت در هم کوبیدن روحیه آزادیخواهان آذربایجان، هر سال با شکوه بیشتر انجام می‌گرفت، این جشن چنان با شکوه برگزار می‌شد تا خانواده شهدا و مبارزان هم باور کنند که حکومت ملی آذربایجان مقصر این حوادث بوده است و ارتش فاتح واقعا آذربایجان را از دشمنان نجات داده است!

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ سکوت درباره این حادثه عظیم، به استراتژی کارگزاران هنری و فرهنگی دولت جمهوری اسلامی تبدیل شد. اما، این سکوت بعد از استقلال جمهوری آذربایجان شکسته شد و با تاثیر حوادث آن سوی آراز (ارس) بر این سوی، این سکوت توسط تاریخ‌نویسان مزد بگیر و باستانگرا شکسته شد و آنها شروع به دوباره نویسی حوادث آذر ۱۳۲۵ از زاویه دید خود کردند و باز ملت آذربایجان و رهبران حکومت ملی را تخطئه کرده و آنها را وابسته به بیگانگان و آلت دست قدرت‌های بیگانه قلمداد کردند. آنها چنان این تاریخ نویسی تحریف شده را ادامه دادند که حتی تا حد توهین به شعور ملت آذربایجان پیش رفتند و جریان را طوری جلوه دادند که ملت آذربایجان در آن زمان هیچ اراده‌ای از خود نداشته و نمی‌توانسته تصمیمی برای خود بگیرد. علاوه بر این آنها، بهترین فرزندان ملت را متهم به مزدوری و جاسوسی به بیگانه کردند و در این اوضاع بود که فعالان ملی جوان، شروع به تحقیق و پرس و جو درباره حواث ۱۳۲۴-۱۳۲۵ کردند و با جستجو درباره این حوادث به زوایای پنهان این فجایع پی بردند و فهمیدند که در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ چگونه

فرزندان ملتی تنها به خاطر احقاق حق تعیین سرنوشت خویش مورد نسل کشی قرار گرفته‌اند.

فعالان ملی بعد از دهه ۷۰ شمسی گام در راه خودآگاهی ملی نوین گذاشتند و به زوایای تاریک تاریخ معاصر آذربایجان نوری تازه تاباندند و از این طریق بود که بسیاری از دروغ‌های تاریخ‌نویسان باستانگرا برملا شد.

نسل کشی فیزیکی و فرهنگی ملت آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ چنان فجیع و رقت‌انگیز بوده که حتی حامیان دیروز عوامل نسل کشی (ویلیام داگلاس قاضی آمریکائی) بعد از سفر به آذربایجان به این امر اعتراف می‌کند که آذربایجان انگار توسط یک ارتش خارجی اشغال شده است.

برای شناسائی این حوادث به عنوان نسل کشی، اشاره به یک مورد از حوادث ۲۱ آذر ۱۳۲۵ کافی است تا با قاطعیت تمام اعلام کرد که کشتار ملت آذربایجان یک نسل کشی تمام عیار در قرن ۲۰ بوده است. این حادثه همانا قتل عام ۱۷ نفر از روستائیان غیر نظامی «نُمرین» می‌باشد که این افراد با آگاهی ارتش و توسط عوامل ارتش ایران سر بریده شدند و جنازه‌های آنها در بیابان رها شد.

ما در این اثر تلاش خواهیم کرد با مرور و مطالعه حوادث و جنایات صورت گرفته نشان دهیم که در جلو چشم جهانیان، یک نسل کشی آشکار با حمایت بعضی از کشورهای مدعی آزادی از جمله آمریکا و انگلیس در سال ۱۳۲۵ در آذربایجان جنوبی اتفاق افتاده است که هنوز زوایای پنهان آن آشکار نشده است و جهانیان آزادی خواه از آن بی‌خبر نگه داشته شده‌اند.

این اثر نه یک تحقیق میدانی بلکه یک کار کتابخانه‌ای محدود می‌باشد و نقایص زیادی دارد که باید بعد از انتشار از طریق یک تحقیق میدانی گسترده تکمیل شود و شهر به شهر و روستا به روستا باید جنایات ارتش و همدستان آنها در آذربایجان روشن گردد.

همچنین با توجه به اینکه بیشتر اسناد این جنایات در آرشیوهای دولتی نگهداری می‌شود و به روی محققین باز نشده است، ملت آذربایجان باید تلاش کند هر سندی که از این واقعه دارد و می‌تواند برای روشن شدن زوایای تاریک این نسل کشی کمکی کند در اختیار محققین قرار دهند.

حسین علیزاده (باریش مردلی)

اول آذر ۱۳۹۲

آذربایجان در اواخر قرن ۱۹

تفکرات خود مختاری و تشکیل دولت در آذربایجان

شخصیت‌ها و قبایل تُرک در آذربایجان اگر چه در طول تاریخ امپراطوری‌های متعددی در جغرافیای ایران و اطراف آن ایجاد کرده‌اند ولی آذربایجان همیشه حالت خود مختاری و استقلال رأی خود را حفظ کرده است و تا حدودی مستقل از امپراطوری و شاهان مرکز نشین اداره شده است. تشکیل دولت و ایجاد خودمختاری و بدست گرفتن سرنوشت خود به دست خویش با کمک مردم حتی در زمان انقلاب مشروطیت هم در ذهن روشنفکران و فعالان ملی آذربایجان وجود داشته و تلاشهایی برای خود مختاری آذربایجان در آن زمان صورت گرفته است.

پس از خودداری محمدعلی شاه از توشیح متمم قانون اساسی مشروطیت و پیشنهاد لفظ «مشروع» به جای «مشروطه» و دیگر

پیشنهادهای غیر قابل قبول، این مساله به اعتراضات عمومی در اکثر شهرهای بزرگ از جمله تبریز، تهران... منجر شده و مردم تبریز بیشترین اعتراضات و گسترده ترین اعتراضات را به نمایش گذاشته‌اند و به نوشته کسروی در تاریخ مشروطه ایرانی:

"حدود ۲۰۰۰۰ نفر از مردم تبریز پیمان بسته بودند که به اعتصاب ادامه دهند و حتی تهدید می‌کردند که اگر قانون اساسی بلافاصله تصویب نشود، آذربایجان را از ایران جدا خواهند کرد"^۱

که در برخی تلگرافهای مخابره شده از تبریز به شاه، این تلگرافها با عنوان ملت آذربایجان امضا شده‌اند. همچنین، بعد از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی توسط محمدعلی شاه، درگیری و جنگهای داخلی ایران را فرا گرفت پرواند آبراهامیان می‌نویسد:

"شدید ترین جنگ و درگیری در تبریز روی داد، انجمن ایالتی پس از دریافت اخبار کودتا بلافاصله اعضای سست اراده را بیرون راند و در غیاب مجلس شورای ملی، خود را دولت موقت آذربایجان اعلام کرد"^۲

همانگونه که از میان صفحات تاریخ بیرون می‌آید ملت آذربایجان قبل و بعد از پیروزی انقلاب مشروطه هم، به فکر تشکیل دولت آذربایجان به مرکزیت تبریز بوده‌اند و می‌خواستند سرنوشت خود را به دست خویش تعیین کنند که این خواستها و مطالبات هم در قانون اساسی مشروطه با عنوان «انجمن های ایالتی و ولایتی» که تا حدودی به مطالبات خود مختاری ملت آذربایجان جواب می‌داد درج شده بود این موضوع با

^۱ کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، صص ۳۰۵-۳۱۹

^۲ پرواند، آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب- ص ۱۲۳

اهتمام نمایندگان آذربایجان در این قانون گنجانده شده بود. متأسفانه مخالفان داخلی و خارجی نگذاشتند ملت آذربایجان به آرزوی خود که همانا حق حاکمیت بر سرزمین خود و تشکیل دولت در آن بود نایل شوند.

آذربایجان در اوایل قرن ۲۰

از مملکت آذربایجان تا مملکت آزادستان

آذربایجان به دلیل اهمیت تاریخی و استراتژیک، همچنین به علت نزدیکی به اروپا و قفقاز و داشتن افراد تحصیل و کاردان، برای شاهان قاجار اهمیت خاصی داشت و تبریز در دوره شاهان قاجار ولیعهد نشین بود و یکی از ایالت‌های مهم امپراطوری قاجار به حساب می‌آمد تقریباً می‌توان گفت مامت و حیات شاهان قاجار به آذربایجان بسته شده بود و آنها هم با آگاهی از این پتانسیل بالقوه همیشه سعی داشتند آذربایجان را در کنار خویش داشته باشند و با ملت آذربایجان در ظاهر هم که شده همراهی داشته باشند.

بعد از اولتیماتوم حکومت روسیه به حکومت تهران در سال ۱۹۱۱ میلادی مصادف با آبان ۱۲۹۰ شمسی و قبل از پایان کار مجلس ملی دوم و اشغال ایران توسط روسیه و انگلیس، قیامها و شورش‌های متعددی در نقاط مختلف روی داد و از جمله در گیلان و و شهرهای دیگر مردم دست به اعتراض زدند. در این موقع شیخ محمد خیابانی عضو فرقه دمکرات در تبریز شاخه فرقه دمکرات در تبریز را بر پا کرد و نام آن را فرقه دمکرات آذربایجان گذاشت و روزنامه «تجدد» فارسی و ترکی را با تلاش همکاران خویش منتشر کردند و چهار خواسته اصلی را مطرح کردند

"۱- اجرای اصلاحات دمکراتیک مانند تقسیم اراضی ۲- تعیین حاکم مورد قبول و اعتماد مردم آذربایجان ۳- تشکیل فوری مجلس شورای ملی در تهران و تاسیس انجمنهای ایالتی مطرح شده در قانون اساسی که پس از پایان جنگ داخلی ایجاد نشده بودند...

...و بعد از انتشار قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس دمکراتهای آذربایجان دولت تهران را به فروش کشور متهم کردند و بار دیگر خواستار تشکیل مجلس ملی و انجمنهای ایالتی و تشکیل جمهوری شدند و با بکار بردن اصطلاح مملکت آزادستان به جای ایالات آذربایجان گامهای بلندتری به سوی تجزیه طلبی برداشتند"^۳

این جمهوری نو پا بوسیله قزاقها و دسیسه های حکومت مرکزی سرکوب شد و شیخ محمد خیابانی در شهریور ماه ۱۲۹۹/۱۹۲۰ در تبریز شهید شد.

تلاشهای آزاد مردان آذربایجان در این دوره هم معطوف به ایجاد یک جمهوری بود که حداقل در امور داخلی خویش تصمیم گیرنده اصلی بر سرنواخت خویش باشند، و به دور از توطئه های سیاستمداران و سیاست بازان مرکز نشین که یکی به روسیه و دیگری به انگلیس وابسته بودند، امورات آذربایجان را به نحو احسن اداره کنند، این تلاشها همیشه با مخالفت سیاست بازان مرکز نشین که به نیروهای خارجی وابسته بودند روبرو می شد و آذربایجان و انرژی ملی آن با دسایس نیروهای مرتجع مرکز و استبداد گرایان مرکز نشین به هدر می رفت.

^۳ براواند، آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۴۳

محمد علی کاتوزیان درباره دلایل خودمختاریت خواهی شیخ محمد خیابانی چنین می‌نویسد:

"شورش نافرجام دمکراتهای آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی ناشی از انکار این حق قانونی مردم آذربایجان بود (حق داشتن انجمنهای ایالتی و ولایتی دائمی). اما بسیاری از مفسران معترض و نیز بی‌غرض اما غیر مطلع، خیابانی را که با شکست قیام به نحو فجیعی کشته شد به تجزیه طلبی متهم کرده اند، در هر حال، استبداد رضاخان از هر لحاظ متمرکز بود به علاوه شاه که شبه مدرنیست و مستبدی ناسیونالیست، به بدترین معنای کلمه بود، به خصوص اقلیتهای زبانی و خاصه ترک‌زبانان را که از لحاظ تعداد بیشترین و از لحاظ اجتماعی، اقتصادی پیشرفته‌ترین اقلیت بودند، تحقیر کرد."^۴

علاوه بر این مخبرالسلطنه هدایت قاتل شیخ محمد خیابانی بر کشتن خیابانی در مجلس افتخار می‌کند و او را به خیانت به ایران متهم می‌کند و می‌گوید:

"من با کشتن شیخ محمد خیابانی که خیال خیانت را داشت، به ایران بزرگترین خدمت را کردم"^۵

شیخ محمد خیابانی اگر چه در تلاش بود که آذربایجان را به موقعیت واقعی خود برگرداند و اداره مسائل داخلی و فرهنگی آذربایجان را بدست افراد منتخب واقعی ملت آذربایجان بسپارد، متأسفانه نیروهای

^۴ کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران ۲، نشر پاپیروس - تهران - ۱۳۶۸ - ص ۲۲

^۵ مراغه یا افراز رود از نظر اوضاع طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی - چاپ دوم -

انتشارات علمی - ص ۸۴۹

طرفدار استبداد و مخالفان قدرت گرفتن آذربایجان نگذاشتند ایشان و فرقه دمکرات آذربایجان به اهداف واقعی خود برسند.

آذربایجان در دوره رضا شاه

بعد از روی کار آمدن رضاشاه توسط انگلیسی ها دوره خفقان فرهنگی و سیاسی در ایران و آذربایجان شروع شد سیاست رضا شاه که توسط ماسونها به ایشان مشاورت داده می شد از بین بردن زبانها ملی ملل غیر فارس و ایجاد یک حکومت متمرکز فارس گرا در تهران بود همچنین از طریق اقتصادی هم با تضعیف پایه های تولید در آذربایجان موقعیت اقتصادی آذربایجان را می خواست از بین ببرد که در این کار هم موفق شد علاوه بر این سیاست یکپارچه سازی زبانی هم توسط رضا شاه و اعوان و انصارش به اجرا در آمد.

تمامی آزادیخواهان دستگیر و در زندان قصر توسط دکتر احمدی ها به طرز وحشیانه ای به قتل رسیدند و بسیاری از آزادیخواهان آذربایجان زندانی و تبعید شدند شهید پیشه وری ده سال در زندان قصر زندانی بود و بسیاری هم تبعید شده بودند

بعد از استقرار حکومت رضا شاه ایشان با جمع کردن فراماسونها از جمله محمد علی فروغی، دکتر محمود افشار و رضا حکمت و... دور خویش، افکار غیر انسانی آنها را اجرا می کرد ماسونها اولین کاری که کردند با ایجاد فرهنگستان زبان فارسی شروع به قلع و قمع فرهنگ و زبانهای ملل غیر فارس کردند و نام تمامی مکانهای تاریخی را به فارسی

برگرداند و تمامی اصطلاحات ترکی و عربی را پاکسازی کردند و سیاست یکپارچه سازی زبانی و قومی را اجرا کردند.

محمد علی فروغی و وثوق الدوله که مسئول در فرهنگستان فارسی بودند خواستار تغییر کلماتی مانند چای، سو، بولاق و نامهای مشابه به فارسی شدند.

از نظر فرهنگستان زبان فارسی تمامی زبانهای ملل موجود در ایران غیر از زبان فارسی زبان اجنبی است و باید از بین برده شوند این چنین بود که آنها شروع به افشای اهداف خویش کردند که بر گرفته از افکار غیر انسانی بود، یکی از خواسته های آنها ممنوع شدن زبان ترکی در ایران بود.

ایرج افشار که نظرات حذفی و غیر انسانی ایشان در مورد زبان ترکی و آذربایجان بر همه مبرهن است پیشنهاد می دهد زبان ترکی در ایران ممنوع شود.

محسنی رئیس فرهنگ آذربایجان می گفت:

"هر کس که ترکی حرف می زند، افسار الاغ بر او بزنید و او را به
آخر بیندید."

ذوقی که بعد از او رئیس فرهنگ آذربایجان شد صندوق جریمه برای کسانی که در مدارس ترکی حرف می زدند گذاشته بود و کودکانی که به زبان مادری خود صحبت می کردند می بایست جریمه شوند

همچنین در دوره رضا شاه آموزش زبانهای محلی و انتشار کتاب و روزنامه به زبانی غیر از زبان فارسی ممنوع شد.

دوره رضا شاه یکی از دوران سیاه و تاریک آذربایجان بود که تمام هستی ملت آذربایجان به غارت رفت ظلمهای دوره رضا شاه آنقدر زیاد بود که بعد از آمدن ارتش شوروی ملت آذربایجان یک نفس راحتی کشیدند اگرچه آنها بیگانه بودند ولی بیگانگان به ایران آزادی سیاسی و فرهنگی آورده بودند و ملت در زمان اشغال طعم آزادی را چشیدند.

ارتش رضاشاه که بازوی سرکوب ملل غیرفارس بود در مقابل قشون بیگانه هیچ مقاومتی نکرد و سربازان لباسهای خود را کنده و اسلحه ها را انداخته فرار می کردند و هیچ مقاومتی صورت نگرفت.

اینگونه بود که ملت آذربایجان در زمان اشغال با استفاده از آزادیهای به وجود آمده مطالبات سیاسی و فرهنگی خود را مطرح کردند و رویاهای شیرین پان فارسیستها در تهران را به کابوس تبدیل کردند.

کینه و نفرت ملت آذربایجان از ژاندارمها

در کنار ارتش فاشیستی رضاشاه که به عنوان بازوی سرکوب ملل تحت ستم عمل می کرد گروه نظامی دیگری هم به حکومت مرکزی کمک می کرد تا در کنار ارتش، هستی ملت را از بین ببرند و اینها بیشتر روستائیان را می چابیدند این گروه ژاندارمها بودند که در آذربایجان به اینها قره سوران می گفتند اینها با همدستی خانها تمام دار و ندار دهقانان و کشاورزان را از آنها می دزدیدند و روستائیان هم فریادشان به جایی نمی رسید آنها حتی با کمک خانهای روستا، بسیاری از کشاورزان را کشته و به

هیچ کس هم جوابگو نبودند به این دلیل ملت آذربایجان نفرت و کینه از این ژاندارمها داشتند برای روشن شدن دزدیهای ژاندارمها می بایست به اسناد و گزارشهای حامیان شاه که بعد از اشغال به آذربایجان رفته و گزارش تهیه کرده اند مراجعه کرد و گزارشهای محمد رضا خلیلی در کتاب «خاطرات سفر به آذربایجان» نکات جالبی در این مورد دارد که در زیر آورده می شود:

"برعکس سوابق ننگین گذشته در زمان حاضر ژاندارمری آذربایجان دارای آبروست. هنوز بطور کامل تصفیه نشده است ولی با گذشته فرق بسیاری نموده است.

شایع است که روزی در یکی از پاسگاه های ضمن راه سپهبد شاه بختی ژاندارم مامور پاسگاه را احضار و از او می پرسد آیا باز مانند گذشته به حقوق مردم تجاوز می کنید، ژاندارم پاسخ می دهد من همیشه خوش رفتاری نموده و به مال مردم چشم داشتی ندارم اگر هم مایل باشید ممکن است از اهالی ده تحقیق کنید.

در همین موقع گوسفندی از داخل اطاق ژاندارم سر خود را بیرون آورده و صدا می کند، شاه بختی خنده ای نموده و می گوید شاهد از غیب رسید..

یکی از همراهان به شوخی می گوید قربان ژاندارمری فعلی با سابق زمین تا آسمان فرق دارد.

در گذشته مجاور هر پاسگاه یک طویله پر از گاو و گوسفند بود ولی امروز آمار کم شده و تعداد آن به یکی رسیده است.^۶

آذربایجان پس از سقوط رضاخان

بلافاصله پس از سقوط رضاخان آزادیخواهان تبریز جمعیتی به نام «جمعیت آذربایجان» تشکیل دادند و در تاریخ ۱۳۲۰/۷/۳۰ روزنامه نشر افکار خود را که «آذربایجان» نامیده شد به مدیریت «علی شبستری» و سردبیری «اسماعیل شمسی» منتشر ساختند. این روزنامه که زبان حق‌گوی مردم آذربایجان بود به دو زبان فارسی و ترکی نوشته می‌شد. انتشار این روزنامه عمال استعمار و دست‌آموزهای مکتب رضاخانی را سراسیمه و پریشان ساخت و باران تهمت و افترا به سوی جمعیت آذربایجان باریدن گرفت و مسئولین جمعیت به نفاق افکنی و ایجاد جدائی بین آذربایجان و سایر نقاط ایران متهم شدند. دستگاه دولتی در شرایطی نبود که روزنامه را توقیف کند لذا از توزیع و فروش آن در تهران و سایر شهرهای کشور جلوگیری کرد:

"پس از سقوط رضاخان برای اولین بار جمعیت آذربایجان، آکترال آذربایجان (کانون هنرپیشگان) را تشکیل داد و نمایشنامه‌هائی به زبان ترکی روی صحنه آورد که مورد استقبال مردم آذربایجان قرار گرفت. جمعیت آذربایجان فقط شش ماه توانست به فعالیت خود ادامه دهد. فشار روزافزون تعقیب پلیسی و توطئه چینی‌های فہیمی استاندار آذربایجان که

^۶ خلیلی، خاطرات سفر به آذربایجان، صص ۳۸۹-۳۹۰

خود یکی از سرشناس ترین عمال ارتجاع بود، جمعیت را متلاشی و ارگان آن را تعطیل نمود"^۷

در این دوران احزاب متعدد در تهران و آذربایجان شروع به فعالیت کردند و شهید پیشه وری هم بعد از آزادی از زندان در تهران با روزنامه آژیر به صحنه سیاست و روزنامه نگاری بازگشت. ایشان در آژیر مقالات زیادی در تبیین دموکراسی، آزادی، قواعد دموکراسی و لزوم تبعیت دولت از ملت به نگارش در آورد. در این دوره آزادی احزاب، حزب توده هم در آذربایجان فعال شد و همچنین، اتحادیه‌های کارگری که یک گروه ملی‌گرا در آذربایجان بود تشکیل گردید و اهالی شهرها و روستاها به این احزاب و اتحادیه‌ها پیوستند. مجلس چهاردهم نیز در این بهار مطبوعات و احزاب بر گزار شد و «میرجعفر پیشه‌وری» با رأی قاطع مردم (با بیش از ۱۵ هزار) به عنوان وکیل ملت آذربایجان از تبریز به مجلس ملی چهاردهم در سال ۱۳۲۲ راه یافت. نیروهای ضد آذربایجانی که بررسی اعتبارنامه آذربایجانی‌ها را به تعویق انداخته بودند، اعتبارنامه او را با روش غیرمعمول رأی مخفی با استفاده از مهره‌های سیاه و سفید و با رأی مخالف از صد رأی که برابر نصف بعلاوه یک آرا هم نبود و غیرقانونی محسوب می‌شود در مجلس رد کردند. «میرجعفر پیشه‌وری» به آذربایجان بازگشت و با کمک دوستان و همفکران خود که بیشتر آنها سابقه مبارزه در زمان مشروطیت و قیام شیخ محمد خیابانی را داشتند پایه‌های یک حزب قدرتمند را ریختند و با بیانیه ۱۲ شهریور تولد فرقه دمکرات آذربایجان را به دنیا اعلام کردند، بیانیه ۱۲ شهریور نقطه عطفی

^۷ مراغه یا فراز رود از نظر اوضاع طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی - چاپ دوم -

در تاریخ آذربایجان است که آزادیخواهان آذربایجان تحت نام یک بیانیه واحد با صراحت تمام با سیاست‌بازان تهران‌نشین صحبت کردند و خواستار رعایت دموکراسی و قواعد دموکراسی در کشور شدند و همچنین در این بیانیه هویت ترکی آذربایجان هم برجسته شد و به زبان ترکی به عنوان زبان رسمی آذربایجان که زبانی قاعده‌مند و قدرتمند جهت تدریس در مدارس محسوب می‌شد، در این بیانیه اهمیت داده شد. در این بیانیه، همچنین، بندی برای خود مختاری آذربایجان اختصاص داده شده بود که روشنفکران راست‌گرا و سیاست‌مداران وابسته به اجانب در تهران را سخت نگران کرده بود. و همه آنها حملات شدید خویش را به این بیانیه شروع کردند. بیش از همه دو بند مترقی این بیانیه که هویت ترکی و خود مختاری را برای آذربایجان مطرح کرده بود باعث عصبانیت و خشم راسیست‌های باستانگرا و مخالفان هویت ترکی شد به نحوی که حتی سرتیب درخشانی در مصاحبه با روزنامه شهباز به این امر اشاره می‌کند و در جواب سؤال خبرنگار این روزنامه جواب می‌دهد:

"من عقیده دارم اگر دو ماده در مرامنامه فرقه دمکرات نبود همه مردم ایران با آن همراه می‌شدند و این دو ماده یکی مربوط به استقلال داخلی و دیگر تکلم به زبان ترکی می‌باشد."^۸

با انتشار بیانیه ۱۲ شهریور و اعلام تشکیل فرقه دمکرات، ملت آذربایجان با متن مترقی و دیدگاه‌های مدرن موجود در آن همراهی کم نظیری کردند و دسته-دسته ملت آذربایجان از هر طبقه و صنف، باسواد و بی سواد، شهری و روستائی، روشنفکر و روحانی به آن پیوستند. وجود ماده

^۸ روزنامه شهباز، شهریورماه ۱۳۲۴

اجرای قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی در آن، همچنین، به رسمیت شناخته شدن زبان ترکی که جزء جدائی ناپذیر اعلامیه ۱۲ شهریور بود ملت آذربایجان را زیر بیرق جبهه آزادی جمع می‌کرد و همه آنها را به غریو آزادی و دمکراسی برای آذربایجان و ایران فرامی‌خواند. در حالی که آذربایجان قدم به قدم درس دمکراسی و آزادی خواهی را بر لبان ملت خویش به زمزمه در آورده بود نیروهای ضد دمکراسی، ضد حقوق بشر و وابستگان به کشورهای بیگانه در تهران حرکت دمکراتیک و قانون‌مند و قانون‌مدار ملت آذربایجان را تخطئه می‌کردند و هر روز بر علیه افکار مدرن و دمکراتیک رهبران فرقه دمکرات می‌تاختند و بر علیه آنها تبلیغات منفی به راه انداخته بودند و برای اینکه به وابستگی خویش به دول اجنبی از جمله آمریکا، انگلیس و روسیه سر پوش بگذارند شروع کرده بودند به «وا ایرانا» سر دادن! آنها که وابستگی‌شان به دول اجنبی بر همه عیان بود و پیشرو در حملات به رهبران آزادی‌خواه و دمکرات قرار داشتند که از جمله آنها می‌توان به «سید ضیاء الدین طباطبائی» یکی از نفوذی‌های معروف انگلیس در ایران اشاره کرد، برای اینکه خود را ملی‌گرا نشان دهند خاک بر چشم ملت می‌پاشیدند و بدترین و منفورترین افتراءها و اتهامات را متوجه رهبران دمکرات آذربایجان می‌کردند. آنها با همکاری بعضی آذربایجانی‌های ضد آزادی و دمکراسی که در جناح اربابان و خان‌ها قرار داشتند و نسیم آزادی منافع آنها را در آذربایجان به خطر انداخته بود و به تهران پناه برده بودند، شروع به تبلیغات منفی بر علیه افکار مدرن رهبران فرقه دمکرات آذربایجان و بر علیه آرمان‌های ملت آذربایجان کرده بودند و تلگراف‌های دروغین به روزنامه‌های تهران می‌فرستادند. از جمله این افراد، «رحیم زهتابی فرد» در تبریز بود که با همکاری آقای «سیدضیاء الدین طباطبائی» در تهران این تلگراف‌های

دروغین را منتشر می‌کردند و پروپاگاندا بر علیه فرقه دمکرات و حکومت ملی راه انداخته بودند و بعضی از روحانیون درباری فرار کرده به تهران که به خدمت حکومت تهران در آمده بودند اینها هم با این گروه وابسته به اجنبی (گروه سید ضیاء) همراه شده بودند و «جمعیت نجات آذربایجان» را راه انداخته بودند. این گروه تحمل دیدن این که اکثر ملت آذربایجان زنجیرهای استبداد و استعمار را پاره کرده و در حال تمرین دمکراسی در آذربایجان هستند و به هویت ترکی خویش افتخار می‌کنند را نداشتند و می‌خواستند دوباره زنجیرهای فقر و بیچارگی و استبداد را بر دست و پای ملت آذربایجان بزنند و آنها را نوکر سیاستمداران وابسته به اجنبی در تهران کنند. مگر ملت آذربایجان چه چیزی می‌خواست که آنها تحمل آن را نداشتند و با دشمنان ملت آذربایجان دست در دست هم داده بودند تا این حرکت و نهضت عظیم ملی را بشکنند و هر روز یک بحران ایجاد می‌کردند و هر روز هزاران دروغ و بهتان به حکومت ملی آذربایجان که مدافع منافع ملی آذربایجان بود می‌زدند. ملت آذربایجان با حمایت از بیانیه ۱۲ شهریور خواسته‌ای جزء اجرای قانون اساسی مشروطه را نداشتند. آنها اجرای قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و همچنین حقوق زبانی و فرهنگی خود را می‌خواستند که این خواسته، حق طبیعی هر انسانی است که به زبان مادری خود بخواند و بنویسد. ولی، این افراد این موضوع را بر نمی‌تافتند. این افراد اگرچه خود را آذربایجانی می‌نامیدند و برای خود «جمعیت نجات آذربایجان» در تهران تشکیل داده بودند ولی در خدمت دشمنان آذربایجان بودند و به دشمنان ملت آذربایجان تبدیل شده بودند و با پیش کشیدن مساله مذهب و دین که بسیاری از آنها به آن اعتقاد قلبی نداشتند و در راستای منافع اربابان و خانهای که دل خوشی از فرقه دمکرات آذربایجان و شعارهای مترقی‌خواهانه آنها که

زنجیرهای محدودیت و قانون را به پای اربابان و خانها می‌زد، به جنگ ملت آذربایجان آمده بودند و همراهی با دشمنان آذربایجان را بر خود افتخار می‌دانستند. یکی از این افراد آقای «اسماعیل رفیعیان» بود که از شهر مرند فرار کرده و در تهران بر علیه حکومت ملی آذربایجان فعالیت می‌کرد و در مصاحبه با روزنامه ایران می‌گوید:

"... در تهران همگام با سایر آذربایجانیان غیرتمند که آنان نیز از شهرهای مختلف آذربایجان در تهران جمع شده بودند به مبارزه ادامه دادیم؛ تجمع جلو سفارتخانه و شکایت به سازمان ملل از آن جمله بود."^۹

این گروه از آذربایجانی‌ها که منافع غیر مشروع آنها با تشکیل حکومت ملی آذربایجان به خطر افتاده بود، دست در دست و دوشادوش با دشمنان قسم خورده آذربایجان که وابسته به دول اجنبی بودند، حقوق ملی، زبانی و انسانی ملت آذربایجان را انکار می‌کردند تا به منافع نامشروع خود در آذربایجان برسند. بسیاری از این فراری‌ها از خوانین ظالم آذربایجان بودند که با تشکیل حکومت ملی عرصه بر یکه‌تازی آنها تنگ شده بود و به تهران پناه آورده بودند و با وابستگان به دول اجنبی همکاری می‌کردند و برای بر انداختن حکومت ملی همه کار می‌کردند و به «دشمنان قسم خورده ملت آذربایجان» تبدیل شده بودند. این گروه از آذربایجانی‌ها که به آغوش تهران پناه برده بودند با همراهی بعضی از روحانیان درباری در تهران تمام هم و غم خود را بر این گذاشته بودند که فرقه دمکرات را ضد دین و ضد مذهب نشان دهند و به تحریک احساسات مذهبی آذربایجانی‌ها دست بزنند. حکومت تهران و رژیم

^۹ روزنامه ایران - دو شنبه - ۳ بهمن ۱۳۸۵

منحوس پهلوی هم وقتی دید این حربه کارساز است، اگر چه خودشان اعتقاد قلبی به اسلام نداشتند ولی برای درهم کوبیدن حکومت ملی آذربایجان از دین به عنوان وسیله ای برای رسیدن به هدف خود استفاده کردند و در این راه هم موفق شدند. از جمله روحانیونی که در تهران بعد از استقرار حکومت ملی به خدمت حاکمان تهران در آمده بود آقای «میرخاص اردبیلی» بود.

مرحوم بابا صفری در این مورد در کتاب "اردبیل در گذر تاریخ" می‌نویسد:

"... در آغاز پیدایش فرقه دمکرات، دولت مرکزی از هر امری که ممکن بود موجب تضعیف و یا از بین رفتن این نهضت نوظهور گردد استفاده می‌کرد. این بود که آقای «میر خاص» را با آن لباس و هیکل به صورت عالم مجاهدی در آورده بود و با تمام امکانات خود اقدام به تقویت وی نموده، سرلشکر «ارفع» رئیس ستاد آنروز ارتش، به لشکر ۳ آذربایجان توصیه کرد که از وجود او در تبلیغات علیه دمکرات‌ها استفاده کند و دولت «صدرالاشراف» نیز طبق تصویب نامه شماره ۱۱۶۲۳-۱۳۲۴/۶/۳۴ در جلسه ۲۱ شهریور تصویب کرد که «سید احمد میر خاص اردبیلی» پانزده هزار ریال، از قرار ماهی سه هزار ریال برای مدت پنجاه ماه از اعتبار سال ۱۳۲۴ دولت به شکل پاداش پرداخت شود"^{۱۰}

در ادامه بابا صفری درباره فرار ایشان به تهران می‌نویسد:

"...با شکل گرفتن فرقه و تشکیلات سیاسی و اداری آنها، «میر خاص» نتوانست در آذربایجان بماند و به تهران فرار کرد، ابتدا مقدمش از

^{۱۰} صفری بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ- جلد سوم صص ۱۰۳-۱۰۲

طرف دستگاه‌های دولتی گرامی داشته شد ولی کم کم چون اثری که منظور بود بر وجودش ترتیب نیافت در زمره آن دسته از فراریانی در آمد که عصرها در خیابان سپه تهران به صورت سرگردان قدم می‌زدند و اگر تازه واردی از آذربایجان می‌دیدند از او کسب خبر می‌کردند.^{۱۱}

همچنین از افراد پناهنده شده به تهران «میرزا حسین واعظ» (آخوند درباری) بود که به تهران رفت و تبلیغات منفی بسیاری بر علیه فرقه انجام داد و به نوشته مهدی مجتهدی در کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت» می‌نویسد:

"...میرزا حسین واعظ به طهران رفت و صدر جمعیت نجات آذربایجان شد و روز سقوط قافلانکوه با عده‌ای از آذربایجانی‌ها به حضور اعلی حضرت رفت (محمدرضا پهلوی) و به اعلی حضرت تبریک گفت."^{۱۲}

همچنین «عبدالحسین منصوری» از اردبیل به تهران فرار کرده بود و بر علیه فرقه دمکرات فعالیت می‌کرد (تاریخ مغان) و مادر ایشان بعد از سفر جلاد آریائی به آذربایجان در اردبیل به استقبال شاه رفت و مورد توجه شاه پرستان قرار گرفت.

سوء استفاده از مذهب برای رسیدن به مقاصد سیاسی در تاریخ ایران همیشه کارساز بوده است و در دوره مشروطیت هم این دین و مذهب مورد استفاده سوء قرار گرفته است و در زمان حکومت ملی آذربایجان هم این کار انجام گرفت. حکومت مرکزی همواره برای رسیدن به مقاصد خود

^{۱۱} صفری بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ- جلد سوم صص ۱۰۳

^{۱۲} مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ص ۱۶۳

از مذهب استفاده سوء می‌کند. «یرواند آبراهامیان» در کتاب «ایران بین دو انقلاب» در مورد سوء استفاده از مذهب می‌نویسد:

"...در زمان مشروطه هم در تبریز محله‌های فقرنشین با فتوای روحانیون، مبارزان مشروطه را مرتد، و «بابی‌ها ملحد» معرفی می‌کردند."^{۱۳}

اینگونه بود که هر که از آذربایجان فرار کرده بود به خدمت حاکمیت ضد آزادی و ضد دمکراسی در تهران در آمده بود، و آلت دست افراد وابسته به اجنبی شده بودند. اگر چه، حکومت ملی آذربایجان کاری با آنها نداشت ولی آنها در لباس مذهب حملات شدیدی را بر علیه حکومت ملی تدارک دیده بودند. مرتجعین دین فروش و زاهدنما، دین را ابزاری برای رسیدن به مقاصد نامشروع خویش قرار داده بودند. «پیمان» و «میرزا حبیب» در مراغه، «فقهی» در اورمیه و دیگر افراد بی‌اعتقاد به ذات اسلام به جنگ ملت آذربایجان آمده بودند. اگرچه بسیاری از روحانیون مترقی، دارای تفکرات مدرن و دمکراتیک حمایت همه جانبه‌ای از رهبران فرقه دمکرات داشتند ولی اتحاد شوم دشمنان آزادی در لباس مذهب با افراد مرموز و وابسته به اجنبی در تهران و تلاش‌های آنها در همکاری با خوانین و ملیشای آنها برای درهم کوبیدن دژ آزادی‌خواهی نقطه نحس و تاریک در تاریخ آذربایجان است.

این گروه ضدانقلاب آذربایجانی علاوه بر سوء استفاده از دین، از احساسات ملی افراد هم سوء استفاده می‌کردند و با تحریف مطالبات قانونی، خواسته‌های فرهنگی و زبانی ملت آذربایجان در لباس ملی‌گرایی

^{۱۳} آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب ص ۱۳۵

ظاهر شده بودند و «وا ایرانا» سر می‌دادند و هر روز از طریق روزنامه‌های خویش در تهران تبلیغات شدیدی بر علیه مطالبات انسانی فرقه دمکرات به راه انداخته می‌انداختند و ذهن مردم را مغشوش می‌کردند و چنین وانمود می‌کردند که فرقه دمکرات می‌خواهد آذربایجان را از ایران جدا کند! در حالی که، با مطالعه افکار رهبران دمکرات فرقه و اندیشه‌های مترقی آنها می‌توان به جرأت گفت که آنها هیچ گونه اندیشه‌ای برای منفک کردن آذربایجان از دیگر مناطق نداشتند و حتی آنها خواستار اصلاحات دمکراتیک در دیگر مناطق ایران هم بودند. آنها فقط خواستار اداره شدن آذربایجان بوسیله نمایندگان واقعی ملت بودند و بیش از این مطالبه ای نداشتند.

بزرگترین ایرادی که مدعیان دمکراسی و آزادی در تهران به فرقه دمکرات آذربایجان می‌گرفتند گنجانده شدن ماده‌ای بود که به آموزش زبان ترکی اختصاص داده شده بود. این مدعیان دمکراسی و آزادی، تحمل حق طبیعی ملتی را که طبق قواعد دمکراسی و آزادی، هر ملتی می‌تواند به زبان خویش بخواند و بنویسد را نداشتند و با متمسک قرار دادن این بند اعلامیه ۱۲ شهریور بر فرقه دمکرات و رهبران آزادی‌خواه آن تهمت می‌زدند و با تحریک مردم تهران و دیگر نواحی و احساسات ناسیونالیستی مردم تهران می‌خواستند با این تبلیغات حقوق اولیه و انسانی ملت آذربایجان را انکار کنند.

مهمترین روزنامه تبریز در آذربایجان درباره مطالبات دمکراتیک آذربایجان می‌نویسد:

"هدف اصلی ما حق دمکراتیک مردم در استفاده از زبان مادری خود می‌باشد و این فرصت مناسبی برای حکومت است تا بپذیرد آذربایجانی‌ها

هرگز فارسی زبان نبوده و نیستند، زبان اصلی و مادری ما ترکی می‌باشد، ما آنچه را که بتوانیم برای پرورش و رواج زبان مادری در مدارس و ادارات دولتی خود، انجام خواهیم داد و آنهایی که سعی در از بین بردن زبان ما داشتند باید عقیده خود را تغییر دهند."^{۱۴}

^{۱۴} روزنامه آذربایجان - هدف ما چیست؟ ۱۳۲۱

از آزادیستان تا حکومت ملی آذربایجان

بعد از قتل عام آزادی خواهان طرفدار شیخ محمد خیابانی که اکثر آنها مبارزان انقلاب مشروطیت بودند توسط نیروی سیاه و ضد رفاه و توسعه آذربایجان، آذربایجان بیش از بیست سال زیر چکمه های رضا خان و استانداران بی کفایت او لگدمال شد. در این دوره وحشتناک، ملت آذربایجان انواع و اقسام فجایع و مصیبتها را متحمل شد؛ گرسنگی، فقر و بیکاری در این دوره ضربات سنگینی را بر پیکر آذربایجان وارد کرد. استانداران و والیان منصوب مرکز در آذربایجان علاوه بر اینکه اقتصاد آذربایجان را نابود کردند افکار نژادپرستانه خود را هم بروز دادند و بدترین توهین ها را بر علیه زبان و فرهنگ آذربایجان ابراز کردند. یکی از این استانداران مستوفی است که سرشماری در آذربایجان را خرشماری نامید! روشنفکران مرکز نشین هم در این گیر و دار آتش بیار معرکه شده بودند و به کمک والیان و استانداران منصوب آمده بودند و به آنها کمک

فکری می‌کردند که چگونه زبان و فرهنگ آذربایجان را از بین ببرند. از جمله این به ظاهر روشنفکران، «محمود افشار»، «عباس اقبال آشتیانی» و ... هستند که با تئوری‌های نژادپرستانه به یاری نیروی های ضد آزادی آمده بودند تا زبان ترکی در آذربایجان را برای همیشه از صفحه روزگار محو کنند. اجبار آموزش به زبان فارسی از سوی روشنفکران مرکز نشین در آذربایجان تئوریزه می‌شد و والیان و استانداران کینه‌توز و متنفذ از زبان ترک و هویت آذربایجانی هم مجری تفکرات ضد انسانی در آذربایجان بودند.

در کنار این توهین و تحقیرها، اقتصاد آذربایجان هم به عمد از طرف حاکمان مرکز نشین فلج گشته بود و آذربایجان که قبلا از نظر پیشرفت و توسعه جزء اولین‌های کشور بود در دوره رضا شاه به فلاکت افتاد و شهر تبریز هم روزهای ویرانی و فقر خود را در این دوره بیش از همیشه تجربه کرد. در کتاب «مراغه، افراز رود» در مورد استعمار آذربایجان و عدم سرمایه‌گذاری در آن چنین می‌خوانیم:

"شهر تبریز از سال ۱۳۰۸ به این طرف دو مرتبه مورد هجوم سیل خانه‌برانداز شده و بر حسب آمار صحیحی که به دست آمده و صورت آن در وزارت کشور موجود بوده سی میلیون ریال به مردم تبریز خسارت وارد آمد. دولت شاهنشاهی برای ساختن راه مخصوص آبدلی و آمل که صرفا راه تفریحی هستند، حدود پانصد میلیون ریال صرف کرد ولی برای تعمیر سد (سیل بند) تبریز از چه محلی مساعدت فرمودند! گوش فرا دارید تا به عرض برسانیم: پس از گفت و شنیده‌های زیاد و بعد از تشکیل کمیسیون‌های متعدد بالاخره وزارت کشور چنین تصمیم گرفت که شهرداری تبریز برای تعمیر سیل بند و توسیع معبر رودخانه مبلغی از

بانک قرض کرده و مروراً از محل در آمد شهرداری تبریز مستهلک سازد، یعنی سیل بند تبریز را خود تبریزی‌ها بسازند.

نتیجه چنین تصمیمی این بود که در آمد شهرداری تبریز سالها برای استهلاک قرضه، به مصرف رسیده و برای تعمیر و نظافت خود شهر بودجه کافی نداشته باشد. کسانی که ده سال پیش تبریز را دیده‌اند و اوضاع فعلی آنرا با ده سال پیش مقایسه نمایند، به تبریزیان حق می‌دهند که از مرکز کشور خود مأیوس و ناامید شده و نسبت به مسببین خرابی شهر خود خشمناک شوند.

در همان موقع که مرکز از تعمیر سیل بند تبریز حیران و سرگردان بود، و در اتاقهای وزارت کشور دست به هم می‌مالیدند ده‌ها سد سمنتی و صدها پل بتون آرمه از محل مالیات‌های جمع‌آوری شده از آذربایجان در دهات مازندران و سوادکوه ساخته و برپا می‌گردید و ساعت به ساعت بر شکوه ظاهری املاک اختصاصی افزوده می‌گشت. در حالی که برای ساختن پل رودخانه تبریز که از وسط شهر می‌گذرد اقدامی نمی‌شد، برای شهر های کوچک مشهد سر و آمل پل‌های معلق آهنی از اروپا وارد ساخته‌اند و همینطور بود اوضاع سایر نقاط آذربایجان.

... آذربایجانیها می‌گویند مگر در دادن مالیات‌های کوتاهی کرده و یا از قوانین موضوعه سرپیچی نموده است که این همه از چشم مرکز و مرکزبان افتاده و از خزانه دولت شاهنشاهی بهره و نصیبی ندارد، آذربایجان می‌گوید استان سوم و چهارم چه معنی دارد چرا پیکر مرا تکه-

تکه می‌کنند؟... این کار جزء برای این بود که تبریز آن کانون آزادی و مردانگی را کوچک کرده و روز بروز از موجودیت آن بکاهند؟"^{۱۵}

سرکوب آزادیخواهان، تبعید و زندانی کردن آنها توسط نیروهای طرفدار دیکتاتوری رضاخان چنان شدید بود که آذربایجان دیگر توان مبارزه با تهاجمات قوای مرکز و دیکتاتوری را از دست داده بود و در این وضعیت اسفناک آذربایجان، جنگ جهانی دوم شروع شد. با اینکه دولت مرکزی ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود ولی از طرف نیروهای متفقین مورد تهاجم قرار گرفت. آذربایجان توسط ارتش روسیه از شمال و بخش‌های جنوبی کشور از طرف انگلیس مورد اشغال قرار گرفت و رضاخان با ذلت و خواری تمام توسط آنهایی که منصوب شده بود کنار گذاشته شد و یک بار دیگر ایران و آذربایجان در حالی که تحت اشغال بودند طعم آزادی را چشیدند! در این دوره روزنامه‌ها و احزاب شکل گرفتند و بهار آزادی مطبوعات و احزاب شروع شد.

^{۱۵} مراغه یا افزاز رود از نظر اوضاع طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی - چاپ دوم -

دشمنان قسم خورده ما و مخالفان فرقه دمکرات

"هواداری و حمایت توده مردم و جوانان حق طلب

{از حکومت ملی آذربایجان در سال ۱۳۲۴}

مورد تحسین و تأیید هر پژوهشگر آزاد اندیش است..."^{۱۶}

گفته های بالا نوشته یکی از پژوهشگران مخالف فرقه دمکرات می باشد که در مورد حکومت ملی و جنبش حق طلب ملت آذربایجان گفته شده است. ولی، چرا با اینکه مطالبات ملت آذربایجان حق طبیعی و انسانی آنها بوده و فرقه دمکرات هم عصاره مطالبات آنها را در بیانیه ۱۲ شهریور

^{۱۶} عزیزاده، میرنی- تاریخ دشت مغان ص ۳۳۷

بیان کرده بود عده‌ای با مطرح شدن این مطالبات و خصوصاً مطرح شدن خواسته تدریس و رسمی شدن زبان ترکی به دشمنان قسم خورده ما تبدیل شده بودند و با فرقه دموکرات آذربایجان که خواسته های ملی و انسانی ملت آذربایجان را خواستار شده بود مخالفت می کردند، اصلاً دشمنان قسم خورده ما چه کسانی هستند، تعریف دشمنان قسم خورده ملت آذربایجان را از زبان رهبری فرقه دمکرات می خوانیم:

"آنها که به زبان ما توهین می کنند و مدعی هستند که این زبان بر ما تحمیل شده است دشمنان قسم خورده ما هستند. در سده های گذشته، بیشتر دشمنان آذربایجان کوشیده اند تا زبان ما را خفه کنند و خاموش کنند خوشبختانه همه آنها شکست خورده و زبان ما زنده مانده است"^{۱۷}

یکسال حکومت ملی آذربایجان دست بسیاری را رو کرد. ما با دیدی باز می توانیم دشمنان قسم خورده آذربایجان را بشناسیم و حتی آنها که خود را روشنفکر و عالم دنیای سیاست و دمکراسی می دانستند ذات خود را نشان دادند. یکی از اینها "ملک الشعراى بهار" است که زبان ترکی را فاقد ادبیات جهانی می نامد و برای ریشه کن کردن آن خطابه می گوید و این خطابه را هم به ملت آذربایجان تقدیم می کند! ملتی که ابتدائی ترین خواست خود که برداشته شدن ممنوعیت تدریس زبان ترکی است را مطرح کرده است. بهار یا آگاهی از ادبیات ترکی نداشته یا اینکه داشته و تجاهل العارفین می کرده است. چرا که کتاب لغات الترك به تنهایی کافی است که بهار با دیدن آن جواب حرف های بی اساس خود را بگیرد حال قسمتی از خطابه بهار:

^{۱۷} روزنامه آذربایجان- زبان ما- ۱۴ شهریور ۱۳۲۴

"... آمدم بر سر لهجه‌های محلی و تدریس زبان ترکی... می‌گویند در سه سال ابتدائی زبان رسمی ترکی باشد. ای کاش مردم آذربایجان لاقلاً زبان تاتارهای قفقاز یا فارس‌گویان خود آذربایجان را به عنوان زبان ملی احیا می‌نمودند و ما خود را راضی می‌کردیم که زبان «آذری» که یک لهجه قدیمی است دوباره بدست فرزندان خود احیا می‌شود.

اما به کدام دلخوشی می‌توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی فاتحان تاتار را به زبان اجداد و نیاکان ما رجحان می‌نهند؟

آیا فکر کرده‌اید که دامنه زبان وسیع دری با آنهمه ادبیات عالم‌گیر و آنهمه کتابهای مفید و مفاخر تاریخی که فعلاً نیز هموطنان شما در همه ایران به آن زبان تکلم می‌کنند و استعدادهای عجیب و غریبی در خور آذربایجان از این زبان ادبی بروز کرده و می‌کند، چه عجب دارد که باید در پی زبانی برآئید که نه سابقه ادبیات جهانی دارد و نه بزرگانی در علم و ادب پرورده نه امروز می‌پرود!

اگر شما را مخیر کنند که تنها در دنیا یک زبان را اختیار کنند، آیا بهتر نیست که این یک زبان، زبان فارسی باشد، زبان فرهنگ بزرگ جهانی دارد و کتب زیادی در آن تالیف شده و با دانستن آن می‌توانید در مملکتی با برادران ایرانی خود زندگی کرد و از جاه و ثروت آن کشور بهره مند گردید...^{۱۸}

متأسفانه روشنفکران تهران و شاعران آنها مطالبات زبانی و هویتی ملت آذربایجان را با تحقیر زبان ترکی به صورت آگاهانه و حملات مستمر به آن می‌خواستند این زبان از بین برود و ملت آذربایجان زبان

^{۱۸} تقوی، حسین، جنبشهای اجتماعی ایران، ص ۹۲

خود را فراموش کنند و زبان فارسی یاد بگیرند. این در حالی است که میرزا حسن رشدیه در زمان ناصر الدین شاه زبان ترکی را در آذربایجان به صورت تدوین شده به وسیله کتاب «وطن دیلی» تدریس می‌کرد. اینها با ندیدن این سابقه تدریس زبان ترکی بدترین تحقیرها را به مطالبات ابتدائی ملت آذربایجان روا می‌داشتند و به اندیشه‌های ضد انسانی آقای «محمود افشار»، «عباس اقبال آشتیانی» و «عارف قزوینی» جامه عمل می‌پوشاندند.

عارف قزوینی که گفته بود:

زبان ترک از برای از قفا کشیدن است

صلاح پای این زبان ز مملکت بریدن است

این تفکر ضد انسانی با تاسف از طرف اکثر روشنفکران مرکز و حامیان و رهروان بی مزد و مواجب آنها در آذربایجان در زمان حکومت ملی آذربایجان به طرز عجیبی پی گیری شده و این گروه انرژی خود و قلم‌شان را در اختیار باستان‌گرایان قرار دادند و به تحقیر زبان و هویت ترکی ملت آذربایجان پرداختند و در جبهه دشمنان قسم خورده ملت آذربایجان قرار گرفتند.

مخالفان فرقه دموکرات و ملت آذربایجان برای ضربه زدن به فرقه نوپای دموکرات دست به هر اقدامی می زدند ولی اراده پولادین اعضای اصلی فرقه دموکرات تمام توطئه های آنها را نقش بر آب می کرد و آنها را به راهی که انتخاب کرده بودند باورمندتر می ساخت. در این اوضاع و احوال بود که اعضای فرقه دموکرات مقدمات لازم را برای اولین گنگره فراهم می کردند.

کنگره اول فرقه دمکرات آذربایجان

قدم اول تمرین دموکراسی

بعد از انتشار بیانیه ۱۲ شهریور در ۱۲ ماده، دمکراتهای آذربایجان با نظری بلند و قدمهای استوار پیش به سوی تمرین دموکراسی به صورت عملی اقدام کردند و روح دموکراسی را در جان جامعه تزریق کردند و اولین کنگره فرقه دمکرات آذربایجان در ۱۰ مهرماه با شرکت ۲۴۷ نفر از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان که از شهرها و قصبات آذربایجان به تبریز آمده بودند تشکیل گردید و کنگره اساسنامه ای را که ۵۱ اصل داشت به تصویب رساند. این اقدامات دمکراتیک و قاعده‌مند اعضای فرقه دمکرات، حرکات اصولی و دمکراتیک آنها، مدعیان دموکراسی در تهران را شدیداً عصبانی کرده بود. چرا که، تحمل بسته شدن نطفه دموکراسی در آذربایجان را نداشتند و با استقرار دموکراسی و حاکمیت ملی در

آذربایجان منافع نامشروع آنها به خطر می‌افتاد. به این دلیل حامیان خود را در آذربایجان برای منفی جلوه دادن حرکات نوین و مدرن فرقه هر روز بیشتر تحریک می‌کردند و در این راه از خان‌های چپاولگر، غارتگر و ظالم منطقه و طرفداران آنها هم کمک می‌گرفتند. خان‌هایی که تحمل دیدن اقدامات اصولی و قانونی فرقه را نداشتند و به تهران فرار کرده بودند و با همفکری هم تلاش می‌کردند که این حرکات مدرن و تأمین کننده منافع ملی آذربایجان را در نطفه خفه کنند و نگذارند این حرکت ملی و مردمی آذربایجان به راه خود ادامه دهد. ولی، دومین کنگره فرقه دمکرات آذربایجان آنها را بیشتر مایوس کرد.

کنگره دوم، بسط دمکراسی و جاری شدن آن در متن جامعه

بعد از برگزاری موفقیت آمیز کنگره اول فرقه دمکرات آذربایجان در ۱۰ مهر ۱۳۲۴، رهبران و اعضای فرقه دمکرات کنگره بزرگ دوم فرقه دمکرات را در تاریخ ۲۹ آبان ماه ۱۳۲۴ در سالن شیر و خورشید شهر تبریز برگزار کردند. در این کنگره ۷۲۴ نفر از وکلا که وکالت ۱۵۰ هزار آذربایجانی را داشتند شرکت کرده بودند و این کنگره با شکوه، توسط «حاج عظیم خان» برادر «ستارخان» افتتاح گردید و بعد از جلسات متعدد وکلای ملت تشکیل مجلس ملی را تصویب کردند. در طول تاریخ، ملت آذربایجان برای اولین بار بود که به صورت دمکراتیک وکلای خود را انتخاب می‌کردند و آنهم از دورترین نقطه گرفته تا پائین ترین قشرهای جامعه در آن به صورت مساوی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشتند. شهری و روستائی، با سواد و بی سواد همه برای نضج گرفتن دمکراسی در آذربایجان دست در دست هم و دوشادوش هم به تهران

درس دموکراسی می‌دادند. عجیب اینکه، در حالی که در آذربایجان دموکراسی در جامعه در حال بسط و گسترش بود و هر روز بهتر از دیروز ملت آذربایجان به توسعه دموکراسی کمک می‌کردند، افراد وابسته به کشورهای آمریکا، انگلیس و شوروی بیش از پیش ملت آذربایجان را متهم می‌کردند و با افترا، دروغ و وارونه نشان دادن اقدامات دمکراتیک فرقه دمکرات آذربایجان، تُرک‌هراسی و تُرک‌ستیزی و مخالفت با زبان ترکی و هویت ترکی به راه انداخته بودند و با جنگ روانی و با دادن اطلاعات غلط و تحریف شده ذهن جامعه را مخدوش می‌کردند. همه وابستگان به کشورهای بیگانه برای به خاک و خون کشیدن آذربایجان دست در دست هم داده بودند و از همه انتظار کمک داشتند و از کمکهای کشورهای بیگانه بهره‌مند بودند. دشمنان دموکراسی و آزادی ملت آذربایجان با تلاشهای خویش و تحریف واقعیات و بدیهیات و همچنین ایجاد جنگ روانی با کمک خوانین و بعضی از روحانیون درباری در تلاش بودند که با هر اقدامی تفکرات مدرن و دمکراتیک رهبران فرقه و اعضای پرکار آن را مخدوش کنند. تکفیر منسوبین فرقه و بی‌دین و متجاسر نامیدن آنها، همه و همه از جنس یک جنگ روانی بود که می‌خواستند ذهن جامعه را برای پذیرش نسل کشی، جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی در آذربایجان آماده کنند. در این کار هم تا حدودی موفق شدند، چرا که حامیان آنها در لندن و واشنگتن به کمک آنها آمده بودند، تمامی اهرمهای سیاسی و دیپلماتیک را در تمام عرصه‌های بین‌الملل به نفع آنها به کار گرفته بودند. این گونه بود که ارتش ایران و حامیان رسانه‌ای آنها در تهران خود را برای یک نسل کشی در آذربایجان آماده می‌کردند. هم از نظر تئوریک و هم از نظر عملی، و همچنین از نظر روانی مطبوعات طرفدار دیکتاتوری قلم‌فرسایی می‌کردند و تسلیحات و آموزشهای لازم از طرف حامیان

غربی در اختیار ارتش و ژاندارمری قرار گرفته بود تا با آمادگی کامل به آذربایجان حمله کنند.

تسلیم ارتش در آذربایجان و کنترل فدائیان بر آذربایجان

فدائیان آذربایجان برای حفاظت از منافع ملی آذربایجان و حفاظت از دست آوردهای دمکراتیک در آذربایجان با به دست گرفتن سلاح برای آزادی ملت آذربایجان در مقابل دشمنان ملت سینه سپر کردند و ژاندارمها و نیروهای ارتش را دعوت به تسلیم کردند. اگرچه در بعضی از شهرها نفرات ارتش و ژاندارمری با فدائیان همکاری نکردند، ولی، اکثر شهرهای آذربایجان از جمله میانه، سراب، اردبیل، مراغه... یکی پس از دیگری با کمترین درگیری به دست فدائیان ملت آذربایجان در آمد. فدائیان به صورت انسانی با تمام افراد ارتش و ژاندارم بر خورد می کردند؛ اول آنها را به تسلیم و پیوستن به قشون خلق دعوت می کردند و اگر از سوی افراد ارتش مقاومتی صورت می گرفت فدائیان فقط دفاع می کردند و این تسلیم شدن و خلع سلاح ارتش به دست فدائیان با کمترین تلفات صورت گرفت. همچنین پادگان تبریز هم با مذاکراتی که با سرتیپ درخشانی صورت گرفت در ۲۲ آذر ۱۳۲۴ بدون خونریزی تسلیم شد و افسرانی که می خواستند به هر نقطه ایران بروند به آنها مساعدت شد.

ولی وضع شهر اورمیه با توجه به حضور سرهنگ زنگنه که دارای تفکرات باستانگرایی و راسیستی بود به کلی متفاوت بود. برخوردهای شدیدی بین فدائیان و نیروهای ارتش صورت گرفت و سرهنگ زنگنه در اورمیه دست به جنایات زیادی زد.

در کتاب «گذشته چراغ راه آینده» درباره جنایات سرهنگ زنگنه در شهر اورمیه و اطراف آن چنین آمده است:

"...تقریباً در روز ۲۵ آذرماه محاصره شهر اورمیه از طرف دموکراتها شروع شد. دموکراتها هم از شهر بیرون می‌رفتند و به فدائیان اطراف شهر می‌پیوستند. شهر تا شعاع یک کیلومتری و اطراف آن در دست «زنگنه» بود. زنگنه وقتی وضع را وخیم دید شاید با صلاحدید بعضی مقامات در صدد بر آمد که مردم را مرعوب سازد و برای این نقشه چند تانک به دهات اطراف "چهارپائی" و "سنگر" فرستاد و در آنجا ۹ نفر کشته و ۱۱ نفر زخمی شدند. لازم به توضیح است که در میان کشتگان چند نفر بچه و دختر کوچک بودند. سرهنگ زنگنه نتیجه‌ای که از طرف این عمل گرفت این بود که پنج ده را از اهالی خالی کردند"^{۱۹}

در ادامه قتل و کشتار، ژاندارمها جنایات دیگری هم انجام دادند:

"...ژاندارم‌ها در آبادی «تورپاق قلعه» دست به عمل زشت و تنفر انگیزی زدند که اثر بسیار بدی در میان برادران آسوری داشت. به این معنی که امنیه‌ها عده‌ای از کشته‌های فدائیان را در تورپاق قلعه که بیشترشان آسوری بودند به طرز فجیعی تکه-تکه کردند و بعد که احساس می‌کنند که ممکن است این عمل سبب هیجان برادران آسوری شده این بدنهای مثله شده و تکه-تکه شده را زیر خاک پنهان کردند"^{۲۰}

^{۱۹} گذشته چراغ راه آینده، ص ۳۱۴

^{۲۰} گذشته چراغ راه آینده، ص ۳۱۴

بدنه اجتماعی و نیروهای تشکیل دهنده حکومت ملی آذربایجان

با مطالعه نیروهای تشکیل دهنده حکومت ملی آذربایجان و فرقه دموکرات آذربایجان می توان به تفاوتها و ویژگیهای منحصر بفرد این حکومت و حرکت با جنبشهای پیشین آذربایجان پی برد. در این حکومت کل نیروها و تمام اقشار موجود در آذربایجان شرکت داشتند دهقانان، کارگران، روحانیان، سیاسیون، مالکان و روشنفکران... در تشکیل این حکومت نقش داشتند و تمام طبقات در حکومت ملی آذربایجان نماینده داشتند به این دلیل حکومت ملی آذربایجان یک حکومت واقعا ملی بود. در کتاب "سیلاحلا اولچولن تورپاق" در خصوص تعداد اعضا و شرکت کننده های هر قشر از منبع دیگری قید شده است که چنین است:

"... در پایان سال ۱۹۴۵ میلادی تعداد اعضاء فرقه دموکرات ۷۰۰۰۰ نفر بود که ۶۰۰۰ نفر کارگر، ۵۶۰۰۰ روستائیان، ۲۰۰۰ نفر روشنفکران، ۳۰۰۰ نفر صنعتگران کوچک، ۲۰۰۰ نفر بازرگان، ۵۰۰ نفر مالک و ۱۰۰ نفر روحانی عضو فرقه دموکرات آذربایجان بودند"*

در ادامه کتاب فوق از روزنامه آذربایجان افراد تشکیل دهنده فرقه دموکرات را به صورت درصدی ذکر می کند:

" در اوایل تشکیل حکومت ملی آذربایجان ترکیب اعضاء فرقه دموکرت چنین بوده است: ۹٪ کارگران، ۸۰٪ روستائیان، ۵٪ صنعتگران کوچک و اصناف، ۳٪ روشنفکران و ۳٪ مالکان، تجار و روحانیان که این ویژگیها در جنبش های پیشین آذربایجان وجود نداشت.^{۲۱}

^{۲۱} میانالی، علیرضا، سیلاحلا اولچولن تورپاق؛ ۱۳۸۴، ونکوور، کانادا، جلد ۱ ص ۹۳

استقرار حکومت ملی آذربایجان

بعد از تسلیم ارتش و به دست گرفتن کنترل آذربایجان به دست فرزندان فدائی خویش، رهبران فرقه شروع به استقرار و تحکیم حکومت ملی در آذربایجان کردند و برای تحکیم بیشتر حکومت ملی و بسط نفوذ آن در تمام نقاط آذربایجان شروع به نهادسازی کردند.

نهاد سازی رهبران فرقه دمکرات مهمترین کاری بود که آنها شروع به انجام آن کردند. چرا که بدون نهاد سازی اجرای منویات رهبران فرقه دمکرات که می‌خواستند به خواستهای دمکراتیک ملت آذربایجان پاسخ گویند میسر نمی‌شد. رهبران فرقه برای اینکار تمام انرژی نخبگان و روشنفکران آذربایجان را دعوت به خدمت به خلق کردند. راه خدمت برای همه باز شده بود ولی بعضی از آنها راه خیانت را در پیش گرفتند؛ راهی که به خیانت به ملت خویش انجامید، و حتی به عنوان پیاده نظام دشمن دست به قتل و غارت زدند.

نهاد سازی توسط حکومت ملی آذربایجان

نهادهای سیاسی، ایجاد پارلمان

حکومت ملی آذربایجان برای بسط و توسعه دمکراسی، نیاز به نهادی داشت که از بطن ملت قدرت بگیرند و از ملت و برای ملت باشد و به این دلیل ایجاد پارلمان یا مجلس ملی، مهمترین نهاد سیاسی بود که توسط حکومت ملی ایجاد شد و ملت از طریق نمایندگانی که به صورت مستقیم انتخاب می‌کردند می‌توانستند در پارلمان کسانی را داشته باشند که مطالبات آنها را نمایندگی کند. همچنین، شخصیت‌هایی که برای این

مجلس انتخاب شده بودند همه تحصیل کرده و کار بلد بودند بر خلاف تبلیغات عوامل استعمار که رهبران و نمایندگان ملت آذربایجان در پارلمان آذربایجان را بی سواد، بدون پشتوانه اجتماعی و ضد دین نشان می‌دهند، با نگاهی مختصر به شخصیت‌های مجلس ملی آذربایجان می‌توان فهمید چه شخصیت‌های بزرگی در پارلمان آذربایجان نمایندگی ملت را بر عهده داشتند.

«جهانگیر تفضلی» در خاطرات خود درباره افتتاح مجلس ملی آذربایجان می‌نویسد:

"... نمایندگان فرقه دمکرات تقریباً از عموم طبقات مردم آذربایجان بودند. مثلاً «حاج تقی وهاب زاده» مالک و تاجر، «نظام الدوله رفیعی» مالک و از اشراف آذربایجان، «آتش پاشا بیات ماکو» از اشراف زادگان و نجبای ایران لیسانسیه حقوق که اخیراً شهردار تبریز شده و از جوانان محبوب و مورد توجه و علاقه هم میهنان آذربایجانی و «مراد تیمور» پسر «اقبال السلطنه ماکویی» که معروفترین و متمولترین اشراف و خانواده‌های چهارصد ساله ایران می‌باشد نزدیک به ثلث نمایندگان مجلس محلی آذربایجان جوانان بین ۲۸ تا ۳۵ (نمایندگان مجلس محلی آذربایجان از ۲۷ سال به بالا حق انتخاب شدن به نمایندگی دارد) ساله بودند که اغلب دکتر و لیسانسیه و روشنفکر بودند، بطوری که می‌توان گفت عده جوانان تحصیل کرده و مجلس شورای محلی آذربایجان، خیلی بیش از عده جوانان تحصیل کرده و روشنفکر مجلس شورای ملی تهران بود. مثلاً در هیئت دولت محلی آذربایجان که از میان نمایندگان مجلس انتخاب شده اند، وزیر کشور، وزیر کشاورزی، وزیر بهداری دکتر می‌باشند، یوسف عظیمی وزیر دادگستری از لیسانسیه‌های حقوق و دیگران نیز همه با سواد

می‌باشند، «قیامی» که از نمایندگان تبریز است و از طرف مجلس که ریاست دیوان عالی آذربایجان نیز انتخاب شده است نیز از رجال با سواد و درس خوانده ایران می‌باشد.^{۲۲}

تشکیل سازمان حزبی

سازمان حزبی که فرقه دمکرات تشکیل داد نهادی بود که افراد عادی و علاقه‌مند به حکومت ملی را برای آموزش‌های سیاسی و حزبی جذب کرده و آنها را با اصول کار سیاسی آشنا می‌کرد. دکتر اسماعیل حسن زاده در کتاب «انقلاب اسلامی در مرنند» درباره سازمان حزبی فرقه دمکرات چنین می‌نویسد:

"...سازمان حزبی فرقه به صورت زیر بود. فرقه دمکرات مرکب از حوزه‌ها بود که از افراد حزبی تشکیل می‌شد و از اجتماع حوزه یک حومه و از اجتماع حومه‌ها، کمیته‌های محلی و از اجتماع آنها، کمیته‌های ولایتی و از اجتماع آنها کمیته مرکزی و بالاتر از آن کنگره عمومی سازمان تشکیل می‌شد."^{۲۳}

تشکیل هیئت دولت

حکومت ملی برای انجام کارهای اجرائی و برنامه‌ریزی برای کارهای عمرانی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی... نیاز به یک هیئت دولت داشتند تا

^{۲۲} توکلی، یعقوب، خاطرات جهانگیر تفضلی، حوزه هنری، تهران ۱۳۷۶- ص ۱۹۹

^{۲۳} حسن زاده، انقلاب اسلامی در مرنند ج. ۱، ص ۲۲۴

تمام کارها زیر نظر یک هیئت انجام شود. برای این کار این نهاد قدرتمند تشکیل شده و شخص «پیشه‌وری» به صدر این هیئت انتخاب شد و وزیران خود را برای خدمت به خلق انتخاب کرد.

کاری که حکومت ملی در آن زمان در حال جنگ و تحریم اقتصادی انجام داد این درس را به آیندگان می‌دهد که اگر یک ملت بخواهد سرنوشت خود را، خود به دست بگیرد، می‌تواند در هر شرایطی روی پای خود بیايستد. رهبران حکومت ملی با درایت خاصی در عرض یکسال که در حال جنگ در همه عرصه‌ها بودند قادر به انجام این کار شدند، و آذربایجان را مستقل از تهران اداره کردند و حتی میزان رفاه و امنیت آذربایجان بیشتر از بقیه نقاط ایران شد.

نهاد های فرهنگی و هنری

تفکرات استعماری و حذفی که در تهران پرورش یافته بود از روزی که رضاخان به قدرت رسید شروع به نفی و از بین بردن زبان، هنر و فرهنگ ترکی در آذربایجان کرد. آنها کمر به نابودی فرهنگ آذربایجان و زبان ترکی در آذربایجان بسته بودند و بیشترین دشمنی آنها با زبان ترکی و فرهنگ آذربایجان بود که در طول ۲۰ سال گذشته که رضاخان حاکم مطلق بود از طرف به اصطلاح روشنفکران یا بهتر بگوئیم شبه‌روشنفکرانی که دارای تفکرات حذفی و باستانگرایی بودند به رضاخان مشاوره داده می‌شد و او هم آنها را اجرایی می‌کرد. علاوه بر این، برای عملی کردن این تئوری‌ها دولت انگلیس و وابستگان به دولت انگلیس هم تلاش مضاعفی

داشتند. جاسوسان فرهنگی انگلیس که از طرف دولت انگلیس هدایت می‌شدند، کمک شایانی به شبه‌روشنفکران تهران نشین می‌کردند.

حکومت ملی برای مبارزه با این تفکرات مسموم و ضد انسانی و دفع آفات آنها از اذهان ملت آذربایجان، شروع به ساختن پادزهر کرد و پادزهر این سموم هم، آگاه کردن ملت به گذشته پربار خویش و یادگیری و آموزش زبان ترکی و توسعه فرهنگ پربار آذربایجان بود. لذا، حکومت ملی شروع به ساختن نهادهای فرهنگی نمود.

وزارت معارف

بعد از آنکه حکومت ملی، مجلس ملی را تشکیل داد و «میرجعفر پیشه‌وری» رهبر فرقه به صدر حکومت و به عنوان نخست وزیر تعیین شد ایشان کابینه خود را به مجلس ملی معرفی کردند. یکی از وزارتخانه‌های مهم در این کابینه وزارت معارف بود که آقای «محمد بی‌ریا» به عنوان وزیر معارف تعیین شد.

وزارت فرهنگ با تلاش شبانه روزی خویش کتابهای «آنا دیلی» را به چاپ رساند که به زبان ترکی چاپ شده بودند، با چاپ این کتابها و تحصیل به زبان ترکی که باعث رسمی شدن زبان ترکی شده بود، خشم حکومت مرکزی و حامیان آنها در آذربایجان برانگیخته شد. چرا که، آنها دشمن زبان ترکی بودند و دارای تفکرات حذفی بودند. رسمی و دولتی شدن زبان ترکی در آذربایجان باعث می‌شد تمام تبلیغات دروغین آنها از بین برود و ملت آذربایجان از یوغ استعمارگران و استبدادگران بیرون بیایند. به این دلیل، آنها حملات خود را به زبان ترکی شروع کردند. آری،

یکی از بزرگترین اقدامات حکومت ملی رسمی و دولتی کردن زبان ترکی آذربایجانی بود، که باعث پریشانی طرفداران تفکرات حذفی شد.

کتابهای «بیرنجی»، و «ایکینجی» از طرف انتشارات وزارت فرهنگ چاپ و منتشر شد. این کتابها با الفبای عربی-ترکی نوشته شده بود. این کتابها طبق دستور حکومت ملی و وزارت فرهنگ که دستور داده شده بود زبان ترکی، زبان رسمی در همه امور از جمله آموزش، ادارات، مکاتبات رسمی، فرمانهای ارتش... باشد چاپ شده بودند، که متن این مصوبه چنین بود: "

۱- از امروز زبان ترکی زبان رسمی دولتی اعلام می‌گردد، تمام تصمیمات و آگهی‌های دولتی و فرمان‌های ارتش و لوایح قانونی مطلقاً به زبان ترکی خواهد بود.

۲- تمام ادارات دولتی و ملی، تجاری و اجتماعی مجبورند مطالب مربوط به امور خود را به زبان ترکی بنویسند، کلیه دفاتر و مدارکی که به این زبان نوشته نشده باشد رسمی محسوب نخواهد شد.

۳- امور دادگاه‌ها به زبان ترکی انجام خواهد پذیرفت و برای کسانی که به زبان ترکی آشنائی ندارند، مترجم تعیین خواهد شد.

۴- تابلوها در تمام ادارات و تجارتخانه‌ها مطلقاً ترکی خواهد بود.

۵- سایر مللی که در آذربایجان زندگی می‌کنند حق دارند که امور خود را به زبان مادریشان انجام دهند، لیکن آنها باید نوشته‌ها و آگهی‌های رسمی خود را به زبان ترکی، به عنوان زبان رسمی دولتی و زبان ملی خود انتشار دهند.

۶- در مدارس خصوصی ملل کوچکی که در آذربایجان زندگی می‌کنند تدریس زبان ترکی در کنار زبان مادریشان اجباری است.

۷- ضمن تصویب و تأیید تصمیمی که از طرف وزیر فرهنگ حکومت ملی مبنی بر گذراندن درسها به زبان ترکی در تمام مدارس اتخاذ گردیده انجام این امر را به مانند یک وظیفه ملی به دست کلیه آموزگاران زن و مرد می‌سپارد.

نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان؛ میرجعفر پیشه‌وری^{۲۴}

رسمی شدن زبان ترکی در آذربایجان برای اولین بار در زمان حکومت ملی انجام شد که یکی از افتخارات حکومت ملی می‌باشد که باعث شد هویت ملی ترکها در آذربایجان به نحو مطلوب از طرف مردم پذیرفته شود و ملت آذربایجان به هویت ملی خویش بازگشته و به آن افتخار کنند.

علاوه بر این، رسمی شدن زبان ترکی در آذربایجان موجب شد که حملات دار و دسته‌های حکومت مرکزی و وابستگان به بیگانه‌ها در تهران بر علیه ترک‌ها بیشتر شود و آنها شانتاژهای خود را بر علیه حکومت ملی بیشتر کردند و این مسأله نشان می‌دهد که آنها چقدر کینه و نفرت از زبان ترکی داشتند که تحمل رسمی شدن آن را نداشتند و با زور توپ و تفنگ می‌خواستند زبان ترکی را از بین ببرند و زبان فارسی را به زور به مردم آذربایجان تحمیل کنند.

تاسیس دانشگاه

در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۲۵ اولین دانشگاه در تبریز تأسیس شد که در سه رشته طب، فلاحت و پداگوژی دانشجو پذیرفت. این دانشگاه دارای

^{۲۴} آذربایجان، ش ۹۶، ۱۰/۱۹/۱۳۲۴

لابراتوار و کتابخانه بود که بعد از حمله وحشیانه ارتش ایران توسط غارتگران به یغما رفت.

گزارشهای محرمانه شهربانی درباره غارت دانشگاه آذربایجان بعد از حمله ارتش اینگونه می باشد: "

۸ اسفند ۱۳۲۵

در ساعت ۱۸/۳۰ روز ششم ماه جاری قریب به دویست و پنجاه نفر از اعضای حزب وحدت ایران در سالن حزب، گراند هتل سابق جهت استماع سخنرانی هفتگی گرد آمده بودند و زرینه باف شرحی در اطراف مسافرت خود به آذربایجان بیان و اظهار داشت:

وضعیت آذربایجان از حیث تحمیل عمال دولت به مردم و گرفتن رشوه خیلی بد شده و کارمندان دولت در وهله اول که وارد آذربایجان شدند، کلیه اثاثیه دولتی را که در زمان فرقه دمکرات آذربایجان در ادارات بود به غارت برده و مخصوصاً در قسمت لابراتوار دانشگاه طب که اخیراً فرقه دمکرات مقداری اثاثیه از شوروی خریداری کرده بود از بین رفته و معلوم نیست کجاست؟ و شاگردان علناً اظهار می‌دارند تا قبل از ورود کارمندان دولت کلیه اثاثیه در لابراتوار بود ولی معلوم نیست رؤسای فرهنگ آنها را کجا برده اند."^{۲۵}

تاسیس دانشگاه و دیگر موسسات فرهنگی، هنری و علمی این را ثابت می‌کند که حکومت ملی آذربایجان یک دولت فرهنگی بوده است و تلاش داشته است که در تمام زمینه‌ها ملت آذربایجان را به دنیای مدرن برساند.

^{۲۵} گزارشهای محرمانه شهربانی (۱۳۲۴-۲۶) جلد اول- به کوشش مجید تفرشی - محمود

طاهر احمدی- سال ۱۳۸۰- سازمان اسناد ملی ایران صص ۲۶۰-۲۵۹

۱- روزنامه

با روی کار آمدن حکومت ملی انتشار روزنامه و مطبوعات شدت بیشتری گرفت اگرچه انتشار روزنامه‌های آزاد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز شده ولی دوره حکومت ملی بهار مطبوعات آذربایجان بود. از جمله ویژگی مطبوعات این دوره این بود که اکثر آنها به زبان ترکی منتشر می‌شدند از جمله این روزنامه‌ها می‌توان به روزنامه های زیر اشاره می‌شود:

- آذربایجان،
- شفق،
- گونش،
- مدنیت،
- یوموروق،
- دمکرات،
- یئنی شرق...

۲- دانشیر تبریز (راديو تبريز)

راديو تبريز در تاريخ راديو تبريز در تاريخ ۱۳۲۵/۱/۲۶ به طور آزمایشی و در تاريخ ۱۳۲۵/۲/۶ به طور رسمی در آذربایجان طنین افکند. دانشیر تبریز در طول ماههائی که صدای خود را طنین انداز کرده بود بیشترین اطلاعات را به ملت آذربایجان می‌رساند. آقای «محرملی» در خصوص افتتاح راديو تبريز چنین می نویسد:

"معاون نخست وزیر حکومت ملی آقای «میر قاسم چشم آذر» رئیس رادیو منصوب شد. از ۷ آوریل رادیو تبریز به طور منظم به پخش برنامه مبادرت ورزید. این حادثه یک رویداد فراموش نشدنی در تاریخ حرکت آزادیخواهانه مردم آذربایجان تلقی می‌شود.

مردم غیور آذربایجان که طعم آزادی را چشیده بود هر روز بعد از ساعت ۱۵ گوش‌های خود را به رادیو تبریز می‌سپردند. روزهای اول این رادیو برنامه‌های خود را از طول موج ۳۱۰ متری به مدت ۲/۵ الی ۳ ساعت پخش می‌کرد.

آن روزها به دلیل کمبود رادیو و نبود امکانات مالی هر خانه‌ای رادیو نداشت و برای جبران این نقیصه در جای جای کوچه‌های تبریز بلندگو نصب شده بود. وقتی که برنامه رادیو شروع می‌شد اهالی گروه گروه گرد بلندگوها جمع می‌شدند و رادیو تبریز را استماع می‌کردند.

آنروزها تبریز دومین شهر بزرگ ایران بعد از تهران بود که مجهز به فرستنده رادیویی بود و قدرت رادیو تبریز ۶ برابر بیشتر از رادیو تهران بود. بر خلاف رادیو تهران، رادیو تبریز بر اساس موج کوتاه نیز تنظیم شده بود.

شروع پخش برنامه‌های رادیو تبریز به یک حالت فوق العاده تبدیل شد. ملت این حادثه تاریخی را با خوشحالی پذیرا شدند، که در عمر هر فرد آذربایجانی به عنوان یک روز به یادماندنی حک شد.^{۲۶}

رادیو تبریز برای اینکه اطلاع رسانی خود را گسترش دهد به دیگر زبانها غیر از زبان ترکی هم اخبار پخش می‌کرد که آقای محرم‌لی در کتاب صدای تبریز چنین می‌نویسد:

^{۲۶} محرم‌لی، صدای تبریز - مترجم ب - تبریزی - ص ۲۶

"راديو تبريز به جز زبان ترکی به زبانهای فارسی، روسی، فرانسوی و عربی نیز اخبار پخش می کرد."^{۲۷}

بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان این راديو هم خاموش شد و زبان آن تغيير يافت. آقای محرملی در این باره چنین می نویسد:

"این صدای رسای مردم یعنی راديو تبريز نیز بعد از حمله به اشغال قوای غارتگر ایران در آمده بود، اکنون این راديو به زبان دیگر و به روش دیگر سخن می گفت."^{۲۸}

رونامه آتش درباره اداره راديو تبريز بعد از اشغال چنین می نویسد:

"...از ديروز اداره تبليغات و راديوی تبريز زیر نظر کمیسیوني به شرکت آقایان منوچهر ایرانی، سرهنگ دوم کوشان و کنعانی اداره می شود."^{۲۹}

قشون ملی

یکی از ملزومات حفظ آزادی و حاکمیت ملی، تشکیل ارتش ملی توسط حکومت ملی آذربایجان بود که این ارتش در تاریخ هیجدهم بهمن ۱۳۲۴ اعلام و تشکیل شد و وزارت قشون خلق مشمولین را به خدمت نظام وظیفه احضار کرد.

شهید پیشه‌وری در مقاله ای درباره قشون خلق می نویسد: "...آزادی را فقط با نیروی قشون منظم و مسلح می توان حفظ کرد... لذا فرقه

^{۲۷} همان. ص ۲۸

^{۲۸} همان. ص ۴۵

^{۲۹} آتش شماره ۵۷

دمکرات و دولت، تمام آذربایجانیان را که قادر به برداشتن اسلحه هستند به صفوف قشون خلق دعوت می‌کند... زمان اجرای قانون تشکیل قشون ملی که مجلس ملی ما آن را تصویب کرده، هم اکنون فرا رسیده است.^{۳۰} قبل از تشکیل ارتش ملی، توسط حکومت ملی مهمترین وظیفه ایجاد نظم و انضباط بر عهده فدائیان بود که بیشتر نیروی داوطلب و افراد فرقه دمکرات بودند که هر شهری یک رهبر فدائی داشت.

در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۲۴ حکومت ملی با تشکیل قشون ملی کار فدائیان را پایان یافته دانست و به آنها مدال ۲۱ آذر اهدا کرد.

سازمان ارتش ملی آذربایجان بر اساس پایه‌های قشونهای ترک و امپراطوریهایی ترک ایجاد شده بود و درجات ارتش هم ترکی بود در این باره دکتر حسن زاده در «کتاب انقلاب اسلامی» در مرنند می‌نویسد:

"سازمان فدائیان بر اساس نظام ده‌دهی بود که میراث قشونهای ترکان و مغولان بود، اون باشی، یوزباشی و مین باشی."^{۳۱}

اصطلاحات واحدهای ارتش ملی آذربایجان هم بیشتر از ترکیه و ارتشهای ترک اقتباس شده بود و در ارتش ملی آذربایجان این اصطلاحات یعنی تابور (گردان)، ژرنال (افسر ارشد)، کلنل (سرهنگ)، نایب (ستوان)، قرارگاه (ستاد) و باش قرارگاه (رئیس ستاد) بکار برده می شدند.

ایرج ذوقی درباره ساختار ارتش ملی آذربایجان می‌نویسد:

"سازمان این ارتش دارای گردان (تابور) سواره، باربری، ارتباطات،

پیاده، هنگ توپخانه و گروهان مخابرات بودند."^{۳۲}

^{۳۰} روزنامه آذربایجان - شماره ۱۲۰ - ۱۱/۱۸/۱۳۲۴

^{۳۱} حسن زاده، اسماعیل، انقلاب اسلامی در مرنند - مرکز اسناد انقلاب اسلامی ج. ۱

مدارس نظامی

حکومت ملی جهت تربیت کادرهای افسری و آماده سازی قشون ملی، مدارس نظامی را تاسیس کرد که به آن «حرب افسرلیک مکتبی» می‌گفتند که ریاست آن را سرهنگ پناهیان به عهده داشت. همچنین حکومت ملی دبیرستان نظامی و آموزشگاه شهربانی را هم برای تربیت امنیه تاسیس کرده بود تا نیروهای لازم برای حفظ امنیت شهرها در این مدارس تربیت شوند در «اسناد مطبوعات ایران» در خصوص مدارس نظامی فرقه چنین آمده است:

"آموزشگاه عالی پلیس:

حکومت ملی برای تربیت کادر نظامی و انتظامی خود در اسفند ماه آموزشگاه عالی پلیس و نظامی را در تبریز افتتاح کرد.^{۳۳}

ارتش آذربایجان شامل بابک‌لر (افراد داوطلب)، قیزلباش‌لار (سربازان وظیفه)، فدائی‌لر (نیروهای داوطلب دهقانی) بود که فدائی‌ها از اول تاسیس فرقه با فرقه بودند که در هر شهری کمیته‌ای به نام «کمیته فدائی» هم وجود داشت.

^{۳۲} ذوقی، ایرج، ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم - تهران - نشر پازنگ - جلد

سوم - ۱۳۷۲

^{۳۳} سلامی، غلامرضا - روستائی، محسن - اسناد مطبوعات ایران (۳۲ - ۱۳۲۱) جلد ۱ -

اسناد ملی ۱۳۷۴

گسترش سینما، موسیقی، تئاتر و هنر

حکومت ملی را با قاطعیت می‌توان دولت هنر، ادبیات و موسیقی نامید چرا که هر جا که می‌رسیدند یک مرکز فرهنگی و هنری افتتاح می‌کردند تا مردم را به گذشته پربار فرهنگی خود آگاه کنند و فرهنگ و هنر اصیل آذربایجان را به مردم بشناسانند.

تئاتر در زمان حکومت ملی پیشرفت بسیاری کرد. چرا که، تئاتر در تبریز سابقه دیرینه‌ای داشت و هنرمندان زیادی در آذربایجان شمالی و قفقاز در این مورد آموزش دیده و به تبریز آمده بودند. از جمله «حاجی‌زاده» که در تفلیس در مورد تئاتر و نمایش آموزش دیده بود که بعد از تشکیل حکومت ملی به یکی از هنرمندان برجسته تبدیل شده بود و با کمدهای طنزآمیز ذهن ملت آذربایجان را باز می‌کرد.

پیشرفت موسیقی هم در این دوره انکار ناپذیر است، گروه موسیقی ملی برای اولین بار در تبریز شروع به کار کرد، همچنین در تمام شهرها گروه‌های محلی موسیقی و رقص تشکیل شد.

حکومت ملی ساختن مراکز فرهنگی و هنری را جزء وظایف خود می‌دانست و قرار بر این بود که در هر شهر یک سینما افتتاح شود که متأسفانه به دلیل حمله ارتش حکومت مرکزی و کشتار ملت آذربایجان این مراکز فرهنگی نیمه تمام ماندند.

مجله خواندنیها درباره کارهای فرهنگی فرقه دمکرات در زنجان این گونه می‌نویسد:

"...دمکراتها به فرهنگ اهمیت فراوانی می‌دادند. فعالیت آنها درباره باسواد کردن اشخاص بی‌سواد شایان تمجید است. ایجاد موسسات فرهنگی، باشگاه‌ها، تاسیس انجمن‌های تئاتر، موسیقی و تأسیس سینما در زنجان با آنکه نیمه تمام ماند قابل تذکار است، سالن زمستانی این سینما

در شرف اتمام بود و اراضی سینما متعلق به شهرداری بوده است و اکنون خدا می‌داند حکومت فعلی با این بنای نا تمام چه اقدامی خواهد نمود^{۳۴}

آختاریش - سازمان امنیت حکومت ملی آذربایجان

حکومت ملی آذربایجان برای جلوگیری از ترور، آشوب، حفظ امنیت و آسایش ملت آذربایجان سازمان امنیت بومی خود را تأسیس کرده بود، و در هر شهری مسئول آختاریش که در داخل کمیته ولایتی کار می‌کردند وجود داشت.

بنیانگذار این سازمان سرگرد «رزم آور» از افسران جدا شده از ارتش ایران و سروان «حسین جدی» بود.

نظمیه یا پلیس شهری

یکی دیگر از نهادهائی که توسط حکومت ملی برای ایجاد نظم و امنیت در شهرها ایجاد شد، نظمیه یا پلیس شهری بود.

خدمات و اصلاحات اقتصادی حکومت ملی

بعد از استقرار و تشکیل حکومت ملی، برای اجرای برنامه‌هایی که وعده آنها را داده بود دست به کار شد و برای اجرای این برنامه‌ها علاوه بر اصلاحات فرهنگی دست به اصلاحات اقتصادی و رفاهی هم زد تا هر چه بیشتر رفاه و آسایش ملت آذربایجان را بر آورده سازد.

عمده ترین این اصلاحات، اصلاحات ارضی بود که کشاورزان را از یوغ و بندگی مالکان آزاد می‌کرد. کشاورزان و روستائیان آذربایجان قبل از

^{۳۴} خواندنیها، شماره ۳۱- سال ۷- شنبه ۱۶ آذر ۱۳۲۵

حکومت ملی، اگرچه شبانه روز تلاش می‌کردند ولی چیزی عایدشان نمی‌شد؛ خود و خانواده‌شان دسترنج خویش را به مالک یا نماینده و مباشر او تقدیم می‌کردند و در صورت اعتراض هم در زندان خان به همراه دیگر حیوانات به آخور بسته می‌شدند. قبل از برقراری حکومت ملی آذربایجان، بدترین و زشت‌ترین روابط انسانی را ارباب، خان و مباشرانش با دهقانان داشتند، و اربابان و مباشران به هتک حرمت روستائیان می‌پرداختند، به ناموس آنها تجاوز می‌کردند و حتی اردشیر آوانسیان در خاطرات خود می‌گوید: "...جمشید اسفندیاری خان ملک کندی (ملکان) بر روی دهقانان آتش ریخته و آنها را آتش زده بود"^{۳۵}

در این اوضاع و احوال بود که حکومت ملی تصمیم گرفت به این روابط غیر انسانی و قرون وسطائی پایان دهد. روابطی که از سوی حاکمان باستانگرای مرکز و تهران مورد حمایت قرار می‌گرفت و در برابر این رفتارهای شنیع سکوت اختیار می‌کرد.

حکومت ملی با عزمی راسخ قدم در راه اصلاحات ارضی گذاشت. با اینکه به دلیل نبود افراد متخصص در این مورد شاید اشتباهاتی هم رخ داده باشد، ولی اصل نیت حکومت ملی که همان پایان دادن به روابط غیر انسانی ارباب با کشاورزان بود جامعه عمل پوشانده شد.

کار حکومت ملی در آن زمان در تاریخ خاورمیانه بی سابقه بود. حکومت ملی آذربایجان حل مساله ارضی و کشاورزی را در مواد ۱۱ و ۱۲ برنامه خود پیش بینی نموده بود:

^{۳۵} آوانسیان، اردشیر - به کوشش علی دهباشی - انتشارات شهاب - سال ۱۳۷۸ - صص

"ماده ۱۱: به منظور رفع اختلافات موجود بین دهقانان و اربابان لایحه جدید قانونی با مراعات رضایت طرفین تنظیم و از این طریق مساله دهقان و ارباب حل و تسویه شود.

ماده ۱۲: برای جلوگیری از بیکاری روز افزون در دهات و شهرها، زمین‌های خالصه به فوریت بین زارعین تقسیم گردد. همچنین، زمین‌های متعلق به کسانی که آذربایجان را ترک کرد و در خارج از آذربایجان علیه مختاریت ملی ما دست به تبلیغات زده‌اند، ضبط و در اختیار دهقانان قراردادده شود تا بدین وسیله دهقانان بی زمین سر و سامان یابند.^{۳۶}

اقدامات حکومت ملی در اصلاحات ارضی موجب شده که دهقانان از برده به انسانهای آزاد بدل شوند.

آئین نامه تقسیم املاک بین دهقانان که از طرف حکومت ملی تنظیم شده بود به شرح ذیل می‌باشد:

"ماده ۱- کمیسیون از پنج نفر شامل نمایندگی وزارتخانه‌های کشاورزی دادگستری، دارائی و کشور از هر وزارتخانه یک نفر و یک نفر نماینده انجمن ولایتی، محلی یا بلوک تشکیل شود، ریاست این کمیسیون را هر یک از اعضاء به نوبت عهده دار خواهند بود.

تبصره- برای تحدید حدود، شعبه نقشه‌کشی و مساحی اداره ثبت اسناد در اختیار این کمیسیون خواهد بود.

ماده ۲- جهت اجرای صحیح قانون و آئین نامه مربوطه، در هر یک از دهات مشمول این قانون، یک کمیسیون فرعی پنج نفری از اشخاص خبره و معتمد آن ده تشکیل شود.

^{۳۶} آذربایجان- شماره ۷۸- مورخه ۱۳۲۴/۹/۲۲

ماده ۳- کمیسیونهای فرعی موظفند، اطلاعات ذیل را قبلا آماده نموده در اختیار کمیسیون اصلی قرار دهند:

الف- مساحت زمینهای مزروعی و بایر

ب- مشخصات و مساحت باغات

پ- مساحت قلمستانها و بیشهها

ت- تعداد زارعین و خوش‌نشینها و همچنین صورت اسامی کسانی از ده که به علت فقر و استیصال ده را ترک نموده به شهرهای اطراف رفته‌اند و زمینهای مورد استفاده هر یک از زارعین و تعداد جفت {گاو آهن} آنها.

ث- اطلاعات کاملی راجع به آنها

ج- صورت ریز مشخصات تأسیسات عام‌المنفعه‌ای که در ده موجود بوده و قابل تقسیم نمی‌باشد؛ مانند حمام، دکان و کاروانسرای اربابی، عمارت و باغات اربابی، کارخانه‌های روغن کشی و غیره.

ماده ۴- قبل از شروع تقسیم اراضی باید برای ایجاد تأسیسات عام‌المنفعه در آن ده نظیر بیمارستان، مدرسه و غیره مقدار معینی زمین اختصاص داده شود

ماده ۵- دهات خالصه‌ای که شش دانگ آنها متعلق به دولت است باید بین تمام خانوارهای ساکن آن ده به طور مساوی و به نسبت تعداد خانوار تقسیم شود.

تبصره ۱- اعیانی متعلق به هر یک از دهقانان (منزل و باغ شخصی) قابل تقسیم نبوده و مخصوص به خود وی می‌باشد. ولی، تمام منابع آب ده با در نظر گرفتن مقدار زمینهای مزروعی، مورد استفاده مشترک کلیه دهقانان خواهد بود و صاحبان باغات و بیشه‌های بزرگ چنانچه پیش از

مقدار معین در تقسیم اراضی دارای باغ یا بیشه باشند به سهم اضافی، بهره مالکانه قانونی جهت انجام امور عام المنفعه خواهند پرداخت.

ماده ۶- دردهات خالصه‌ای که نصف و یا نصف بیشتر آن متعلق به دولت بوده و بقیه در اختیار مالک دیگری می‌باشد، سهم دولت از آن ده بین تمام دهقانان ساکن آن ده تقسیم خواهد شد.

تبصره ۲- قسمت اربابی دهات فوق‌الذکر نیز، به شرط پرداخت بهره مالکانه بین تمام دهقانان آن ده تقسیم شد و مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت.

ماده ۷- در دهاتی که فقط یک یا دو دانگ آن خالصه می‌باشد، زمین خالصه فقط بین زارعین آن قسمت از ده و دهقانان فقیر و خوش‌نشین تمام ده (دهقانی که زمین زارعی ندارند) تقسیم خواهد شد.

ماده ۸- خواه در دهات خالصه و خواه در دهات متعلق به دشمنان خلق آذربایجان، سهم زمین هر یک از دهقانان، با در نظر گرفتن تعداد افراد خانوار، بیش از پنج هکتار و کمتر از دو هکتار نخواهد بود، ضمناً به هر یک از رؤسای خانوار، بابت سهم افراد تحت تکلفشان که بیش از پنج سال داشته باشند، یک هکتار به هر نفر اضافه داده خواهد شد.

ماده ۹- دهقانان حق فروش، هبه، انتقال و اجاره دادن زمینی را که از طریق تقسیم اراضی به دست می‌آورند ندارند.

تبصره ۳- دهقانان پرعائله و دهقانی که قدرت کار آنها نقصان یافته و یا از کار افتاده می‌باشند می‌توانند زمین زارعتی خود را به وسیله کارگر مزدور مورد استفاده قرار دهند.

ماده ۱۰- دهقانان باید از زمین و آبی که به دست آورده‌اند حد اکثر استفاده را نموده و زمین‌های خود را آباد سازند، دهقانی که بدون عذر موجه زمین خود را کشت نکرده و چنان که لازم است آن را آباد نسازند

به تشخیص و صلاحدید کمیسیون ده و تصویب وزارت کشاورزی زمین مزبور از آنها پس گرفته شده در اختیار دهقانان فعال قرار خواهد گرفت. ماده ۱۱- به منظور اینکه دهقانان فقیر بتوانند برای خود منزل شخصی ساخته و زمینی که از تقسیم اراضی به دست آورده‌اند آباد کنند، تدابیر لازم اتخاذ خواهد شد.

تبصره ۴- کمیسیون‌های ده در پرداخت وصول صحیح وجوه نظارت خواهند داشت.

ماده ۱۲- تقسیم اراضی در دهات هر سال یک بار با در نظر گرفتن افزایش یا کاهش جمعیت مورد تجدید قرار خواهد گرفت.

ماده ۱۳- باید تمام کسانی که در اثر فقر، ظلم و سایر علل از دهات خود - که اینک مشمول قانون تقسیم اراضی می‌شود- مهاجرت کرده و در شهرها به کارگری اشتغال دارند و یابه گروه بیکاران پیوسته اند، اطلاع داده شود که لازم است آنها نیز در تقسیم اراضی دهات خود شرکت نمایند.

ماده ۱۴- دهات متعلق به دشمنان خلق آذربایجان که از طریق مصادره بین دهقانان تقسیم خواهد شد، نیز مشمول این آئین نامه می‌باشد.

ماده ۱۵- بودجه هزینه‌های مربوط به مأمورینی که جهت تقسیم دهات خالصه و یا تقسیم دهات متعلق به دشمنان خلق به محل‌های مذکور اعزام می‌شوند، باید به وسیله وزارت کشاورزی، جهت تقدیم به مجلس ملی و هیئت دولت تنظیم شده و از محل بودجه دولت آذربایجان پرداخت گردد.

این آئین نامه در پانزدهمین جلسه هیئت وزیران در تاریخ
۱۳۲۴/۱۱/۲۲ به تصویب رسید. نخست وزیر- پیشه وری^{۳۷}

تلاش حکومت ملی و تمام رهبران آن در این جهت بوده که دهقانان
به سهم واقعی خود از زمین برسند و مزد زحمات خود را دریافت کنند.

تفنگیم اولچو اولدو اربابدان یئر آلاندا

حکومت ملی بعد از استقرار، یکی از مهمترین اقداماتش، انجام
اصلاحات ارضی بود و می خواست رابطه غیر انسانی بین ارباب و رعیت از
بین برود و این رابطه به یک رابطه انسانی تبدیل شود و رعیت و ارباب هر
دو به حقوق خود برسند و برای اینکار قانون اصلاحات ارضی در مجلس
ملی آذربایجان تصویب شد ولی بسیاری از اربابان زیاده خواه و نوکران
حکومت مرکزی با اصلاحات ارضی به مقابله برخاستند در این زمان بود
که فدائیان آذربایجان مجبور به استفاده از اسلحه شدند و اربابان قلدرو
زیاده خواه را سرجایشان نشانند و زمین های گرفته شده از اربابان را بین
روستائیان فقیر تقسیم کردند در بعضی جاها به دلیل نبود متر زمینها را با
تفنگ فدائیان متر کردند که به این دلیل یک بایاتی هم در این مورد بر
سرزبانها افتاد. حتی از اسم این بایاتی یک کتاب هم الهام گرفته شده است
"سیلاحلا اولچولن تورپاق" نوشته شده توسط علیرضا میانالی که در کانادا
چاپ شده است.

^{۳۷} روزنامه آذربایجان- شماره ۱۴۵- مورخه ۲۴/۱۱/۱۹- گذشته چراغ راه آینده- صفحه

فلک منی سایاندا

بخت چیراغیم یاناندا

تفنگیم اولچی اولدی

اربابدان یئر آلاندا

به حرکت در آمدن چرخ صنایع توسط حکومت ملی آذربایجان

حکومت ملی آذربایجان بعد از به دست گرفتن امورات آذربایجان با جدیت تمام برای راه اندازی کارخانه های جدید، دست به تلاش مضاعفی زد همچنین کارخانه هائی که به دلیل عدم مدیریت صحیح ورشکسته یا تعطیل شده بودند آنها را دوباره سر و سامان داده و راه اندازی کرده و به صف صنایع جدید پیوستند.

از جمله کارخانه های تازه تاسیس می توان به کارخانه نساجی بزرگ "ظفر" اشاره کرد که بیش از ۵۰۰ نفر در آن کارخانه کار می کردند و در این کارخانه تمام نیازهای کارگران را تامین می کرد حتی اسباب بازی بچه های کارگران را هم این کارخانه تامین می کرد. محمد رضا خلیلی عراقی که یکی از مجیزه نویسان ارتش بوده و بعد از اشغال آذربایجان چند سفر به آذربایجان داشته در کتاب "خاطرات سفر آذربایجان و کردستان" که در سال ۱۳۲۸ از طرف ارتش چاپ شده در خاطرات دومین سفر خویش که در آذر ۱۳۲۷ انجام شده درباره کارخانه ظفر می نویسد:

"...دموکراتها ۷۰ دستگاه ماشین جوراب بافی از شمس و خارج خریداری و چند دستگاه کشفای دیگر وارد می کنند در تابستان ۱۳۲۵ کارخانه شایان را که از یک شرکت نه نفری تشکیل شده بود خریداری می کنند و عمده این شرکت دو نفر بنام مشهدی عباسعلی جوادزاده و حاج میر ودود سیدی بوده است و بدین طریق اسم شایان تبدیل به ظفر می شود. محل فعلی کارخانه ظفر همان محل قدیمی کارخانه بافندگی شایان می باشد..."^{۳۸}

دکتر بهزاد بهزادی هم در مصاحبه خود با دانشجویان دانشگاه تهران درباره جدیت حکومت ملی آذربایجان برای ایجاد صنایع و اهتمام جهت راه اندازی کارخانه تعطیل شده و روشکسته چنین بیان می کند: "در پایان جنگ دوم جهانی بحران اقتصادی در کشور تشدید شد و واردات بی رویه کالاهای خارجی و بنجل های ارزان قیمت آمریکایی این بحران را وخیم تر کرد. در تبریز اغلب کارخانجات در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند و کارخانه بوستان تعطیل گردید. فرقه دموکرات آذربایجان حمایت از صنایع و تولیدات داخلی به ویژه تشویق تولیدات کارگاهی را در سرلوحه برنامه خود قرار داده بود. حکومت ملی علی رغم فشارهای مالی و پولی که دولت مرکزی ایجاد کرده بود و بانک ملی ۱۵۰ میلیون ریال سپرده مردم را به تهران انتقال داده بود، و از برگشت بهای کالای صادره به سایر نقاط ایران به آذربایجان مشکلاتی تولید می کرد، معذک حکومت ملی با تدابیر سنجیده این موانع را رفع کرد و از طریق کمک مالی به کارخانجات نه فقط تولید آن کارخانجات را افزایش داد، بلکه کارخانه بوستان را دوباره به

^{۳۸} خلیلی، خاطرات سفر به آذربایجان، ص ۳۹۲

تولید تشویق کرد. کارخانه ظفر را در عرض یک ماه با سرعت بی‌سابقه‌ای وارد، نصب و به کار انداخت."

تاسیس بانک و چاپ اسکناس

حکومت وابسته به بیگانگان در تهران برای تحت فشار قرار دادن حکومت ملی آذربایجان تصمیم گرفت از حربه اقتصادی بر علیه حکومت ملی استفاده کند و موجودی شعب بانک ملی در آذربایجان را به تهران منتقل کرد و بیش از ۱۵۰ میلیون ریال مطالبات بازرگانان، شرکتها و اشخاص را در تمام آذربایجان معوق گذاشته، چک‌های صادره از طرف آنان نکول نمود و حکومت ملی را در برابر مطالبات مردم قرار داد.

همچنین دولت تهران دستور داد هیچ گونه حواله شعب شمالی ایران در تهران و سایر نقاط کشور پرداخت نشود و فشار زیادی بر بازرگانان آذربایجان جهت خرید و فروش کالا وارد گردد.

و فرقه دمکرات برای مبارزه با تحریم‌های اقتصادی تهران بانک آذربایجان را تاسیس و اسکناس چاپ کرد.

واحد پول حکومت ملی قران بود که ترکی بود بر عکس ریال که در مرکز استفاده می‌شد و ارقام پول ملی آذربایجان این گونه بود ۵ قران، یک تومان، ۲ تومان، ۵ تومان، ۱۰ تومان و ۵۰ تومان بود که توسط حکومت ملی جهت مقابله با تحریم‌های بانکی حکومت مرکزی چاپ شده بود.

میرزا عبدا... مجتهدی در مورد چاپ پول توسط حکومت ملی در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

"...اسناد خزانه که حکومت ملی آذربایجان به جریان انداخته است کم کم میان مردم رواج پیدا می‌کند و جنبه پولی به خود می‌گیرد. روز اول

خیلی مرغوب بود، بعد تنزل نمود با مبلغی که ما بین مردم خرید و فروش می‌شد، دوباره ترقی نموده است. حکومت به بانک ملی اجازه داد که در مقابل دریافت اسکناس، اسناد خزانه بدهد، در عرض چهار روز دوپست و پنجاه هزار تومان اسناد خزانه توسط بانک ملی فروخته شده است. در میان اقدامات حکومت آذربایجان شاید یکی از همه مشکل‌تر و بیشتر محتاج مهارت بود، بیشتر از سایرین قرین موفقیت شده است. از علل موفقیت در این اقدام پر خطر و نازک یکی هم شاید این باشد که از اول کار با شور، اهل فن و با تأمل و نقشه وارد عمل شدند^{۳۹}

ایجاد بایراق

از کارهای مهم فدائیان آذربایجان ایجاد بایراق برای آذربایجان بوده است. اگرچه این بایراق به صورت رسمی برای جلوگیری از تبلیغات دروغین در مراسمات رسمی استفاده نشد ولی عاشقان آذربایجان و فدائیان آذربایجان به صورت غیر رسمی از این بایراق استفاده می‌کردند و در خانه های خود آن را آویزان کرده بودند. متأسفانه تابحال تصویری از این بایراق به دلیل غارت و آتش افروزی ارتش ایران و حامیان آنها در دست نیست ولی خبرنگار روزنامه اطلاعات توضیح واضحی درباره این بایراق در تاریخ ۱۳۲۵/۱۱/۲ ارائه می‌دهد:

خبرنگار روزنامه از آستارا می‌نویسد:

^{۳۹} مجتهدی، میرزا عبدالله - بحران آذربایجان - موسسه مطالعات تاریخ معاصر - تهران -

"... آنان پرچم مخصوصی درست کرده بودند که کاملاً مشابه با پرچم آذربایجان قفقاز بود و حتی «ستاره شش پر» علامت مشخص همسایه ما را در تصاویر منعکس ساخته بودند"^{۴۰}

همچنین این بایراق در شهر آستارا دیده شده و در آنجا توسط آزادیخواهان آذربایجان استفاده می‌شده است.

تکاپوی غرب و حکومت وابسته به بیگانه در تهران برای مقابله با خواسته‌های قانونی حکومت ملی آذربایجان

بعد از استقرار حکومت ملی در آذربایجان دولت انگلیس، آمریکا و حامیان آنها در تهران تلاش مضاعفی برای مقابله با حکومت ملی آذربایجان به عمل آوردند. سفیران انگلیس و آمریکا در تهران در طول دوره یکساله حکومت ملی تمام شبانه‌روز به وسیله عوامل خود تلاش می‌کردند تا با حکومت ملی آذربایجان مقابله کنند و حکومت تهران از مشاورت آنها بهره‌های زیاد سیاسی و نظامی می‌برد.

همچنین آمریکا و انگلیس برای از بین بردن حکومت ملی آذربایجان چندین دوره مذاکره با شوروی انجام دادند، از جمله در کنفرانس لندن (۱۱ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۲۰ شهریور ۱۳۲۴) کنفرانس مسکو (دسامبر ۱۹۴۵ / آذرماه ۱۳۲۴) که برای از بین بردن حکومت ملی آذربایجان در تلاش بودند که با فشار بر شوروی و عقب راندن شوروی، حکومت ملی را از بین ببرند چرا که از نظر بین‌المللی در آن زمان تنها دولتی بود که در ظاهر از حکومت ملی حمایت می‌کرد.

^{۴۰} روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۵/۱۱/۲

اردوگاه غرب و دست نشانندگان آنها در تهران وجود عناصر نظامی شوروی در آذربایجان را مانع حمله آنها به آذربایجان می‌دیدند و برای پیش بردن اهداف خویش تخلیه آذربایجان توسط ارتش شوروی را پیش می‌کشیدند. در حالی که، خود آمریکا حضور نظامی در ایران داشت و ژنرال شوارتسکف در راس ژاندارمری حکومت تهران قرار داشت ولی فشار مضاعفی برای تخلیه آذربایجان از عناصر نظامی شوروی (که بیشتر آنها برادران ما از آذربایجان شمالی بودند) در مجامع و کنفرانسهای بین‌المللی وارد می‌کرد.

حکومت تهران هم با اتکا به پیمان اتحاد سه گانه بین ایران، شوروی و انگلیس که در سال ۱۳۲۴ منعقد شده بود در خواست تخلیه آذربایجان را از شوروی پی‌گیری می‌کرد که این درخواستها مطابق با اهداف آمریکا و انگلیس بود.

در جریان اجلاس مسکو (اجلاس وزرای خارجه سه کشور بریتانیا، آمریکا و شوروی) دین آپسون قائم مقام وزیر خارجه ایالات متحده به هاریمن سفیر آمریکا در اتحاد شوروی نوشت:

" سفیر ایران به وزارت خارجه تلفن کرده و با نگرانی و ناراحتی اطلاع داد که دولت او نمی‌خواهد بیش از این مناطق شمالی کشورش زیر تسلط قرار گیرد. آنان سرنوشت آذربایجان را از ایران جدا نمی‌کنند و اکنون (سرنوشت) ایران فقط به کمک ایالات متحده آمریکا بسته است."^{۴۱}

جیمز بیرنس وزیر خارجه آمریکا، مساله ایران را در دستور کار کنفرانس مسکو قرارداد. او در دیدار با استالین می‌گوید که ایران از شوروی به سازمان ملل شکایت خواهد کرد. این اولین باری بود که این

^{۴۱} آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد، جمیل حسینی ص ۵۴۰

جمله از زبان یک دیپلمات خارجی در دهان مقامات تهران گذاشته شد تا شوروی را بیشتر تحت فشار قرار دهند.

استالین هم تخلیه آذربایجان را موکول به انقضای موعد مقرر در اعلامیه تهران دانست که این مساله موجب نگرانی دولت آمریکا، انگلیس و حکومت وابسته به آنها در تهران شد و برای مقابله با این نظر وزیر خارجه انگلیس ارنست بوین پیشنهاد کمیسیون سه جانبه (شوروی، آمریکا و انگلیس) را داد تا جهت رسیدگی به اختلافات به ایران سفر کنند و پیشنهاد دادند که حکومت ایران، تشکیل حکومت‌های منطقه‌ای در ایران را در نظر بگیرد و در بعضی ایالات کشور انجمن‌های ایالتی و ولایتی را احیاء کند و برای احیاء و استعمال زبان اقلیت‌ها قانونی تصویب کند. پیشنهادات کمیسیون سه جانبه مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت ولی دولت حکمی برای نجات خویش از فشارها و فریب ملل ایران دستور داد که بدون فوت وقت انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل شود.

دروغ پردازی روزنامه های دست راستی در مورد حاکمیت ملی

ایران

با روی کار آمدن حکومت ملی آذربایجان روزنامه‌های طرفدار ارتجاع و دست راستی، آنها که می‌خواستند آذربایجان مستعمره تهران بماند به یاره سرائی و دروغ گوئی در مورد نقض حاکمیت ملی و تمامیت ارضی می‌پرداختند. درحالی که سالها بود که مردم نه آزادی و نه حاکمیت ملی داشتند چرا که رضاخان و پسرش روزگار مردم را سیاه کرده بودند. این حاکمان منصوب بیگانگان خون ملت را در شیشه کرده بودند، ولی روزنامه‌های وابسته به بیگانگان و گروه‌های ضدترک در تهران تشکیل حکومت ملی در آذربایجان را تهدیدی علیه حاکمیت ملی و تمامیت ارضی

ایران تبلیغ می‌کردند و با سیاه نمائی، خاک در چشم آزادی‌خواهان و ملت آذربایجان می‌پاشیدند. احمد سلیمی فرد در کتاب «نگاهی به تاریخ و جغرافیای شبستر و تسوج و صوفیان» می‌نویسد:

"...جراید ارتجاعی آن روزگار چنین نوشته‌اند که فرقه دمکرات آذربایجان ساخته و پرداخته خارجی، متکی به ارتش سرخ و برای اعمال فشار بر دولت مرکزی برای کسب امتیاز نفت شمال و تهدیدی علیه حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران بود.

اعمال حاکمیت ملی همواره منوط به دو پیش شرط اساسی است که فقدان هر یک از آنان امر حاکمیت ملی را به تعویق می‌اندازد. این دو پیش شرط عبارتند از: وجود ملت و حکومتی متکی به آراء عمومی و اراده آزاد ملی است.

مردم ایران در زمان سال‌های سلطنت رضاخان از اظهار آراء خود محروم بودند، شادمانی مردم پس از سقوط رضاخان به یک انفجار شبیه بود و این فقط به سبب آن بود که مردم به رغم اشغال کشورشان امکان یافته بودند که بخشی از آراء و اراده خود را آزادانه بیان کنند. بایستی از نویسندگان جراید آن روزگار پرسید که آیا سلطنت رضاخان و فرزندش متکی به آراء عمومی و اراده آزاد ملی بود تا سلب قدرت از آنان به نقض حاکمیت ملی تعبیر گردد؟"^{۴۲}

^{۴۲} سلیمی فرد، احمد، نگاهی به تاریخ و جغرافیای شبستر، تسوج، صوفیان - انتشارات

سیب سرخ، ۱۳۸۲ - ص ۱۸۴

طرح مساله آذربایجان در شورای امنیت

حکومت دست نشانده تهران برای تحت فشار قراردادن حکومت ملی آذربایجان به دستور آمریکا و انگلیس مساله آذربایجان جنوبی را به سازمان ملل برد و حسن تقی زاده سفیر ایران در لندن که وابسته به گروه‌های فراماسونری بود موضوع تخلیه قوای شوروی از ایران را به سازمان ملل برد و در تاریخ ۱۳۲۴/۱۰/۲۰ شمسی مصادف با ۱۰ ژانویه ۱۹۴۵ موضوع ایران در شورای امنیت در لندن مطرح شد.

در کتاب آذربایجان ایران و آغاز جنگ سرد درباره ارجاع پرونده آذربایجان به شورای امنیت و امیدهای دولت مرکزی به آمریکا می نویسد:

"...روزنامه تایم در شماره آخر دسامبر ۱۹۴۵ از قول هرالد مایور رئیس بخش خاورمیانه‌ای وزارت خارجه آمریکا با بررسی اوضاع نتیجه گرفته است امید ایران فقط به ایالات متحده است."^{۴۳}

قوام در تهران هم برای هر کاری از مشورت دیپلمات‌ها استفاده میکرد. هر اقدامی را با آنها چک کرده و بعد اقدام می کرد. در مورد مساله فرستادن مساله ایران به شورای امنیت هم با موری سفیر آمریکا مشورت کرد و بعد از موافقت آنها و توصیه‌های آنها به این کار اقدام کردند.

حمایت آمریکا از موضوع ایران در شورای امنیت بی‌دریغ بود. حتی وقتی که نماینده شوروی در خواست خروج موضوع ایران از شورای امنیت کرده بود نماینده آمریکا «استتینوس» مخالفت کرد.

^{۴۳} آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد - جمیل حسنی - ترجمه منصور صفوتی - نشر

حسین علاء (نماینده ایران در سازمان ملل) ۱۸ مارس ۱۹۴۶، ۲۷ اسفند ۱۳۲۴ به توصیه آمریکا و به امید کمک‌های انگلیس و آمریکا شکایت دوباره ایران از شوروی را دوباره به دبیر کل شورای امنیت تسلیم نمود و با این کار، می‌خواستند شوروی هر چه سریعتر نیروهای خود را از آذربایجان تخلیه کند که در این کار هم موفق شدند و شوروی مجبور شد به دلیل تهدید اتمی آمریکا نیروهای خود را از آذربایجان تخلیه کند. روزنامه ایران ما در خصوص فشار آمریکا بر دولت مرکزی جهت شکایت از شوروی در شورای امنیت می‌نویسد:

"سفیر کبیر آمریکا در تهران به دولت ایران اطلاع داد که اگر دولت ایران به شورای امنیت متوسل نشود، دولت آمریکا موضوع را در شورای مطرح خواهد کرد ولی دولت ایران دیگر نباید امیدوار به کمک و همراهی آمریکا باشد"^{۴۴}

مذاکرات سفیر شوروی و قوام در تهران

بعد از بی نتیجه ماندن مذاکرات قوام در مسکو و انتصاب سفیر جدید روسیه در تهران، مذاکرات در تهران بین قوام و سادچیکف ادامه پیدا کرد. با اینکه شوروی مساله آذربایجان را مساله داخلی ایران عنوان کرده بود در مورد مساله تخلیه نیروهای خود از آذربایجان، تاریخی مشخص نکرده بود ولی به دنبال راهی بود که نیروهای خود را از آذربایجان تخلیه کند که این امر هم با مذاکرات قوام و سادچیکف در تهران انجام شد.

^{۴۴} ایران ما، شماره ۴۹۳ مورخه ۱۳۲۵/۱/۲ «موضوع ایران در شورای امنیت»

روز جمعه ۱۶ فروردین ۱۳۲۵ اعلامیه مشترکی از طرف دولت شوروی و ایران منتشر شد.

متن مذاکرات به قرار زیر بود:

"مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیاء دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انجام شد:

۱- قسمتهای ارتش سرخ از تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۴۶ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یک ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می‌نمایند.

۲- قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضاء مدت هفت‌ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

احمد قوام - سادچیکف^{۴۵}

مذاکرات حکومت ملی با حکومت تهران

پس از انتشار موافقت نامه سادچیکف و قوام حکومت تهران از اطمینانی که درباره تخلیه شوروی به دست آورده بود برای مذاکره با حکومت ملی آذربایجان پیش قدم شد و نماینده خود آقای فتحعلی ایپکچیان را برای دعوت از نمایندگان حکومت ملی جهت مذاکره در تهران

^{۴۵} روزنامه داد - شماره ۷۲۰ - مورخ ۱۳۲۵/۲/۳

به تبریز اعزام کرد و هیئت نمایندگی آذربایجان به نمایندگی میرجعفر پیشه‌وری روز هشتم اردیبهشت جهت مذاکره با حکومت تهران عازم تهران شدند.

موارد زیر بین نمایندگان آذربایجان و تهران در این مدت مذاکره شد:

۱- آذربایجان از «حکومت خود مختار ملی» صرف‌نظر می‌کرد و مجلس ملی آذربایجان به انجمن ایالتی و وزرای حکومت به روسای ادارات تبدیل می‌گردید.

۲- در مورد زبان ترکی ماده ۳ تصمیم هیئت وزیران پذیرفته شد.

۳- دولت مرکزی جنبش آذربایجان را به عنوان نهضت دمکراتیک برای تقویت و تثبیت دمکراسی و اصول مشروطیت در ایران می‌شناخت.
۴- هیئت نمایندگی آذربایجان، واحد ارضی آذربایجان را شامل استانهای ۳ و ۴ و خمسه می‌دانست ولی دولت قوام معتقد بود که چون طبق تقسیمات کشوری خمسه جزو آذربایجان نیست لذا این امر باید به تصویب مجلس پانزدهم برسد.

۵- دولت مرکزی تعیین استاندار را با جلب نظر انجمن ایالتی از وظایف خود می‌شمرد حال آن که آذربایجان انتخاب استاندار را با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت مرکزی خواستار بود.

۶- به نظر دولت مرکزی فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری می‌بایست از طرف تهران تعیین شوند ولی در این مورد نیز نظر آذربایجان بر این بود که انتخاب فرماندهان نظامی و ژاندارمری باید با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب تهران صورت گیرد.

۷- آذربایجان تأیید و قبول تقسیم اراضی خالصه و املاک متعلق به دشمنان خلق آذربایجان را که در سراسر آن سرزمین به مرحله اجرا در

آمده بود از دولت مرکزی طلب می‌کرد و پیشنهاد می‌نمود که این اقدام در تمام کشور انجام پذیرد ولی دولت بر این بود که تقسیم خالصجات دولتی و انتقال میان زارعین باید از طرف مجلس پانزدهم تنفیذ شود و از اختیارات دولت خارج است.

مذاکره با حکومت تهران دو هفته به طول انجامید و نمایندگان آذربایجان روز ۲۵/۲/۲۳ به تبریز بازگشت اگرچه مذاکرات به نتیجه نهائی نرسید ولی مذاکره ادامه پیدا کرد.

روز نهم ماه مه ۱۹۴۶ (۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵) تخلیه کامل آذربایجان از نیروهای شوروی پایان پذیرفت ولی حسین علاء با حمایت دولت آمریکا و انگلیس مساله آذربایجان را در شورای امنیت ادامه می‌داد.

هئیت دولت تهران در دوم اردیبهشت ماه تصمیمات زیر را درباره مذاکرات آتی بین آذربایجان و تهران اتخاذ کرد:

تصمیم هئیت وزیران و ابلاغیه دولت درباره آذربایجان اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری به موجب اصل ۲۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲ و ۹۳ متمم قانون اساسی برای انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصویب شده در آذربایجان به طور ذیل تصریح و تأیید گردد.

۱- روسای کشاورزی، بازرگانی، پیشه، هنر، حمل و نقل محلی، فرهنگ، بهداری، شهربانی، دوایر دادرسی، دادستانی و ناظر دارائی به وسیله انجمنهای ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲- تعیین استاندار با جلب نظر انجمنهای ایالتی یا دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.

- ۳- زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در اداره‌های محلی و کارهای دوایر دادگستری به زبانهای فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می‌گیرد. اما تدریس در پنج کلاس ابتدائی در مدارس به زبان آذربایجانی صورت می‌گیرد.
- ۴- هنگام عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت درباره آذربایجان صورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی، بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.
- ۵- فعالیت سازمان‌های دمکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.
- ۶- نسبت به اهالی و کارکنان دمکراسی آذربایجان برای شرکت آنها در نهضت دمکراتیک در گذشته تضيیقات به عمل نخواهد آمد.
- ۷- با افزایش عده نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.
- نخست وزیر- قوام السلطنه^{۴۶}

توافق نامه حکومت ملی آذربایجان و حکومت تهران

روز ۲۱ خرداد ۱۳۲۵ یک هیئت ده نفری سیاسی، نظامی به ریاست مظفر فیروز معاون سیاسی نخست وزیر وارد تبریز شد و ادامه مذاکرات تهران را در تبریز دنبال کردند، این مذاکرات به امضای یک موافقت نامه انجامید.

^{۴۶} روزنامه داد- شماره ۷۲۰- مورخه ۱۳۲۵/۲/۳

متن توافق نامه بدین شرح می‌باشد:

"در نتیجه مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان با توجه به مواد هفت‌گانه ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور گردیده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شد که مواد زیر که به عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم گردیده و به موقع اجرا گذارده شود:

۱- نسبت به مفاد ماده اول ابلاغیه صادره دولت موافقت حاصل شد که جمله زیر به آن اضافه گردد:

رئیس دارائی نیز بنا بر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.

۲- چون در ماده ۲ ابلاغیه دولت مقرر گردید که تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود به منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد نمود برای تصویب به دولت پیشنهاد نماید.

۳- نظر به تحولات اخیر در آذربایجان دولت سازمان فعلی را به عنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به منزله انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس پانزدهم و تصویب قانون جدید ایالتی و ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد.

۴- برای تعیین تکلیف قوای و فرماندهان آن که در نتیجه تحول و نهضت تحول و نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام وظیفه احضار گردیده اند و با امضای این قرارداد جزء ارتش ایران محسوب می‌شوند، موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه آن را هر چه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نمایند.

۵- نسبت به وضع مالی آذربایجان موافقت حاصل گردید که هفتاد و پنج درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج عمومی کلیه کشور به مرکز فرستاده شود.

تبصره ۱. مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف و گمرک و راه آهن و کشتیرانی دریاچه اورمیه مستثنی بوده و مخارج و عواید آن کاملاً بر عهده و منحصر به دولت خواهد بود توضیح اینکه تگرافات انجمن های ایالتی و ولایتی و دوایردولتی آذربایجان مجاناً مخابره خواهد شد.

تبصره ۲. ساختمان و تعمیر راه های شوسه اساسی بر عهده دولت و احداث و تعمیر راه های فرعی و محلی بر عهده انجمن ایالتی آذربایجان است.

تبصره ۳. دولت برای قدردانی از خدمات برجسته آذربایجان به مشروطیت ایران و به منظور حق شناسی از فداکاریهایی که مردم غیور آذربایجان در راه استقرار دموکراسی و آزادی نموده اند قبول نمود که بیست و پنج درصد از عواید گمرکی آذربایجان جهت تامین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود.

۶- دولت قبول می کند که امتداد راه آهن میانه تا تبریز را هر چه زودتر شروع و در اسرع وقت انجام دهد. بدیهی است که جهت انجام این امر کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند داشت.

۷- قوای داوطلبی که غیر از نظام وظیفه به نام فدائی در آذربایجان تشکیل شده به ژاندارمری تبدیل گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور و همچنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد که کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هر چه زودتر راه حل آن را جهت تصویب پیشنهاد نمایند.

تبصره ۱. نظر به اینکه در سنوات اخیر در اثر بعضی اعمال نام امنیه و ژاندارمری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصا آذربایجان ایجاد احساسات مخالف و نامناسبی نموده است و نظر به اینکه رئیس دولت شخصا فرماندهی این سازمان را اخیرا عهده دار گردیده و انتظار آغاز اصلاحات و تصفیه این اداره از عناصر ناصالح می‌رود. موافقت شده که احساسات عمومی و مخصوصا اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارمری به استحضار رئیس دولت برسد تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسب جهت سازمان مزبور تصمیمات را اتخاذ فرمایند.

۸- نسبت به اراضی که در نتیجه نهضت دمکراتیک آذربایجان میان دهقانان آذربایجان تقسیم گردید آنچه مربوط به خالصجات دولتی است چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولا موافق است اجرای آن را بلامانع دانسته و لایحه مربوط به آن را در اولین فرصت برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود و آنچه از اراضی غیر در نتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شد که جهت جبران خسارات مالکین و یا تعویض املاک کمیسیون از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل را جهت تصویب پیشنهاد نماید.

۹- دولت موافقت می‌کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانون انتخابات را که روی اصل آزادی و دمکراسی یعنی با تأمین رای عمومی، مخفی، مستقسم متناسب و متساوی شامل نسون هم باشد تنظیم و قبول آن را قید فوریت خواستار شود. دولت همچنین قبول می‌نماید به منظور ازدیاد نمایندگان آذربایجان و سایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف به مجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی را پیشنهاد و به قید

دو فوریت تقاضای آن را نماید تا، پس از تصویب به وسیله انتخابات کسری نمایندگان نقاط مزبور تعیین و به مجلس اعزام گردند.

۱۰- ایالت آذربایجان عبارت از استانهای ۳ و ۴ خواهد بود.

۱۱- دولت موافقت دارد که جهت تامین حسن جریان امور

آذربایجان شورای اداری از استاندار و روسای ادارات و هیئت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و تحت نظارت انجمن ایالتی انجام وظیفه نماید.

۱۲- به ماده ۳ ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ که از

لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسطه و عالیله دارای ابهام می باشد جمله زیر اضافه می گردد:

در مدارس متوسطه و عالیله تدریس به زبان فارسی و ترکی طبق برنامه وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن زمان و مکان اصلاح و موافق موازین دموکراتیک و اصول مترقی جدید تنظیم گردیده تدریس خواهد شد.

۱۳- دولت موافقت دارد که افراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقت نامه برخوردار بوده و طبق ماه ۳ ابلاغیه دولت تا کلاس پنجم ابتدائی به زبان خودشان تدریس نمایند.

تبصره- اقلیتهای مقیم آذربایجان از قبیل آسوری و ارمنی نیز حق خواهند داشت تا کلاس پنجم به زبان خود تدریس نمایند.

۱۴- چون دولت در نظر دارد قانون انتخابات جدید

شهرداریها را جهت تمام ایران روی اصول دموکراسی یعنی رای عمومی، مخفی، مستقیم و متساوی به مجلس پانزدهم پیشنهاد نماید به مجرد تصویب قانون مزبور، انتخابات انجمن شهرداریها در آذربایجان و تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور و انتخابات جدید انجمنهای شهرداری فعلی آذربایجان به وظایف خود ادامه خواهند داد.

۱۵- این موافقت نامه در دو نسخه تنظیم و مبادله گردیده و پس از تصویب هیئت دولت و انجمن ایالتی آذربایجان به موقع اجرا گزارده می‌شود.

مظفر فیروز- پیشه وری، ۱۳۲۵/۳/۲۳ "۴۷"

اشتباهات رهبران فرقه دمکرات:

خوش نیتی رهبران آذربایجان کار دست ملت آذربایجان داد!

بزرگترین اشتباه رهبران فرقه وارد شدن به مذاکره با دولت دست نشاندۀ در تهران بود. در تهران اکثر سیاستمداران وابسته به دول بیگانه بودند و کمتر سیاستمداری می‌شد پیدا کرد که اندیشه دمکرات داشته باشد.

حکومت و شاهی که رسیدن به قدرت را مدیون دول خارجی بودند و برای تمامی کارها از آنها دستور می‌گرفتند چگونه می‌توانستند مستقل و دمکرات باشند.

قوام برای انجام هر کاری با سفیر آمریکا و انگلیس خود را هماهنگ می‌کرد و از آنها دستور می‌گرفت. حتی شکایت به شورای امنیت هم طرح آمریکا بود که به قوام و دیگر سیاست‌بازان تهران داده شده بود و بعد از چراغ سبز آمریکا، افراد وابسته به اجنبی مساله آذربایجان را در شورای امنیت مطرح کردند. در این اوضاع و احوال وارد شدن به مذاکره با این افراد بزرگترین اشتباه رهبران فرقه دمکرات بود چرا که تهران و سیاست‌بازان در تهران به دلیل وابسته بودن به اجانب غیر قابل اعتماد بودند.

^{۴۷} ایران ما- شماره ۵۷- مورخ ۱۳۲۵/۳/۲۶

اگرچه سیاستمداران وابسته به دول خارجی در تهران غیر قابل اعتماد بودند ولی رهبران فرقه برای نشان دادن حسن نیت خویش وارد مذاکره با این وابستگان به کشورهای خارجی شدند و بازنده مذاکرات شدند چرا که سیاستمداران تهران به جز نسل‌کشی و کشتار در آذربایجان به چیزی دیگری فکر نمی‌کردند و حتی برای کشتن انسانها از دین اسلام هم که خود به آن اعتقادی نداشتند سوء استفاده می‌کردند و روحانیون مرتجع را برای حمایت از کشتار و نسل‌کشی ترغیب می‌کردند که آنها هم دست در دست جلادان ارتش و بعضی از خوانین به کمک دشمنان ملت آذربایجان شتافتند و با دشمنان خارجی همراه شدند. روحانیون مرتجع حتی پا فراتر گذاشته فتوای تجاوز به زنان مبارزان آذربایجان را هم صادر کردند چیزی که در تاریخ اسلام که به گفته مبلغان دین، دین رحمت است دیده نشده است! ولی، این دین فروشان این کار را انجام دادند و با همراهی جلادان آریائی شریک جنایات آنها در آذربایجان شدند.

آیا مذاکره با این افراد، کسانی که جز به خون‌آشامی و خون‌ریزی به مسأله‌ای دیگر فکر نمی‌کردند می‌توانست عاقلانه باشد؟ اعتماد به کسانی که جزء به تجاوز و نسل‌کشی به چیز دیگری اعتقاد نداشتند می‌توانست منطقی باشد؟

تخلیه زنجان آغاز شکست آذربایجان

یکی دیگر از اشتباهات استراتژیک رهبران فرقه دمکرات تخلیه زنجان و تحویل آن به قوای ارتش ایران بود، چرا که با دست خود خواهران و برادران خویش را به مسلخ فرستادند و مردم مبارز زنجان را با ارتش تا بن دندان مسلح، ژاندارمها و ملیشای ذوالفقاریها تنها گذاشتند. در حالی که خواهران و برادران ما در زنجان آماده فداکاری بودند رهبران

فرقه بدون در نظر گرفتن منافع ملی آذربایجان و بدون در نظر گرفتن مرزهای آذربایجان به جای دفاع از دست‌آوردهای چند ماهه خویش، یکی یکی آنها را از دست دادند. از دست دادن زنجان باعث از دست دادن کل آذربایجان شد! می‌توان به ضرس قاطع بیان کرد که مذاکره درباره زنجان و خمسه و تخلیه آن از اول اشتباه بوده است. متأسفانه، رهبران فرقه دمکرات این اشتباه استراتژیک را انجام دادند و درباره خاک آذربایجان با حاکمان تهران مذاکره کردند. در نتیجه کل آذربایجان را از دست دادند و این مساله باید درسی باشد برای آیندگان ما که در مورد خاک وطن و سرزمین ملی نباید با کسی مذاکره کرد.

انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ ۱۳۲۵/۸/۲۰ تخلیه خمسه از قشون ملی و تحویل آن به دولت مرکزی را تصویب نمود و تخلیه زنجان تا پایان آبان ماه انجام پذیرفت این تخلیه طبق توافق نامه حکومت ملی با دولت تهران انجام می‌گرفت.

در حالی که روستاها و قصبات را تخلیه می‌کردند قوای ذوالفقاری و یمین لشکر، تمامی آن روستاها و قصبات را اشغال کرده و مورد غارت قرار می‌دادند و از مردم زنجان انتقام می‌گرفتند و روزنامه‌های دست راستی هم جنایات آنها را بر عکس منعکس می‌کردند و کارهای آنها را به گردن فدائیان می‌انداختند! روز سی‌ام آبان ماه آخرین گروه از فدائیان اسلحه خود را تحویل دادند و زنجان به اشغال ارتش ایران و ملیشای خانها در آمد ولی عده‌ای از فدائیان با آگاهی از جنایات ارتش و ذوالفقاریها از دادن اسلحه امتناع کردند و با هیئت نظامی تهران درگیر شدند و به مسئولین فرقه اعتراض داشتند که چرا آنها را خلع سلاح می‌کنند و آنها را به مسلخ می‌فرستند و فرماندهان قشون ملی را خطاب قرار می‌دادند و فریاد می‌زدند:

"برادران! سلاح‌های ما را نگیرید. اینان شرف و ناموس ندارند! جنایتکارند! به قول خود وفادار نیستند! مبادا به آنها اعتماد کنید! ما را دست بسته تسلیم این آدمکشان نکنید.

بگذارید از شهر زیبایمان دفاع کنیم ما را مانند گوسفندان به کشتارگاه نفرستید، ما حاضریم مردانه از آذربایجان دفاع کنیم و در این راه یا بمیریم و یا یکباره آزاد شویم"^{۴۸}

متأسفانه، تسلیم زنجان و خلع سلاح فدائیان موجب جری‌تر شدن نیروهای مرتجع و ارتش ایران شد و آنها بعد از اشغال زنجان، دست به برنامه ریزی برای اشغال کل آذربایجان زدند.

تعریف امنیت آذربایجان در داخل مرزهای آذربایجان

از دیگر اشتباهات استراتژیک رهبران فرقه دمکرات عدم توجه به امنیت آذربایجان و تعریف درست امنیت آذربایجان بود. متأسفانه بعد از مذاکرات تهران و تبریز رهبران حکومت ملی حالت تهاجمی خود را از دست داده بودند و حالت تدافعی گرفته بودند و به جای حمله و بردن امنیت آذربایجان به قلب تهران؛ امنیت آذربایجان را در داخل مرزهای دو استان تعریف کرده بودند.

علاوه بر این عدم مدیریت مخالفان در تهران هم از دیگر اشتباهات امنیتی رهبران حکومت ملی بود. رهبران فرقه می‌بایست امنیت آذربایجان را وابسته به امنیت تهران می‌کردند. یعنی بعضی از مخالفان سرسخت و وابسته به دول خارجی که آزادانه در تهران بر علیه آذربایجان اقداماتی می‌کردند باید مدیریت می‌شدند و خنثی می‌شدند. همچنین بعضی از افراد

^{۴۸} آذربایجان شماره ۳۶۱، مورخ ۱۳۲۵/۹/۸ - من از زنجان خونین می‌آیم

نظامی و سیاسی تهران می‌بایست مدیریت می‌شدند. متأسفانه رهبران فرقه امنیت آذربایجان را درست تعریف نکرده بودند. اگر نیروهای وابسته به دول خارجی می‌دانستند که با حمله به آذربایجان، تهران ناامن خواهد شد و قدرت آنها از بین خواهد رفت هیچ وقت به فکر حمله به آذربایجان نمی‌افتادند.

جلوگیری از برادر کشی به نسل کشی انجامید

خوش نیتی رهبران فرقه دمکرات در مذاکره با سیاستمداران وابسته به دول خارجی در تهران، برای جلوگیری از جنگ و خون ریزی انجام پذیرفت و همچنین تخلیه زنجان هم طبق توافقات هیئت آذربایجان با حکومت تهران برای جلوگیری از برادرکشی انجام گرفت ولی جلوگیری از برادرکشی به نسل کشی انجامید.

شهید پیشه وری در چهارم آذرماه در روزنامه آذربایجان درباره جلوگیری از برادرکشی چنین می‌نویسد:

"... شش ماه تمام حيله و نیرنگ و ماجراهای مرتجعین برای دفع الوقت بود... آقای قوام نمی‌تواند منکر باشد که ما مکر و حيله او را نمی‌دانستیم، ولی به خاطر جلوگیری از برادرکشی، ما گذشت‌های بزرگی کردیم"

این تفکرات رهبران حکومت ملی که پایه سیاست آذربایجان بود در آن اوضاع که وابستگان به دول اجنبی در تهران برای نسل کشی در آذربایجان برنامه ریزی می‌کردند بدترین کاری بود که رهبران فرقه انجام دادند. به جای مدیریت مخالفان در تهران و ناامن کردن تهران و تهدید افراد سیاسی و نظامی وابسته به دول خارجی در تهران، به فکر جلوگیری از برادرکشی بودند. این خوش نیتی رهبران حکومت ملی، بزرگترین ضربه را

به آذربایجان وارد کرد و باعث وقوع بزرگترین نسل کشی در آذربایجان شد.

چه کسی فرمان نسل کشی در آذربایجان را صادر کرد؟

"آرخالی کوپکلر

قوردو باسارلار"^{۴۹}

نقشه حمله به آذربایجان در ستاد ارتش توسط فرماندهان ارتش ایران از جمله سرلشکر «رزم آرا» طرح ریزی شد. طرح حمله این بود که از طریق مناطق کوهستانی قافلانکوه که مهمترین خط دفاعی و نظامی بود، خود را به میانه برسانند و برای این کار سه ستون نظامی در محور زنجان- تبریز، تکاب- شاهین دژ و آستارا- اردبیل کار عملیات را به عهده داشتند که فرمانده ستون حمله به آذربایجان به عهده سرهنگ هاشمی قرار داده شده بود که یک وطن فروش آذربایجانی بود تا وانمود کنند که خود آذربایجانی‌ها حمله را مدیریت می‌کنند. این هم جزء حربه‌های جنایتکاران بود.

سرهنگ زنگنه در مورد نقشه حمله به آذربایجان به دیدار خود با «رزم آرا» بعد از انتصاب به عنوان معاون فرمانده ستون حمله به آذربایجان اشاره می‌کند و اینگونه بیان می‌کند:

"...قبلا تصور می‌کردم آشنائی من به وضعیت منطقه آذربایجان غربی سبب احضار من در این ساعت به منظور تحقیق یا کسب اطلاعاتی می‌باشد ولی تیمسار سرلشکر رزم آرا گفت، شما به معاونت فرماندهی ستونی که مامور حمله به آذربایجان است منصوب شده‌اید، فوراً خود را

^{۴۹} آتا بابا سؤزو

برای حرکت به زنجان و الحاق به ستون اعزامی آماده کنید، فردا صبح ساعت ۷ در ایستگاه راه آهن حاضر شوید تا بدینوسیله قطاری که از قم به تهران و حامل یک گردان اصفهان است به سمت زنجان حرکت کنید و خود را در زنجان به فرمانده ستون معرفی کنید. سؤال کردم: "فرمانده ستون مامور حمله به آذربایجان چه کسی خواهد بود؟"، رئیس ستاد ارتش جواب داد سرهنگ حسین هاشمی فرمانده ستون است و سپس افزود: "چون دشمنان ایران در دنیا انتشار داده‌اند که تجزیه آذربایجان خواست اهالی آذربایجان بوده لذا برای اینکه خلاف این تبلیغات را در دنیا ثابت کنیم یک افسر آذربایجانی را در رأس ستون مامور حمله و نجات آذربایجان قرار داده ایم"^{۵۰}

سرلشکر رزم آرا یک جانی و آدمکش حرفه‌ای را به عنوان معاون ستون حمله به آذربایجان منصوب کرده بود تا بیشتر دست به کشتار بزند چرا که این سرهنگ عقده‌ای تجربه خوبی در کشتار مردم اورمی و اطراف آن در آذرماه ۱۳۲۴ داشت.

ایشان همچنین درباره دستور حمله به آذربایجان توسط محمد رضا

پهلوی چنین می‌نویسد:

"شاهنشاه آریامهر روز پانزدهم آذرماه ۱۳۲۵ با یک فروند هواپیما به فرودگاه زنجان وارد شد، به همراه سرلشکر رزم آرا و فرمانده ستون،

^{۵۰} زنگنه، احمد، خاطرات ماموریت‌های من در آذربایجان از شهریور ۱۳۲۰- تا دی ۱۳۲۵

- انتشارات شرق- ص ۱۵۹-۱۶۰

گزارش خود را به عرض رساند و در همین جلسه بود که شاهنشاه فرمان تاریخی خود را برای حمله به آذربایجان صادر کرد.^{۵۱}

همانگونه که احمد زنگنه می‌گوید محمدرضا پهلوی فرمان نسل کشی و حمله ارتش ایران به آذربایجان را صادر کرده است و آمر و عامل اصلی این نسل کشی شخص محمد رضا پهلوی می‌باشد.

دستور حمله به سرهنگ هاشمی، فرمانده ستون اعزامی چنین است:
"عطف به نامه شماره ۷۰۶-۱۳-۹-۱۳۲۵ به طوری که طی دستوره‌های عدیده تذکر داده شده است اینکه باز یاد آور می‌شوم عمل اصلی را شما به وسیله دو ستون جناحین انجام دهید و غافلگیری واقعی باید بوسیله این دو ستون اجرا شود.

ستون غربی بهترین وظیفه و سخت ترین کار را عهده دار می‌باشد این ستون باید حدالمکان در خط سیر زیر حرکت نماید- قره سوته- سنگر-نقای- قره آور- صندوق- قیز قلعه‌سی- طبق نقشه این ستون باید ارتفاعات قافلانکوه را اشغال نماید تا ستون مرکزی بتواند مسیر خود را به سمت میانه ادامه دهد.

ترکیب ستون غربی از ستاد مرکز به سرهنگ هاشمی چنین شناسانده می‌شود (شامل چریکهای ذوالفقاری- میمنی- افشار می‌باشد) و اقللاً یک هنگ سوار و تعداد کافی مسلسل سنگین و خمپاره انداز و توپخانه در اختیار آنها باشد. این ستون با این سازمان باید غروب آفتاب شروع به تجاوز و پیشروی نموده و شبانه ارتفاعات قافلانکوه را تصرف نماید.^{۵۲}

^{۵۱} زنگنه، احمد، خاطرات ماموریت‌های من در آذربایجان از شهریور ۱۳۲۰- تا دی ۱۳۲۵

- انتشارات شرق- ص ۱۶۰

^{۵۲} زلال، ناصر- گذر از گذشته- تبریز- ۱۳۸۲- ص ۳۱۱

ستون دیگر از طرف رشت (قسمت آستارا-اردبیل) حرکت، راه کمک به متجاسرین (از طریق مرز شمالی) را مسدود نماید. علاوه بر ستون عشایر میهن پرست شاهسون می‌بایست در منطقه اردبیل- خلخال با اعمال ایذائی مانع تجمع قوای متجاسرین در آن منطقه گردد.

نبرد قافلانکوه را سرهنگ زنگنه در خاطرات خود چنین می‌نویسد:
در مورخه ۱۳۲۵/۹/۱۶ ساعت ۲۰ دستور عملیاتی حمله آغاز می‌شود تحت فرماندهی سرهنگ سوار (نصرت اله بایندور).
سرهنگ نصرت اله بایندور از راه میانه با یک تیپ به سوی اردبیل می‌رود و در آنجا جنایات زیادی انجام می‌دهد.

دکتر حسن نظری غازیانی درباره این ستون چنین می‌نویسد:
"فرمانده نیروهای اعزامی از راه میانه سرهنگ زنگنه فرمانده سابق رضائیه بود و رئیس ستادش نیز سرهنگ ورهرام می‌باشد و بیش از دو هزار تفنگدار خانها هم با ارتش همکاری می‌نمایند."^{۵۳}
چنان که دیده می‌شود نیروهای وابسته به دول اجنبی با همراهی قوای تحت امر خوانین محلی آنها نه در پی آزادی آذربایجان بلکه در پی کشتار و ایجاد نسل کشی بوده اند.

خسرو معتضد در خصوص حمایت آمریکا از ارتش ایران برای حمله به آذربایجان در کتاب فوزیه چنین می‌نویسد:
"... دمکراتها در برابر پیشروی ارتش ایران... کاری از پیش نمی‌بردند، هواپیمای ایرانی و سه هواپیمای آمریکائی که پرچم و علائم نظامی ایران را بر بدنه و بالهای آنها نقاشی کرده‌اند مواضع آنها را به شدت بمباران می‌کنند..." (معتضد، خسرو، فوزیه صص ۹۱۷-۹۱۸)

^{۵۳} نظری- حسن، گماشتگی بدفرجام، ص ۲۱۶

نیروهای آمریکائی علاوه بر هوا، در زمین هم فعال بودند و ارتش ایران و ژاندارم‌ها را مورد حمایت مستقیم قرار داده بودند. ناصر زلال درباره شرکت مستقیم آمریکا در جنگ بر علیه ملت آذربایجان در کتاب «گذر از گذشته» چنین می‌نویسد:

"پس از تخلیه زنجان نیروهای عظیم ژاندارمری و ارتش با ساز و برگ نظامی مدرن ماخوذ از آمریکا به فرمان ژنرال نورمن شوارتسکف آمریکائی و سرلشکر علی زرم آرا، به فرماندهی سرهنگ حسین هاشمی و ابواسحقی وارد زنجان گردیده و آن جنایات را انجام می‌دهند."^{۵۴}

^{۵۴} زلال، ناصر، گذر از گذشته، تبریز

بررسی شهر به شهر نسل کشی در آذربایجان

تشکیل فرقه دمکرات در زنجان؛ پایه گذاران فرقه دمکرات در

زنجان

فرقه دمکرات زنجان ۱۳۲۴/۶/۲۱ با پخش اعلامیه‌های ترکی و فارسی که خواسته‌های خود را که تشکیل انجمن‌های ایالتی، تدریس زبان ترکی، توسعه صنایع و مدارس، مبارزه با بیکاری، تامین احتیاجات دهقانان و ایجاد راه... اعلام کردند.

کمیته انقلاب زنجان از افراد زیر تشکیل شده بود:

احمد صفرچی، صفرخان شکارچی، نظر منفرد، بابازاده، یونس علیزاده، ابوالفضل رئوفی (قائم مقام فرقه دمکرات - شهردار زنجان) محسن وزیر، هادی خان وزیر، عماد خمسه ضیائی، ابراهیم فرجی، حسین بابائی با حضور ملاکی همچون اشرف همایونی، ضیائی‌ها، برهان السلطنه زنجانی (طارمی)

و خاندان وزیری در راس امور فرقه دمکرات کمیته ولایتی خمسه انتخاب شدند.

خاندانهای موافق و مخالف فرقه دمکرات در زنجان

ایل های قجر(دارائی) ، اصانلو، جهان شاهلو، خاندان وزیری و طایفه سلطانی به سوی فرقه جذب شدند و در مقابل خاندانهای ذوالفقاری، امیر افشار کرسفی، هدایت... خان یمینی، یدا... خان بیگدلی به همراه فتح ا... خان بیگدلی پدر، نصر... خان مقدم، علیارخان سعیدی، مجدالسلطان بیگدلی، ناصرخان صارمی (اینانلو) ، علی اکبرخان بیگدلی، خوانین اوریادی، فرزندان بهادرخان سلطان (غلامحسین خان بهادری) در مقابل فرقه دمکرات قرار گرفتند.

در مقابل گسترش دمکراسی و استقرار دمکراسی در آذربایجان، دو گروه عمده مخالفت شدیدی در داخل آذربایجان با حکومت ملی انجام می دادند، چرا که با گسترش دمکراسی و تشکیل حکومت ملی، منافع آنها به خطر افتاده بود.

گروه اول خانها و خوانین محلی بودند که با اقدامات مثبت فرقه دمکرات آذربایجان، مردم آذربایجان از دست آنها راحت شده بودند.

گروه دوم روحانیون درباری بودند که با گسترش دمکراسی و گفتمان دمکراتیک در جامعه آذربایجان، روحانیون مرتجع و درباری که کارهای اقتصادی و فرهنگی فرقه دمکرات، منافع آنها را به خطر انداخته بود شروع به مخالفت با فرقه کردند چرا که برخی از روحانیون درباری خود فئودال و زمیندار بودند یا منافع مشترکی با خوانین داشتند.

این دو گروه در زنجان هم حضور فعالی داشتند و با همکاری با حکومت تهران بر علیه حکومت ملی آذربایجان مبارزه می‌کردند.

دکتر مسعود بیات در این مورد چنین نظری دارد:

"اولین گروه مخالف دمکراتها در زنجان طیف مالکین و زمینداران بودند این گروه از مالکین به طور عمده شامل خاندان‌های زیر بودند، ذوالفقاری‌ها، اعتماد امینی‌دها، ضیائی‌ها، افشارها و بیگلرها.

عواملی که به این دشمنی منجر می‌شد به تحریکات توده‌ایها و دمکراتها مبنی بر برخورداری زارعین از پرداخت بهره مالکانه و تقسیم زمین‌های این گروه در برخی روستاها بین کشاورزان توسط دمکراتها برمی‌گشت. دمکراتها حملات متعدد کلامی نیز در متینگ‌های خود علیه مالکین ابراز می‌داشتند و این به نگرانی بیشتر این گروه می‌افزود.

مالکین مبارزات خود علیه دمکراتها را در قالب چند بخش به شرح زیر سازماندهی کردند.

۱- تشکیل شعبه حزب دمکرات ایران وابسته به سید ضیاء الدین طباطبائی و عضو گیری برای آن.

۲- فرستادن نامه‌های متعدد به حکومت مرکزی و گزارش اقدامات تحریک آمیز آنها.

۳- تحصن‌های مختلف در مسجد و فرمانداری بر علیه طرفداران مرام اشتراکی.

۴- شرکت در نشستهای متعدد با مجموعه دولت برای بررسی سازو کارهای مقابله با این گروه.

۵- اقدام نظامی و درگیری مستقیم با توده‌ایها و دمکرات‌های بعدی.

روحانیون گروه مخالف دیگری بودند که از عقاید سکولار توده‌ای‌ها و برخی اقدامات آنان همچون عدم اعتقاد به مالکیت انتقاد داشتند در نتیجه از همان ابتدا در مقابل آنان قرار گرفتند.

روحانیون همچنین در زمان بازگشت ذوالفقاری‌ها به خانه خود بعد از پیروزی نیروهای مرکزی، استقبال گرمی از او کردند در سخنرانی خود دمکرات را زنادقه خوانده و پیروزی میلیون را از برکات نهضت حسینی که اتفاقاً مصادف با ماه محرم بود محسوب دانستند.^{۵۵}

محمود ذوالفقاری در خدمت حکومت تحت الحمايه دول اجنبی

در تهران

محمود ذوالفقاری یکی از کسانی بود که در زنجان به دلیل منافع شخصی و خانوادگی و همچنین برای خدمت به حکومت دست نشانده در تهران به مخالفت با حکومت ملی آذربایجان برخاست و با همدستی حکومت تهران و با استفاده از افسران ارتش ایران به آموزش نیروهای خود پرداخت، ایشان قوای خود را در «خاتون کندي» جمع کرد و آموزشهای لازم به نیروهای ایشان را سرگرد بختیار، ستوان یکم سلامی، ستوان دوم اردلان، ستوان یکم اشرفی و ستوان طباطبائی بر عهده داشتند.

^{۵۵} بیات، مسعود، همسوئی اکثریتی با نیروهای ملی در بحران آذربایجان - همایش بررسی

حوادث سیاسی آذربایجان - ۱۵ مرداد ۱۳۸۶

خاندان دارائی های زنجان:

عبدا... میرزای دارا (جد پدری دارائی های زنجان) فرزند یازدهم فتحعلی شاه قاجار در سیزده سالگی (۱۲۲۴ ه.ق) به حکومت زنجان منصوب شد و تا زمان حیات پدرش بر این مسند بود و در سال ۱۲۶۳ ه.ق در تهران از دنیا رفت. او مردی شاعر و دانشمند بود و در شعر "دارا" تخلص می کرد و خانواده دارائی نام خانوادگی خود را از تخلص او گرفتند. عبدا... میرزا دارا در عمران و آبادانی زنجان تلاش کرد: مسجد سید، بازار قیصریه، حمام شازده و...

عبدا... میرزا را سی فرزند بود و پسر پنجم او خلیل اله نام داشته که جد امیر خسروخان دارائی می باشد. امیر خسرو دارائی (برهان السلطنه) از خرده مالکان منطقه طارم مردی شاعر پیشه، نویسنده و مبارز سیاسی بود که تخلص وی خسرو و ملقب به برهان فرزند خسرو میرزا پسر خلیل ا... میرزا پسر عبدا... میرزا دارا است که عنوان بزرگ خاندان بزرگ خاندان دارائی معاصر از او یاد می شود.

امیر خسرو دارائی بعد از تولد در بنارود طارم و طی تحصیلات مکتب خانه ای عازم زنجان شد و ادامه تحصیل داد و با بزرگان علم و اندیشه نشست و برخاست کرد و توشه ای گرانبها به دست آورد. در جوانی چند سالی در کادر جدید التاسیس نظام سپری کرد و همچنین دو نیم سال به عنوان نایب الحکومه طارم (منطقه ای با موقعیت جغرافیائی و استراتژیکی خاص) پا به عرصه سیاست گذاشت.

ایشان با یاغیان محلی درگیر شد که می توان به مساله علی درامی اشاره کرد. گاهی اوقات متنفذین محلی و دولتی با تغذیه راهزنان و یاغیان

محلّی و لمپن‌های شهری و روستائی در دسرهائی در منطقه طارم و کلّ خمسه تولید می‌کردند بطوریکه در بعد از حوادث شهریور ۱۳۲۰ یکی از این اجیر شدگان محلّی به نام علی درامی شرارتهائی در منطقه طارم انجام داد که باعث درگیری بین او و سواران خسروخان دارائی شد.

جای پای علی درامی یاغی محلّی طارم در حوادث فرقه دمکرات زنجان و خمسه و همسوئی او با دار و دسته بختیار و گماشتگان ذوالفقاری و همراهی او با ارتش شاهنشاهی در سرکوبی حکومت ملی آذربایجان دیده می‌شود. بعد از سپری شدن دوران فرقه دمکرات علی درامی توسط داماد خود و ژاندارم‌های منطقه بنا به روایت با گلوله کشته شد.

خسروخان دارائی بین سالهای ۱۳۰۹-۱۳۱۵ شمسی با انتشار روزنامه "پروین خمسه" از سوی میرزا عیسی قانونخواه زنجان (ناصرالمه) خسروخان دارائی به همراه فضل... طغرل خان (مزین السلطنه) و علامه فقید حاج میرزا عبدا... ضیائی (زنجان) و شیخ ابراهیم قزلباشی زنجان مطالب ادبی و علمی و اجتماعی در آن جریده می‌نوشت.

بعد از سقوط رضاشاه و اشغال شهر از سوی ارتش سرخ و پیدایش آزادی‌های سیاسی و تشکیل دستجات و احزاب، خاندان دارائی و سلطانی، اصانلو و مقدم مثل سابق در قطب مخالف امیر افشار و ذوالفقاری و... قرار گرفتند و به جهت مقام علمی و وجهه سیاسی ریشه دار بودن خانواده جهانشاهلو به صورت رسمی و غیر رسمی در جهت بسط آزادی به سوی حزب توده و فرقه دمکرات کشیده شدند و در این راه خسروخان دارائی نقش به سزائی در شکل‌گیری تشکیلات کارگری و اتحادیه‌های دهقانی و هسته‌های انقلابی داشت، بسیاری از خرده مالکان و روشنفکران به تبعیت از دارائی به سوی فرقه دمکرات جذب شدند و در این راستا خاندان

دارائی به رهبری برهان و فرزندان وی جهانگیر؛ منوچهر، جهانسوز، بهین دخت و آزاده دارائی که همگی دانشمند، نویسنده و شاعر بودند و طایفه سلطانی با حضور رضاخان، علی خان سلطانی و... با حضور فیزیکی خود برای مقابله باخاندان ذوالفقاری و دیگران با پخش اسلحه و شرکت دادن رعیت‌های مسلح خود، وارد عمل شد.

در دوران حکومت ملی آذربایجان در زنجان، «مدنیت ائوی» (خانه فرهنگ - در خانه و باغ محمد اعظام السلطنه ذوالفقاری) ریاست و صدر کمیته شاعر لر مسکنی (دانشسرا) به خاطر وسعت معلومات و آثار مکتوب نثر و نظم و سوابق مبارزاتی و سیاسی و مقاومت در برابر عمده مالکان خمسه و یاغی‌های اجیر شده و مقبولیت در بین طبقات مختلف جامعه به امیر خسروخان دارائی (برهان السلطنه) واگذار شده بود که بعد از سقوط حکومت ملی آذربایجان، خانه فرهنگ هم محکوم به سقوط گردید و به تاریخ پیوست.

از ایشان آثار ماندگار زیادی از جمله شکرستان و دیوان ۲۷ هزار بیتی باقی مانده است. استاد الشعرای زنجان بعد از تحمل چند سال زندان در شهریور ماه ۱۳۳۲ شمسی به رحمت ایزدی پیوست و بنا به وصیت خودش در اتاقیکه از مادر متولد و ازدواج کرده بود دفن گردید پسران او هم بعد از انقلاب اسلامی در تهران و زنجان فوت کردند.

همچنین محمد امین آزاد وطن و عبدالعلی زاده از پایه گذاران کمیته فرقه دمکرات در زنجان بودند، مسعود بیات در کتاب انقلاب اسلامی در زنجان می‌نویسد:

"دو نفر به نامهای محمد امین آزادوطن و عبدالعلی زاده از کارمندان شهرداری زنجان در تاسیس آن نقش محوری داشتند"
همچنین آقای وثوق هم نماینده زنجان در گنگره فرقه دمکرات بود.

سران دمکراتها در زنجان

- ۱- علی زاده ۲- قنبری ۳- روفی ۴- برهان السلطنه ۵- آمیرزاده ۵-
- صفرخان جواهری ۶- هادی وزیری ۷- مرنندی اوحدی ۸- جهانگیر دارایی
- ۹- حبیب ا... ریحانی

نمایندگان زنجان در مجلی ملی آذربایجان

- ۱- معرفت صفائی ۲- دکتر جهان شاهلو ۳- هلال ناصری

ذوالفقاریها مانع پیشرفت زنجان

بعد از تشکیل فرقه دمکرات در زنجان، فرقه دمکرات دست به کارهای بزرگی برای پیشرفت فرهنگی و اقتصادی زد و همچنین فرقه دمکرات با ایجاد امنیت و کنترل قیمت کالاهای اساسی دست به کارهای بزرگی زد. متأسفانه ذوالفقاریها و دیگر خوانین محلی به کابوس زنجان تبدیل شده بودند و می‌خواستند مردم زنجان برای همیشه به عنوان نوکر و رعیت آنها برای آنها کار کنند و آنها هم نوکری خود را به استعمارگران تهران و بیگانه ثابت کنند و دست رنج مردم زنجان را به تهران بفروشدند و برای خود ثروت جمع کنند.

استقرار حکومت ملی در آذربایجان مانع استثمار مردم زنجان شده بود و ترس بر جان خادمان استعمارگران تهران و نوکران آنها در زنجان افتاده بود از جمله آنها ذوالفقاریها بودند که تشکیل فرقه دمکرات را نقطه پایانی بر امپراطوری خود می‌دانستند و علاوه بر این با پایان یافتن قدرت این خانها مردم زنجان، دیگر مالک زمین و دست رنج خود می‌شدند. به همین دلیل خانهای ذوالفقاری و افشار و یمینی راحت نشستند و با همدستی استعمارگران در تهران شروع به مانع تراشی در راه پیشرفت حکومت ملی کردند. از جمله ذوالفقاریها برای اثبات نوکری خود به دول بیگانه، دست نشانندگان آنها در تهران و سید ضیاء الدین طباطبائی دست به تشکیل حزب دمکرات ایران در زنجان زدند.

پروفسور جمیل حسنی در مورد تشکیل احزاب موازی با فرقه دمکرات چنین می‌نویسد:

"در پائیز ۱۹۴۵ از جنوب ایران دهها نفر روحانی مرتجع طرفدار انگلیس به شمال ایران اعزام شدند تا بین گروههای دمکرات تفرقه اندازی کرده و به موازات آن احزاب جدیدی به وجود آورند، مثلا در زنجان ذوالفقاری، تاجر بزرگ و طرفدار انگلیس اقدام به تشکیل حزب دمکرات زنجان کرده بود این حزب به شدت با خودمختاری آذربایجان و تدریس زبان ترکی در مدارس و استفاده از آن در ادارات مخالفت می‌کرد. او با تقسیم زمین بین کشاورزان هم مخالف بود."^{۵۶}

^{۵۶} حسنی، جمیل، آغاز جنگ سرد، ترجمه منصور صفوتی، نشر تیراژه-۱۳۸۶- ص ۱۳۳

شروع نسل کشی از زنجان

ورود نیروهای نظامی ایران به همراه اراذل و اوباش خانهای ذوالفقاری، یمینی، اسلحه دار باشی و افشار، شروع نسل کشی در آذربایجان را رقم زد و این قوای بیگانه و وابسته به اجنبی از روز ورود شروع به کشتار، غارت، قتل مردم و تجاوز به حریم خصوصی افراد و آزار و اذیت افراد وابسته به حکومت ملی کردند.

روزنامه آذربایجان درباره ورود نیروهای اشغالگر چنین می‌نویسد:

"همزمان با تخلیه زنجان بوسیله فرقه دمکرات آذربایجان افراد مسلح و ناآگاه و خوانین و سایر افرادی که از زنجان متواری شده بودن وارد زنجان شده و شروع به قتل و کشتار فدائیان و طرفداران فرقه دمکرات آذربایجان با وحشیانه‌ترین وضع نمودند، خیابانها، گذرگاهها از اجساد افراد بی گناه که مخالف رژیم سلطنت پهلوی و محمدرضا شاه بودند پر گردید که دل هر بیننده و شنونده را شدیداً می‌آزارد، اکثر خانه‌های فدائیان و طرفداران فرقه غارت و چپاول شد و سرپرست خانواده در جلو چشمان افراد خانواده خود پس از ضرب و جرح با شدیدترین وضع کشته می‌شدند."^{۵۷}

علاوه بر این سرهنگ مرتضوی نحوه ورود ارتش ایران به زنجان را چنین بیان می‌دارد:

"...ما روز اول آذرماه زنجان را تحویل داده بودیم و آخرین ستون نظامی ما ساعت پنج بعد از ظهر همان روز زنجان را ترک کرده بود و صورت جلسه مربوطه نیز نوشته شده و مراتب توسط سرهنگ بواسحقى به مرکز گزارش گردیده بود من ناچار بودم برای امضای پاکنویس

^{۵۷} روزنامه آذربایجان ۱۳۲۵/۹/۸

صورتجلسه شب را در زنجان بمانم، ساعت هفت صبح (دوم آذر) ستون سربازان با تانک و توپ به فرماندهی سرهنگ هاشمی، دو گردان ژاندارم موتوریزه به فرماندهی سرهنگ شقاقی وارد شهر زنجان شده خیابانها، فرمانداری، تلگرافخانه، ایستگاه راه آهن، تلفونخانه و دروازه ها را اشغال نمودند.

نیروهای نظامی و ژاندارمری تظاهرات زیادی کردند و سرهنگ هاشمی هم بیرون سخنرانی کرد، در نتیجه همین سخنرانی اشخاص ناشناسی که با ستونهای اعزامی وارد شهر شده بودند، شروع به زدن و کشتن اعضای فرقه کردند.

من به عنوان نماینده استاندار آذربایجان دو بار کتباً به هیئت اعزامی تهران اعتراض کردم. اولاً برای اینکه طبق موافقت نامه قرار بر این بود که فقط ۳۰۰ نفر ژاندارم به زنجان اعزام شوند، حال آنکه روز دوم آذر پس از تخلیه زنجان، ستونهای موتوریزه و تانک، توپ وارد شهر شدند، ثانیاً به علت فجاجیع خونینی که در اثر تحریکات و پشتیبانی آنها بوجود آمده بود. اما آنها اعتنائی نکردند این اغتشاش از اول صبح شروع شده و تا یک ساعت بعد از شب ادامه یافت و شب حکومت نظامی اعلان شد...^{۵۸}

غار تگران در زنجان

با ورود ارتش ایران و ملیشای ذوالفقاری به زنجان قتل و غارت در زنجان آغاز می شود اکثر خانه‌های طرفداران حکومت ملی توسط آنها غارت می شود.

مجله خواندنیها به نقل از روزنامه امید می‌نویسد:

^{۵۸} روزنامه آذربایجان، شماره ۳۵۷، مورخ ۱۳۲۵/۹/۴

"یکی از دوستان ما که خود از جمله مالکین زنجان است می‌گفت که مامورین لشکری در بسیاری از دهات به خانه‌های مردم می‌روند و هر چیز گرانبها و قابلی را که آنجا بیابند به عنوان اینکه از اموال مسروقه آقایان ذوالفقاریهاست! تصاحب می‌کنند..."^{۵۹}

در ادامه مجله خواندنیها به نقل از روزنامه راه پیروزی خبر نفرت انگیزی درباره چپاول و غارت در زنجان می‌نویسد:

"... در میان قالی‌های غارتی که یکی از کاندیداهای حزب دمکرات ایران از زنجان آورده است طفل شیر خوار خفه شده‌ای، پیدا کرده‌اند..."^{۶۰}

مخبر مجله خواندنیها که در قطار همراه با دیگر مخبرین به سوی زنجان راهی بوده ادامه می‌دهد:

"...سه ایستگاه به زنجان مانده سر و صدای حاجی تقی (مستاجر یکی از باغات ذوالفقاریها) بلند شد. دیدیم یک نفر را کتک زنان می‌برند، پرسیدیم چه خبر است، یکی گفت فدائی است و دیگری گفت بی‌ناموسی کرده است! حرف زیاد بود وقتی خواستیم از خودش سئوالاتی کنیم دور ما را گرفتند و گفتند اینها توده‌ای هستند و هر چه گفتیم بگذارید ما از او سئوالاتی بکنیم گفتند نمی‌شود. حاجی تقی می‌گفت: این پیش من گرو هزار تومان است ناچار از افسر ستاد که به معیت مخبرین آمده بود خواهش کردیم که گروئی را در اختیار ما بگذارد پس از تحقیق معلوم شد قبل از اینکه دمکراتها به زنجان بیایند، شخص فوق‌الذکر که مقنی بود کاری را

^{۵۹} مجله خواندنیها، شماره ۵۲، سال هفتم، ۱۳۲۵/۱۱/۲۹ مقاله مامورین دولت در

آذربایجان چه می‌کنند

^{۶۰} خواندنیها شماره ۳۸، ۱۳۲۵/۱۰/۱۰، من از زنجان خونین می‌آیم

مقاطعه کرده بود ولی در اثر آمدن فرقه دمکرات و فرار حاجی تقی کار نیمه تمام می‌ماند، این مرد مقنی اکنون کارگر راه آهن است و حاجی تقی که در میان راه چشمش به افتاده بود او را گرو هزارتومان توقیف کرده بود... وقتی ما خواستیم این بدبخت بیگناه را تحویل پاسبانی راه آهن بدهیم عمال ذوالفقاری نگذاشتند و گفتند ما خودمان او را می‌بریم و کشان کشان در حالی که یکی فحش می‌داد و دیگری تو سرش می‌زد او را بردند...^{۶۱} " خبرنگار خواندنیها ادامه می‌دهد:

"...ستوان سه شهربانی اسمعیل حیدری که سابقاً پاسبان بود و اخیراً ترفیع درجه (اما بدون حقوق) یافته بر اثر جراحی که وارد شده بود دست و پا بسته در شهربانی افتاده بود این شخص تنها کسی بود که از فرقه طرفداری می‌کرد و می‌گفت: این مردم پدرسوخته دورغ می‌گویند... فرقه دمکرات جزء امنیت، راحتی، ارزانی، آزادی و آسایش چیز دیگری برای آنها نداشت، منتهی آنها نان به نرخ روز می‌خورند... امروز می‌بینند که اگر به ما و فرقه فحش بدهند بهتر است چون نانشان در روغن است..."^{۶۲} وحشگیری ارتش ایران و حامیان نظامی آنها در زنجان بی سابقه بود روزنامه آذربایجان در تاریخ ۸ آذرماه ۱۳۲۵ از قتل و غارت ارتش ایران چنین می‌نویسد:

"...غارتگران در زنجان حداقل دوپست خانه را غارت کردند، آنها حتی به کودکان شیرخوار هم رحم نمی‌کردند و پس از کشتن آنها، جسدشان را مثل توپ فوتبال این طرف و آنطرف پرتاب می‌کردند، ژاندارمها یک دختر ۱۸ ساله را لخت و عریان نموده در خیابانها

^{۶۱} خواندنیها، شماره ۲۹، سال ۷- شنبه ۱۹ آذرماه ۱۳۲۵ ص ۴- ما از زنجان می‌آیم

^{۶۲} خواندنیها، شماره ۳۱ سال ۷- شنبه ۱۶ آذر ۱۳۲۵- ص ۷

می‌دواندند و زمانی که دختر بیچاره برای حفظ ناموس و از فرط خستگی و وحشت به زمین می‌نشست چاقوکشان او را از موهایش گرفته و بلند می‌کردند و آنقدر می‌زدند تا دوباره به راه افتد و در معرض تماشای عمومی قرار گیرد...^{۶۳}

انتقال توپ و تانک به جای گندم به زنجان

ارتش ایران برای اینکه انتقال توپ و تانک به زنجان جلب توجه نکند، سربازان، توپ و تانک را بوسیله قطارهای حمل غله به زنجان انجام می‌داد در این مورد حسین تقوی در کتاب جنبشهای اجتماعی ایران چنین می‌نویسد:

"...حکومت تهران شب دوم آذرماه با استفاده از قطارهای حامل گندم و بنام غله، نیروهای نظامی، تانک و توپ وارد شهر زنجان کردند و به همراه آنها نوکران مسلح ذوالفقاریها و عده‌ای از فواحش و معتادین که از زنجان فرار کرده بودند پیروزمندانه وارد شهر شدند. مسئول مربوطه در این رابطه چنین گزارش می‌دهد بعد از نیمه شب اول آذر (اولین ساعت دوم آذر) ایستگاه راه آهن خرمدره تلفنی اطلاع داد که یک قطار حامل گندم عازم زنجان شد. ارتباط تلفنی خرمدره با زنجان قطع گردید و این حادثه در هر یک از ایستگاههای سر راه نیز تکرار شد و به محض اینکه قطار به زنجان رسید، به جای گندم، سرباز، توپ و تانک از آن پیاده شد، فجایع قوای نظامی پس از ورود به زنجان حد و حساب نداشت...^{۶۴}

^{۶۳} روزنامه آذربایجان ۱۳۲۵/۹/۸

^{۶۴} تقوی، حسین، جنبشهای اجتماعی ایران - ۱۳۵۹ - نشر فانوس - ص ۱۱۶

حمله حکومت مرکزی به آذربایجان با هواپیماهای جنگی

حکومت مرکزی با اینکه حکومت ملی، ترک مخاصمه اعلام کرده بود و به پیمان دو طرفه پایبند مانده بود ولی دولت تهران برای درهم کوبیدن ملت آذربایجان با هواپیماهای جنگی به آذربایجان حمله کرد و با ترساندن مردم می‌خواست از ملت آذربایجان زهر چشم بگیرد.

روزنامه اطلاعات در مورد حمله هواپیماهای جنگی حکومت مرکزی در تاریخ ۱۹ آذر چنین است:

"...ساعت ۱۱ پس از آن که مه برطرف شد هواپیماها که تعدادشان به ۹ فروند می‌رسید مشغول بمباران قافلانکوه شدند.

هر یک از این هواپیماها دو بمب ۵۰ کیلوئی و ۸ بمب ۱۲/۵ کیلوئی و ۵۰۰ تیر فشنگ بر داشته بودند...^{۶۵}"

اولین شهید روحانی در زنجان

با ورود ارتش، ژاندامری و ملیشای خوانین به زنجان، قتل و غارت از حد گذشت و آنها انسانهای بی دفاع را در خانه هایشان به شکل فجیعی به قتل می‌رساندند، ارتشی که برای نجات این مردم آمده خود به گروگ این مردم تبدیل شده بود و ملیشای خانها در امنیتی که ارتش برای آنها آورده بود با خیال راحت به قتل و غارت می‌پرداختند و این گروه «شیخ محمد علی آل اسحاق» که روحانی طرفدار حکومت ملی بود به شهادت رساندند و ارتش و ژاندارم‌ها هم جلو این گروه را نگرفتند.

^{۶۵} روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۵/۱۱/۲۸ - ص ۴

اولین شهید روحانی طرفدار فرقه دمکرات آذربایجان، شیخ محمد علی آل اسحاق بود که به دست حامیان حکومت مرکزی در زنجان به شهادت رسید. در کتاب «گذشته چراغ راه آینده» درباره شهادت ایشان می خوانیم:

"اراذل و اوباش در خانه‌اش را شکستند. در خانه با چاقو او را کشتند و جنازه او را از بالکن خانه اش به پائین انداختند، سپس شمشک را پاره کرده عمامه اش را به گردنش پیچیدند و بر روی زمین کشیدند. پس از مرگ شیخ، مقامات نظامی اجازه دفن به او ندادند و جسد شیخ محمد علی آل اسحاق پیرمرد روحانی شهر یک شب در وسط خیابان باقی ماند! شیخ محمد علی آل اسحاق عضو فرقه نبود، او فقط چند بار علیه جنایات ذوالفقاریها صحبت کرده بود."^{۶۶}

روزنامه آذربایجان نحوه شهادت این روحانی مترقی را چنین گزارش کرده است:

"ایشان قبل از هجوم اراذل به خانه‌اش از پنجره خانه‌اش با مردم صحبت کرده بود و به مردم گفته بود:

جماعت! من تقصیری ندارم اینها بی جهت قصد کشتن مرا دارند. من برای شما مرثیه می خوانم، نماز جماعت می گزارم، به یتیمان شما کمک می کنم و منظور و مقصودی جزء آسایش شما و ترویج اسلام ندارم. من

^{۶۶} گذشته چراغ راه آینده، تهران، ققنوس - ۱۳۷۷ - ص ۴۰۷

هیچ خصومت با ذوالفقاریها ندارم. اما این وظیفه اسلامی من است که به جنایات و مظالم آنها اعتراض کنم."^{۶۷}

مردم پس از شنیدن سخنان شیخ به گریه افتادند ولی ژاندارمها مردم را از محل حادثه دور کردند و چاقویشان در حالی که هنوز سخنان شیخ تمام نشده بود او را با چاقو زدند.

علاوه بر این مجله خواندنیها طرز شهید شدن «شیخ محمد علی» را این گونه بیان می‌کند:

"...شیخ محمد علی صبح روز جمعه طبق معمول در خانه، مشغول جای خوردن و صرف صبحانه بود، تازه مردم می‌فهمند که سربازها دارند وارد می‌شوند، آنتهائیکه با آشیخ خورده حساب دارند، دم درب خانه جمع شده در زدند، در باز شد و وارد شدند، به مجرد اینکه اینها با آشیخ روبرو شدند یکی پرید به ترکی گفت آقا روز قیامت رسیده، بلند شو حساب پس بده، آقای شیخ محمد علی از این شوخی بیمزه و بی موقع عصبانی شد، ولی تا رفت آن ملعون را تنبیه کند نوک چاقو در شکمش فرو رفت وی آخی گفت و ملاعین وی را به بالای خانه آورده به مردمی که جلو خانه اجتماع نموده بودند، گفتند آقای شیخ محمد علی می‌خواهد برای شما نطق کند سپس وی را از بالا به پائین پرتاب کردند، بیچاره محمد علی فدای عقاید سیاسی خود شد، باز هم از لاشه آن بیچاره دست بر نداشتند خواستند طناب به پایش بسته و در خیابانها بگردانند."^{۶۸}

^{۶۷} آذربایجان، شماره ۳۶۱، مورخه ۱۳۲۵/۹/۸ از مصاحبه مخبر روزنامه با مسافری از

زنجان

^{۶۸} خواندنیها، شماره ۳۱، سال ۷- شنبه ۱۶ آذر ۱۳۲۵- ص ۷

سید محمود طالقانی که بعدها به درجه آیت الهی رسید و برای تطهیر جنایات ارتش و ذوالفقاریها به زنجان سفر کرده بود شهادت شیخ محمد علی آل اسحاق خوئینی را اینگونه گزارش می‌دهد:

"...می گفتند گفته بود: سید جعفر پیشه وری مثل امام حسین (ع) برای نجات جامعه قیام کرده است.

به هر حال وضع کشتنش را این طور گفته‌اند که صبح قوای دولت وارد زنجان شد، مردم (!!!) اول باور نداشتند و جرأت تظاهر به احساسات نمی‌کردند، یکی صدا زد: زنده باد ارتش ایران! مردم از هر طرف جمع شده اظهار احساسات کردند، فرماندار نظامی سران فدائی‌ها را گرفت آنها را از مردم محفوظ ماندند. این شیخ اجل برگشته با خاطر جمع، بالای بالاخانه دفتر ایستاده بود، مردم هجوم کردند، او را زدند بعضی خواستند او را نجات دهند نتوانستند پس از زدن زیاد شاید هم بعد از مردن، او را از بالاخانه به زیر انداختند ولی از قرار تحقیق، اذیت و آزاری جز طرفداری از انقلابیون به مردم نرسانده، بیشتر مردم به واسطه کینه‌ای که از دمکراتهای آذربایجان داشتند و گویا برای خاطر ذوالفقاریها (!!!) که این شیخ با آنها طرف بود او را کشته اند"^{۶۹}.

دروغگوئی روحانیون درباری زنجان در مورد روحانی شهید آل

اسحاق

بعد از شهید شدن روحانی مترقی محمد آل اسحاق به شکل فجیع در زنجان، توسط ایادی ذوالفقاریها، روحانیون مرتجع زنجان با نامه‌نگاری به

^{۶۹} طالقانی، سید محمود، شهادت من در زنجان-آذر ۱۳۲۵- سایت تخصصی تاریخ اسلام

روزنامه های مرکز، در مورد عنوان ایشان شروع به سیاه نمائی و دروغگوئی کردند. در این خصوص گروهی به نام هیئت روحانیون زنجان تلگراف زیر را به نخست وزیر و روزنامه ها و رادیو تهران ارسال کردند:

"در این چند روز بعضی از جراید به نقل از رادیو تبریز انتشاراتی داده ضمنا شیخ محمد علی نام خوئی را منتسب به عالم روحانیت و بنام حجت اسلام معرفی نموده اند. لهذا هیئت روحانیت روحانیون زنجان لازم می‌داند عنوان مزبور را تکذیب و توضیح دهد اینکه مشارالیه علاوه بر اینکه دارای مقام شامخ حجت اسلامی نبوده بلکه در ردیف علماء و روحانیون بشمار نرفته است. هیئت روحانیون زنجان- شیخ علی اکبر زنجانی، محمد حسین موسوی غروی، نجم الدین مجتهدی، یحیی مدرسف احمد رشوندی، حسین ابن محمدی و عبدا... فقیه.^{۷۰}"

تبلیغات دروغین روزنامه های دست راستی نسبت به حکومت ملی

رواج فحشا در زنجان و اعترافات آقای سید محمود طالقانی

روزنامه های دست راستی و هوادار نسل کشی در آذربایجان که از تهران هدایت می‌شدند برای اینکه بر جنایات ذوالفقاریها و ارتش ایران سرپوش بگذارند شروع کرده بودند به دروغ نویسی، دروغگوئی و تبلیغات دروغین درباره ترویج بی عفتی توسط فرقه دمکرات در زنجان، که با این دروغگوئی ها می‌خواستند از احساسات مذهبی مردم زنجان سوء استفاده کرده و سران مبارز فرقه در زنجان را بد نام کنند و آبروی آنها را ببرند و بعد آنها را بکشند، که این کار را هم کردند.

^{۷۰} مجله آئین اسلام، سال سوم شماره ۴۰، ۱ دی ماه ۱۳۲۵ ص ۲۴

ولی آیت الله سید محمود طالقانی که آن زمان حجت الاسلام بوده و با مجله "آئین اسلام" که در قم منتشر می‌شد همکاری داشته و سفری هم که برای تطهیر جنایات ارتش و ذوالفقاریها به زنجان داشته و برای ارتش ایران آرزوی موفقیت کرده بود، درباره تبلیغات پوچ و توخالی روزنامه‌های دست راستی و طرفداران ذوالفقاریها درباره بی‌عفتی سران مبارز فرقه چنین گزارش می‌دهد:

"...اما راجع به بی‌ناموسی دمکراتها اگرچه به طور قطع وقایعی انجام گرفته اما من مدرک صحیحی به دست نیآوردم، فقط خانه‌ای که به نام خانه «مدنیت» تاسیس نموده بودند می‌گفتند از جمله تبلیغاتشان در آنجا تبلیغات ضد عفاف بوده و به این جهت عده‌ای دخترها را کارمند آنجا نموده بودند و از زنها و دخترها دعوت می‌نمودند و برای آنها سخنرانی می‌کردند، گویا زمینه تبلیغات اشتراک زن را در آنجا فراهم می‌کردند ولی به عقیده من انصافاً باید اعتراف نمود که تمام بی‌عفتی‌هایی که سراغ می‌دادند به اندازه یک روز جمعه تابستان در بند در شمیران نبود..."^{۷۱}

علاوه بر این روزنامه خواندنیها درباره دروغگوئی روزنامه‌های دست راستی از زنجان چنین می‌نویسد:

"... یکی از مخبرین دست راستی در یکی از واگنها چهار نفر از اهالی خمسه را که از مشهد برگشته بودند، دم حرف گرفته بود، با وجودیکه آنها می‌گفتند ما چند ماه است که در زنجان نبوده‌ایم و حالا به زنجان می‌آئیم او اصرار داشت که از فجایع دمکراتها برای او مطلبی بگویند، این آقای مخبر پس از یادداشت اسم و فامیل و ده آنها، پرسید، خوب دمکراتها چه بی‌ناموسی‌ها کرده اند، آنها جواب دادند (بیز گورمه‌میشیک!) ما ندیده‌ایم

^{۷۱} مشاهدات سید محمود طالقانی از زنجان

ولی او به خرجش نمی‌رفت و چون ترکی نمی‌دانست و ملتفت نمی‌شد پرسید خوب اسمش چه بود؟ آنها گفتند (کیم) کی؟ می‌گفت آنهایی که بی‌ناموسی کرده‌اند؟ یکی از آنها از سماجت این جناب آقا ذله شده بود بلند شد و قسم حضرت عباس خورد که خدا شاهد است ما ندیده‌ایم. من که از این طرز خبر تهیه کردن خنده‌ام گرفته بود از آنجا دور شدم و حال نمی‌دانم این آقای مخبر چند مصیبت زده و شاهد فجایع با اسم و رسم و شناسنامه، محل، ساعت و دقیقه (طبق مدیر روزنامه که برای نشان دادن فجایع سعی می‌کند مطالب را خیلی دقیق! بنویسد) تراشیده است...^{۷۲}

همچنین در ادامه نظر خبرنگار روزنامه ایران درباره دروغ‌های روزنامه‌های دست راستی راجع به بی‌عفتی فدائیان اینگونه است:

"...راجع به هتک ناموس و بی‌عفتی دمکراتها در زنجان سخنانی می‌گفتند که موجب تعصب بود تا شبیه حقیقت، اینها بیانات و اظهاراتی بود که از طرف مردمان برجسته و محترمین زنجان تأیید نمی‌شد و قراین هم نشان می‌داد که این بیانات نباید درست باشد و فقط بر روی اغراض و از جهت تحریک اعصاب گفته می‌شود...^{۷۳}

مبارزه فرقه دمکرات با فحشا در زنجان

حکومت ملی آذربایجان به طور حتم یک دولت ملی و هنر پرور و معتقد به منافع ملی آذربایجان بود و برای اینکه جامعه را با منافع عمومی آذربایجان و عفت عمومی منطبق کند از آغاز کار مبارزه با چاقوکشان و متجاوزین به نوامیس مردم را در دستور کار قرار داد و دست عده‌ای از

^{۷۲} خواندنیها، شماره ۲۹ سال ۷- شنبه ۹ آذر-۱۳۲۵- ص ۴- ما از زنجان می‌آئیم

^{۷۳} خواندنیها شماره ۲۳- سال ۷- ۲۳ آذر ۱۳۲۵- ص ۲۲ ما از زنجان می‌آئیم

اراذل و اوباش خیابانی که با استفاده از زور به حریم خصوصی مردم تجاوز می‌کردند و دست به جنایت می‌زدند کوتاه کرد و چند نفری از آنها را در ملأ عام اعدام کرد. اگرچه روزنامه‌های دست راستی و آنهایی که سردبیران آنها دارای تفکرات حذفی و باستانگرایی بودند اوباشان اعدام شده را ملی (طرفدار تهران) نامیده بودند.

همچنین حکومت ملی برای مبارزه با فحشا و خود فروشی زنان هم دست به اقدامات خوبی زد در این مورد خبرنگار روزنامه ایران درباره مبارزه فرقه دمکرات با فحشا در زنجان می‌نویسد:

"...می‌گفتند دمکراتها با فحشا جدا مبارزه می‌کردند و به طوری جلوگیری از فحشا شد که بدرجه صفر رسیده بود، فواحش از زنجان همه خارج شده بودند یا اینکه اعمال خود را ترک کرده و شوهر اختیار کرده بودند این موضوع را اغلب تصدیق می‌کردند..."^{۷۴}

فعالیت‌های فرهنگی حکومت ملی در زنجان

حکومت فرهنگ و دولت هنر در سراسر آذربایجان دست به اقدامات فرهنگی زیادی زده و اساس کار خود را بر فرهنگ و هنر نهاده بود و می‌خواست چشم ملت آذربایجان را به هنر اصیل آذربایجان باز کند و آنها را با گذشته پر بار خویش آشنا کند.

برای اینکار هم، هر جا که پای حکومت ملی رسیده بود حداقل یک مرکز فرهنگی، هنری در آنجا افتتاح شده بود و مراکز آموزشی ساخته شده بود، از جمله در زنجان هم تا افتتاح سینما رفته بودند. همچنین کارهای فرهنگی زیر را هم انجام داده بودند:

^{۷۴} خواندنیها، شماره ۳۳، سال ۷، ۲۳ آذر ۱۳۲۵ صفحه ۲۱- ما از زنجان می‌آئیم

۱- چاپ روزنامه «آذر» به مدیریت و سردبیری آقای منوچهر سعید وزیری که به زبان ترکی بود.

۲- افتتاح «مدنیت آثوی»، تشکیل شاعرلر مجلسی، کلوپ تئاتر، نمایش و کلوپ موسیقی در این مرکز هنرمندان، صاحبان ذوق و اصحاب شعر و موسیقی، تئاتر و نقاشی جمع می‌شدند و هنرهای خود را به نمایش می‌گذاشتند. در مرکز چند تن از شاعران زنجان خوش درخشیدند. مرحوم محمد رضا روحانی با اشعار سراسر طنزش، مرحوم حاج اکبر زعفرانی با تسلطی که به زبان ترکی داشت، استاد صنعتی، دکتر حکیمیان و خانم حکیمه بلوری از دیگر شاعران و ادیبان آن زمان شهر زنجان بودند که در این انجمن فعالیت کردند.

خبرنگار خواندنی‌ها از زنجان در مورد تلاشهای حکومت ملی برای فرهنگ و هنر، در زنجان چنین می‌نویسد:

"...دمکراتها به فرهنگ اهمیت فراوانی می‌دادند، فعالیت آنها درباره با سواد کردن اشخاص بی سواد شایان تمجید است ایجاد موسسات فرهنگی، باشگاه‌ها، تاسیس انجمن‌های تئاتر، موسیقی و تأسیس سینمای زنجان با آنکه نیمه تمام ماند قابل تذکار است، سالن زمستانی این سینما در شرف انجام بود و اراضی سینما متعلق به شهرداری بوده است و اکنون خدا می‌داند، حکومت فعلی با این بنای ناتمام چه اقدامی خواهد نمود..."^{۷۵}

قوای ارتش ایران و ملیشای خوانین بعد از ورود به زنجان تمامی اقدامات فرهنگی صورت گرفته در زمان حکومت ملی را از بین بردند تا هیچ اثر فرهنگی از زمان حکومت ملی برجای نماند تا آیندگان بر آن

^{۷۵} خواندینها، شماره ۳۱، سال ۷، شنبه ۱۶ آذر ۱۳۲۵ - ص ۷

افتخار کنند، در کتاب گذشته چراغ راه آینده در این مورد چنین می‌خوانیم:

"...ژاندارمها، چاقوکشان و اوباش اعزامی از تهران با استفاده از «اجازه مخصوص» فرماندهان نظامی برای قتل و غارت و تجاوز، نه فقط این امنیت و آسایش را ازدست مردم گرفتند حتی به آبادی و زیبایی شهر نیز لطماتی وارد آوردند. از جمله سینمای آذر را که در زمان حکومت فرقه ساخته شده بود خراب کردند و قسمتی از آسفالت خیابانها را که به دست حکومت ملی انجام یافته بود کردند.^{۷۶}"

روزگار سخت مردم زنجان در تبعید و مهاجرت

مردم زنجان و طرفداران حکومت ملی حتی بعد از اشغال زنجان، که بسیاری از آنها به تهران و شهرهای دیگر مجبور به تبعید و یا مهاجرت خود خواسته شدند هم از طرف دشمنان آذربایجان مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. آدم فروشان حکومت تهران به دلیل خصومت‌های شخصی و خود شیرینی، آنها را در تهران هم به مأموران حکومت می‌فروختند. گزارش‌های محرمانه شهربانی تهران بین سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶ اطلاعات جالبی از خیانتکاری عده‌ای ناآگاه و دشمن آذربایجان، به دست می‌دهد که در زیر می‌آید:

"

۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۶:

نیکخواه دانشجوی دانشکده دندانسازی مدعی است که «جعفر ترابی‌نژاد» در موقع سلطه فرقه دمکرات آذربایجان رئیس اقتصاد زنجان

^{۷۶} گذشته چراغ راه آینده، ص ۴۱۰

بوده و اموال را حیف و میل کرده، جعفر مزبور به کلانتری بخش ۱ جلب و اظهار نموده مدت سه ماه در زنجان رئیس اداره اقتصاد بود و مدتی هم در تبریز بازداشت و به کار من رسیدگی (شد) مرخص شده‌ام و ۲۵ روز است به تهران آمده‌ام. نامبرده با پرونده به اداره آگاهی تسلیم گردیده است. (ص ۳۲۵)

۱۴ اسفند ۱۳۲۵:

یوسف فرزند علی اهل آذربایجان، شغل عطار به کلانتری بخش ۸ مراجعه و اطلاع داده، رضا فرزند محمد علی که فعال در سرای سلیمانخانی شاگرد تاجر می‌باشد، از افراد فرقه دمکرات آذربایجان بوده و موقع سلطه فرقه دمکرات تلفونخانه زنجان را از من تحویل گرفته است از کلانتری مامور اعزام نامبرده را جلب و به اداره آگاهی فرستاده شده است.^{۷۷}

دو نفر به تهران تبعید شدند:

"... دو نفر یعنی احمد آذری- اسدا... کامران پس از ورود نیرو به شهر در اثر شکایات مردم زنجان از کار برکنار و به تهران تبعید شدند."^{۷۸}

^{۷۷} تفرشی، مجید، طاهر احمدی، محمود، گزارشهای محرمانه شهربانی ۱۳۲۴-۱۳۲۶ جلد

اول، سازمان اسناد ملی ایران- سال ۱۳۸۰ ص ۲۶۱

^{۷۸} روزنامه اطلاعات- ۱۳۲۵/۹/۲۱- ص ۴

دستگیریهای گسترده در زنجان:

"در ایستگاه صائین قلعه دو نفر از کارمندان ناحیه شمال غرب راه آهن به اتفاق «رسدبان زند مقدم»، مامور پلیس راه آهن در منزل احمد کمری سرعمله راه آهن یک قبضه اسلحه کمری و یک پرونده محتوی نامه های فرقه دمکرات کشف و تحویل پلیس راه آهن زنجان نموده اند متهمین تحت بازجوئی قرار گرفته اند."^{۷۹}

زنجان ۱۰ دیماه روزنامه اطلاعات:

"ابوالفضل امینی که صدر حوزه ۱۸ حزب دمکرات آذربایجان و یکی از مبلغین جدی دمکرات بود شب ۱۰ دیماه بوسیله سیف علی نام آهنگر دستگیر و تحویل شهربانی گردید."^{۸۰}

"فریدون رحمانی اهل زنجان در تهران دستگیر شد او را ستاد ارتش در هفته گذشته به زنجان فرستاد تا در شهری که زندگی کرده و خیانت کرده محاکمه شده و به کیفر اعمالش برسد."^{۸۱}

زنجان ۱۴ دیماه:

"یکی از تبهکاران دمکرات در زنجان دستگیر شد او منصور محمدی است که روز ۳ آذر ۱۳۲۴ به یاری فرقه دمکرات درخواست و سلاحهای

^{۷۹} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۹/۲۷

^{۸۰} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۱۱

^{۸۱} روزنامه اطلاعات ۶ بهمن ۱۳۲۵ - ص ۳

ژاندارمیری زنجان را گرفت. دستگیر کننده او یکی از اهالی زنجان به نام «نصرا... زند» است که تبهکار را تسلیم شهربانی نموده است.^{۸۲}

دستگیری خسرو دارائی معروف به برهان السلطنه:
"خسرو دارائی به همراه پسرش (جهانسوز)، روح... جعفری، محمد سیاری از افسران دمکرات و حاجی ایابوف و محمد کوثر و ۳۲ فدائی دیگر در ماسوله دستگیر و به زنجان اعزام شدند."^{۸۳}

از مخبر روزنامه در زنجان
"زنجان ۲۵ دیماه: غلام مهاجر یکی از جنایتکاران که در این مدت روزها در آب انبار مخروبه‌ای به سر می‌برده و شبها در منزلش بوده دیروز دستگیر شده و تحویل شهربانی گردید."^{۸۴}

زنجام ۲۸ دیماه:
"قنبر مهاجر یکی از پلیس‌های متجاسرین امروز با پسرش و یک نفر دیگر به وسیله اشخاص دستگیر و تسلیم شهربانی گردید."^{۸۴}

زندانی شدن غلامرضا ناژداکی
زنجان ۳ بهمن:

^{۸۲} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۱۰/۱۶

^{۸۳} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۱۰/۱۸

^{۸۴} روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۵/۱۰/۲۹ - ص ۶

"غلامرضا نازداکی مدیر «مدنیت ائوی» زندانی شده است"
(روزنامه اطلاعات) ۱۳۲۵/۱۱/۵

زنجان ۱۲ اسفند:

"امیر تیمورزاده کارمند راه آهن که مدتی در تهران مخفی شده بود و متهم به خراب کردن پل دختر می‌باشد بوسیله مامورین شهربانی دستگیر و با قطار مسافری امروز تحویل مامورین انتظامی زنجان شد. امیر تیمورزاده برای دادرسی در دادگاه زمان جنگ محلی، به میانه اعزام می‌گردد."^{۸۵}

زنجان ۱۹ خرداد:

"حبیب ریحانی که یکی از همکاریات متجاسرین بود دیروز موقع فرار در قره بلاغ ۳۶ کیلومتری زنجان توسط مامورین ژاندارمری دستگیر و تحویل زندان شهربانی گردید."^{۸۶}

حکم اعدام آزادیخواهان:

"طبق اطلاع از بازداشتیهای فرقه دمکرات اسماعیل حیدری، حمزه قلی اف و قربان مهاجر محکوم به اعدام و عسکر توکلی (لیتنانت) به ۵ سال حبس با اعمال شاقه محکوم شده است."^{۸۷}

^{۸۵} ۱۳۲۵/۱۲/۱۵ - روزنامه اطلاعات - ص ۶

^{۸۶} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۶/۳/۲۰

^{۸۷} آتش - شماره ۹۳ - ۱۴ بهمن ۱۳۲۵

تشکیل دادگاه زمان جنگ در زنجان:

"بهمن ماه ۱۳۲۵ دادگاه زمان جنگ به طور فوق العاده در زنجان تشکیل شد و محاکمه اعضاء فرقه دمکرات و یاران آنها را شروع کرد."^{۸۸}

محکومین دادگاه صحرائی:

دیروز ۱۳ نفر از محکومین زنجان که اخیراً در دادگاه صحرائی محکوم به حبس شده اند با قطار وارد تهران شدند. در بین این عده افرادی هستند که محکوم به حبس ابد می‌باشند و تحت نظر مامورین شهربانی و فرمانداری نظامی به زندان تهران تحویل گردیدند.

روزنامه اطلاعات در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۲۵ درباره رای تعدادی از محکومین می‌نویسد:

"دادگاه نظامی زنجان درباره متهمینی که در این چند روز محاکمه می‌شدند رای صادر کرده است:

ذوالفعلی محمد علی زاده، حسن افشاری، علی اصغر قلی اوف، حیدر شدادیان، نوروز قنبری، اسمعیل حیدری محکوم به اعدام.

حسن آشوردل ۵ سال حبس با اعمال شاقه، قربان علی پور دیانی ۳ سال حبس مجرد، داداش شجاعی ۵ سال حبس مجرد، علی قلی داداش پور ۵ سال حبس مجرد، سعدا... روضایش ۳ سال حبس، میر صمد می‌یعقوبی ۱ سال حبس تادیبی، عسگر توکلی ۵ سال حبس با اعمال شاقه،

^{۸۸} عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی جلد ۱

الله وردی سلمی تبرئه، نصرت ا... قره خان زاده شش ماه حبس تادیبی.
رای درباره این خیانتکاران در محاکمه بدوی صادر شده.^{۸۹}

مخبر روزنامه در زنجان:

زنجان ۵ بهمن: "دادگاه نظامی خسرو معروف به برهان السلطنه و
حاجی بابایوف محکوم به اعدام شدند.
برای جهانسوز دارائی پسر برهان السلطنه ۱۰ سال حبس و محمد
ساری ۵ سال حبس معین شده است."^{۹۰}

زنجان ۱۳ بهمن - مخبر روزنامه:

"دادگاه تجدید نظر حسین ازاول را به ۵ سال، قربان پاسبان ۳ سال،
داداش شجاعی ۴ سال، علیقلی داداش پور حبس ابد، سعدا... اورایش ۵
سال، میر صمد پاسبان ۳ ماه، الله وردی سلیمی ۳ سال، قره خان زاده ۳
سال، اسماعیل حیدری اژدام و زولفعلی اعدام، حیدر مهاجر حبس ابد، قلی
اوف حبس ابد، حسین افشاری حبس ابد، نوروز قنبری حبس ابد، برهان
السلطنه اعدام، جهانسوز دارائی ۱۰ سال، آقابابایوف حبس ابد، محمد
سیاری ۵ سال، یمینی ۵ سال محکوم نمود."^{۹۱}

^{۸۹} ۱۳۲۵/۱۱/۵ - روزنامه اطلاعات - ص ۸

^{۹۰} ۱۳۲۵/۱۱/۶ - روزنامه اطلاعات - ص ۶

^{۹۱} ۱۳۲۵/۱۱/۱۴ - روزنامه اطلاعات - ص ۸

مخبر روزنامه از زنجان:

زنجان ۱۳ بهمن:

"جلسه تجدید نظر پنج نفر از متهمین تشکیل شد رای دادگاه بدین قرار اعلام شد غلام پاشا اعدام، حسین خیر علی حبس ابد، زین العابدین ۱۸ ماه، غلام حسین و حسین رمضان شش ماه، حاج بابا خلیلی یکسال زندان."^{۹۲}

شهدای زنجان

محسن وزیری یکی از خان زادگان زنجان در جنگ خاتون کندی با ذوالفقاریها شهید شد.

روزنامه اطلاعات در مورد شهدا فدائیان با نیروهای ارتش و ذوالفقاری چنین می‌نویسد:

- در درگیری ورمزیار علیا- ۴ نفر از فدائیان کشته شدند
- در درگیری آفکند- ۸ نفر از فدائیان کشته و ۱۱ نفر مجروح شدند
- در درگیری رجئین بین فدائیان و ذولفقاریها، امیر افشاری و یمینی و اسلحه دارباشی داشتند ۲۳ نفر فدائی کشته شدند.

روزنامه اطلاعات در ادامه می‌نویسد:

"در رجئین جنگ سختی بین سواران عشایری و افراد ستون غربی با دمکرات‌ها در گرفت که بیش از چهار ساعت دوام داشت و سرانجام با پیروزی ستون غربی پایان یافت. در این زد و خورد ۲۳ نفر از فدائیان

^{۹۲} ۱۳۲۵/۱۱/۱۶ روزنامه اطلاعات ص ۴

مقتول شدند و سرهنگ ۲ قاضی اسدالهی و سروان گل محمدی و ستوان
راهور از افسران دمکراتها به قتل رسیدند.^{۹۳}

لازم به ذکر است که در خصوص مطالب زنجان از نوشته های فرج
ا... داودی استفاده شده است.

^{۹۳} ۱۳۲۵/۱۱/۲۶ - روزنامه اطلاعات ص ۴

مبارزه مردم میانه با استعمارگران

شهر میانه در مبارزه ملی با استعمارگران تهران نشین نقش به سزائی داشته است و قبل از تشکیل فرقه دمکرات عباسعلی پنبه‌ای و غلام یحیی دانشیان در این شهر مبارزه جدی با تفکرات ارتجاعی داشته و روحانیون درباری حکومت مرکزی حتی آنها را تا حد مرگ شکنجه داده بودند ولی آنها دست از مبارزه بر علیه استبداد و استعمار بر نداشته و به مبارزه ملی برای تشکیل حکومت ملی در آذربایجان ادامه دادند.

روحانیون مرتجع و درباری در میانه که با ایادی انگلیس در تهران از جمله سید ضیاء الدین طباطبائی در ارتباط بودند و با آنها جهت مقابله با آزادیخواهان فرقه دمکرات همکاری داشتند و تلاش می‌کردند تا ملت آذربایجان طوق بندگی و بردگی را باز نکنند و برای همیشه برده و خدمتکار سیاستمداران وابسته به اجنبی در تهران بمانند. این گروه روحانیون به جای اینکه آزادی ملت خود را از مرکز بخواهند خود بر

دست و پای ملت آذربایجان طناب می بستند تا آنها آزادی خود را فریاد نکنند و زنجیرهای استعمار را پاره نکنند از این افراد می توان به روحانی مرتجع و درباری به نام میرزا حسن انصاری اشاره کرد که در روستای ایشلق با همکاری ایادی استعمار در تهران بر علیه فرقه دمکرات فعالیت می کرد.

فعالان آذربایجان گرا در میانه با جدیت تمام به کار خود علی رغم، فشارهای حامیان تهران ادامه می دهند و فعالیت آزادی خواهان ملی در میانه جواب می دهد. آنها با فعالیتهای شبانه روزی توانستند آگاهی های لازم را در مردم میانه به وجود بیاورند و بالاخره میانه را آماده مبارزه برای آزادی کنند.

میانه چگونه از دست استعمار گران آزاد شد

در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۲۴ اهالی میانه زاندارم های مستقر در میانه را خلع سلاح کرده و اداره شهر میانه را به دست گرفتند. تلگراف زیر که از میانه به تهران ارسال شده چگونگی آزادی میانه را چنین بیان می کند:

"... شب ۱۳۲۴/۸/۲۲ عده ای از اهالی قراء در ۱۲ کیلومتری میانه قریه اونیک جمع و ۵۰ نفر از آنان که مسلح بوده اند، جلوی دو کامیون را ساعت سه بعد از نصف شب گرفته یک نفر استوار دامپزشکی را بعد از کتک زدن خلع سلاح نموده اند و غروب میتینگ داده اند. در ۲۴ و ۲۵ آبان عده ای از اهالی قراء منتسب به فرقه نامبرده مسلحانه حاضر شده ماموران دولتی را خلع سلاح و ادارات دولتی را تصرف و تمام زاندارم و

پلیس راه آهن را خلع سلاح نموده ادارات دولتی را متصرف و مامورین را توقیف نموده‌اند.^{۹۴}

اگرچه تلگرافات ارسال شده به تهران آزادی میانه را ۲۵ آبان ذکر می‌کنند ولی غلام یحیی دانشیان در خاطرات خود ۵ آذر ۱۳۲۴ را روز آزادی میانه ذکر می‌کند. در خاطرات غلام یحیی دانشیان آزادی میانه چنین بیان شده است:

"... ۲۵ نوامبر ۱۹۴۵ ۵ آذر ۱۳۲۴ شهر میانه را محاصره کردیم. در شهر میانه تعدادی سرباز نیز وجود داشت. فدائیان قهرمان ما چنان حمله ای به سربازها کردند که آنها مجبور به تسلیم شدند. به سربازها گفتیم هر کسی می‌خواهد به وطنش خدمت کند وارد صفوف ما شود و هر کس نمی‌خواهد می‌تواند به هر کجا می‌خواهد برود. البته ما حقوق یک ماهه سربازها را هم پرداختیم. عده‌ای ماندند و عده ای رفتند."^{۹۵}

تشکیل فرقه دمکرات در میانه و کاغذ کنان

هر شهری که توسط فدائیان از دست استعمارگران تهران نشین آزاد می‌شد اولین کاری که در آنجا تشکیل میشد تا کارهای اساسی را شروع کند دفتر ولایتی فرقه بود، که این کار هم در میانه توسط غلام یحیی دانشیان انجام شد اکبر پرندی در کتاب «کاغذ کنان در گذر تاریخ» درباره تشکیل فرقه دمکرات در میانه و کاغذ کنان چنین می‌نویسد:

^{۹۴} روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران - سال اول - شماره ۲۳۷ - صص ۸۱۶-۸۱۷ به

نقل از کتاب فرقه دمکرات در سراب

^{۹۵} خاطرات دانشیان - فرقه دمکرات در سراب ص ۲۰۱

"...بعد از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در تبریز غلام یحیی دانشیان کمیته محلی فرقه در شهر میانه را تاسیس کرد و میر فاضل ممانی را به عنوان صدر فرقه معرفی کرده و وی را مامور تشکیل کمیته محلی فرقه در کاغذکنان گرداند، میر فاضل به اتفاق کربلائی هاشم و سلطانعلی آفکندی به کاغذکنان آمدند و بعد از سخنرانی در مسجد جامع، کمیته کاغذکنان را تشکیل دادند.

میر فاضل بعد از تشکیل کمیته محلی فرقه در آفکند راهی روستای تختمشلو شده و خانهای کاغذکنان را در آنجا گرد آورد و از آنان خواست که سلاحهای دولتی را که در اختیار داشتند تحویل کمیته دهند و در صورت تمایل، خودشان نیز وارد تشکیلات کمیته شوند، عده ای از خانها، از جمله امیر جعفراصلانی و حسین خان سعیدلو که در سابق از مخالفان فرقه بودند وارد فرقه شدند و به بخشداری و شهربانی کیوی خلخال منصوب گردیدند.

همچنین شایع شد که اصلاان همایون نیز برای جبران اقدامات ضد مردمی خود در گذشته، مقداری از املاک خود را به کمیته فرقه دمکرات در میانه بخشید".^{۹۶}

نمایندگان میانه در مجلس ملی آذربایجان

عباسعلی پنبه ای و حاج زین العابدین رحیمزاده به عنوان نمایندگان میانه در مجلس ملی آذربایجان انتخاب شدند که عباسعلی پنبه ای بعد از اشغال آذربایجان در اورمیه دستگیر و شهید شد.

^{۹۶} کاغذکنان در گذر تاریخ، پرنودی اکبر، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۱ ص ۱۶۹

خانهای فراری کاغذکنان در خدمت دشمنان ملت آذربایجان

سید ضیاءالدین طباطبانی عامل انگلیس بعد از آزادی آذربایجان توسط فدائیان و فرزندان ملت، تمام تلاش خود را بکار گرفت تا از طریق عوامل خود در آذربایجان دست به تخریب رهبران و فعالان ملی بزند و برای اینکار با همکاری بعضی از حامیان آذربایجانی حکومت مرکزی در تهران جمعیتی به نام «جمعیت نجات آذربایجان» تشکیل دادند. از جمله افراد موثر این جمعیت شخصی روحانی به نام میرزا حسین واعظ بود. خانهای کاغذکنان هم بعد از فرار به تهران در کنار این گروه به فعالیت بر علیه حکومت ملی پرداختند. در کتاب کاغذکنان در گذر تاریخ چنین می‌خوانیم:

"...عده ای از خانهای کاغذکنان در مرکز به گرد سید ضیاء الدین طباطبائی جمع شدند و بر ضد حکومت فرقه دمکرات به فعالیت پرداختند. یکی از این افراد حسن مدحت بود."^{۹۷}

اشغال میانه توسط ارتش ایران

ارتش ایران بعد از زنجان به شهر میانه حمله کرد و برای از بین بردن مدافعان شهر و نیروهای فرقه، از طیاره‌های ارتش آمریکا استفاده کردند و مراکز نیروهای آذربایجان را بمباران کردند و بعد نیروهای زمینی به شهر حمله کردند. روزنامه اطلاعات چگونگی ورود ارتش را این گونه می‌نویسد:

^{۹۷} همان، ص ۱۷۰

"...ساعت ۱۱ امروز سرهنگ ۲ مظاهری فرمانده ستون شرقی در میان احساسات شدید اهالی میانه (!!!) وارد شهر شد این ستون چهار شبانه روز با اشرا در جنگ بود.

در حاجی سیران ۴ نفر، در افجه قلعه ۱۲ نفر، در سلیمان بولاغی ۱۳ نفر در میان بولاغ ۱ نفر از اشرا مقتول و قریب ۷۰ نفر مجروح گردیدند.^{۹۸}

غارت میانه توسط ذوالفقاریها و ارتش ایران

اشغال زنجان توسط ارتش ایران زمینه اشغال کل آذربایجان را به وجود آورد و ارتش بعد از زنجان به شهر میانه حمله کرد و با کمک سواران ذوالفقاریها که جلوتر از ارتش حرکت می‌کردند میانه را اشغال کردند و قتل و غارت در این شهر آغاز شد. در این مورد در کتاب «گذشته چراغ راه آینده» چنین نوشته شده است:

"... شهود عینی قابل اعتماد شهادت می‌دهند که سواران ذوالفقاری به سرکردگی سلطان محمود ذوالفقاری دوشادوش ارتش وارد شهر گردیدند و در اجرای دستور سران ارتش و رؤسای ایل دسته-دسته به خانه های مردم وارد شده و به چپاول پرداختند."^{۹۹}

ارتش ایران همچنین ساختمان نیمه تمام سینمای شهر میانه را هم به دست گرفت.

^{۹۸} روزنامه اطلاعات- شنبه بیست و سوم آذر ماه ۱۳۲۴- ص ۲

^{۹۹} کاغذ کنان در گذر تاریخ، ص ۴۲۶

به آتش کشیدن کتابهای ترکی در میانه

در شهر میانه پس از استقرار ارتش در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ فقط به فاصله چند روز همه کتابهای ترکی جمع آوری می شوند شاهدان عینی می گویند مردم از ترس ارتش و خانها کتابها را جمع آوری می کردند و به فرمانداری تحویل می دادند تا آنکه همان ماه همه کتابها را در (یوخاری چهارراه) چهار را بالا جمع نموده و به آتش می کشند...^{۱۰۰}

غارت کاغذکنان توسط ذوالفقاریها، خانها و ارتش ایران

ارتش بی رحم ایران هر جا را که تصرف می کرد قتل و غارت شهرها و روستاها، آغاز می شد کاغذکنان هم بعد اشغال توسط ذوالفقاریها و خانها غارت شد. درباره غارت کاغذکنان در کتاب «کاغذ کنان در گذر تاریخ» می خوانیم:

"... بعد از تصرف کاغذکنان توسط ارتش شاهنشاهی سواران ذوالفقاری به دنبال آن وارد کاغذ کنان شدند و به غارت و چپاول اموال و خانه های فدائیان و بستگان آنان پرداختند و از هیچ گونه آزاری به اهالی دریغ نکردند. در پی آنان خانهای فراری به کاغذکنان بازگشتند و علاوه بر بهره سال ۱۳۲۵ بهره مالکانه سال قبل را نیز از کشاورزان به زور گرفتند و هر چه می توانستند بر ظلم و تحقیر نسبت به روستائیان افزودند..."^{۱۰۱}

^{۱۰۰} سید صدری، سعید، مروری بر حوادث فرقه دموکرات آذربایجان و حکومت پیشه

وری در میانه، انتشارات اعظم: تبریز، ص ۱۲۱

^{۱۰۱} همان، ص ۱۷۷

قتل محمد شکاری

ارتش ایران به همراه ایادی خانهای ذوالفقاری با سلاحهای پیشرفته به کاغذکنان و میانه حمله کردند و فدائیان کاغذکنان هم اگرچه کمی مقاومت کردند ولی به دلیل عدم وجود روحیه عقب نشینی کردند در این درگیریها فدائیان زیادی شهید شدند از جمله محمد شکاری که اکبر پرنده در کتاب کاغذکنان در گذر تاریخ می‌نویسد:

"...هنگام عقب نشینی دمکراتها از اطراف قزل اوزن عده‌ای از آنان از جمله محمد شکاری کشته شدند."^{۱۰۲}

سرگرد سفاک همراه با ذوالفقاریها

سرگرد تیموربختیار که یک سرگرد سفاک و با خوی عشیرتی بود همراه با ذوالفقاریها در مسیر میانه- تبریز و مراغه جنایات بسیاری انجام داد تا به درجه سرهنگی برسد. نویسنده کتاب «من و فرح پهلوی» داستان حضور بختیار در حوادث آذر ۱۳۲۵ آذربایجان را با جزئیات بیشتری نقل کرده است:

"... در حوادث ۲۱ آذر که قوای ارتش برای سرکوب مردم آذربایجان به تبریز و نواحی آن اعزام شدند، تیمور بختیار فرماندهی یکی از گردانهای قوای تحت امر سرلشگر ضرابی را بر عهده داشت و به خاطر خلق و خوی عشیره‌ای و ایلپاتی و جسارت و بی‌رحمی که داشت در مسیر میانه- مراغه و تبریز جنایات زیادی انجام داد و علیرغم آنکه نیروهای

^{۱۰۲} همان، ص ۱۷۶

دمکرات یا تسلیم شده و یا به داخل آذربایجان شمالی عقب نشینی کرده بودند، مردم بی دفاع، روستائیان و کشاورزان را به اتهامات واهی همکاری با دمکراتها قتل و عام کرده و هر که را می‌کشت به حساب دمکراتها می‌گذاشت و برای آنکه آمار تلفات وارده به دشمن خیالی را بالا ببرد چوپانان و زارعین را هم به عنوان دمکرات به گلوله می‌بست.

در این جنایات، ذوالفقاریها (فتودال بزرگ زنجان) هم نیروهای تحت امر سر گرد بختیار را هم یاری می‌دادند. ذوالفقاریها برای آنکه دامنه زمین‌های خود را گسترش بدهند، بختیار را به کشتار مردم بی دفاع و بیرون راندن آنها از مزارع و زمینهایشان ترغیب می‌کردند تا به اصطلاح، بختیار دمکرات کشی کند و آنها هم زمین هایشان را وسعت دهند

سرگرد تیمور بختیار که در این لشکرکشی بیش از دیگران آدم کشته بود، در بازگشت به تهران مورد تفقد ملوکانه قرار گرفت و به درجه سرهنگی دست یافت. سرهنگ تیمور بختیار که به واسطه خونریزی هایش در آذربایجان به سفاکی مشهور شده بود، به فرماندهی تیپ زرهی کرمانشاه منصوب گردید تا خشونت و زور بازوی خود را به گردنکشان آن منطقه نیز نشان دهد.^{۱۰۳}

تجاوز دسته جمعی در شهر میانه

ارتش ایران و ایادی و هواداران آنها در آذربایجان بعد از اشغال دست به جنایات شرم آوری زدند روی اشغالگران خارجی را سفید کردند. ارتش ایران و حامیان آنها از حربه جنسی جهت بی آبرو کردن زنان

^{۱۰۳} تاریخ پهلوی، ج ۱۳- ص ۵۲۸-۵۲۹

آزادبخواه و فرزندان طرفداران فرقه استفاده کرده‌اند. به دلیل فضای رعب و وحشت، بسیاری از تجاوزات تابحال عیان نشده است یا مردم به دلیل حفظ آبروی خود از اظهار نظر در این مورد خودداری کرده‌اند. اما تجاوز دسته جمعی و گروهی در ایران اولین بار توسط ارتش ایران و ایادی آنها در میانه صورت گرفته است که در کتاب گذشته چراغ راه آینده چنین می‌خوانیم:

"...در شهر میانه عزیزه نام بانوی محترمی را که عضو سازمان زنان فرقه دمکرات بود از خانه اش بیرون کشیده به شهربانی بردند، در برابر اداره شهربانی عالم نمای از خدا بی خبر فتوا داد که جان و مال و ناموس دمکراتها حلال است. لذا اراذل و اوباش در پناه سرنیزه های ارتش جلو شهربانی برای تجاوز به زنی اسیر صف کشیدند تا به نوبت داخل و خارج شوند"^{۱۰۴}

شهادی نامی میانه

سروان غلام حسین ناصری سروان پیاده در سال ۱۲۸۵ در میانه متولد شد. پس از پیوستن به فرقه دمکرات به درجه سرگردی رسید که در تبریز به همراه دیگر افسران قشون ملی آذربایجان تیرباران شد. نصرا... پاکدل رئیس شهربانی میانه که در زمان خدمت یکساله به میانه نظم خاصی داده بود.

^{۱۰۴} گذشته چراغ راه آینده، ص ۴۲۶

دستگیریهای گسترده در میانه

بعد از حمله ارتش ایران و اشغال میانه افراد بسیاری دستگیر و زندانی شدند که اسامی آنها به شرح زیر است:

- ۱- کریم آقا یعقوبی ۲- باقر اشتری ۳- آقاخان کاظم خانی
- ۴- نصر... پاکدل رئیس شهربانی میانه بود(اعدام شد)۵- میر آقا سید صدری ۶- قهرمان نظری ۷- رجب نظری ۸- داداش خالقی (معاون شهربانی میانه بود) ۹- حاج حمز علی کاظم خانی
- ۱۰- کربلا برات تقی پور ۱۱- میر عباس میر دامادی ۱۲- آبراهی ۱۳- مردعلی ۱۴- بایرام الله مددی ۱۵- سیرانی ۱۶- ایوب خنجری ۱۷- عبدالحسین شهر آزاد ۱۸- یدالله کلانتری
- ۱۹- قافلانتی(شاعر که مجموعه ای از وی در دهه هفتاد به چاپ رسیده است) ۲۰- میرزا یوسف احمدی(منشی دفتر شهرداری وقت) ۲۱- گلستانی(شاعر میانه ای که دفتر شعر ترکی داشته بعد از دستگیری وی توسط ارتش از بین رفت)
- ۲۲- سید جعفر شمس(شاعر و اولین شخصی که ژنراتور برق را به میانه آورد) و افراد دیگری که نامشان معلوم نشد همه این افراد در ساختمان سینمای میانه زندانی شده بودند که در وضع غیر انسانی نگه داری می شدند.^{۱۰۵}

^{۱۰۵} صدری، سید حسین، مروری بر حوادث فرقه دموکرات آذربایجان و حکومت پیشه

وری در میانه، تبریز:اعظم، ص ۱۱۹

اعدامها در میانه

میانه ۱۷ اردیبهشت روزنامه اطلاعات: "بابر اژدری در دادگاه زمان جنگ محکوم و اعدام شد".^{۱۰۶}

روزنامه اطلاعات درباره تعداد زندانیان و اعدامی ها در میانه در

خبری می نویسد:

"میانه:

به حکم دادگاه زمان جنگ تاکنون شصت و پنج نفر از متجاسرین زندانی و یا محکوم شدند که حکم دادگاه به مرحله اجرا در آمده و محکومین به کیفر رسیده اند".^{۱۰۷}

^{۱۰۶} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۶/۲/۱۹

^{۱۰۷} همان، چهارشنبه ۱۳۲۶/۲/۳۰

همراهی اردبیل با حکومت ملی

اردبیل هم جزء شهرداری بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ از آزادی نسبی مطبوعات استفاده کرده و در بهار مطبوعات برای خود سهمی به دست آورده بود و روشنفکران اردبیل که درد مساله آذربایجان را داشتند شروع به نوشتن درباره مسائل آذربایجان کرده بودند.

بعد از اعلام موجودیت فرقه دمکرات، مردم اردبیل و روشنفکران و سیاسیون اردبیل هم به این حزب طرفدار حقوق ترکها پیوستند و کمیته های محلی فرقه دمکرات آذربایجان در اردبیل تاسیس کردند.

پروفسور جمیل حسنی در مورد جشن تولد فرقه دمکرات آذربایجان در ادبیل می‌نویسد:

"... در سوم سپتامبر ۱۹۴۵ در شهر اردبیل تظاهرات عظیمی برای تولد حزب دمکرات آذربایجان برپا شد که نمایندگان تمام طبقات در آن

حضور داشتند و مبتکر این تظاهرات «ملاخلیل اشراقی» در آغاز اعلام کرد که من از طرف مردم اردبیل تولد فرقه دمکرات آذربایجان را تبریک می‌گویم و به پیروی از آن خواهان استقلال آذربایجان هستم، ما می‌خواهیم مالک خانه خود باشیم»^{۱۰۸}.

جمیل حسنی در ادامه در خصوص تشکیل کمیته محلی فرقه دموکرات در اردبیل می‌نویسد:

"... در ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۵ کمیته محلی فرقه دمکرات آذربایجان در اردبیل شکل گرفت، شفیق صدر، جودت، میر معصوم کاشانی، میر مرتضی، محرم انشان، بالاش آذراوغلو، ملا جلیل اشراقی، دکتر تقی زاده... به عنوان هیات موسسان تعیین شدند"^{۱۰۹}.

نمایندگان شرکت کننده از اردبیل درمجلس موسسان آذربایجان افراد زیر بودند:

- ۱- حسن جودت (مدیر مسئول مجله جودت)
- ۲- قدسی معلم (نماینده روشنفکران)
- ۳- محمد جلیلی (از شاهسونها، ریش سفید طایفه ساریخان بگلی)
- ۴- بالاش آذراوغلو (دبیر انجمن ضد فاشیست)^{۱۱۰}

^{۱۰۸} حسنی، جمیل، آغاز جنگ سرد و آذربایجان ایران - ترجمه منصور صفتی،

نشرشیرازه-۱۳۸۶- ص ۱۲۰

^{۱۰۹} جمیل حسنی، ترجمه صفوتی، منصور، آذربایجان یارن و آغاز جنگ سرد نشر

شیرازه-۱۳۸۶- ص ۱۱۹

^{۱۱۰} خاطرات بالاش آذراوغلو، ترجمه عادل پیرشاه وثردی، عوموردن اوتن اوتن ایلر - ص

تشکیل کمیته محلی فرقه دمکرات آذربایجان در اردبیل و خلع سلاح شدن پادگان مشکین شهر و اردبیل، حکومت تهران را به وحشت انداخت و برای اینکه تشکیلات فرقه در اردبیل را با مشکلاتی مواجه کنند تصمیم به سوء استفاده از مذهب و دین گرفتند و برای اینکار به تحریک روحانیون درباری در اردبیل پرداختند و آنها را به میدان مبارزه با فرقه دمکرات فرستادند تا فرقه دمکرات و کمیته محلی آن را در اردبیل در نطفه خفه کنند. اگرچه در اوایل کار نتوانستند کاری به پیش ببرند ولی بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش مردم اردبیل بهای سنگینی را به دلیل تبلیغات منفی روحانیون درباری در مورد فرقه دموکرات پرداخت کردند. در اوایل تشکیل فرقه دموکرات در اردبیل ارتش ایران و دولت تهران از هر امری برای از بین بردن فرقه دمکرات در آذربایجان استفاده می‌کرد. به این دلیل، فردی ناآگاه که لباس روحانیت پوشیده بود به جنگ با فرقه دمکرات فرستاد، سید احمد میر خاص یا به ترکی می‌گفتند «ملا پوقاس» را به جنگ حکومت ملی فرستاد.

بابا صفری در "کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ" در این خصوص

می‌نویسد:

"... در آغاز پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان، دولت مرکزی از هر امری که ممکن بود موجب تضعیف و یا از بین رفتن این نهضت نو ظهور گردد استفاده می‌کرد، این بود که میر خاص را با آن لباس و هیکل به صورت عالم مجاهدی در آورده با تمام امکانات خود اقدام به تقویت وی نموده، سرلشکر ارفع رئیس ستاد آنروز ارتش، به لشکر ۲ آذربایجان توصیه کرد که از وجود او در تبلیغات علیه دمکراتها استفاده کند و دولت صدرالاشراف نیز طبق تصویب نامه شماره ۱۱۶۲۴-۱۳۲۴/۲۴ در جلسه ۲۱ شهریور تصویب کرد که به آقای سید احمد میر خاص اردبیلی پانزده

هزار ریال از قرار ماهی سه هزار ریال برای مدست ۵ ماه از اعتبار سال ۱۳۲۴ دولت به شکل پاداش پرداخت شود.^{۱۱۱}

همچنین این ملاپوقاس علاوه بر تبلیغات مسموم، بر علیه فرقه دمکرات اعلام جهاد داده بود و محقق بزرگ اردبیل بابا صفری درباره این موضوع باز در کتاب "اردبیل در گذرگاه تاریخ" چنین می‌نویسد:

"... این یکی از مشکلاتی است که هر نادان و کم‌خردی که مقدماتی از دروس قدیمه را خوانده و عمامه‌ای به سر می‌گذارد و به خود حق می‌دهد که حتی در ناموس، مال و جان دیگران آنهم به نام قرآن و پیامبر بزرگ آن که رحمت‌العالمین نامیده می‌شود دخالت کند و این چنین آنها را مباح گرداند، غافل از اینکه قضاوت در اسلام از دقیقترین و سخت‌ترین کارهاست و قاضی علاوه بر اهمیت و احراز شرایط مقرر، باید از جهت علمی نیز مجتهد باشد."^{۱۱۲}

سر لشکر ارفع علاوه بر کمکهای نقدی به ملا پوقاس به ایشان اسلحه هم می‌فرستاد تا با فرقه دمکرات آذربایجان مبارزه کند.

"... سرلشکر ارفع پشتیبانی خود از سید احمد میر خاص به صدور بخشنامه محدود نمود. وی سرهنگ منوچهری را (که بعداً تیمسار آریانا شد) مامور کرد که خادم باشی یکی از خوانین اردبیل را به تهران بیاورد و خادم باشی در تهران با دریافت پول و اسلحه از سرلشکر ارفع ماموریت یافت که با تمام قوا به کمک سید احمد میر خاص بشتابد."^{۱۱۳}

^{۱۱۱} صفری، بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ، جلد سوم، ۱۳۶۲- صص ۱۰۳-۱۰۲

^{۱۱۲} اردبیل در گذرگاه تاریخ جلد سوم - ص ۱۰۲

^{۱۱۳} گذشته چراغ راه آینده، تهران ققنوس ۱۳۷۷- ص ۲۵۰

اگرچه دولت تهران از هر روشی می‌خواست میر خاص را تقویت کند و با سوء استفاده از مذهب به جنگ آزادیخواهان آذربایجان برود ولی میر خاص کاری نتوانست پیش ببرد و به آغوش اربابان خود در تهران پناه برد مرحوم بابا صفری در این مورد چنین می‌نویسد:

"... با شکل گرفتن فرقه و تشکیلات سیاسی و اداری آنها، میر خاص نتوانست در آذربایجان بماند و به تهران فرار کرد، ابتدا مقدمش از طرف دستگاه‌های دولتی گرامی داشته شد ولی کم کم چون اثری که منظور بود بر وجودش ترتیب نیافت در زمره آن دسته از فراریانی در آمد که عصرها در خیابان سپه تهران به صورت سرگردان قدم می‌زدند و اگر تازه واردی از آذربایجان می‌دیدند از او کسب خبر می‌کردند."^{۱۱۴}

آقای میر خاص اردبیلی بعد از نسل کشی در آذربایجان که توسط ارتش ایران، خوانین و حامیان محلی آنها صورت گرفت به حضور شاه رسید و شاه به ایشان به پاس نوکری یک انگشتر برلیان اهداء کرد روزنامه اطلاعات خبر این واقع را چنین می‌نویسد:

"آقای میر خاص اردبیلی که خدمات شایانی در راه مبارزه با متجاسرین و دمکرات نماها در اردبیل انجام داده اند ساعت ۱۰ صبح امروز به حضور ملوکانه شرفیابی حاصل نمود و به دریافت یک انگشتر برلیان مفتخر گردیدند."^{۱۱۵}

همچنین فردی دیگر به نام میر منصور منصوری (روحانی) و پسرانش میرغلام و میر عبدالحسین در اردبیل با همکاری میر خاص با تحریک عوامل حکومت مرکزی بر علیه فرقه دمکرات تبلیغات منفی به راه انداخته

^{۱۱۴} اردبیل در گذرگاه تاریخ - ص ۱۰۳

^{۱۱۵} ۱۳۲۵/۱۲/۱۹ روزنامه اطلاعات - ص ۸

بودند و بعد از استقرار حکومت ملی میرعبدالحسین به تهران فرار کرد و بعد از گرفتن آموزشهای لازم و دستورات از تهران به آذربایجان برای کشتار اعزام شد.

میر نبی عزیززاده در کتاب "تاریخ دشت مغان" در مورد همکاری ایشان با عشایر شاهسون برای کشتار ملت آذربایجان می‌نویسد:

"...وی اواخر حاکمیت فرقه همراه با دستجات چریکی عشایر به منطقه رفت و در درگیریهای مختلف با فدائیان فرقه شرکت کرد."^{۱۱۶}

یادآوری می‌شود که مادر این دو فرد در هنگام بازدید شاه در سال ۱۳۲۶ از اردبیل جزو استقبال کننده‌ها از شاه بوده است.

روزهای خونین اردبیل

بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان ارادل و اوباش و بعضی از خوانین و ملاکین حمله به اعضاء و طرفداران فرقه را شروع کردند و به صورت بی رحمانه به قلع و قمع اعضاء و هواداران حکومت ملی پرداختند و روزهای خونین در تاریخ اردبیل شروع شد.

جمیل حسنی در این باره در کتاب آذربایجان جنوبی و آغاز جنگ سرد چنین می‌نویسد:

"...مرتجعین محلی و ملاکان بزرگ مانند امیر منصور، خدافضل قهرمان خان... با اطلاع از خروج فدائیان از شهر تصمیم گرفتند قبل از

^{۱۱۶} عزیززاده، میرنبی - تاریخ دشت مغان - ص ۳۴۶

ورود نیروهای ایران با بقایای فرقه دمکرات تصفیه حساب کنند بدین قرار از صبح ۱۳ دسامبر قلع و قمع دمکراتها در اردبیل شروع شد.^{۱۱۷}

از افراد دیگری که در کشتار مردم اردبیل دست داشته آقای غفور ملک التجاری بوده است که روزنامه اطلاعات در مورد او چنین می‌نویسد:

"...در منطقه اردبیل گذشته از افراد شاهسون غفور ملک التجاری در واقعه آذر ۱۳۲۵ مساعی مهمی مبذول داشته و او از اولین افرادی بوده که در اردبیل بر علیه دمکراتها قیام کرده و به شهربانی حمله می‌کند."^{۱۱۸}

اما روزنامه آتش در مورد سقوط اردبیل و جنایات ایادی خانها در اردبیل گزارش زیر را می‌نویسد:

"به طوریکه خبر می‌رسد جریان سقوط اردبیل بدینقرار بوده است که روزیکه شاهسونها وارد شهر می‌شوند قاسم خان کوگرچنی که از جوانان رشید می‌باشد با چند تن دیگر جهت تحویل شهربانی و زندان به اداره شهربانی مراجعه و به محض ورود پاسبانیکه از طرف دمکراتها دم درب ایستاده، پورقاسم خان را خلع سلاح و رفقای او نیز فرار اختیار می‌نمایند.

یکساعت بعد عده ای به شهربانی هجوم آورده پاسبان مزبور را با چند تن دیگر مقتول و ساری اسماعیل و استاد ولی سلمانی نیز در همان روز به قتل می‌رسند و سپس مطبوعه جودت را آتش می‌زنند و در هفت فرسخی شهباز نام را دستگیر و به قتل می‌رسانند."^{۱۱۹}

^{۱۱۷} حسنی، جمیل، آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد - ترجمه منصور صفوتی، نشر تیراژه -

۱۳۸۶ - ص ۵۲۵

^{۱۱۸} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۱۱/۲۰ - ص ۴

^{۱۱۹} آتش - جمعه ۷ دی ۱۳۲۵ شماره ۶۳

محقق بزرگ اردبیلی آقای بابا صفری در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ به نقل از قاضی اردبیلی آقای رحیم معین در جنایات هواداران حکومت تهران و تعداد کشته ها چنین می‌نویسد:

"...تعداد کشته ها در روز ۲۱ آذر شاید متجاوز از ۳۵ نفر بود و من در فاصله بین پیر عبدالملک تا حمام میرزا حبیب که کمتر از ۷۰ متر راه است سه جسد را دیدم که برف آنها را پوشانده بود و تنها دست و پای از زیر برف دیده می‌شد به گفته او اجساد بعضی از مقتولین که شب در کوچه و خیابان مانده بود مورد حمله سگها قرار گرفته تکه پاره شده بود، فردای آنروز آنها را در کنار رودخانه بالخلو جمع آوری کرده و سپس در یکی از قبرستانها دفن نمودند."^{۱۲۰}

حاکمیت تهران بعد از به قدرت رسیدن فرقه دمکرات از مذهب و روحانیون وابسته به دربار و ضد ملت آذربایجان بیشترین بهره را برده بود و تلاش کرده بود که در مجموع فتاوا و بیانیه های بسیاری از آنها بر علیه حکومت ملی آذربایجان بگیرد و یکی از فتاوی روحانیون کم سواد و بی خبر از دنیا، صدور فتوای «قتله» بود که حاکمیت تهران از این مساله بسیار ممنون بود قتله یعنی اینها مهدورالدم هستند و باید کشته شوند مرحوم بابا صفری در ادامه روزهای خونین اردبیل چنین می‌نویسد:

"... شعار اوباش در آن روزها و روزهای بعد کلمه «قتله» بود و اگر یکی از آنها به یک نفر رهگذر ولو ناشناخته این کلمه را نسبت می‌داد در اندک زمانی دیگران ندانسته و نشناخته بر سر وی می‌ریختند و هنگامی از حمله باز می‌ماندند که تن بی جان مرد بیچاره در روی برفها افتاده بود و

^{۱۲۰} اردبیل در گذرگاه تاریخ جلد سوم ص ۱۱۷

چه بسا که بعد از کشته شدن هویت او شناخته می‌شد و هر آینه سبب تاسف قاتلین آن شهید بیگناه می‌گردید.

یکی از شاهدان می‌گفت که شخصی نام خانوادگی «داراچی» (داراچی یعنی شانه فروش) داشت و از اعضای فرقه به شمار می‌آمد. در آن روز اوباش به جای او به شخص دیگری که شغلش داراچی بود یعنی شانه فروش حمله کرده زیر ضربات سنگین مقتول ساختند.^{۱۲۱}

در ادامه آقای رحیم معین می‌گوید:

"... از بس نعشهای مقتولین روی برفها کشیده شده بود برفها صاف و رنگین بود و چون درجه حرارت حدودا ۲۵ درجه زیر صفر بود این معابر به صورت آسفالت قرمز رنگ و محکم به نظر می‌رسید."^{۱۲۲}

روزنامه ضد آذربایجانی اطلاعات که طرفدار کشتار و نسل‌کشی در آذربایجان بوده گزارش زیر درباره روز جمعه ۲۲ آذر ۱۳۲۵ می‌نویسد:

"... امروز صبح مردم دسته-دسته برای مجازات خائنین و وطن فروشان از خانه های خود با یک دنیا احساسات وطن پرستانه بیرون می‌شدند «آذربادگان» فرماندار قلابی اردبیل - پوررسولی رئیس شهربانی برای حفظ انتظامات با همراهی چند نفر پلیس های خائن که تازه به درجه افسری و گروهبانی رسیده بودند در دست هر یکی، یک قبضه تفنگ و تپانچه در خیابان مشغول انتظامات بودند که غفلتا سیل جمعیت به کمیته ولایتی و مطبوعه و تجارت خانه «جودت» و کمیته شهری و خانه های محمد نوید، اسمعیل و چند نفر از خائنین ریختند و شش نفر از خائنین را که در نتیجه جستجوی فراوان بدست آوردند کشتند.

^{۱۲۱} اردبیل در گذرگاه تاریخ ص ۱۱۸

^{۱۲۲} اردبیل در گذرگاه تاریخ ص ۱۱۸

شکرا... خان خائن و ولی گروسی بی وطن جزو مقتولین بودند مردم از کثرت احساسات به پای مقتولین ریسمان انداخته در کوچه و خیابانها می گرداندند.

اهالی، اسلحه های پاسبانان و فدائیان را گرفته و یک شهربانی موقت به ریاست «قهرمان» نام تشکیل دادند.^{۱۲۳}

روزنامه اطلاعات در ادامه در مورد روز ۲۳ آذر ۱۳۲۵ چنین می نویسد:

"... مردم همچنان در انتظار قوا هستند شش و هفت نفر از خائنین که محمد آقا مظلومی هم جزو آنها بود به قتل رسیدند.

فرماندار و رئیس شهربانی (فرقه) از همان روز اول (۲۲ آذر) زندانی بودند روز ۲۵ آذر از راه خلخال حدود پنجاه نفر سوار از میهن پرستان از اهالی شهر و شاهسونها که تحت اختیار دولت مرکزی می باشند به اردبیل وارد شدند...^{۱۲۴}

مردمی که روزنامه اطلاعات از آنها به نام میهن پرستان یاد می کند همان کسانی هستند که دولت مرکزی وابسته به دول اجنبی آنها را حمایت می کرد و با آموزش های لازم به اردبیل اعزام کرده بود تا مبارزان ملی آذربایجان و خانواده های آنها را قتل و عام کنند.

خبرنگار روزنامه اطلاعات خبر زیر را ۲۰ دیماه در خصوص تعداد کشته ها از اردبیل ارسال کرده است:

^{۱۲۳} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۱۰/۲۱

^{۱۲۴} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۲۱

"... اطلاعاتی که تاکنون کسب نموده‌ام به قرار زیر است از ۲۲ آذرماه تا ۲۶ آذر اهالی شهر ۴۲ نفر از دمکراتها و فدائیان را در شهر با سنگ، چوب و تفنگ کشته اند.

امروز عصر از زندان شهر بازدید کردم و ۳۰۳ نفر از فرقه دمکرات و فدائیان را که دستگیری شده‌اند را دیدم از این عده ستوان شیخی، ستوان یکم بهرامی، ستوان ۲ دانشور از افسرانی فراری ارتش و خلیل آذربادگان فرماندار اردبیل، پوررسولی رئیس شهربانی و ادیس نام از مهاجرین که جنایات زیادی مرتکب شده اند عکس گرفتم"^{۱۲۵}

حالا گزارش دیگری از خبرنگار روزنامه اطلاعات از تبریز در ۲۷ دی ماه بخوانیم که قاتلین را میهن پرستان می‌نامید و در این گزارش جنایات و غارت‌های میهن پرستان مورد نظر روزنامه اطلاعات، در گزارشی که خبرنگار این روزنامه به سرتیپ ضرابی ارائه می‌دهد آمده است. خبرنگار قسمتی از در دلها و شکایات مردم اردبیل را به آقای سرتیپ ضرابی فرمانده نیروی آذربایجان و آقای منصور استاندار آذربایجان ارائه می‌دهد: "... آقای سرتیپ ضرابی با نهایت محبت و گرمی از مشاهداتم در منطقه آستارا و اردبیل اطلاعاتی خواستند من گفتم مهمترین شکایت مردم منطقه و قسمت ایل نشین از تجاوز بعضی از افراد است که به جان و مال اهالی می‌شود.

مثلا قهرمان بیک شاهسون چند روز قبل در قریه «نیر» شش تن از اهالی را به جرم بی عفتی بدون آنکه به ماموران نظامی اردبیل اطلاع بدهد به قتل می‌رساند و همچنین قریب به چهارصد حلبی روغن که باید عاید صندوق دولت بشود رسول باباتیر و محمد معتمدی توسط بخشعلی دلال

روغن، به فروش رسانیده‌اند و بعضی از افراد دیگر در منطقه اردبیل که با ارتش همکاری داشته‌اند اخیراً قریب به چهارصد هزار ریال موجودی اداره دارائی خلخال را گرفته‌اند و مردم می‌گویند پولهایی که در صندوق اتحادیه کارگران اردبیل موجود بوده است نزد نقی و کیلی است و اسناد و مدارک کافی مبنی بر اثبات این امر نزد بازرسان وزارت دارائی که به منطقه آمده‌اند می‌باشد که به تهران گزارش خواهند نمود. اهالی اردبیل عموماً از اینکه افرادی از ایل شاهسون مأمور جمع‌آوری اسلحه این ایل شده‌اند نگران هستند...^{۱۲۶}

آتش زدن به مطبعه جودت

مطبعه جودت با ماشین‌های چاپ مدرن در آن زمان توسط ایادی وابسته به ارتش غارت و به آتش کشیده شد.

نقش بعضی از شاهسونها در کشتارهای اردبیل

بخشی از ایلات شاهسون که در اطراف اردبیل و مشکین شهر ساکن بودند به دلیل دلیل نبود شعور ملی یا منافع زودگذر مادی، گروهی از آنها با حکومت وابسته به بیگانه در تهران همراهی کردند و با اینکه رضاشاه آنها را سرکوب کرده بود ولی تحت تاثیر تبلیغات دروغین حکومت تهران قرار گرفته و به جرگه آنها در آمدند و با حکومت ملی آذربایجان به مبارزه برخاستند اگرچه چند تیره و طایفه شاهسون با حکومت ملی همراهی کردند و نماینده هم به مجلس ملی آذربایجان فرستادند ولی بعضی از طوایف ایل شاهسون با حکومت ملی آذربایجان مخالفت کردند و

^{۱۲۶} ۱۳۵۰/۱۰/۲۹ روز نامه اطلاعات ص ۶

با ایجاد اغتشاش در اردبیل و شهر های اطراف، منطقه را ناامن جلوه می‌دادند.

بعضی از آنها وقتی که نتوانستند در ادبیل بمانند و توان اغتشاش را از دست دادند به تهران رفته و با کمک ارتش ایران دوباره به شهر اردبیل پیشاپیش ارتش حمله کردند و بیشترین جنایات هم از این افراد در اردبیل سرد زد.

حتی بعد از اشغال آذربایجان هم روسای شاهسون برای دست بوسی شاه به تهران رفتند روزنامه اطلاعات در این مورد می‌نویسد:

"امروز آقایان امیر اصلان، حاتم بیک و فضل ا... بیک که از روسای بزرگ شاهسون می‌باشند به سوی تبریز حرکت نمودند و آقای علی گشاد رئیس طایفه قریه بیک لو که از ایلات شاهسون است برای زیارت به مشهد مشرف شدند."^{۱۲۷}

علاوه بر این ستاد ارتش درباره شاهسونها چنین بیانیه ای را صادر کرد:

"فداکاری و از خود گذشتگی و عملیات محیرالعقولی که عشایر رشید شاهسون در مدت یکسال و نیم در مقابل تهاجمات، تعرضات و محرومیت متحمل شده اند نبایستی به هیچ وجه با سایر عشایر مخلوط نمود چه این مردمان رشید آزاده جان به کف در تابستان و زمستان با ماجراجویان پست که استقلال کشور را مورد تعرض قرار داده بودند جنگیدند مقاومت نموده و تلفات بسیاری را دادند که باید اعمال و اقدامات اینها را با خطوط زرین در تاریخ استقلال کشور درج نمود امروز که همه با چشم احترام و ستایش به ارتش نگاه کرده و اعمال و خدمات ارتش را ستایش می‌نمایند

^{۱۲۷} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۱۲/۳ - ص ۶

بایستی عشایر رشید و دلاور شاهسون را از نظر دور نمایند که دوش به دوش ارتش با تمام محرومیتها ایستادگی و مقاومت کرده و هیچ گونه پیش آمدی در این مدت در فکر، نظر و اراده این قوم تزلزل حاصل ننموده این طایفه رشید و این راد مردان بی آرایش قابل تقدیر و تحسین عموم ملت و سکنه این کشور می‌باشند.

زنده و پاینده باد افراد رشید طوایف شاهسون^{۱۲۸}

ورود ارتش ایران به اردبیل

شروع دوباره کشتار در اردبیل

بعد از ورود ارتش ایران به اردبیل قتل و عام دوباره مردم، در اردبیل شروع شد و غارتگران ارتش ایران با مساعد دیدن شرایط، دست به غارت اموال مردم کرده و با مجوزهای مخصوص به پادوهای خود، دست آنها را برای جنایات بیشتر باز گذاشته بودند. موارد متعدد جنایات و غارت و کشتن انسانهای بی گناه بدون محاکمه و ثبوت اتهامات از آن جمله است.

مرحوم بابا صفری در مورد ورود ارتش ایران به اردبیل می‌نویسد:
" ... ستون اعزامی ارتش به فاصله یک هفته بعد از ۲۱ آذر از طریق قافلانکوه به اردبیل رسید، علت این تاخیر به ظاهر سختی زمستان و زیادی برف عنوان شده ولی به گفته برخی از مطلعین در این امر بدان جهت درنگ شد که اولیای فرقه به دست اوباش محلی مجازات شوند و برای بیانیه‌های بین المللی دولت مرکزی در این زمینه که مردم

^{۱۲۸} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۹/۲۳ - ص ۶

آذربایجان موافق فرقه و حکومت ملی نبودند شواهدی بدست آید"
(اردبیل در گذرگاه تاریخ ص ۱۱۹)

مرحوم بابا صفری دوباره ادامه می‌دهد:

"... با ورود ستون نظامی بار دیگر سختی‌های جدیدی برای مردم پیش آمد و بگیر و ببندهائی که گاهی ملاک و ماخذ صحیحی هم نداشت آغاز گشت، زندان پر از دستگیرشدگان گردید و بیشتر کسانی که دیروز برای ورود ستون نظامی شادمان بودند، به اتهامات واهی و چوغولیهای دیگر همشهریان توقیف گشتند، در این میان سخنانی نیز در مورد افسران و دست اندرکاران بر سر زبانها جاری گردید و داستان اخاذی از متهمان و دستگیر شدگان در همه جا شیوع یافت.

به گفته کسانی که از آن دور باقی مانده و از دیده‌های خود در آن ایام با ما سخن گفته‌اند برخی از افسران در این زمینه حرص و ولع خاصی نشان داده، آنچه می‌توانستند کردند، اسفبارتر آنکه خود فرمانده ستون (سرهنک بایندور) نیز از این مقوله برکنار نماند. به روایت آنان واسطه‌ای نیز از طرف وی برای این کار پیدا شد آنان این واسطه را به نام «جه رو اسماعیل» می‌خواندند که در محله ابراهیم آباد سکونت داشته و بعدا به گیلان کوچ کرده و از این ولایت رفته است."^{۱۲۹}

گزارش ویژه مجله تهران مصور از اردبیل

مجله تهران مصور شماره ۱۹۲ جمعه ۲ اسفند ۱۳۲۵ ص ۱۵
گزارش از سفر آذربایجان- مجله تهران مصور گزارشی به قلم داود امینی برادر سروان ادیب امینی منتشر می‌کند که عینا در زیر می‌آید:

^{۱۲۹} اردبیل در گذرگاه تاریخ ص ۱۲۱

"... از تاریخ ۲۱ آذر تا ۲۶ ستون نظامی وارد اردبیل می‌شود قهرمان بیک یامچی از طایفه دورسون خواجه پنج روز متصدی شهربانی اردبیل شده و متاسفانه غارتهای زیادی از خانه های ماجراجویان به نفع خود کرده از جمله اسماعیل مشهور (به ساری) را که یکی از ماجراجویان بوده دستگیر و سه روز او را در منزل خود زندانی کرده و در حدود پنجاه هزار تومان لیر و طلای او را که در آخور اصطبل مخفی کرده بود به دست می‌آورد. ۵۰ هزار تومان نیز سایر وجوه نقدی او را اخذ و صبح ۲۴ آذر ماه او را تیر باران می‌کنند. ولی وضعیت کار طوری چیده شده بود که پس از ورود ستون اعزامی به اردبیل قهرمان بیک یامچی از طرف آقای سرتیپ بایندور در مقابل خدماتیکه انجام داده بود با دریافت یک امریه کتبی مامور خلع سلاح دهات بین ادریبیل و سراب می‌شود و هر چه اسلحه از مردم می‌گرفته به تعداد تفنگداران خود اضافه می‌کرده گاهی هم از کلیه دهات بزور مبالغی پول و اسب گرفته است. از همه بدتر در شب سوم دیماه ۱۳۲۵ که ارتش در اردبیل استقرار یافته بود و قاعدتاً اشخاص غیر نظامی نباید به جان، مال و ناموس دیگران تعدی و تجاوز کنند، قهرمان بیم یامچی با اعلام حکومت نظامی در «نیر» شش نفر از اهالی دهات را در جنب «بار آبادی» نیر تیرباران می‌کند و به طوری که شایع است مقتولین مزبور از ماجراجویان نبوده‌اند و از همه بدتر بدون محاکمه و صدور رای قانونی به قتل رسیده‌اند. موضوع جالب تر اینکه اعدام ۶ نفر مزبور در اردبیل از طرف فرمانداری نظامی و ژاندارمری تعقیب شده و پرونده مفصلی دارد ولی مرتکب این عمل جزو خادمین و میهن پرستان به مرکز اعزام شده و به اخذ مدال و نشان لیاقت مفتخر گردیده است."^{۱۳۰}

^{۱۳۰} مجله تهران مصور شماره ۱۹۲ جمعه ۲ اسفند ۱۳۲۵ ص ۱۵

قتل عام روستائیان ثمرین

قتل عام روستائیان «ثمرین» اردبیل کفایت می‌کند تا قتل و کشتار ملت آذربایجان به دست ارتش ایران در آذر ماه سال ۱۳۲۵ به عنوان نسل کشی شناخته شود. چرا که ۱۷ نفر از روستائیان «ثمرین» بعد از استقرار ارتش ایران با آگاهی سرتیپ بایندور فرمانده ارتش در اردبیل، به طرز فجیعی به قتل می‌رسند که داود امینی در مجله تهران مصور جمعه ۱۹ اسفند ۱۳۲۵ شماره ۱۹۳ ص ۸ در گزارش «ارمغان سفر آذربایجان» این قتل عام را اینگونه گزارش می‌دهد:

"... در تاریخ عصر ۱۴ دیماه یکنفر افسر با عده‌ای سرباز که قبلا از طرف سرتیپ بایندور مامور قریه ثمرین در ۳ فرسخی اردبیل بوده اند عده‌ای چهل نفری از اهالی ثمرین را به نام قاتلین افسران پادگان مشکین شهر و سروان امینی دستگیر کرده و به شهر می‌آورند. اتفاقا آن افسری که مامور دستگیری این اشخاص بوده پیش سرهنگ امین فرماندار نظامی شهر رفته و ازایشان اجازه می‌خواهد که ۱۷ نفر از دستگیر شدگان را به قتل برساند. سرهنگ امین از این تفکر یک افسر سخت متعجب شده می‌گوید من و شما صلاحیت نداریم فرمان قتل احدی را صادر کنیم باید محکمه تشکیل شود و اگر تشخیص داده شد که اینها مردمان خیانتکاری هستند البته به حکم محکمه کشته می‌شوند. افسر مزبور اصرار می‌کند که فرماندار نظامی اجازه کشتن ۱۷ نفر را صادر کند پس از این جریان حالا معلوم نیست با اجازه و بدون اجازه آقای سرتیپ بایندور ۱۷ نفر از این اشخاص را بر خلاف تمام قوانین جاری مملکت می‌کشند و نعش آنها ۲۴ ساعت روی زمین می‌ماند. پس از تعقیب قضیه چون مسئولین امر متوجه می‌شوند که کار بسیار بد و زشتی انجام شده برخلاف قانون رفتار شده است فوراً سروان افشار فرمانده گردان ژاندارمری اردبیل و امیر اصلان

عیسی لو به «ثمرین» اعزام می‌شوند که برای مقتولین پرونده جنائی و شرارت درست کنند و قضیه را این طور وانمود کنند که ۱۷ نفر مزبور خیال داشتند از دست سربازان فرار کنند و سربازان آنها را با تیر زده اند. در صورتیکه هنگام کشته شدن این اشخاص منصور ۵ ساله پسر مرحوم سروان ادیب امینی (برادر نگارنده و افسر ارتش که در پادگان مشکین شهر کشته شده بود) در محل حاضر بوده و گویا خنجری نیز به دست این طفل معصوم و بیگناه داده‌اند او را در عنفوان شباب مجبور به قتل نفس کرده‌اند و اگر این درست باشد، پس فرار دستگیر شدگان اصلا صحت نداشته و فقط به دستور فرمانده تیپ (سرتیپ بایندور) ۱۷ نفر از مردم به قتل رسیده اند. ولی گویی قوانین موجود مملکت ما اجازه می‌دهد اشخاص فقط به نام اینکه شرور هستند بدون اینکه مجرمیت آنها از طرف محکمه رسمی و قانونی ثابت شود از طرف مقاماتی که خود مسئول ایجاد امنیت هستند به قتل برسند؟

من نمی دانم که این مسائل را چگونه باید از همدیگر تفکیک کرد ولی همین قدر می‌دانم که سرتیپ بایندور تحت تلقین عقاید و آراء کسانی قرار گرفته‌اند که جزء نفع شخصی و پرکردن کیسه‌های خود نظر دیگری نداشته‌اند و اگر این امر بنا باشد از طرف مقامات رسمی قضائی ارتش دنبال شود و حتما خواهد شد باید بدانند که تقی و هاشم و کیلی و چند نفر دیگر نیز شریک این جرم هستند".^{۱۳۱}

^{۱۳۱} مجله تهران مصور، جمعه ۱۹ اسفند ۱۳۲۵، شماره ۱۹۳، ص ۸

قتل عام ثمرین به روایت بابا صفری

مرحوم بابا صفری در کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» درباره قتل عام ثمرین می‌نویسد:

"...هفده نفر از روستائیان قریه «ثمرین» به صورت دسته جمعی به جوخه آتش سپرده شدند، اینان را نزدیک غروب آفتاب در خارج از شهر در کنار آسیاب معروف به «آقا دگیرمانی» به صف کرده و تک تک دستور فرار داده‌اند. بلافاصله از پشت به تیر بسته و اعدام کرده‌اند. یکی از اوپاش بنام «رزاق» که کسی در اردبیل خود او، پدر و مادرش را نمی‌شناخت، با کاردی که در چکمه قرمز رنگ جا داده بود آنرا در حالیکه هنوز نمرده‌اند سر بریده و بدین جهت به «باش کسن رزاق» معروف شد. جنازه این کشته‌ها به همان شکل شبانه در آنجا و روی برفها ماند ولی بامداد فردا و قبل از طلوع آفتاب بوسیله کسانشان که با اسب از ثمرین آمده بودند بدان قریه حمل و دفن گردیدند..."^{۱۳۲}

جنايات حامیان استعمارگران تهران در سرعین، آذر ۱۳۲۵

جنايات ارتش ایران بعد از اشغال سرعین دهشتناک بوده و افراد بیگناه زیادی را در این شهر شهید کرده‌اند رحیم اسدالهی در "سرعین در آینه قلم" در این خصوص می‌نویسد:

"...بعد از شکست نهضت آذربایجان، خان‌های شاه پرست باز روی کار آمده و در عرض یک هفته همه فدائیان را قلع و قمع نمودند. در آن زمان در ساری دره سرعین ۱۱۰ نفر را ناجوانمردانه تیر باران کردند. در

^{۱۳۲} اردبیل در گذرگاه تاریخ - جلد سوم - ص ۱۲۲

جلو مسجد جامع سرعین عده ای را که به خانه هایشان پناه آورده بودند به خاک و خون کشیدند. قدرت خان (فرمانده فدائیان سرعین) در اولین روز حمله حکومت ستم شاهی شربت شهادت را نوشیده و اطرافیان او را که از مرگ نجات یافته بودند در زندان زیر شکنجه شهید شدند.^{۱۳۳}

دستگیریهای گسترده در اردبیل

بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان بسیاری از مبارزان ملی آذربایجان توسط ایادی حکومت مرکزی و ارتش در اردبیل دستگیر شدند و خیلی از دستگیر شدگان بدون محاکمه اعدام و اغلب آنها در کوچه و خیابانها توسط دست پروردگان حکومت تهران شهید شدند. روزنامه اطلاعات که خبرنگارش در اردبیل بوده است اخبار زیر را در مورد دستگیریها از اردبیل ارسال کرده است.

دستگیری رئیس ستاد فدائیان:

اردبیل: مایور مسیحا فاضلی رئیس ستاد فدائیان اردبیل و توابع و رهبر سیاسی فدائیان دستگیر و تحویل زندان شد شیخ حسن فاضلی باروتی صاحب دفتر و پدر مسیحا که از مبلغین فرقه بود هنوز در اختفا به سر می‌برد.^{۱۳۴}

^{۱۳۳} اسدالهی، رحیم، سرعین در آینه قلم: نشر تراز، ۱۳۸۱، اردبیل ص. ۱۳۳

^{۱۳۴} ۱۳۲۵/۱۱/۲۴ - ص ۶

دو دمکرات دیگر در اردبیل دستگیر شدند:

مخبر روزنامه اطلاعات در اردبیل ۱۲ بهمن:

سرهنگ باتمانقلیچ فرماندار نظامی تبریز که به جای فرماندهی تیپ اردبیل سرتیپ بایندور منصوب شده اند وارد شدند. آقای سرهنگ انصاری در معیت ایشان به سمت بازرسی وارد شده اند. آقای وکیلی رئیس پست و تلگراف و تلفن، آقای افشار قاسملو رئیس دارائی، آقای دوانلو رئیس بانک کشاورزی نیز وارد و مشغول شده‌اند. با اینکه ریاست اداره شهربانی خیلی مهم و حساس است شهربانی رئیس ندارد و سایر روسای ادارات نیز وارد شده اند.

فاضلی رئیس ستاد فدائیان و رهبر سیاسی اردبیل دیروز به وسیله مامورین دستگیر شد مشارالیه سابقا مامور اداره آمار بود.

رحیم یوسف لو صدر کمیته حومه شهر و عضو مهم تبلیغاتی دمکرات نیر دستگیر گردید." ۱۳۵

دستگیر جودت در اردبیل:

جودت مدیر روزنامه جودت اردبیل که از فعالین دمکراتها بود و همچنین دکتر علی اکبر شفانجات دکتر دمکراتها دستگیر شده اند. ۱۳۶

۱۳۵ ۱۳۲۵/۱۱/۱۶ ص ۴

۱۳۶ ۱۳۲۵/۱۱/۵ ص ۸

پانصد نفر از دمکراتها دستگیر و زندانی شده اند:
تاکنون در حدود پانصد نفر از دمکراتها دستگیر و زندانی شده‌اند.
دادگاه نظامی مشغول بررسی پرونده‌های متهمین می‌باشد ولی هنوز رای
قطعی صادر نشده است.^{۱۳۷}

دادگاه نظامی بهشهر

"اهالی اردبیل علاوه بر اردبیل در شهرهای شمالی هم مورد تعقیب و
دستگیری قرار می‌گرفتند در زیر دادگاه نظامی بهشهر دو نفر از اهالی
اردبیل را بعد از محاکمه به حبس محکوم کرده است
۱- محمد آقازاده اهل اردبیل مهاجر به جرم قیام مسلحانه بر علیه
امنیت کشور به هفت سال حبس محکوم شد.
۲- آبی ستاری اهل اردبیل مهاجر به جرم قیام مسلحانه بر علیه
امنیت کشور به هفت سال حبس محکوم شد."^{۱۳۸}

کمیسیون تصفیه در اردبیل

بعد از شروع نسل کشی در آذربایجان و زندانی شدن افراد بیشتر،
در هر شهری یک کمیسیون تصفیه تشکیل شد تا نسبت به جرائم افراد
رسیدگی کند در اردبیل هم این کمیسیون از طرف معتمدین و معاریف
شهر تشکیل شده بود که بابا صفری چنین روایت می‌کند:
"...کثرت دستگیرشدگان موجب شکایت مردم گردید از اینرو
کمیسیونی از طرف معاریف شهر تشکیل یافت تا آنها را از حیث جرائم

^{۱۳۷} ۱۳۲۵/۱۲/۱۲ روزنامه اطلاعات ص ۸

^{۱۳۸} ۱۳۲۵/۱۲/۵ - روزنامه اطلاعات - ص ۳

طبقه بندی کند، کمیسیون مزبور جلسات متعددی تشکیل داد و به شکایات واصله رسیدگی نمود. اما در مجموع تبعید را بر گره‌گشائی از کار بیگناهان ترجیح داد و تحت تاثیر جو موجود جمعی از متهمین را از اردبیل به تبعید فرستاد.^{۱۳۹}

شهادت نامی اردبیل

حسین جلائی، شهادت با دستان بسته

حسین جلائی فرزند ابراهیم در سال ۱۳۸۲ شمسی در اردبیل در یک خانواده کفاش به دنیا آمد او هم مانند بسیاری از همسالان خود در کودکی و اوایل جوانی با محرومیت شدیدی روبرو بوده است. علی رغم این محرومیت ها امکان آن را می‌یابد که مدتی در مدرسه به تحصیل پردازد. بعد از ترک تحصیل مجبور می‌شود در مشکین شهر مغازه کوچک بزازی دایر کند و از این راه امرار معاش کند.

جلائی به خاطر خط خوب و شیوا بودن بیان و انشاء مطلب، در بین اهالی مشکین شهر و اهالی روستاهای اطراف به مرد خوش قلم مشهور می‌شود و از زبان آنان به نوشتن عریضه و شکایات به مقامات می‌شود و همین امر باعث می‌شود با وضع معیشت و محرومیت توده های روستائی آشنا شود.

او نامه ها و شکایات که از زبان مردم می‌نوشت از خودسری و غارتگری‌های خوانین و مباشرین آنها داد سخن می‌داد و بالاخره رفت و آمد مردم به مغازه وی مقامات محلی را به شک می‌اندازد و از طرف فرمانده هنگ مشکین شهر حسین خدیوی، تعقیب و حبس می‌گردد.

^{۱۳۹} صفری بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ

بعد از مدتی حبس به بیله سوار تبعید می‌شود و او در تبعید با نوشتن نامه و شکایات به حبس و تادیب خود اعتراض می‌کند. اما هیچ جوابی نمی‌گیرد در بیله سوار نیز به فعالیت در بین روستائیان می‌پردازد و از نزدیک وضعیت معیشتی آشنا می‌شود او در سال ۱۳۱۰ با حکم قانون ماده سیاه رضاخانی به هشت ماه زندان در تبریز محکوم می‌شود و بعد از آن به دادگاه نظامی فرستاده می‌شود اما در دادگاه نظامی تبرئه می‌شود بعد از ۱۳۲۰ وارد حزب توده ایران می‌شود، مسئول تشکیلات حزبی مشکین شهر انتخاب می‌شود. با تشکیل فرقه دمکرات در سال ۱۳۲۴ به فرقه ملحق می‌شود و به یکی از فعالین پر شور نهضت ۲۱ آذر تبدیل می‌شود.

بعد از تشکیل حکومت ملی به خاطر تجربه و سابقه فعالیت وی عضو انجمن محال انتخاب و هم زمان معاون صدر تشکیلات در مشکین شهر را بر عهده می‌گیرد در سال ۱۳۲۵ او همزمان با حمله قشون در مشکین شهر دستگیر شده و تحت حفظ به زندان اردبیل منتقل می‌گردد و مدتی بلا تکلیف در زندان به سر می‌برد، در سال ۱۳۲۶ از زندان به قصد دادگاه بیرون می‌برند و در راه دادگاه در روبروی باغ ملی آن روز اردبیل، عده‌ای از او باش و چاقوکش رژیم به سرکردگی رسول صمیمی علی رغم حضور مامورین شهربانی و در حالی که حسین جلائی دستبند به دست داشت به وی حمله کرده و با چاقو به قتل می‌رسانند.

بعد از این واقعه رسول صمیمی را به اتهام قتل حسین جلائی دستگیر می‌کنند و در دادگاه جنائی تهران محاکمه می‌کنند، ولی رای دادگاه جنائی چنین بود:

فرد مقتول حسین جلائی معاون صدر تشکیلات فرقه دمکرات مشکین شهر بوده و بدین لحاظ، می‌شود از عمل قاتل چشم پوشی کرد!

این حکم باعث می‌شود که رسول صمیمی بیشتر مورد تشویق دادگاه قرار گیرد و غارت و چپاول که در مدت حمله به خانه‌های مردم و مغازه‌های آنان مرتکب شده بود و اموال و اشیاء را که غارت کرده بود به او بخشیده شود و در مقابل به هفت سال حبس محکوم گردد که آن هم با عفو ملوکانه بخشیده می‌شود.^{۱۴۰}

خلیل آذربادگان؛ سربدار مقاوم:

خلیل آذربادگان (دائی) از اهالی اورمیه عضو کمیته مرکزی و عضو مجلس ملی آذربایجان بود، مدتی فرماندار مراغه بود سینما مراغه به همت ایشان ساخته شده بود در مهر ۱۳۲۵ به فرماندار اردبیل انتخاب در اردبیل هم شروع به ساخت یک سینما و یک پل بر روی رودخانه بالیقلی کرده بود. در اکثر روستاها برای روستائیان اردبیل مدرسه باز کرده بود.

آذربادگان اعدام شد:

اردبیل ۲۲ اسفند: امروز صبح آذربادگان که در زمان متجاسرین سمت فرمانداری اردبیل داشته امروز به دار آویخته شد.^{۱۴۱}

یحیی شیخی:

یحیی شیخی متولد ۱۳۰۰ در اردبیل، فرمانده فدائیان خلخال در آذرماه ۱۳۲۵ بود که در زمان جنگ با ارتش ایران شهید شد.

^{۱۴۰} محمد هدایتی، محمود، www.tarikheardabil.blogfa.com

^{۱۴۱} ۱۳۲۵/۱۲/۲۴ - روزنامه اطلاعات - ص ۸

شاهمار صمدی:

متولد ۱۲۶۵ اردبیل، عضو فرقه دمکرات و تجربه شرکت در جنبش مشروطه و قیام شیخ محمد خیابانی را داشته است و افتخار دریافت مدال ۲۱ آذر را داشته است که بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان او را دستگیر و به طرز فاجعه آمیزی در مشکین شهر او را شهید می‌کنند.

سردار خورشاه:

متولد ۱۲۸۰ اردبیل محال یورتچی، روستای مغانلی و مفتخر به دریافت مدال ۲۱ آذر که در اردبیل اعدام و شهید شد

ایمانعلی آقا علی اوغلو:

متولد ۱۲۶۶ در اردبیل، روستای آقاباقر عضو انجمن «ضد فاشیست» در زمان رضاخان، عضو فرقه دمکرات آذربایجان، طبیب سنتی، مفتخر به دریافت مدال ۲۱ آذر، در حالی که ۵۳ سال داشت از طرف شاهپرستان به طرز غم انگیزی در شهر اردبیل شهید شد.

اسماعیل حکاک:

مشهور به (ساری اسماعیل) متولد ۱۲۶۷ در اردبیل، روستای آقاباقر دارنده مدال ۲۱ آذر که خیانتکاران به صورت غم انگیزی کشته و جنازه او را در کوچه های اردبیل گرداندند عضو بلدیه مغان و اردبیل بوده است
سریه خانیم

دختر شجاع شاهسون بعد از ۵ روز مقاومت با وعده و وعید از سنگرش خارج شد و به صورت نامردانه به قتل رسید. او در حالی که تیرباران می‌شد گفت: این برای شما پیروزی و ظفر نیست، تاریخ از عهد و

پیمان شکنان با نفرت یاد خواهد کرد آدمکشان و جانیان از این معامله خیر نخواهد دید. فرزندان آذربایجان انتقام مرا خواهند گرفت، درخت آزادی از اینکه با خود شهیدان سیراب می‌شود بیشتر میوه خواهد داد.

سید علی قرشی زاده:

شهادت در تبعید

بعد از اشغال اردبیل و کشتن هزاران نفر در اردبیل کمیسیون تصفیه تصمیم گرفت بعضی از افراد را به تبعید بفرستد.

مرحوم بابا صفری در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ درباره جوان فعال عضو فرقه که به گرگان تبعید شد چنین می‌نویسد:

"...از کسانی که بدینسان به تبعید رفتند جوان پاکنهاد و نیک سیرتی به نام «سید علی قرشی زاده» بود. او پدر پیری داشت که ساعت‌سازی می‌کرد و به زحمت معاش خانواده‌اش را فراهم می‌ساخت، دوران تحصیل وی به زحمت سپری گشت و پس از اتمام دوره اول دبیرستان در دانشسرای مقدماتی تبریز پذیرفته شد و با اخذ دیپلم از آن مدرسه به خدمت فرهنگ درآمد. چند سال در خلخال آموزگار شد و سرانجام به زحمت به اردبیل انتقال یافت. خلق نیک و روح مهربان و پرگذشت او در اندک زمانی وی را محبوب همکاران خود نمود، پس از برقراری حکومت فرقه قرار شد هر صنفی برای خود کمیته‌ای تشکیل دهد و افرادی را به نام «صدر» و «کاتب» برگزیند، معلمان اردبیل نیز چنین کردند، و این جوان را به صدارت کمیته خود انتخاب نمودند. پس از سقوط فرقه، کمیسیون تصفیه او را نیز به گرگان تبعید کرد، او در آنجا بیمار شد، سرانجام پس از مدتی در تهران در گذشت، مادر پیرش گرفتارائی تحمل

سختی نکرد، پدر پیرش نیز در مرگ جوان ناکامش غصه مرگ شد و این خانوار این چنین از بین رفت".^{۱۴۲}

داستان یک فدائی از سرعین؛ مرگ در آغوش معشوق

بسیاری از فدائیان آذربایجان بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران، زن و فرزند را به امید دیدار در آینده رها کردند و به آن سوی آرز رفتند ولی روزگار برای هر کدام از آنها سرنوشتی دیگر نوشته بود بسیاری هیچ وقت برنگشتند و در آرزوی دیدن زن و فرزند از دنیا رفتند ولی بعضی از آنها بعد از سالها دوری از زن و فرزند، به موطن خود برگشتند اما این دیدارها هیچ وقت حالت عادی نداشتند چرا که دیدن اقوام و نزدیکان بعد از ۳۰ سال گاهی صحنه های دراماتیک در تاریخ آذربایجان آفریده است که فراموش کردن آنها ممکن نیست در زیر دیدار کامران (فدائی از سرعین) با خانواده خود که بعد از ۲۸ سال صورت گرفته بود از کتاب "سرعین در آینه قلم" نوشته استاد رحیم اسدالهی (درویش سرعینی) عینا نقل می شود:

"در سال ۱۳۵۲ خورشیدی یکی دیگر از فراریان فدائی اسلام از آن طرف رودخانه ارس به سرعین بازگشته داستان شیرین و دردناکی با خود داشت. خانواده او از روستای همجوار سرعین به سرعین کوچ کرده و ساکن سرعین شده بودند. او پدر و مادر پیری داشت. پدرش چینی بندزن بود. بشقابها و قوری های چینی شکسته را بند می زد و با ساختن چراغ و چیزهای دیگر امرار معاش می کرد. پدر و مادر او بعد از فرار کردنش از

^{۱۴۲} اردبیل در گذرگاه تاریخ، صص ۱۲۴-۱۲۳

دنیا رفته و همسرش به تنهایی بچه های خود را با زحمت فراوان در انتظار آمدن شوهرش بزرگ کرده بود. این مرد بعد از سالها انتظار و با تلاش و کوشش فراوان توانسته بود جواز آمدن به این طرف رودخانه ارس را بگیرد. بعد از بیست و هشت سال دوری مزده آمدن کامران را می دادند و هیچ کس باور نمی کرد ولی کامران به اردبیل رسیده بود. او داشت به طرف سرعین حرکت می کرد مردم همگی جمع شده بودند تا کامران را زیارت کنند. انتظار به پایان رسیده کامران در جلو مسجد جامع سرعین از ماشین پیاده شد. کامران هیچ فرقی نکرده بود ولی کمی لاغر شده، استخوان گونه هایش بیرون زده بود. همسرش به جای خندیدن گریه می کرد. اشکها چون مروارید در گونه های او می چرخید. همه اهالی سرعین زن و مرد دوست و دشمن گریه می کردند. این دو منتظر، جلو در مسجد جامع همدیگر را در آغوش کشیدند. همه مردم با تماشای این صحنه ها گریه می کردند و در زیر لب به حکومت ستم شاهی نفرین و لعنت بر ظالمان تاریخ نثار می کردند. همه منتظر بودند تا در خانه مهمان تازه وارد شیرینی بخورند و جشنی بر پا نمایند. ولی این دو هرگز از هم جدا نشدند چون در وهله اول هر دو جان را به جهان آفرین سپرده بودند. چه مرگ دلخراشی! آن هم بعد از بیست و هشت سال دوری و انتظار جان فرسا. بچه ها در سوگ پدر و مادر از دست رفته شان به عزا نشستند.^{۱۴۳}

^{۱۴۳} اسدالهی، رحیم، سرعین در آینه قلم: نشر تراز، ۱۳۸۱، اردبیل ص ۱۳۴

سایر شهدا:

اژدر کریمی، عمران کریمی و امین کریمی سه برادر که به دست ایادی خانها در دهات اردبیل شهید شدند.

اعدام افسران طرفدار آزادی آذربایجان در اردبیل:
روزنامه آتش در تاریخ ۳۰ دی ماه ۱۳۲۵ درباره اعدام افسران طرفدار آزادی آذربایجان خبر زیر را درج کرده است:
"گزارش از اردبیل حاکی است که بر طبق رای دادگاه زمام جنگ، افسران زیر محکوم به اعدام گردیده و رای دادگاه ساعت ۱۰ بامداد ۲۲ دیماه ۱۳۲۵ اجراء و محکومین تیرباران شدند:

۱- ستوان ۳ پیاده ابراهیم سهرابی

۲- ستوان ۲ پیاده بهمن دانشور

۳- ستوان ۲ پیاده یحیی شیخ^{۱۴۴}

محکوم به حبس ابد:

اردبیل- زینال خاکپور یکی از درجه داران تیپ اردبیل که با درجه افسری با متجاسرین همکاری می نمود و مامور تربیت عده ای از قزلباشها شده بود پس از دستگیری و محاکمه در دادگاه زمان جنگ میانه محکوم به حبس ابد گردیده است.^{۱۴۵}

^{۱۴۴} آتش- ۲ شنبه- ۳۰ دی ۱۳۲۵

^{۱۴۵} روزنامه اطلاعات ۱۸/۴/۱۳۲۶

استقبال روحانیون درباری اردبیل از محمد رضا پهلوی

بعد از اشغال آذربایجان توسط حکومت تهران در خرداد ۱۳۲۶ شاه منصوب استعمارگران برای بازدید از مناطق اشغال شده به آذربایجان سفر کرد و در این سفر روحانیون بیشترین استقبال را از محمد رضا پهلوی انجام دادند و عامل نسل کشی آذربایجان را خوشحال کردند. درباره سفر شاه به اردبیل و استقبال علماء از ایشان در کتاب اردبیل در گذر تاریخ چنین می‌خوانیم:

"... شاه روز پنج شنبه ۱۳۲۶/۳/۱۵ از اردبیل بازدید کرد و روز جمعه ۱۳۲۶/۳/۱۶ طبقات مختلف مردم به دیدن شاه رفتند. ابتدا آقایان علماء، بعد روسای ادارات و سپس طبقات دیگر از تجار و اصناف، مالکان و خوانین عشایر اردبیل و خلخال."

روزهای فراموش نشدنی تبریز

فرقه دمکرات آذربایجان بعد از مذاکره با فرمانده پادگان تبریز و تسلیم پادگان تبریز و تشکیل حکومت ملی آذربایجان روزهای فراموش نشدنی را گذراند. خلقی که از استعمار آزاد شده بود برای پیشرفت و آبادنی شهر و وطن خود هر کاری می‌کرد. خیابانها را با همتی والا آسفالت می‌کردند، زبان ترکی در همه جا، به صورت رسمی استفاده می‌شد و در مدارس همه به زبان ترکی آموزش می‌دیدند و موسیقی و تئاتر پیشرفت شایانی کرد.

شاعران آذربایجان برای ملت خویش شعرهای حماسی خواندند. رادیو تبریز هم برای ملت آذربایجان نغمه‌های شادی پخش کرد این روزها، همه روزهای فراموش نشدنی مردم تبریز بودند. اما استعمارگران در تهران برای بر هم زدن این روزهای فراموش نشدنی با حمایت استعمارگران خارجی برنامه ریزی می‌کردند تا فلاکت و بدبختی را دوباره

به آذربایجان به ارمغان بیاورند و ملت آذربایجان را به یوغ خویش درآورند. روزهای روشن و آفتابی تبریز بعد از یکسال در حال تیره شدن بود چرا که ابرهای سیاه بر فراز تبریز ظاهر شده بودند و قاتلان ملت آذربایجان و ارتش ایران از زمین و آسمان با کمک بیگانه بر آذربایجان یورش آورده بودند.

ابره‌ای سیاه بر آسمان تبریز

هجوم ارتش ایران به آذربایجان و کشتار هزاران نفر از ملت آذربایجان اگرچه از زنجان شروع شد ولی پایانی نداشت و با حرکت ارتش ایران از زنجان، بعد از کشتار مردم زنجان و ادامه حرکت به سوی میانه ابرهای سیاه بر آسمان تبریز، بزرگترین قلعه آذربایجان ظاهر شد و این ارتش مثل کابوس به رویای شیرین ملت آذربایجان پایان داد. این قشون اگرچه طبق گفته نخست وزیر و فرماندهان قشون برای حفظ امنیت آماده بود ولی هزاران نفر از نظامیان و غیر نظامیان آذربایجان را قتل و عام کرد و خونین ترین روزهای تاریخ تبریز و آذربایجان را رقم زد.

ارتش ایران اگرچه برای تامین امنیت انتخابات به آذربایجان اعزام شده بود ولی همچون یک ارتش خارجی تمام هستی مادی و معنوی ملت آذربایجان را نابود و غارت کرد.

اگر چه انجمن ایالتی آذربایجان ترک مخاصمه را اعلام کرده بود ولی ارتش ایران طبق برنامه از پیش تعیین شده و به صورت سیستماتیک برای غارت و ویران کردن آذربایجان خود را آماده کرده بود و قتل و کشتار در آذربایجان را طبق دستورات اربابان داخلی و خارجی به نحو احسن انجام داد.

آذربایجان برای نشان دادن حسن نیت خود، تمام تلاش خود را انجام داد ولی جوابی که از باستان‌گرایان گرفت آتش و گلوله بود. تلگرافات ارسال شده به تهران از طرف دکتر سلام... جاوید که در آن زمان به عنوان استاندار آذربایجان انجام وظیفه می‌کرد نشان می‌دهد ملت آذربایجان برای جلوگیری از خون‌ریزی هر کاری که از دستش برآمده، کرده است ولی ارتش وابسته به استعمارگران هدفی جزء اشغال و غارت آذربایجان نداشت.

سلام... جاوید در تاریخ ۱۳۲۵/۹/۲۰ تلگراف زیر را به قوام می‌فرستد:

"خیلی فوری جناب اشرف آقای نخست وزیر تلگراف شماره ۳۰۴۸ با کمال تأسف امروز ۱۳۲۵/۹/۲۰ ساعت ۹ در واقع ۲۴ ساعت بعد از عملیات جنگی زیارت شد چنانچه حضرت اشرف اطلاع دارند اینجانب همیشه سعی بودم که با حسن نیت حضرت اشرف کار آذربایجان با راه مسالمت حل گردد. امروز نیز از موقع استفاده کرده با کمک آقای شبستری موفق شدیم آقایان مربوطه را حاضر به ترک مخاصمت نمائیم. این موضوع خدمت آقای سیف قاضی نیز اطلاع داده شد. برای اینکه از خون‌ریزی و برادرکشی جلوگیری شود دستور فرمائید ستون مربوطه ترک مخاصمت نماید و اجازه فرمائید اینجانب به میانه رفته قرار آمدن قوای تأمین را بگذارم.

دکتر جاوید"

دکتر جاوید اگرچه که فدائیان آذربایجان را برای ترک مخاصمت وادار کرده، ولی ارتش ایران نه برای تأمین امنیت بلکه برای نسل‌کشی سیستماتیک و نابود کردن هویت و زبان ملت آذربایجان به اینجا حمله

کرده بود. ارتش ایران را که می‌توان به عنوان بازوی سرکوب حاکمان وابسته به خارج نام برد، از هر جا که عبور می‌کرد خون و اشک جاری بود. آنها کاری برای جلوگیری از برادرکشی نداشتند. تنها فکر و ذکر آنها انتقام و نابود کردن ملت آزادیخواه و مبارز آذربایجان و از بین بردن هویت ترکی آذربایجان بود.

اعتماد رهبران فرقه به حاکمان وابسته به بیگانگان در تهران بزرگترین اشتباهی بود که آنها انجام دادند و با آنها وارد مذاکره شدند و شد آنچه نباید می‌شد.

بعد از تلگراف آقای جاوید، تلگراف زیر توسط آقای شبستری به قوام ارسال شده است:

"جناب اشرف آقای قوام السلطنه نحست وزیر محترم ایران، تلگرافی که به عنوان آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان مخابره فرموده بودید امروز وصل و زیارت، فوراً جلسه فوق العاده در انجمن ایالتی آذربایجان تشکیل در نتیجه مساعی و علاقمندی اینجانب و آقای دکتر جاوید و بعضی از اعضای خیرخواه انجمن نظر به اطمینانی که به حسن نظر جناب اشرف حاصل است به اتفاق آراء تصمیم گرفته شد از هر گونه ممانعتی که از ورود قوای تأمینیه به آذربایجان به عمل آید قویاً جلوگیری نموده تا هیچگونه برادرکشی بر اثر سوء تفاهم واقع نگردد و وحدت ایران عزیز محفوظ و به انجمن ایالتی نیز مسئولیت وجدانی وارد نشود بنابراین انتظار می‌رود از طرف جناب اشرف نیز به وطن پرستی و حسن نیتی که دارند دستورات لازمه به قوای تأمینیه آذربایجان صادر نمایند که فقط منظور اساسی جناب اشرف را تعقیب و خارج از ماموریتی که دارند رفتاری ننمایند.

رئیس انجمن ایالتی آذربایجان - شبستری

"۱۳۲۵/۹/۲۰"

بعد از ارسال تلگرافهای آقای شبستری و جاوید به شاه طبق نوشته روزنامه اطلاعات آقای قوام السلطنه تلگراف زیر را به تبریز ارسال می‌کند:

"جناب آقای شبستری و جناب آقای دکتر جاوید استاندار تلگرافی که پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه عرض کرده بودید از نظر مبارک گذشته ابلاغاً اشعار می‌دارد از تصمیم عاقلانه ایکه در ترک هر گونه مقاومت در مقابل ورود و استقرار ارتش ایران و قوای دولتی در آذربایجان گرفته‌اید خرسندی حاصل است. باید بدانید که ارتش ایران و قوای تأمینیه جزء حفظ نظم و آرامش و تهیه موجبات رفاه و آزادی مردم وظیفه‌ای ندارد و اهالی آذربایجان باید خود را در پناه ارتش ایران مصون داشته و بدانند که آزادی و آسایش آنها مطابق قوانین مملکتی در امان است و اشخاص خیر خواه که برای نیل به این مقصود جدیت نمایند خدمات آنها منظور نظر خواهد بود."

همچنین آقای قوام تلگراف دیگری به دکتر جاوید ارسال کردند که در زیر می‌آید:

"جناب آقای شبستری و جناب آقای جاوید استاندار، تلگراف جنابعالی واصل اقدامات جنابعالی در ترک هر گونه مقاومت موجب مسرت گردید باید بر قاطبه اهالی آذربایجان معلوم باشد که در اعزام ارتش و قوای تأمینیه دولتی جزء رفاه و آسایش اهالی و حسن جریان امور مملکت مخصوصاً آزادی انتخابات منظوری نبوده عموم اهالی را به مهر و شفقت

دولت امید وار و وظیفه وطن پرستی و مسئولیت خود را در اجرای مقررات دولت انجام نمایید.

نخست وزیر - احمد قوام^{۱۴۶}

چگونگی شروع نسل کشی در تبریز

ارتش ایران برای اینکه به عنوان ارتش فاتح وارد تبریز شود گروههای مرتجع، ژاندارمهای تغییر لباس داده و زمینداران فراری را سازماندهی کرده و پیشاپیش خود به شهرها، از جمله به تبریز فرستاده بود تا قبل از رسیدن ارتش، آنها قتل و غارت در شهر ایجاد کنند و ارتش ایران به عنوان ارتش فاتح و برای حفظ نظم وارد شهر شود.

جمیل حسنی در این مورد می‌نویسد:

"صبح ۱۲ دسامبر شهر تبریز دو حاکمیتی شده بود رهبران فرقه دمکرات مانند بی ریا، شبستری، فریدون ابراهیمی با گروه کوچکی از افراد مسلح سعی به برقراری نظم در شهر کردند، از طرف دیگر عسگر بقال تاجر ثروتمند، محسنی و زمیندار بزرگ مانند جمشید اسفندیاری، شقاقی، حاج محمد صمدزاده، تاجر تقی بیت الهی، نیروهای باقی مانده از پلیس و ژاندارمری سابق را دور خود جمع کردند و برای نابود کردن باقی مانده نیروهای فرقه دمکرات به تلاش پرداختند.

پیشاپیش نیروهای منظم گروههای ارتجاعی، فتودالها و ژاندارمری‌های تغییر لباس داده وارد می‌شدند، مطبوعات و رادیو تهران این افراد را که به وسیله افسران سازماندهی شده بودند ناسیونالیستهای ایران می‌نامیدند. هدف اصلی این گروهها پاکسازی آذربایجان از دمکراتها و استقبال با شکوه

^{۱۴۶} روزنامه اطلاعات ۲۱ آذر ۱۳۲۵ - ص ۶

از ارتش پیروزمند شاهنشاهی بود، در تبریز و دیگر شهرهای بزرگ آذربایجان غارت شروع شده بود...^{۱۴۷}

اگرچه دکتر جاوید و شبستری جهت استقبال از ارتش ایران برای جلوگیری از نسل کشی و ویرانی به باسمنج رفته بودند ولی به خوش نیتی آنها وقعی نهاده نشده و با بی احترامی روبرو شدند و ارتش ایران در تاریخ ۱۳۲۵/۹/۲۲ در ساعت ۶ بعد از ظهر به شهر تبریز وارد شد و مثل یک ارتش فاتح شهر را اشغال کرد.

در حالی که نیروهای فدائی ترک مخاصمه کرده بودند، ولی طرفداران حکومت تهران که از ترک مخاصمه سوء استفاده کرده و نیروهای ملی را در هر جای شهر که پیدا می‌کردند می‌کشتند.

جمیل حسنی در کتاب «آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد» ورود ارتش ایران به تبریز را چنین بیان می‌کند:

"... روز ۱۴ دسامبر نیروهای ایران وارد تبریز شدند ولی غارت و ترور متوقف نشد، بلکه گروه‌های ارتجاع جری تر شدند. ژنرال هاشمی در دیدار با کراسنیخ قول تضمین امنیت ادارات شوروی در تبریز را داد، او اضافه کرد اختیارات کامل دارد تا امنیت انتخابات را تضمین کند و دستورالعمل دیگری به او داده نشده است. البته بدون توجه به این حرفها نظامیان صاحب شهر شدند، دادگاه نظامی صحرائی که از قبل تشکیل شده بود وارد عمل گردید، ژنرال زنگنه فرماندار تبریز شد و در زمانی کوتاه، خشونت وحشیانه خود را نشان داد، یک روز دستور داد بچه کوچک یکی از دمکراتها را به تنور نانوائی بیاندازند، تبریز به اردوگاه بزرگی تبدیل و زندانها پر شد، در زندان برای زندانیان جدید از فعالان دمکرات جائی نبود

^{۱۴۷} جمیل حسنی - ص ۵۲۶

و دمکراتها را گروه گروه تیر باران می‌کردند، صدها نفر از افسران ارتش ملی و فدائیان طبق حکم دادگاه صحرائی اعدام شدند. تعداد اعدام شدگان در مدت چند روز از مرز ۳۰۰۰ نفر گذشت، هر روز ده ها نفر از گرسنگی و سرما در زندانها تلف می‌شدند و با شکنجه های بیرحمانه دمکراتها را وادار می‌کردند که شخصا تقاضای اعدام کنند. دو روز پس از ورود ارتش ایران به تبریز، شبستری رئیس انجمن ایالتی و دکتر جاوید استاندار آذربایجان بازداشت شدند و به تهران اعزام شدند. فریدون ابراهیمی دادستان آذربایجان تا آخرین گلوله دفاع کرد، مقاومت و پایداری او موقع محاکمه به افسانه تبدیل شد. او در پاسخ به رئیس دادگاه نظامی مبنی بر اینکه چرا به عنوان دادستان بنا به دستور روسها افراد را می‌کشت؟ پاسخ داد: تمام کسانی که به دار آویخته شدند، دشمنان آذربایجان بودند و با اراده دولت ملی محکوم به اعدام شدند. دولت ملی وجود داشت و وجود خواهد داشت، من هیچ دستوری از روسها نگرفتم و اراده ملت و دولت ملی را اجرا می‌کردم.

گروهی از فدائیان دو شبانه روز در مدرسه فردوسی تبریز مقاومت کردند، چون فشنگهای آنها تمام شد خود را به چاه انداختند و به این طریق کشته شدند و تسلیم نشدند همچنین پنج نفر از ارتش آذربایجان که در برج تاریخی ارک سنگر گرفته بودند سه روز جنگیدند و شعار آزادی و انتقام را سر دادند.

۱۸ نفر از افسران ارتش ملی به فرماندهی ژنرال عظیمی و سرهنگ مرتضوی قبل از تیر باران فریاد زدند، زنده باد آزادی آذربایجان.^{۱۴۸}

^{۱۴۸} هملن، صص ۵۳۰، ۵۲۹، ۵۲۸

سرهنگ باتمانقلیح استاندار جدید آذربایجان اعلام کرد، همه کسانی که از پیشه وری جانبداری کردند، عضو حزب او بودند و مدالهای او را به سینه آویختند نابود خواهند شد. در نتیجه اقدامات قاطعانه سازمانهای دولتی ایران در مدت کوتاهی طبق حکم دادگاه صحرایی ۷۶۰ نفر اعدام و هزاران نفر به وسیله ژاندارمها و ناسیونالیستهای ایرانی بدون محاکمه کشته شدند. بنا به گفته بعضی ها تعداد آنان ۳۰۲۲ نفر بود و ۳۲۰۰ نفر در آذربایجان زندانی و بقیه به دیگر شهرها فرستاده شدند، گویا ۸۰۰۰ نفر به جنوب ایران تبعید شدند که در آنجا از گرسنگی و تشنگی به هلاکت رسیدند" ۱۴۹

دسته های کشتار در تبریز

ارتش ایران و حامیان آنها برای اینکه خود را از کشتار مردم تبریز مبرا کنند پیش از رسیدن خود به تبریز آدم کشان حرفه‌ای و دسته‌های کشتار را به تبریز اعزام کرده بود سلام ا... جاوید در این خصوص آنها را به شش گروه تقسیم می‌کند:

- ۲- " ... گروه‌بانان و استواران قدیمی که مسلط به زبان ترکی بودند
- ۳- نوکران و خدمه های مالکین که از آذربایجان رانده شده بودند
- ۴- طرفداران معتادین و فواحش که از آذربایجان خارج گشته بودند
- تعدادی از خود دمکراتها که شکست فرقه را حتمی دانسته و تغییر جهت داده به قوای مقابل پیوسته و دمکراتها را می‌گرفتند و تحویل مخالفان می‌دادند
- ۵- خوانین و عشایر که در آدم کشی و غارتگری معروفند
- ۶-

مامورین ارتش و وابستگان دولت مرکزی که از قبل با لباس مبدل وارد آذربایجان شده بودند.^{۱۵۰}

قتل و کشتار در تبریز، جشن و پایکوبی در تهران

در حالی که تبریز در خون و آتش می‌سوخت و خیابانهای شهر پر از جنازه‌های مبارزان آذربایجانی و زندانها پر شده بود از آزادیخواهان، تهران در جشن و پایکوبی غرق شده بود. از اینکه ملت آذربایجان کشته و در خون خود می‌غلتیدند و کتابهای ترکی در آتش می‌سوختمند شادمانی و پایکوبی می‌کردند و به همدیگر تبریک می‌گفتند.

روزنامه اطلاعات در این مورد می‌نویسد:

"وقتی خبر تسلیم فرقه دمکرات آذربایجان در تهران انتشار یافت، مردم درحالیکه هنوز نمی‌توانستند این خبر را باور نمایند اغلب برای کسب خبر به خیابانها ریختند و همه در انتظار فوق العاده جرائد و خبر قطعی بودند.

فوق العاده اطلاعات که در ساعت نه عصر انتشار یافت دست به دست می‌گشت و همه از اینکه بدون خون ریزی بسیار، ماجرای آذربایجان خاتمه یافته ابراز مسرت و شادی می‌نمودند در کافه‌ها و رستورانها و اجتماعات تهران هنگامیکه فوق العاده اطلاعات بدست مردم رسید شور و هیجان غریبی در مردم پیدا شده بود.

در کافه کنتینتال یک جوان خود را به محل ارکستر رسانیده و با شور و حرارتی بی مانند متن فوق العاده را برای مردم قرائت نمود و در حالی

^{۱۵۰} سلام ... جاوید ص ۲۸- به نقل از کتاب "از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات

آذربایجان"

که صدای کف زدن و ابراز مسرت حضار بلند شده بود موزیک، سلام شاهنشاهی را نواخت در تماشاخانه تهران نیز با شور و هیجان بسیار فوق العاده اطلاعات خوانده شد و در سایر مجامع و محافل دیشب مردم مژده فاتحه غائله آذربایجان را با مسرت فراوان برای یکدیگر نقل نموده و عموماً مساعی دولت و ارتش دلیر ایران را می‌ستودند.^{۱۵۱}

همچنین در ادامه، روزنامه اطلاعات می‌نویسد:

"وجد و شعفی که سراسر تهران را فرا گرفته دیروز که روز تعطیل بود در تهران به حد کمال رسیده بود.

... در کوچه و بازار و خیابانها پیوسته فریاد زنده باد شاه و مرده باید خائنین و زنده باد ارتش دلیر ایران و مردم بلند بود، مردم که یک سال خون خورده و خاموش بودند آنچه در دل داشتند به زبان آورده و مرگ بیگانه پرستان و خائنین به ایران و دشمنان وحدت و استقلال کشور را خواستار بودند.^{۱۵۲}

علاوه بر این، روزنامه اطلاعات در خصوص تبریک روحانیان و بازرگانان و اصناف به دولت ایران چنین می‌نویسد:

"صبح دیروز متجاوز از ۳۰۰ نفر از بازرگانان عمده تهران و نمایندگان بازرگانان زردتشتی و ارامنه در کاخ وزارت خارجه حضور یافتند تا به مناسبت رفع غائله آذربایجان مسرت عمومی این موفقیت را به آقای نخست وزیر تبریک بگویند.^{۱۵۳}

^{۱۵۱} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۹/۲۱ - ص ۶

^{۱۵۲} ۱۳۲۵/۹/۲۳ - ص ۶

^{۱۵۳} ۱۳۲۵/۹/۲۴ - روزنامه اطلاعات - ص ۱

در حالی که نمایندگان اصناف، روحانیون درباری به دولت تهران تبریک می‌گفتند و کشتار ملت آذربایجان را جشن گرفته بودند ولی نمایندگان دولت آنها، به کسان و دولتی دیگر تبریک می‌گفتند، به دولت آمریکا.

جمیل حسنی در مورد این موضوع چنین می‌نویسد:

"... بعد از پیروزی در آذربایجان اکثریت اعضای کابینه دولت ایران و دیگر مقامات دولتی از جمله وزیر دارائی، رئیس بانک مرکزی، رئیس مجلس سابق به سفارت آمریکا رفتند و به خاطر بازگرداندن آذربایجان به ایران از دولت آمریکا تشکر کردند و شاه در ۱۶ دسامبر در مجمعی غیر رسمی کمک بزرگ آمریکا را یاد آور شد..."^{۱۵۴}

ارتش ایران در کنار کشتار ملت آذربایجان و تبریز می‌خواست حافظه تاریخی ملت آذربایجان را هم از بین ببرد و برای اینکار در مدارس و میادین شهر شروع به سوزاندن کتابهای ترکی و تمامی اسنادی که به زبان ترکی بود کردند.

ارتش ایران بعد از اشغال آذربایجان طی اطلاعیه ای استفاده از زبان ترکی را ممنوع کرد و دستور داد شناسنامه های ترکی از بین بروند و تمامی مغازه ها، نام ترکی خود را عوض کنند و تمامی اسناد ازدواج و املاک به فارسی تغییر یابند.

کتاب سوزی در تبریز

کینه و نفرتی که حکومت تهران از حکومت ملی آذربایجان داشت یکی به دلیل رسمی شدن زبان ترکی و دیگری به دلیل خود مختاری

^{۱۵۴} جمیل حسنی - ص ۵۳۱

آذربایجان بود و این دو بند را تمامی شاهپرستان و دشمنان ملت آذربایجان در تمامی سخنرانی‌ها و مطالب خود به زبان می‌آوردند و به دلیل نفرتی که از فرهنگ و زبان ترکی داشتند می‌خواستند ریشه فرهنگ آذربایجان و تمامی مراکز فرهنگی که توسط دولت ملی آذربایجان ایجاد شده بود از بین ببرند و برای همیشه خود را از دست زبان ترکی راحت کنند. این ایدئولوژی ضد بشری و ضد انسانی توان تحمل زبان ترکی را نداشت و برای ریشه کردن زبان ترکی دست به کار ضد انسانی و وحشیانه‌ای زدند. در کنار کشتار ملت آذربایجان و آزادیخواهان تبریز تمامی کتابهای ترکی و اسناد ترکی را آتش زدند.

آقای مهران باهارلی در مقاله‌ای با عنوان «قومیت‌گرائی افراطی فارسی و مراسم کتابسوزی» درباره سوزندان کتابهای ترکی در تبریز و چند شهر دیگر می‌نویسد:

"... سوزاندن کتابهای ترکی پس از کشتار سیاه روز ۲۱ آذر ماه آغاز گردید. در ۲۶ آذر ۱۳۲۵ چند روز بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش شاهنشاهی ایران و فروپاشی حکومت ملی آذربایجان به ریاست دولت مرد ترک پیشه‌وری، تمام کتب، نشریات و سایر مکتوبات جمع‌آوری و در طی مراسم‌هایی در چند نقطه شهر تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان صرفاً بدین بهانه که به زبان ترکی نوشته شده‌اند به آتش کشیده شد. عاملان این کتاب سوزی، همان ماموران دولت ایران و ارتش غالب و اشغالگر بودند که ۵ روز قبل به دستور تهران و بعد از سرکوب حکومت ملی آذربایجان در طی یک روز بیش از دوازده هزار تن ترک را قتل عام کرده و در شهرهای آذربایجان سیل خون به راه انداخته بودند. فرمان اجرای این اقدامات مستقیماً از جانب دولت ایران و تهران صادر شده بود.

سوزانیدن کتب ترکی همزمان با تبریز، در چند شهر دیگر آذربایجان نیز به وقوع پیوست در شهر تبریز، کتابسوزی در چندین نقطه از جمله میدان ساعت و میدان شهرداری تبریز، دانشسرای این شهر و در بسیاری از مدارس انجام شد، به گفته شاهدان عینی که برخی از آنها اکنون نیز در قید حیات اند کودکان و دانش آموزان دبستانی را به صف کرده و آنها را مجبور می‌کردند تا جهت کسب اجازه برای ادامه تحصیل، با تشکیل صفهای متعدد منتهی به تلهای آتش، کتابهای درسی دریافتی خود از مدارس را که به زبان ترکی بودند و مخصوصا کتاب درسی «آنادیلی» (زبان مادری) را «زنده باد شاه» گوین و با دست خود در آتش اندازند، بسیاری از کودکان به دلیل امتناع از به آتش انداختن کتب درسی خود به شدت مضروب گردیدند و یا آتش در کف دستانشان گذاشته شد.

این کتاب سوزی در آنچنان مقیاس وسیعی انجام گرفت که ستونهای غلیظ دود ناشی از سوزانیدن کتب و مکتوبات ترکی برای ساعتها از همه جای این شهر بزرگ قابل رویت بود در همان روز در میدان دانشسرای تبریز تعدادی از جوانان ترک به دار آویخته و بنابر برخی از ادعاها چند معلم زنده زنده در آتش افکنده شدند. در شهرهای تبریز، اورمو، زنجان و اردبیل و... منازل بسیاری از روشنفکران و مبارزان به دلیل مخالفت با تحویل کتابهای ترکی همراه با اعضای خانواده‌هایشان به آتش کشیده شد. در تبریز همزمان با فاجعه کتابسوزی، دانشگاه تازه تاسیس شده آذربایجان از سوی نیروهای اشغالگر تخریب گردید..."

در این مورد روزنامه اطلاعات این خبر را با تیتراژ و به همراه خبر آن منتشر کرد:

"کتابهایی که به زبان ترکی بود سوخته شد:

دیروز در دبیرستان فردوسی دانش آموزان و مردم تبریز از سرهنگ زنگنه قهرمان رضائیه سپاسگزاری کردند و احساسات پرشوری ابراز داشتند دیروز در مقابل شهرداری کتابهای ترکی را مردم سوزاندند^{۱۵۵} این جنایات ضد انسانی و ضد بشری در دنیا فقط از طرف دشمنان ملت ترک انجام شده است و در جای دیگر کمتر می‌شود سراغ اینگونه اعمال ضد انسانی را گرفت. این افراد که ادعای فرهنگ و تمدن دارند ولی برای از بین بردن فرهنگ و زبان دیگر ملتها، کتابهای آنها را به آتش می‌کشند تا آنها را استعمار کنند و حافظه ملی و تاریخی آنها را از بین ببرند.

جمیل حسنی در مورد کتاب سوزان و نابودی مراکز فرهنگی آذربایجان توسط حامیان ارتش ایران چنین می‌نویسد:

"... بعد از این وقایع کتابهای درسی منتشر شده به زبان ترکی به شعله های آتش سپرده شدند، آموزش زبان ترکی ممنوع شد، دانشگاه، تئاتر ملی، فیلامونی و موزه بسته شدند، مجسمه های ستارخان، باقرخان و خیابانی که در زمان حکومت ملی نصب شده بودند برداشته شدند.^{۱۵۶} حالا گزارش روزنامه آتش را، در مورد کتابسوزی در تبریز در زیر بخوانیم:

"امروز ساعت ۱۱ و نیم قبل از ظهر از طرف دانش آموزان و دانشجویان شهر تبریز در میدان مقابل شهرداری جشنی با حضور عده ای بسیاری از اهالی شهر و مخبرین مطبوعات پایتخت و افسران ارتش و مامورین دولت برپا گردید و قبلا در وسط میدان آتش بزرگی افروخته

^{۱۵۵} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۹/۲۷

^{۱۵۶} صص ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۲۸

بودند و مقدار زیادی کتب کلاسیک ترکی را که فرقه ننگین دمکرات چاپ کرده و به زور می‌خواستند به کودکان تدریس نمایند در میان کف زدن و هورای حضار و فریادهای زنده باد اعلیحضرت شاهنشاه محبوب ما و پاینده باد جناب اشرف قوام السلطنه و محو باد دشمنان آذربایجان و نابود باد خائنین ایران، تمام کتابها را در آتش ریختند.^{۱۵۷}

چنان که از گزارش روزنامه آتش بر می‌آید، کتابهای ترکی را در حضور خبرنگاران سوزانده اند و آنها هم هورا کشیده اند! این شاید اولین کتابسوزانی باشد که در حضور خبرنگاران انجام شده، آنها که خود را اهل قلم می‌دانند و متعهدند که جزء حقیقت را نگویند!

اما این عمل آنقدر شنیع و آتش زدن کتابها آنقدر عمل زشتی بوده که بسیاری از آزادیخواهان جهان این عمل را باور نمی‌کردند و فکر می‌کردند این یک عمل تبلیغاتی از طرف هواداران حکومت ملی آذربایجان است، چرا که در ذهن و باور آنها نمی‌گنجید که ارتش در حضور خبرنگاران به این عمل ننگین دست بزند و خبرنگاران هم این عمل را محکوم نکنند. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳/۱۱/۱۳۲۵ در سرمقاله خود جوابی به نویسنده روزنامه جمهوریترکیه نوشته است که قابل تأمل است. نویسنده ترک سوزانیدن شدن کتابها و پرشدن خیابانها از کشته‌ها را باور نمی‌کرده حالا عین این سرمقاله ذکر می‌گردد.

ابتدا مطالب ترجمه شده نویسنده جمهوریترکیه که در سرمقاله روزنامه اطلاعات درج شده آورده می‌شود:

"روزنامه جمهوریترکیه برای ترکهای بدبخت آذربایجان دلسوزی می‌کند (عنوان سرمقاله)

^{۱۵۷} روزنامه آتش، چهارشنبه ۲۷ آذر ۱۳۲۵

..امروز دمکراتهای آذربایجان به روسها پناهنده شده اند و قوای تهران به تبریز وارد شده اگر شایعات پر شدن جاده های تبریز از اجساد مردگان طرفداران خود مختاری و یا آتش زدن کتابهای درسی را اثر تبلیغات دانسته و کنار بگذاریم نمی توانیم دو موضوع حقیقی را از نظر دور داریم، یکی از اینها مشغول و سرگرم بودن دادگاههای زمان جنگ است به صدور احکام به اعدام و دیگری ترکی صحبت نکردن رادیوی تبریز که از تاسیسات طرفداران خود مختاری بود.

متعاقب اینها دیگر چه خبرهائی خواهد رسید؟ آیا زبان ترکی از مدارس محاکم و دوایر دولتی نیز طرد خواهد شد؟ معلمین مدارس که می گویند شماره آنها به دو هزار نفر خواهند رسید و به ترکی تدریس می نمایند به دادگاه زمان جنگ کشیده می شوند؟ فارسی شدن تدریسات، بسته شدن چاپخانه ها و روزنامه ها راست خواهد بود؟ به نشر روزنامه های ملیون به زبان ترکی اجازه داده خواهد شد؟ به تمامی اصلاحات سوسیال اکونومیک داغ (مهر) بلشویزم زده شده و حاکمیت خان خانی که تفاوتی با اشتراکی های بولشویکی ندارند دو مرتبه برقرار می شود تا به بدخواهی دشمن ترک میدان داده شده و برای خالی کردن آذربایجان از آذربایجانیها آنها را به صورت قافله به جنوب کوچ خواهند داد. یعنی ترکه های بدبخت آذربایجان را که پس از فتوحات عرب، ایران را که فانی شده بود و به صورت دولت در آورده و قرنهای آنها اداره نمودند اکنون از بدبختی سرخ خلاص شده و به دست حکومت خود به طرف فلاکت تازه ای سوق داده خواهند شد؟

دریافت خبری که همه اینها را برساند تصور نمی رود (مطالب روزنامه جمهوریت)

حالا پاسخ سرمقاله نویس اطلاعات به نویسنده روزنامه جمهوریت در مورد سوزاندن کتابهای ترکی:

سوزاندن کتابهای درسی ترکی که نویسنده (نویسنده روزنامه جمهوریت) آنرا بدین نحو تحریف و تعبیر کرده خود یکی از دلایل بارز علاقه مردم آذربایجان به زبان پارسی است زیرا دانش آموزان و خود همان معلمینی که نویسنده از آنها یاد کرده خودشان با دست خود، حتی قبل از اینکه نیروی دولت ایران وارد شهرهای آذربایجان گردد این کار را کردند برای اینکه نه معلمین و نه دانش آموزان از تدریس زبان ترکی که بدانها از طرف پیشه وری تحمیل شده بود رضایت نداشتند و ندارند و آن دو هزار معلم که نویسنده بدان اشاره کرده همان معلمینی هستند که سالیان دراز به زبان پارسی تدریس کرده اند و اصولاً زبان پارسی را از ترکی مانند مردم روشنفکر آذربایجان بهتر می‌دانند و به همین دلیل مردم با سواد آذربایجان از روزنامه پارسی هم بهتر از روزنامه ترکی استفاده می‌کنند و اگر چندی هم روزنامه ترک زبان در آذربایجان انتشار یافت انتشار این روزنامه ها هیچگونه ارتباطی به تمایلات مردم آذربایجان نداشته و ندارد."

قضاوت در مورد پاسخ سرمقاله نویس را باید به خوانندگان واگذار کرد.

هیچ سازمان سیاسی به این جنایات وحشتناک اعتراض نکرد تنها برادران و خواهران ما در آذربایجان شمالی بودند که مثل همیشه دست ما را گرفتند و از ما حمایت کردند و با تن و جان خود به این بی عدالتی و تجاوز اعتراض کردند و انسانهای آزاده در جهان را نسبت به این جنایات آگاه کردند «صمد وورغون» که در کنگره جهانی صلح در پاریس شرکت

نموده بود با خواندن شعر «یاندیریلان کتابلار» اعتراض ملت آذربایجان را به گوش جهانیان رساند.

جوی خون در تبریز

ارتش ایران بعد از ورود به تبریز و با حمایت ارادل و اوباش و بعضی از خوانین ظالم جوی خون در تبریز به راه انداخته بود و دست ارادل و هواداران حکومت مرکزی را برای و قتل و جنایت باز گذاشته بود و این جنایتکاران با کمک ارتش ایران خون آزادی‌خواهان را در جویها جاری کرده بودند. روزنامه اقدام از تبریز می‌نویسد:

"... پیاده روها، جویها مملو از اجساد و مقتولین و جوی خون در سراسر شهر جاری شده بود."^{۱۵۸}

کشتن پدر در جلو چشمان دختر

بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان، چند روز قبل از آن، شاهپرستان و عده ای از خائنین به ملت آذربایجان با حمایت مخصوص ارتش و نفوذی های ارتش، دست به کشتار می‌زنند و مردم تبریز را سلاخی می‌کنند ناصر زلال در این مورد چنین می‌نویسد:

"...صبحدم ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ روز سرد و طوفانی است و برف سنگینی بر زمین نشسته بود هنوز آفتاب ۲۱ آذر طلوع نکرده بود که دسته ای از سلطنت طلبان و ناآگاهان و عده‌ای از اجامر و اوباش در کوچه و پس کوچه‌ها به راه می‌افتند و به تیراندازی ممتد جهت ایجاد وحشت اقدام می‌کنند و عده‌ای از این افراد از عدم امنیت و از آشفتگی شهر سوء

^{۱۵۸} خواندنیها شماره ۳۶- سال ۷- شنبه- ۳ دی ۱۳۲۵- ص ۳

استفاده نموده و به منازل افرادی که با آنها کینه و کدورت و دشمنی داشتند و یا می‌دانستند از افراد فرقه دمکرات آذربایجان هستند می‌ریزند و به جنایات وحشتناکی دست می‌زنند.^{۱۵۹}

از جمله این جنایات کشتن افراد فرقه در جلو چشمان خانواده آنها می‌باشد ناصر زلال ادامه می‌دهد:

"... در تبریز در «خیابان قاپوسی» افراد شاهدوست به سرکردگی بیوک و اکبر نام دکتر باقری را که یک دکتر خدمتگزار بوده به گلوله بسته و کشته‌اند. در سر قونگا، (در قونقا باشی) یک نفر از افراد فرقه را از منزلش بیرون آورده بودند تا بکشند، خانواده‌اش قرآن آورده و زنش لچک می‌اندازد ولی افراد شرور قبول نمی‌کنند و دختر ۱۳ ساله او را که پا برهنه در این سرما عقب پدرش می‌دوید و التماس می‌کرد به التماس او توجه نمی‌نمایند پدرش را همین سلطنت طلبان در جلو چشمانش می‌کشند و سپس افراد شرور در این وضع به ناموس این دختر خرد سال هم تجاوز می‌نمایند."^{۱۶۰}

دشمنان آذربایجان از اشغالگری و جنایات ارتش در تبریز

می‌گویند

جنایات ارتش ایران و انجام نسل کشی توسط این ارتش چنان بی حساب و کتاب بوده است که حتی حامیان آنها و پشتیبانان اصلی آنها از جنایات آنها شگفت زده شده‌اند.

^{۱۵۹} ص ۳۳۸

^{۱۶۰} ص ۳۶۲

«دوهر» نایب کنسول آمریکا به خاطر اقدامات سرکوبگرانه ارتش مرکزی در آذربایجان می‌گوید:

"آذربایجان بیش از آنکه به عنوان بخشی از ایران تلقی شود با آن به مثابه دشمنی مغلوب رفتار شد."^{۱۶۱}

یکی از خبرنگاران آمریکائی که بعد از اشغال ارتش به تبریز رفته بود درباره کشتار ملت چنین می‌نویسد:

... من به چشم خود دیدم مردم یک فدائی را در مقابل دیوار نشانده، بدن او را با تیر سوراخ سوراخ کردند سپس زنی با لگد کاسه سر او را خرد کرد...^{۱۶۲}

انجمن آذربایجان در تهران که طرفدار رژیم تهران در زمان حکومت ملی بوده یکسال بعد از اشغال آذربایجان طبق گزارشهای محرمانه شهربانی بیانیه‌ای در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۲۶ به عنوان شاه منتشر می‌کند که این بیانیه دارای نکات قابل تاملی می‌باشد که در زیر آورده می‌شود:

بیانیه انجمن آذربایجان در تهران به اعلی حضرت همایونی (طرفداران شاه)

"آذربایجان هنگامی که از زیر چکمه دمکرات نمایان، سران خائن و دولت خودمختار آذربایجان خلاص شد، مطمئن بود همان طوری که شاهنشاه محبوب و دولت و ملت ایران در راه نجات آن هیچ گونه فداکاری دریغ نکرده بودند پس از رهائی از چنگال اهریمنان نیر مورد رأفت و مهربانی قرار گرفته و جراحات وارده بر پیکر این انسانها مرهم گذارند.

^{۱۶۱} رازهای سربه مهر - ص ۱۰۶

^{۱۶۲} خواندنیها شماره ۳۴ - سال ۷ - سه شنبه ۲۶ آذر ۱۳۲۵ - به نقل از روزنامه آتش

متاسفانه در قبال این آرزوها و در برابر این تمنیات آذربایجان جزء تضییق و فشار و جزء غارت و چپاول و غیر از ظلم و تعدی از ماموران دولت از هر طبقه که می‌خواهد باشد ندید و فشار و تضییقاتی را که آذربایجان و آذربایجانی در عرض یک سال مخصوصا در چند ماه اخیر دیده، در هیچ دوره ای حتی از اشغالگران دمکرات نما نیز ندیده است.^{۱۶۳} حمید ملازاده در خصوص جنایات ارادل و اوباش و شاهپرستان تحت نام میهن پرستان در تبریز چنین می‌نویسد:

"... در زیر چتر حمایتی ارتش فاتح، اوباشان حرفه‌ای با افراد فرقه و یا افرادی که به نحوی از انحاء با فرقه ارتباط داشتند آن روزها تسویه حساب می‌کردند. در گوشه و کنار شهر تبریز اجساد کشته شدگان دیده می‌شد. محل دبیرستان طالقانی فعلی (گورستان قاسم خان) انباشته از اجساد کشته شدگان بود.

در روبروی آنجا خانه سرهنگ شقاقی مرکز فرماندهی اوباش قرار داشت. اموال غارت شده و یا دستگیر شدگان نیمه جان را به آنجا می‌آوردند.^{۱۶۴}

پس از اشغال آذربایجان سرهنگ باتمانقلیچ و بعد علی منصور استاندار آذربایجان شد و به همراه سپهبد شاه بختی روزگار مردم تبریز را تیر و تار کردند.

منصور به طعنه در بین مردم به «سلطان آذربایجان» ملقب شد. روزنامه آتش یکسال بعد طی مقاله ای تحت عنوان «سلطان آذربایجان» چنین نوشت:

^{۱۶۳} نفرشی، مجید، گزارشهای محرمانه شهربایی - ۲۶-۱۳۲۴ - جلد اول - ص ۴۶۸

^{۱۶۴} ملازاده، حمید، رازهای سر به مهر - صفحه ۱۰۶

... اوضاع آذربایجان خود شاهد گویای این مدعاست... امروز دیگر برای مردم روح باقی نمانده مردم افسرده دیگر میل ندارند حتی به صدای رادیو تهران یا تبریز گوش دهند در خیابان هر کس سر خود را به زیر افکنده راه می‌رود. هیچکس به عرایض آنها رسیدگی نمی‌کند. صدای آنها در هیچ کجا انعکاس نمی‌یابد. مردم جرات ندارند با هم حرف بزنند زیرا منصور یک دستگاه جاسوسی تعیین کرده است و اصلا اگر دو نفر حرف بزنند آنها را به عنوان این که دمکرات هستند توقیف می‌کنند و بالنتیجه می‌گویند که مردم آذربایجان را یکروز دمکراتها غارت می‌کنند یکروز هم عمال دولت خودمان... مسئله عفو عمومی هم به جایی نرسیده و توجهی به آن نمی‌شود و مامورین شب‌ها به عنوان تفتیش سرزده وارد خانه مردم شده و غرضشان از این اعمال گرفتن رشوه یا طمع در ناموس مردم است. زنان و دختران مهاجر نیز اغلب به چنگ همین مامورین بی رحم افتاده... مهمتر از همه این است که رئیس تلگرافخانه نیز... بعد از ظهر کلیه مفاد تگرافات مردم را به منصور اطلاع می‌دهد تا در صورتی که وی صلاح بداند مخابره کنند و با این وصف نامه مردم آذربایجان به گوش مرکز نمی‌رسد... خدا می‌داند که مردم تا چه اندازه تحت شکنجه و فشار هستند و چون عرایضشان به مرکز نمی‌رسد و منصور هم اعتنائی به دولت نمی‌کند به طعنه او را (سلطان آذربایجان) نام نهاده‌اند مردم برای اینکه از شر او در امان باشند از هر گونه اظهار نظری استنکاف می‌ورزند...^{۱۶۵}."

^{۱۶۵} حسام مصطفوی - سلطان آذربایجان، روزنامه آتش یکشنبه - ۲۳ اسفند ۱۳۲۶ شماره

۳۸۲- به نقل از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان

نام جنایتکاران و اوباش تبریز

- ۱- سطانعلی شقاقی (سرهنگ) ۲ - سیف اله باغ میشه‌ای ۳ - میرشریف ۴- حاج علی اکبر بقال که زیر چتر میهن پرستان گرده آمده بودند.^{۱۶۶}

جنایتی دیگر در باسمنج

سر آزادیخواهی بر سرنیزه

جنایات ارادل و اوباش تحت حمایت ارتش ایران بی حد و حصر می‌باشد از هر نوع جنایتی که در دنیا سراغ داریم آنها در آذربایجان تحت اشغال انجام داده‌اند. یکی از این جنایات سربردن آزادیخواهان و بالابردن سر با سرنیزه بوده است که در اعصار قدیم اشغالگران معمولاً با مغلوبین می‌کردند و ارتش وابسته به بیگانه و اجامر آنها در باسمنج این کار را هم انجام داده اند.

درویزه نامه یول در این مورد چنین نوشته شده است:

"...در باسمنج سربریده علی قهرمانی را بالا سرنیزه زدند و همچون اعصار قدیم گرد سرنیزه به چرخ زدن و رقصیدن پرداختند..."^{۱۶۷}

- علی قهرمانی متولد ۱۲۸۳ در تبریز بوده که در قیام لاهوتی هم اشتراک داشته و دارنده مدال ۲۱ آذر می‌باشد او همچنین رئیس اداره حمل و نقل تبریز در زمان حکومت ملی بوده است.

^{۱۶۶} ویژه نامه یول ص- ۷۵

^{۱۶۷} ویژه نامه نشریه دانشجویی یول- دانشگاه تهران- ص ۷۵

مهاجرکشی و غارت در تبریز

ارتش ایران برای اینکه خود را از جنایات صورت گرفته تبرئه کند و بعدها بگوید که ملت آذربایجان مهاجران و طرفداران فرقه را کشته است کمی با تاخیر وارد شهر تبریز شد. اگرچه بعد از ورود ارتش به تبریز کشتار آزادیخواهان همچنان ادامه داشت و خود ارتش هم در اعدام و زندانی کردن آزادیخواهان مشارکت داشت و بعد از ورود ارتش بیشترین جنایات به دست ارتش صورت می‌گرفت.

در مورد تاخیر در ورود ارتش و مهاجرکشی در کتاب اطلاعات حوادث آذربایجان چنین می‌خوانیم:

"ورود ارتش فاتح به تبریز دو روز تاخیر داشت گفتند این تصمیم عمدی ایادی شاه، برای تسویه با مردم بود. در آن زمان دبیرستان فعلی فردوسی گورستان قاسم خان بود و روبروی آن منزل سرهنگ شقاقی قرار داشت این منزل پایگاه اوباش مسلح بود. تماشا می‌کردم کامیونهای ده تنی مملو از اثاث منازل غارت شده را می‌آوردند آنجا تخلیه می‌کردند و اجساد مردگان را در قبرستان رها می‌کردند آن طرفتر روبروی مسجد کبود جسد دکتر باقری را مثله شده لخت و عریان در پیاده رو انداخته بودند.

صحنه های نفرت آوری جلب توجه می‌کرد. مرد مسلحی سرپرست خانواده‌ای را جلو انداخته پشت سرش همسر و بچه‌های گریان وی از مرد مسلح تقاضای بخشش می‌کردند. مرد مسلح بی‌رحمانه در محل اتاق بازرگانی فعلی که خرابه‌ای بیش نبود با شلیک چند تیر نفس او را برید، خانواده‌ای را بی سرپرست گذاشت. زندان مملو از افراد متهم است، ساختمانهای متعددی را به بازداشتگاه اختصاص داده اند، مهاجرکشی اعلام

کرده‌اند هر کجا که سراغ دارند کسی در سالهای ۱۳۱۷-۱۳۱۸ از روسیه آمده‌اند دنبالش می‌روند مرده یا زنده او را می‌آورند."^{۱۶۸}

عقدہ گشائی مجله تهران مصور در مورد دکتر باقری

مجله تهران مصور که خبرنگار آن به همراه ارتش به تبریز رفته بود در مورد دکتر نصرت باقری چنین عقدہ گشائی می‌کند:

"...روز ۲۲ آذر دکتر جاوید با فرمانده ستون مرکزی در بستان آباد با سرهنگ فولادوند مذاکره کردند. استاندار دوره دمکراتیک نخواست اقرار کند که اهالی با شرافت شهر تبریز دکتر باقری وطن فروش و نوکر اجنبی را به نام خیانت به ایران عزیز به قتل رسانیده و به گردن منحوسش طناب انداخته و در خیابانها کشیده اند..."^{۱۶۹}

- دکتر نصرت باقری متولد ۱۲۸۳ قره چمن در روستای قیزیلجا بوده که نفر دوم کمیته تبریز بوده است

خاطرات فردوست از تبریز

فردوست بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران طی سفری که به تبریز داشته خاطرات خود از این سفر را چنین بیان می‌کند:

... افراد مسلح به دنبال طرفداران پیشه وری بودند و آنها را از خانه هایشان بیرون آورده و خود آنها را اعدام می‌کردند. در کنار خیابانها جسد

^{۱۶۸} ملازاده، حمید، اطلاعات حوادث آذربایجان - ص ۱۰۰

^{۱۶۹} مجله تهران مصور - شماره ۱۸۹ - بهمن ۱۳۲۵ - ص ۷

اعدام شده ها زیاد دیده می‌شد و حدود ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر را اعدام کرده بودند.^{۱۷۰}

همچنین دژبان همراهی کننده فردوست به ایشان چنین می‌گوید:
...فرمانده دژبان اهل تبریز و سرهنگ ۲ یا سرگرد بود و در شهر نفوذ زیادی داشت او صریحا به من گفت که همه فرقه ای ها حتی خانواده هایشان را می‌شناسم و لیستی تهیه کرده بود که بر همین اساس ۲۰۰۰ نفر را تیر باران کرده بودند...^{۱۷۱}

کشتن کودکان در خیابان

اراذل و اوباش که توسط افسران ارتش ایران و ژاندارمهای باقی مانده در آذربایجان سازماندهی شده بودند حتی به کودکان هم رحم نمی کردند و کودکان را هم می‌کشتند. در این مورد احمد سلیمی فرد در خاطراتش از روزهای خونین تبریز چنین می‌نویسد:

"...از خاطرات تلخ زندگی ام اینکه قبل از ورود قوای دولتی به آذربایجان در آن تاریخ در تبریز بودم و گاهی به پدرم که در خیابان فردوسی مغازه خواربارفروشی داشت کمک می‌کردم، دو نفر پسر بچه ۱۲ و ۱۵ ساله که با هم برادر بودند در مقابل ما بساطی گسترده و ابزارآلات مثل پیچ گوشتی، ابزار روسی، آچار و قفل... از این قبیل چیزها می‌فروختند. یک دفعه اجامرد اوباش چماق به دست ریختند و برادر ۱۵ ساله را در مقابل چشمانم بهت زده و حیرت زده ما با چوب و پاره آجر و آهن و

^{۱۷۰} خاطرات فردوست، ص ۱۵۱

^{۱۷۱} ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - ج. ۱ - خاطرات ارتشبد حسین فردوست - موسسه

مطالعات سیاسی - انتشارات اطلاعات - ص ۱۵۱

تفنگ کشتند و برادر کوچکش پنهان شد و از مرگ نجات یافت. بعدها شنیدیم که پدر و مادرش هم به همین وضع کشته و خانه شان را غارت کرده بودند.

گویا جرم آن پسر بچه این بود که پدرش از مهاجرین رانده شده سالهای ۳۸-۱۹۳۷ از روسیه بود که همگی کشته شدند.

اجساد کشته شدگان در خیابانهای فردوسی- پهلوی به فاصله چند متر از همدیگر افتاده بودند که بی شمار بودند و در سن جوانی خود شاهد این حوادث ناگوار بودم...^{۱۷۲}

اعدام جلال قره باغلی

جلال قره باغلی که به بندر عباس تبعید شده بود بعد از سالها دولت مرکزی او را با سرهنگ زنگنه که زندانی دمکراتها بود در تبریز مبادله کردند که پس از ورود ارتش به آذربایجان در سال ۱۳۲۵ بار دیگر جلال دستگیر و اعدام گردید.^{۱۷۳}

اعدامها در تبریز

روزنامه اطلاعات اخبار زیر را در مورد اعدام ها در تبریز ارسال کرده است.

^{۱۷۲} سلیمی فرد، احمد، نگاهی به تاریخ و جغرافیای شیبستر، تسوج و صوفیان- سبب سرخ-

۱۳۸۲- ص ۲۰۸

^{۱۷۳} ملازاده حمید، اطلاعات حوادث آذربایجان ۱۳۲۰-۱۳۲۵- ص ۱۱

"تبریز روزنامه اطلاعات-رحیم فرزند اکبر و الله وردی یکی از سردستانان متجاسرین که در دادگاه زمان جنگ تبریز محکوم به اعدام شده بودند صبح امروز اعدام شدند."^{۱۷۴}

"تبریز: بامداد امروز دوشنبه ۱۴ اردیبهشت صادق انصاری ماژور متجاسرین، داداش تقی زاده نماینده متجاسرین مراغه در مجلس آذربایجان، هارتون هاراپتیان از رضائیه بر حسب رای دادگاه نظامی زمام جنگ تبریز محکوم به اعدام شده بودند بدار آویخته شدند."^{۱۷۵}

اعدام دادستان افسانه ای آذربایجان

فریدون ابراهیمی نویسنده و دادستان افسانه‌ای آذربایجان بعد از مقاومت و دستگیری، ماهها در زندان تبریز محبوس بود و در دادگاههای نمایشی به دفاع از حکومت ملی آذربایجان پرداخت و گفت من اوامر حکومت ملی را اجرا کرده‌ام همانگونه که در کتابچه «آذربایجان صحبت می‌کند» از تاریخ، فرهنگ و ملت آذربایجان دفاع کرده بود در این دادگاه نمایشی هم از ملت آذربایجان و حکومت ملی آذربایجان دفاع کردند. ایشان در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۲۶ ساعت پنج صبح در جلو باغ گلستان در حالی که گلی سرخ بر جیب کتش نصب کرده بود اعدام شد.

^{۱۷۴} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۶/۲/۱۴

^{۱۷۵} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۶/۲/۱۷

دستگیریها در تبریز

روزنامه اطلاعات اخبار زیر را در مورد دستگیریها در تبریز ارسال کرده است.

"تبریز: رحیم فرقان دوست روز بیست و پنجم خرداد به راهنمایی جهان بیگلری مامورفرمانداری نظامی دستگیر گردید".^{۱۷۶}

"تبریز- ۵ شنبه ۱۱ تیر- امروز حسن زاده معاون الهامی وزیر دارائی متجاسرین به وسیله فرمانداری نظامی دستگیر شد سروان جهان بیگلری افسر فرمانداری نظامی تبریز ایشان را دستگیر کرد".^{۱۷۷}

تبریز: فعالیت فرمانداری نظامی از هر باره قابل تقدیر است در عرض سه روز، سه نفر از افسران متجاسرین دستگیر شده‌اند. این سه نفر از افسران متواری ارتش هستند".^{۱۷۸}

کشتار هنرمندان آذربایجان در تبریز

بعد از حمله ارتش و شروع نسل کشی در آذربایجان بسیاری از هنرمندان تبریز توسط هواداران حکومت تهران به طرز فاجعه آمیزی به قتل رسیدند.

برای روشن شدن این مساله به چند مورد اشاره می‌شود.
دکتر بهزاد بهزادی در مصاحبه با دانشجویان آذربایجانی در تهران که به صورت دفترچه چاپ شده است قتل حسن ذوالفقارزاده در تبریز را چنین بیان می‌کند:

^{۱۷۶} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۶/۴/۱

^{۱۷۷} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۶/۴/۱۳

^{۱۷۸} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۶/۴/۱۸

"... در این جا مناسب می‌دانم که سرگذشت حسن ذوالفقارزاده، یکی از نقاشان تبریز را بازگو کنم، ایشان در سال ۱۲۹۷ در تبریز به دنیا آمده و در پرورشگاه بزرگ شد و تحت تعلیم استادان در هنر نقاشی استعداد درخشان خود را نشان داد. ایشان اواخر آذر ۱۳۲۵ در یورش اوباش و ارادل به موزه نقاشی بهزاد به دفاع در برابر تخریب آثار هنری می‌ایستد. او به دست اوباش مضروب و دستگیر و چند روز بعد در دامنه کوه‌های پر برف سرخاب به جوخه اعدام سپرده می‌شود.

خانم فکور با این جمله زیبا یاد او را عزیز می‌دارد:

... بدین ترتیب حسن ذوالفقارزاده در زیر آسمان مه آلود تبریز، بر بومی از برف و یخ با خون خویش آخرین تابلوی نقاشی اش را آفرید، او اولین نقاشی است که در مدافعه از هنرخویش به شهادت رسیده است یادش گرمی باد!"^{۱۷۹}

علی فطرت:

شاعری که دل‌باخته آذربایجان بود به دست ایادی شاه کشته شد. علی فطرت متولد ۱۲۶۸ از فعالین شعراء در تبریز بود و پس از اشغال آذربایجان دستگیر و به مدت دو سال در تهران زندانی شد و در سال ۱۳۲۷ از زندان آزاد شد و بعد توسط ایادی و عوامل رژیم کشته شد.

سعید یوز بندی:

متولد ۱۲۷۹ شاعر و بازیگر تئاتر در تبریز به دست گروه‌های مسلح طرفدار حکومت مرکزی در تبریز کشته شد.

محمد باقر نیکنام:

متولد ۱۳۰۰ شمسی در تبریز، شاعر و کارگر کارخانه کبریت سازی تبریز از فعالین «شاعر لر مجلسی» بوده که به دست ایادی استعمارگران کشته شد.

علی جاجی زاده:

هنرمند تئاتر که بعد از دستگیری و تبعید به تهران در تبعید درگذشت.

ممنوع کردن استفاده از زبان ترکی در بنگاههای تجاری

ارتش ایران بعد از استقرار در تبریز تمامی نمادها و نشانه هائی که از حکومت ملی برجای مانده بود را از بین می برد. کاری نداشت که خوب هستند یا بد، همه چیز را می خواست از ذهن ملت آذربایجان حذف کند تا رویای بازگشت ملت آذربایجان، به آن روزهای شیرین و فراموش نشدنی، از حافظه شان برای همیشه از بین برود. در این خصوص آنها استفاده از زبان ترکی در همه زمینه ها و از جمله در اسناد تجاری و ملکی... را ممنوع کردند و آگهی زیر برای این منظور از طرف فرماندهی نیروهای آذربایجان در تبریز منتشر گردید:

"نظر به اینکه در بعضی از بنگاههای تجاری اوراقی از ماجراجویان باقی مانده که مورد استفاده قرار می گیرد لهذا به اطلاع عموم می رساند کلیه مقررات و رسومی را که ماجراجویان عملی نموده اند ملغی می نمایند و فقط قوانین موضوعه از طرف مجلس شورای ملی و مقررات دولتی قابل

اجرا خواهد بود. متخلفین از قانون و مقررات دولت مرکزی مستوجب تعقیب و مجازات خواهند بود.^{۱۸۰}

وضعیت تبریز بعد از استقرار ارتش

با ورود و استقرار ارتش در تبریز وضعیت مردم از هر حیث بدتر شد و افسران ارتش هم به بهانه‌های مختلف از مردم بیچاره اخاذی و زورگیری می‌کردند.

علی زرینه باف از اعضای حزب وحدت ایران که بعد از استقرار ارتش ایران مسافرتی به آذربایجان داشته در ۸ اسفند ۱۳۲۵ در سخنرانی هفتگی حزب گزارش سفر به آذربایجان را چنین بیان می‌کند:

"وضعیت آذربایجان از هر حیث، تحمیل اعمال دولت به مردم و گرفتن رشوه خیلی بدتر شده است و کارمندان دولت در وهله اول که وارد آذربایجان شدند کلیه اثاثیه دولتی را که در زمان فرقه دمکرات آذربایجان در ادارات بوده به غارت برده و مخصوصاً در قسمت دانشگاه و لابراتوار دانشگاه طب که اخیراً فرقه دمکرات مقداری اثاثیه از شوروی خریداری کرده بود از بین رفته و معلوم نیست کجاست؟ و شاگردان علناً اظهار می‌دارند، تا قبل از ورود کارمندان دولت کلیه اثاثیه لابراتوار بوده ولی معلوم نیست روسای فرهنگ آنها را کجا برده اند..."

ایشان در ادامه در مورد باج‌گیری ماموران دولت و زاندارم‌ها از مردم تبریز چنین گزارش می‌دهد:

"...اغلب افسران ارتش هم مبالغه‌ناگفتی از مردم اخاذی نموده‌اند، مثلاً یک نفر از فامیل ما را به جرم این که جزو فرقه دمکرات آذربایجان

^{۱۸۰} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۱۹

بودند جلب و با این که انجمن محلی او را بیگناه می‌دانست با این حال پانصد ریال از مشارالیه گرفته و او را رها نموده‌اند و اکنون هم رشوه‌گیری برقرار و کلیه مردم از رفتار عمال دولت ناراضی می‌باشند...^{۱۸۱}

علی منصور، استاندار جنایتکار

پس از اشغال آذربایجان اول سرهنگ باتمانقلیچ و بعد علی منصور استاندار آذربایجان شد و به همراه سپهبد شاه بختی روزگار مردم تبریز را تیر و تار کردند.

منصور به طعنه در بین مردم به «سلطان آذربایجان» ملقب شد روزنامه آتش یکسال بعد طی مقاله ای تحت عنوان «سلطان آذربایجان» چنین نوشت:

... اوضاع آذربایجان خود شاهد گویای این مدعاست... امروز دیگر برای مردم روح باقی نمانده مردم افسرده دیگر میل ندارند حتی صدای رادیو تهر یا تبریز گوش دهند در خیابان هر کس سر خود را به زیر افکنده راه می‌رود هیچکس به عرایض آنها رسیدگی نمی‌کند صدای آنها در هیچ کجا انعکاس نمی‌یابد مردم جرأت ندارند با هم حرف بزنند زیرا منصور یک دستگاه جاسوسی تعیین کرده است و اصلا اگر دو نفر حرف بزنند آنها را به عنوان این که دمکرات هستند توقیف می‌کنند و بالنتیجه می‌گویند که مردم آذربایجان را یکروز دمکراتها غارت می‌کنند یکروز هم عمال دولت خودمان... مسئله عفو عمومی هم به جایی نرسیده و توجهی به آن نمی‌شود و مامورین شب‌ها به عنوان تفتیش سرزده وارد خانه مردم

^{۱۸۱} تفرشی، مجید، گزارشهای شهربانی - ۲۶-۱۳۲۴- جلد اول- سازمان اسناد ملی ایران-

شده و غرضشان از این اعمال گرفتن رشوه یا طمع در ناموس مردم است زنان و دختران مهاجر نیز اغلب به چنگ همین مامورین بی رحم افتاده... مهمتر از همه این است که رئیس تلگرافخانه نیز... بعد از ظهر کلیه مفاد نگرافات مردم را به منصور اطلاع می‌دهد تا در صورتی که وی صلاح بداند مخابره کنند و با این وصف نامه مردم آذربایجان به گوش مرکز نمی‌رسد... خدا می‌داند که مردم تا چه اندازه تحت شکنجه و فشار هستند و چون عرایضشان به مرکز نمی‌رسد و منصور هم اعتنائی به دولت نمی‌کند به طعنه اور زا (سلطان آذربایجان) نام نهاده اند مردم برای اینکه از شر او در امان باشند از هر گونه اظهار نظری استنکاف می‌ورزند...^{۱۸۲}

بازگشت خانها و شروع بدبختی های روستائیان در آذربایجان

خانها ظالم و ایادی آنها که با استقرار حکومت ملی از آذربایجان فرار کرده بودند به همراه ارتش ایران وارد آذربایجان شده و شروع به انتقام گیری از روستائیان کردند. بسیاری از خانها و مباشران آنها بهره مالکانه سال قبل را هم از روستائیان گرفتند در این خصوص تلگراف زیر که از طرف روستائیان باسمنج به نخست وزیر و روزنامه ها ارسال شده است آورده می‌شود:

"اعلیحضرت همایونی موقع تشریف فرمائی از تبریز آقایان علماء و روحانیون که جهت مشایعت ملوکانه در شهرداری حضور داشتند دستور آکید فرمودند که قسمت کشاورزی آذربایجان عقیم مانده شما علماء باید مالکین و کشاورزان را تشویق و ترغیب نمایند تا قسمت کشاورزی به طور

^{۱۸۲} حسام مصطفوی - سلطان آذربایجان، روزنامه آتش یکشنبه - ۲۳ اسفند ۱۳۲۶ شماره

۳۸۲- به نقل از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان

کامل اصلاح شود و در قبال فرمایشات ملوکانه شاهنشاه ایران عناصری وجود دارند که با تمام قوا بر علیه ما کشاورزان قریه باسمنج تبریز مسلح به تجاوز، تهدید، ظلم و جور شده و یک مشت رنجبر مظلوم را زیر پنجه های ظالمانه خود می فشارد. دوازده سال قبل یکنفر سید محمد فرشی نام نماینده سرلشکر مقدم به قریه باسمنج وارد حکومت مطلق داشت یعنی از نفوذ و مقام سرلشکر استفاده نموده گلوی ما کشاورزان را در حلقه ظلم و ستم فشرده حقوق حقه ما را پایمال و منتهی ستم را دوباره به ما روا داشته تا اینکه از خون دل ما کشاورزان بدبخت برای خود ثروتی بهم زده (آری دارائی این ظالم ستمکار مالک سفاک خون دل مرد و زن و اطفال ماست) تا اینکه علاقه مختصری در این قریه خراب شده به دست آورده پارسال در زمان متجاسرین که اموال مشارالیه مصادره و بهره مالکانه ایشان به علاوه صدی بیست از رعیت اخذ گردد. امسال سید محمد فرشی با کمال وقاحت بهره سال قبل را از ما بازخواست نموده با کمال بی رحمی و سفاکی با ما ستمدیده گان معامله و فرمان همایونی و فرموده ملوکانه را بدین نحو درباره پنجهزار سکنه بدبخت باسمنج اجرا می نماید. اینک ما کشاورزان مظلوم که دست ما از همه جا کوتاه شده و به پیشگاه مبارک شاهنشاهی ملتجی می باشیم که بذل توجهی به رعایای ستمدیده فرموده و ترتیب موثری در امور جاریه مبذول، دستور اکید صادر فرمایند که شر این مالک سفاک را از سر ما دفع نمایند تا به آسودگی به دعاگوئی شاهنشاه محبوب مشغول شویم. در غیر این صورت جهت استخلاص از دست سید محمد فرشی مجبوریم دست اهل و عیال خود را گرفته از این قریه که آباء و اجداد ما در آن زیسته اند و زحمت کشیده اند، خارج شده و به جاهای دیگری کوچ نمائیم منتظر الطاف و اوامر شاهنشاه جوان بخت خود بوده و می باشیم.

معمدین و ریش سفیدان قریه باسمنج تبریز: عباس باسمنجی مشیری، محمد آقا باسمنجی، مشهدی قلی، غلام، حسین علی، عباس قلی، آقای مشهدی عباس، مشهدی مهدی، کربلای حبیب، آقای مشهدی محمد، آقای اکبر باسمنج، حاجی تقی، آقای حسن علی، آقای مشهدی خلیل رستملو، مشهدی قلی، مشهدی غلام باسمنجی، علی کرم، عباسقلی پیله و باسمنجی " ۱۸۳

دستگیریها در تبریز

بعد از اشغال تبریز نیروهای هوادار حکومت تهران و ایادی خانها به همراه ارتش دستگیری افرادی معروف و عادی وابسته به فرقه دمکرات را شروع کردند و افراد زیادی را به زندان فرستادند که در زندانها جائی نبود.

روزنامه آتش در مورد دستگیر آقای رفیعی و دکتر اورنگی تلگراف زیر را که از تبریز ارسال شده، در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۲۵ درج کرده است: تهران ۲۶ دی - دیروز نظام الدوله رفیعی و دکتر اورنگی وزیر بهداشتی فرقه دمکرات توسط فرمانداری نظامی توقیف گردیدند.^{۱۸۴}

ترویج بی بند و باری بعد از اشغال تبریز

بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران، کارمندان حکومت مرکزی به ترویج بی بندباری در آذربایجان می پرداختند که این کار موجب بهت و تعجب آنهایی شده بود که فرقه دمکرات را به بی دینی

^{۱۸۳} مجله آئین اسلام - سال چهارم شماره ۱۱ - جمعه ۱۲ تیر ماه - ص ۱۸

^{۱۸۴} روزنامه آتش - یکشنبه ۲۹ دی - ۱۳۲۵ - شماره ۸۱

متهم می‌کردند. در زیر بیانیه جمعی از اهالی تبریز که هوادار شاه در زمان فرقه بوده اند آورده می‌شود تا معلوم شود که کارگزاران رژیم شاه چگونه بی بند و باری را به گفته این بیانیه ترویج می‌کردند، مخالفان دیروز فرقه در این بیانیه می‌گویند تهران آذربایجان را به گفته پیشه وری، مستعمره کرده و آن را هندوستان کوچک فرض کرده اند. این بیانیه در مجله آئین اسلام که از شاه طرفداری می‌کرد درج شده است:

"صد رحمت به پیشه وری

مسلمانان، هموطنان گرامی آذربایجان مدتهاست به انتظارآینده و وعده های سرخرمن، نان مستوفی، فرهنگ رضا- فهیمی- سقوط تجارت آذربایجان، خرابی شهرها، پایمال شدن، دزدی و اختلاس مامورین سابق بالاخره فشار یکساله لایحتمل متجاسرین را متحمل گشته و در اولین فرصت غیرت، شهامت و دیانت خود را ابراز و با جانبازی و فداکاری در قطع ایادی متجاسرین با ارتش و دولت همکاری نمود و تجار، اشراف، کسبه و سایر طبقات از کوچک و بزرگ سلاح بر داشته در خطرناکترین ساعت، مصالح عالیله کشور را رعایت و زمینه را برای اصلاحات و رفع احتیاجات مادی و معنوی فراهم و منتظر شدند که دولت تصمیمات عالیله اعلیحضرت شاهنشاه جوانبخت و منویات حسنه جناب اشرف نحست وزیر محترم و نویده‌های خود را در حق شما ستمدیدگان به پای شاهدوستی و وطن خواهی به بهترین طرزی انجام دهد، متاسفانه بعضی از مامورین وضعیت اعزامی از موقعیت خود سوء استفاده نموده برای نیل به آرزوهای شخصی وهوی و هوس خود، با تبلیغات زهرآگین و بیانات ننگین و نفرت آور، عوض اصلاحات ساعات و اوقات خود را مصرف تجدید سازمانهای فحشاء و بی عفتی و دستگاههای بی دینی نموده، با مشغول کردن مردم به

مساله كلاه و چادر خيانت صريح به ملت، دولت و وطن مي‌نمايند در صورتيكه بزرگترين عاطفه آذربايجاني متوجه ناموس و ديانت است.

... آقاي يمينا اسفندياري كه اخيرا از تهران با دو سه نفر خانم وارد و صدقه سر آقايمان را جمع آوري كرده و آورده است ضمنا غرض ديگري هم دارد. ديروز در سالن شهرداري در ميان جمع كثيري از محترمين و روساي دولت با آن هيكل قطورش در وسط اطاق دمرو افتاده يا به خيال خودش سجده كرده... چرا؟ براي استخلاص آذربايجان؟ براي رفع خطر تجزيه؟ براي اضمحلال خائنين؟ نه خير براي اينها نبود معلوم نيست يمينا اسفندياري به اين چيزها چندان اهميتي بدهد زيرا با كمال استراحت و كيف در تهران نشسته و نمي داند اهالي ستمديده زير چكمه خائنين چه ها ديده و چه فلاكتها به سرش آمده، پس براي چه سجده كرده؟ براي حضور چند نفر زن بي حجاب كه از مردها هم صد مرتبه مكشوفه تر گشته‌اند، بعد از سجده حرفهاي پوچي گفته و امر فرموده كه زنهاي آذربايجان بايد مثل اين خانمها كشف حجاب نمايند. بلي پيشه وري خائن بعضي حرفهاي درست هم مي‌گفت: مي‌گفت بعضي از مامورين تهران تبريز را مستعمره يا هندوستان كوچك فرض كرده اند...^{۱۸۵}

پادوهای استعمارگران در آذربایجان:

ابوالقاسم جوان صاحب بزرگترین کارگاه قالی بافی در دهه ۲۰ شمسی
در تبریز

ابوالقاسم جوان در تبریز در دهه ۲۰ شمسی یکی از کسانی بوده که
خون کودکان آذربایجان را در شیشه می کرده است، کودکان خانواده های
فقیر تبریز در کارگاه های قالی بافی ایشان از صبح تا شب قالی می بافتند
تا شکم خود را سیر کنند کودکانی که باید پشت نیمکت می نشستند در
پشت دار قالی می نشستند و ایشان از طریق استعمار کودکان فقیر به یکی
از پادوهای استعمارگران در آذربایجان تبدیل شده بود.

کودکان فقیر به صورت متعدد از طرف استادکار تحقیر و یا مورد
ضرب و شتم قرار می گرفتند ولی نمی توانستند اعتراض کنند و درد
دلهای خود را به صورت شعر خطاب به مادران خویش می خواندند:

ای وای آنا کرخانا(گارگاه) باغریمی قان ائيله دی

ایلمه ک سالان بارماغیم بویلاری قان ائيله دی

ولی بعد از استقرار حکومت ملی در آذربایجان منافع نامشروع این
عنصر بدنام به خطر افتاد چرا که حکومت ملی آذربایجان مخالف استعمار
کودکان بود و می خواست کودکان در زمان کودکی به مدرسه بروند و
آموزش ببینند به این دلیل کارگاههای این شخص بسته شد.

ولی ابولقاسم جوان به جای اینکه به خدمت حکومت ملی درآید راه خیانت به ملت خویش را در پیش گرفت و به نوکری استعمارگران تهران در آمد و بعد از حمله ارتش به آذربایجان ایشان یکی از اراذل و اوباشی بود که جنایتهای بسیاری انجام داد و بعد از اشغال آذربایجان دوباره کارگاههای قالی بافی خود را راه اندازی کرد تا به استعمار کودکان آذربایجان مشغول شود و در سالگردهای ۲۱ آذر ایشان با دار و دسته خویش یک گروه برای رژه ترتیب می دادند و رژه می رفتند.

محمد رضا خلیلی عراقی که یکی از مجیزه نویسان ارتش در کتاب "خاطرات سفر آذربایجان و کردستان" که در سال ۱۳۲۸ از طرف ارتش چاپ شده درباره کارگاههای قالی بافی ابولقاسم جوان در تبریز می نویسد:

"کارگاه قالی بافی حاجی ابولقاسم جوان بزرگترین کارخانه قالی بافی تبریز می باشد که حدود هفتصد نفر کارگر دارد. محصولات قالی این کارخانه در تبریز درجه یکم را حائز می باشد... حاج ابولقاسم جوان همان کسی است که تابلوهای تاجگذاری را به نمایندگی از جانب اهالی تبریز بوسیله سپهبد شاه بختی به پیشگاه ملوکانه تقدیم نمود و از خدمتگزاران خوب آذربایجان می باشد و در مراسم آغاز سومین سال نجات آذربایجان فعالیت‌هایی قابل ملاحظه ای از خود نشان داد که مورد تقدیر سپهبد شاه بختی قرار گرفت"^{۱۸۶}

عکسهائی که نویسنده از ایشان و کارگاههای ایشان در کتاب آورده است همه نشان دهنده استعمار کودکان دختر و پسر است که با قیافه های

^{۱۸۶} خلیلی، خاطرات سفر به آذربایجان، ص ۴۱۴

معصومانه پشت قالی نشسته و در حال بافتن قالی می باشند و سرپرستهای کارگاه ها هم بالاسر کودکان قدم می زنند تا کودکان کم کاری نکنند و بیشترین بهره را برای ارباب داشته باشند.

حرف و حدیثها درباره ابولقاسم جوان در زمان اشغال تبریز توسط ارتش ایران بیشتر است بعضی ها حتی در مورد بی حیثیت کردن کودکان خانواده های حامی حکومت ملی آذربایجان توسط دار و دسته ایشان خبر می دهند. ابوالقاسم جوان و دار دسته ایشان کودکان این خانواده ها را با زور مورد تجاوز قرار می دادند تا در جامعه بی اعتبار شوند و نتوانند در جامعه سر خود را بلند کنند.

این جنایتکار با خوش خدمتی هائی که برای مرکز نشینان انجام داده بود از بازجوئی و محاکمه معاف بوده است و در هیچ دادگاهی به جنایتهای ایشان و دار و دسته ایشان رسیدگی نشد.

سفر شاه به آذربایجان برای ایجاد رعب و وحشت

بعد از اشغال آذربایجان ارتش ایران در عرض چند ماه تمام دار و ندار آذربایجان را غارت کرد و تمام زیرساختهائی که حکومت ملی در عرض یکسال ایجاد کرده بود از بین برد و جوی خون در آذربایجان به راه انداخت، ارتش و هواداران حکومت مرکزی میخواستند چنان ملت آذربایجان را در هم شکنند که هیچ وقت نتوانند کمر خود را راست کنند و برای همیشه به استعمارگران تهران گردن نهند، ارتش ایران و اپادی دولت مرکزی در عرض ۵ ماه چنان جنایاتی در آذربایجان انجام دادند که تاریخ آذربایجان این چنین جنایاتی را هرگز شاهد نبوده است.

محمد رضا پهلوی برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر ۶ ماه بعد از اشغال به آذربایجان سفر کرد و فریدون ابراهیمی، قهرمان افسانه ای ملت آذربایجان به جوخه دار سپرده شد تا بیشتر رعب و وحشت در آذربایجان ایجاد شود.

در طی این سفر روحانیون درباری و طرفدار شاه که در زمان فرقه همراهی بسیاری با شاه داشته اند، در تمام شهر به استقبال ایشان می‌رفتند و با دعا و صلوات بدرقه‌اش می‌کردند. این روحانیون درباری که دین و دنیای خود را با ریاکاری و دروغ گوئی بر علیه حکومت ملی فروخته بودند بار دیگر به استقبال دست نشانده استعمارگران می‌شتافتند. در زیر جریان اسقبال روحانیون درباری و طرفدار شاه از ایشان در مدرسه طالبیه تبریز از مجله آئین اسلام نقل می‌شود:

"جریان تشریف فرمائی اعلیحضرت شاهنشاهی به مدرسه طالبیه تبریز مخبر اداره از تبریز تفصیل جریان تشریف فرمائی اعلیحضرت شاهنشاه محبوب ایران را به مدرسه طالبیه که یکی از مدارس بزرگ علوم دینی تبریز است به شرح زیر گزارش می‌دهد:

روز چهارشنبه ششم خرداد ماه ساعت شش بعد از ظهر اعلیحضرت همایونی شاهنشاه محبوب ایران برای رسیدگی به وضعیت محصلین دینی به مدرسه طالبیه تشریف فرما شدند. در و دیوارهای مدرسه را از اول راسته کوچه با فرشهای ذی قیمت مفروش و مزین کرده بودند. یک سرور و شعف از این توجه ملوکانه در بین آقایان حجج الاسلام و محصلین دینی و متدینین و علاقه مندان به دیانت اسلام ایجاد شده بود که مافوقش متصور نبود. در موقع تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی پس از قربانی چندین گوسفند، آقایان حضرات حجج الاسلام شریتمداری و آقا سید حسن خوئی و حاج میرزا محمد علی انگجی و حاج سید مرتضی علم و

آقای حاج سید هادی خسروشاهی از اول کوچه شاهنشاه محبوب ایران را استقبال نمودند.

اعلیحضرت همایونی در کوچه در ضمن تشریف فرمائی پاره‌ای سئوالات به وضعیت مدرسه و طلاب از آقای حاج سید مرتضی علم می‌فرمودند و آقای سید مرتضی علم به سئوالات اعلیحضرت همایونی پاسخ عرض می‌کردند.

در موقع ورود اعلیحضرت همایونی به حیاط مدرسه مردم و طلاب با صدای بلند و متوالی صلوات می‌فرستادند و ذات مبارک شاهنشاه را دعا می‌کردند. آقای میرزا حسین حسین‌زاده خوئی از محصلین جدی و فعال طالبیه بودند آیه نور را با آواز بلند و جالب توجهی می‌خواندند. جناب آقای منصور و ملتزمین رکاب همایونی و تیمساران سپهبد شاه بختی و سرلشگر ضرابی و سرتیپ دانشور و یک عده از افسران ارشد و مامورین عالی مقام تشرف داشتند.

حضرت آیت‌الله آقای شریعتمداری به پیشگاه مبارک شاهنشاهی خیر مقدم عرض نموده و در ضمن عرض خیر مقدم چنین اظهاراتی کردند:

از طرف آقایان علماء و طلاب و مبلغین و متدینین و عموم اهالی آذربایجان عرض تشکر می‌نمایم و از خداوند متعال طول عمر و مزید شوکت و عزت ذات ملوکانه را خواهانم اعلیحضرتا. مدارس قدیمه در تاریخ هزار ساله ایران و اسلام خدمات برجسته انجام داده است. رجال دین و مملکت را برای خدمت به میهن و دیانت مقدس اسلام در آغوش خود تربیت کرده است چنانکه خاطر شریف بندگان اعلیحضرت همایونی مسبوق هستند مردان بزرگ و نامی، شاگردان همین مدارس دینی می‌باشند که صفحات تاریخ نامهایشان را ثبت و ضبط کرده و به مملکت و

عالم دیانت خدمات بزرگ و تاریخی انجام داده و در جهان مشعل دار علم و معرفت بوده اند ولی مع الاسف مدتهاست که مدارس مزبور و طلاب علوم دینیه چنانکه شاید و باید محل توجه نشده اند.

اعلیحضرتا برای مملکت چنانکه قشون مسلح لازم است قشون مصلح هم لازم است. طلاب علوم دینیه قشون اصلاح مملکت می‌باشد. اینها خادماهای مملکت و دیانت بوده شاهدوست و مملکت دوستند و قشونهای بی مواجب مملکت هستند به نان مختصری قناعت کرده‌اند. مدارس و محل سکونت طلاب چندان معمور و آباد نیست با این زحمات طاقت فرسا امرار معاش می‌کنند. مع ذالک در خدمت مملکت و دیانت کوتاهی ندارند و اجر و مزد و پاداش نمی‌خواهند. فقط انتظار و تقاضا دارند به تناسبی مقام خدمتشان مورد توجه ملوکانه واقع شوند و حقیقتا تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی به مدرسه طالبیه موجب بسی امتنان و تشکر است و این تفقد شاهانه دلیل بر این است که این قسمت خادمین امین و مملکت نیز محل توجه به خصوص قرار خواهند گرفت.

از اعلیحضرت همایونی تمنا داریم که طلاب علوم دینیه و مبلغین و مدارس قدیمه و کلیه بناهای دیانتی و مظاهر دیانت و عالم، مورد اهمیت و توجهات مخصوص ملوکانه قرار گیرد. حتمی است بعضی از آقایان علماء که شرف حضور دارند و نتوانسته اند از این فیض عظمی بهره مند شوند بسیار متاسف خواهند شد زیرا چون از تشریف فرمائی همایونی ما دیر خبردار شده ایم لذا نتوانسته ایم چنانکه شایسته مقام شاهنشاهی است وسایل پذیرائی را فراهم بیاوریم بی نهایت متاسف و شرمنده هستیم و قهرا به آقایان هم دیر خبر رسیده است که نتوانسته اند افتخار شرفیابی حاصل نمایند.

اعلیحضرت همایونی، سئوالاتی راجع به عده مدارس و طلاب و مساجد و مدرسه طالبیه فرمودند که جواب آنها هم عرض شد. بعده تمام عرایض حجه الاسلام آقای شریتمداری را تصدیق فرموده و وعده سریع همه گونه مساعدت و پشتیبانی را داده اند و فرمودند بلی هر طلبه در نوبه خود یک افسری است که به خدمت دین و مملکت مشغول است باید از این طبقه پشتیبانی و بیش از پیش از علوم دینی تقویت شود آقایان حجج الاسلام که شرف حضور یافته بودند مورد الطاف و مرحام شاهنشاهی محبوب خود گردیدند.

ساعت ۷ اعلیحضرت همایونی در میان احساسات شاه دوستانه آقایان حجج السلام و محصلین دینی و مدعوین و تماشاچیان از مدرسه مراجعت فرمودند. حین حرکت موکب شاهنشاهی سایر آقایان حجج الاسلام نیز به فیض شرفیابی نائل شدند و تا یکساعت مردم اظهار احساسات کرده و ذات مبارک شاهنشاهی را دعا کردند.

عبدالله دوگچی - تبریز " ۱۸۷

سراب به استقبال آزادی آذربایجان می‌رود

شهر سراب به دلیل نزدیکی به آذربایجان شمالی و داشتن افراد تحصیل کرده که در باکو و قفقاز زندگی و تحصیل کرده بودند و از ظلم و جور خانها و ایادی آنها و شاهان وابسته به بیگانه به تنگ آمده بودند جهت مبارزه برای آزادی آذربایجان دست در دست برادران و خواهران خود در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان، دسته دسته به فرقه دمکرات پیوسته و بر علیه خانها و ظلم ژاندارم ها دست به مبارزه زدند و برای پاره کردن زنجیرهای استعمار و استبداد دوشادوش برادران خود به مبارزه برخاستند. آنها بیشترین شهید راه آزادی را هم تقدیم آذربایجان کردند.

تشکیل فرقه دمکرات در سراب

بعد از اعلام رسمی فرقه دمکرات در تبریز جهت تعیین سرنوشت ملت آذربایجان و رسیدن به آزادی، رهبران فرقه نمایندگانی را جهت تشکیل دفاتر فرقه دمکرات به دیگر شهرهای آذربایجان فرستادند. در تاریخ ۱۳۲۴/۶/۲۷ با توجه به تقاضای مالکین و اهالی سراب فرقه دمکرات در سراب تشکیل می‌شود و افراد زیر جهت اعضای کمیته معرفی می‌شود:

۱- مهدی هاشمی (سید مهدی هاشمی بعد از اشغال آذربایجان دستگیر و بعد مدتی زندانی تبریز و بندرعباس بعد از بیست سال در سال ۱۳۴۵ آزاد می‌شود عاقبت وی در سال ۱۳۷۹-۱۳۸۰ در تهران درگذشت و در بهشت زهرا دفن گردید ۲- اسماعیل قضائی ۳- ابوالحسن واقف ۴- عزت علی اصغری ۵- فخرالدین مهاجری ۶- اشرف معالی ۷- رضا نصرتی^{۱۸۸}.

نمایندگان سراب در مجلس ملی آذربایجان

نمایندگان سراب در مجلس ملی آذربایجان افراد زیر بودند و سهمیه سراب برای مجلس ملی چهار نفر بود:

۱ - غلام یحیی دانشیان ۲- یوسف عظیمیا ۳- ابوالحسن واقف ۴- محمود غزنوی (از روستای میر کوه سلطان)

^{۱۸۸} نیکبخت - رحیم، فرقه دمکرات در سراب

آزادی سراب

شهر سراب بدون برخورد شدید نظامی آزاد شد و فقط عده‌ای از ژاندارمهای هوادار استعمارگران در تهران، که دست پروده آنها بودند در پاسگاه ژاندارمری تسلیم نمی‌شدند که آنها هم با مقاومت فدائی‌ها تسلیم شدند و سراب در ۲۰/آذر/۱۳۲۴ به دست حکومت ملی افتاد.

بعد از آزادی سراب به نوشته رحیم نیکبخت در کتاب فرقه دمکرات در سراب افراد زیر امور شهر را به دست می‌گیرند.

"...بعد از تصرف شهر، میر فاضل غفاری از اهالی کاغذکنان فرماندار سراب می‌شود و علی مردان اوغلی ابی به ریاست شهربانی، ممی صادقی به فرماندهی فدائی‌ها، میر قاسم چشم آذر به دبیر کلی کمیته مرکزی و بلال صومالی زاده به سرپرستی سازمان جوانان فرقه منصوب می‌گردند. برای جلب رضایت مردم، برخی از سران شهر دو ماه بعد عوض می‌شوند و جاوید از اهالی زنجان به فرمانداری سراب منصوب می‌گردد"^{۱۸۹}.

در آزادی شهر سراب فرماندهان فرقه به نامهای غلامرضا جاویدان و علی مردان اوغلی ابی نقش مهمی داشتند.

کمیته زنان فرقه در سراب

زنان در زمان فرقه دمکرات آذربایجان برای گرفتن حقوق طبیعی خود دست به کار شدند و در هر شهری کمیته زنان فرقه را تشکیل دادند و در سراب هم این کمیته تشکیل شد مهتری همسر حبیب سودی از اعضای فرقه، مسئول تشکیلات زنان بود و زن محبوب خوش کلام از فرماندهان فدائی به نام افروز در سمت معاون مهتری فعالیت می‌کرد.

^{۱۸۹} نیکبخت، رحیم، فرقه دمکرات در سراب- ص ۱۲۶

سراب در خون و آتش

ارتش ایران به هر شهری که پا می‌گذاشت و حتی قبل از ورود، به دلیل حمایت‌هایی که از ایادی خانها و دست پرورده استعمارگران می‌کرد آتش فتنه را روشن می‌کرد و برای سراب هم چنین شد. قتل و کشتار توسط طرفداران حکومت وابسته به استعمارگران در تهران قبل از ورود ارتش آغاز شده بود و بعد از آمدن ارتش هم به صورت سیستماتیک ادامه یافت.

رحیم نیکبخت در کتاب فرقه دمکرات در سراب می‌نویسد:
"...با انتشار خبر فرار اعضای اصلی فرقه دمکرات، عده ای به خانه های آنها در شهر و روستاها ریخته و آنچه یافتند بردند، این امر در حافظه تاریخی معمرین سراب به خوبی باقی مانده است. در غارت خانه محبوب ذغالها را نیز بردند و گویا متعرض زن و دختر او نیز شدند. چنین اموری در روستاها نیز روی داد."

اراذل و اوباش شهر سراب

با توجه به برنامه ارتش جهت قتل و کشتار ملت آذربایجان توسط ایادی حکومت تهران قبل از رسیدن ارتش و تاخیر عمدی در ورود به سراب اراذل و اوباش شهر را به دست گرفتند. در کتاب «فرقه دمکرات در سراب» چنین می‌خوانیم:

"... رسیدن ارتش به شهر سراب دو سه روزی طول کشید. در این فاصله انجمن شهر مرکب از آقایان اسدا... شاکي، يحيی نعيمی، ممی زينال زاده، اکبر شيدائی و حيدر شفيعی به اداره شهر پرداختند"^{۱۹۰}

جنایت در روستاهای سراب

بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش جنایت، قتل و غارت همه جا را فرا گرفت و در روستاها هم ادامه داشت و این امر در سراب نمود بیشتری داشت. آقای علی مصدقی که از فدائیان بوده واهل روستای «ساری قیه» در سراب بوده در خاطرات خود چنین می گوید:

"...چهار پنج روز از متلاشی شدن فرقه می گذشت که صبح روز سر و کله اوباش به روستا پیدا شد آنها به جان مردم بدبخت افتادند و خانه کسانی که با فرقه ارتباط داشتند غارت کردند و افراد فرقه را زیر شکنجه گرفتند و اسب مرا به غنیمت بردند. مهاجمین به روستا از ایل شاهسون و از افراد مجیدخان از مالکین روستای ساری قیه بودند. من مخفی شدم... در روستاهای دیگر هم اعمالی از این قبیل روی داد..."^{۱۹۱}

تشکیل دادگاه زمان جنگ

ارتش ایران که برای حفظ امنیت آمده بود خود به بزرگترین دشمن ملت و فرزندان ملت تبدیل شده بود و تمامی آزادیخواهان را در هر جا که پیدا می کرد در دادگاه زمان جنگ محاکمه می کرد و در سراب هم به

^{۱۹۰} نیکبخت، رحیم، فرقه دمکرات در سراب

^{۱۹۱} ملازاده، حمید- رازهای سر به مهر، صص ۹۵-۹۶

دلیل وجود آزادیخواهان بیشتر، برای به دار کشیدن فرزندان ملت این دادگاه تشکیل شد.

رحیم نیکبخت در این باره می‌نویسد:

"... بعد از استقرار ارتش در سراب، موج دستگیری فدائیان مخفی شده و اعضای فرقه آغاز شد و برای رسیدگی به اتهامات و جرمهای آنان دادگاه زمان جنگ نیز در شهر تشکیل گردید."^{۱۹۲}

آتش زدن خانه آزادیخواهان

ایادی و هواداران حکومت تهران با حمایت ارتش و خانها، خانه های آزادیخواهان را به آتش می‌کشیدند تا از این طریق رعب و وحشت در میان مردم ایجاد کنند و علاوه بر این، انتقام شدیدی از آزادیخواهان بگیرند. در این مورد خانه محبوب خوش کلام توسط این افراد به آتش کشیده شد و زن و دختر ایشان مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

رحیم نیکبخت می‌نویسد:

"خانه محبوب خوش کلام در روستای اسفستان بعد از شکست فرقه دمکرات و کشته شدن وی توسط افرادی به آتش کشیده شد."^{۱۹۳}

آویزان کردن جنازه در خیابان

جنایات ارتش ایران و حامیان آنها در آذربایجان وحشتناکترین جنایاتی بوده که در تاریخ آذربایجان اتفاق افتاده است. آذربایجان در هیچ

^{۱۹۲} نیکبخت، رحیم، فرقه دمکرات در سراب، ص ۱۷۱

^{۱۹۳} همان، ص ۱۷۳

دوره ای از تاریخ چنین جنایات دهشتناک ندیده است حتی در زمان اشغالگران روسیه هم چنین روزهائی ندیده بود.

آنان که دم از اسلام می‌زنند و فرقه را به ضدیت به اسلام محکوم می‌کنند چگونه می‌توانند این جنایات را توجیه کنند، آنان که مردم را به نام دین با ریاکاری و به دروغ بر علیه فرقه تحریک می‌کردند در جنایات این افراد شریک هستند و دست آنان هم خون آلود است در هر لباسی که باشد باید شناخته شوند.

محبوب خوش کلام آزادیخواهی بود که برای آزادی سرزمینش مبارزه می‌کرد و در این راه هم شهید شد، اما شهید شدن او به دست هواداران خانها، شاه پرستان و افراد وابسته به حکومت وابسته به استعمارگران در تهران واقعا دهشتناک بوده است.

رحیم نیکبخت در مورد نحوه شهید شدن محبوب خوش کلام در کتاب «فرقه دمکرات در سراب» به نقل از معمرین سراب چنین می‌نویسد:

"برخی از اعضای رده بالای فرقه دمکرات در شهر سراب به هنگام دستگیری مورد ضرب و شتم مردم و مامورین حکومتی واقع شدند. در این میان فرمانده خوش کلام که در منزلش واقع در روستای اسفستان مخفی و دستگیر شد به درخواست جمع کثیری از مردم که جلوی فرمانداری اجتماع کرده و در صدد رساندن او به سزای جنایاتش بودند در اختیار آنان قرار گرفت. مردم خشمگین وی را چنان به شدت با چوب، چماق و سنگ زدند که بیهوش شد بعد محبوب را روی زمین کشیدند و در این حال نیز کتک زدن او متوقف نشد، سرتاپای محبوب خونین و مالین بود. فردی نیز که پوتین بر پا داشت هر از چند گاه روی شکم او می‌پرید. چون او را از پا می‌کشیدند، لباس هایش جمع شد و بدن لختش سائیده و

پوستش کنده شد و خونریزی زیادی کرد فرد دیگری سنگ بزرگی آورده بر سر او کوفت که جمجمه اش شکست و کشته شد. همچنان جنازه او را کشیده در چهار راه اصلی شهر از پایش آویزان کردند. گویا جسد او یکی دو روز به همان صورت باقی ماند...^{۱۹۴}

موسی ابدالی که این جنایت را تعریف کرده در آن زمان کودکی بیش نبوده اضافه می‌کند. من سن زیادی نداشتم با دیدن وضع فجیع جنازه محبوب چنان ترسیدم که سه چهار روز از خانه بیرون نیامدم.^{۱۹۵}

دستگیریهای گسترده در سراب

دستگیریهای گسترده قبل و بعد از ورود ارتش به سراب در شهر سراب شروع شده بود. اگرچه اسناد دولتی به دستگیری ۱۵۶ نفر اشاره دارد ولی دستگیریها بیشتر از اینها بوده است. حتی بعضی از خانها در روستاها افراد بیگناهی را دستگیر و شهید کرده اند و حتی حامیان ارتش بر اساس شهادت نامه‌های دروغین و غرض ورزانه، افراد بسیاری دستگیر و اعدام کرده بودند.

در این میان شهادت نامه دروغین هواداران ارتش در روستای «سنزیق» در مورد هشت نفر از فدائیان که بعدا شش نفر از آنها اعدام شدند قابل تامل است که معلوم می‌شود ارتش برای اعدام آنها هیچ سندی نداشته و فقط به اتکا شهادت نامه دروغین افراد اهالی «سنزیق» آنها را اعدام کرده اند.

^{۱۹۴} همان، ص ۱۷۲

^{۱۹۵} همان، ص ۱۷۲

سندی در کتاب «فرقه دمکرات در سراب» آورده شده که گویای این است، گویای این مساله است که این شهادت نامه غرض ورزانه بوده است، این شهادت نامه چنین است:

"مقام محترم افسران دولت ایران. محترماً معروض می‌دارد هشت نفر از ده سنزیک از غائله شهریور شب وروز به ضد دولت وطن دست و پا می‌کردند [جدیت می‌کردند]. آن وقت در چمن عسکرآباد [روستای نزدیک در شرق سنزیک که محل تولد و رشد غلام یحیی دانشیان بود] مسلح شدند و به (روستای) مهین رفتند از آنجا به خلع اسلحه ژنادرها و رئیس ژاندامریها و رئیس پادگان اشتراک کرده و [آنها را بعد از دستگیری] از مهین بردند و بر قتل ژاندارها و رئیس پادگان اشتراک کرد. بعداً در قیام تبریز [تصرف تبریز در ۲۱ آذر ۱۳۲۴] حاضر شدند و در قره داغ به قتل و غارت اشتراک کرده و هم در خمسه [زنجان] به فضاهیات [اعمال شنیع و جنایات] مرتکب شده و ضد دولت و وطن اشتراک کرده این متجاسرین از خدا و رسول حیا نکرده. اسامی هشت نفر درج می‌شود. ۱- محمود اسماعیل ۲- محمد حسن اسماعیل ۳- محمد آقا بشیر ۴- علی محمد خانکشی ۵- اسمعلی قلندر ۶- اژدر رحمان ۷- اسماعیل و میکائیل یحیی که فراری هستند. اسامی امضاء کنندگان: میر عباس ساعدی، علی اکبر موسوی [مولوی؟]، آقا مرادی، علی آقا نایی، علی اصغر قرشی، خلیل میرزائی، بشیر میرزائی، مجتبی احمد زاده، نجف ناطقی، اروج اسلامی، محبوب عظیمی، محمد سید پور، حاجی زاده، کدخدای رسمی ده سنزیک میر بهلول رفیعی مراتب فوق و اظهارات کنندگان را تصدیق می‌نماید.

محل امضاء و انگشت^{۱۹۶}

رای دادگاه زمان جنگ سراب در مورد افراد مذکور چنین صادر شد:

"پرونده اتهامیه شش نفر غیر نظامیان بالا که دادستان دادگاه به جرم سلاح از لحاظ به هم زدن اساس حکومت به استناد ماده ۳۱۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش تقاضای مجازات نامبردگان را نموده است مورد مطالعه هیات دادگاه [قرار گرفت]. پس از بررسی و مذاقه اوراق پرونده اتهامیه و مدارک و دلایل موجوده آن و اظهارات مطلعین در محضر دادگاه ادعای دادستان را درباره هر شش نفر متهمین موسوم به اژدر فرزند رحمن شهرت شافعی و محمد فرزند بشیر شهرت بشیری و میر محمود ، میر اسماعیل شهرت محمودی و اسمعیلی فرزند قلندر شهرت عمرانی سنزیقی وارد دانسته و به اتفاق آراء نامبردگان را به جرم قیام مسلحانه به منظور به هم زدن اساس حکومت مرکزی بنا بر مواد ۳۱۷-۳۱۹ قانون دادرسی و کیفری ارتش به مجازات اعدام محکوم می‌نماید.

رئیس دادگاه زمان جنگ سراب سرهنگ احمد نخجوان {امضاء}

دادرسان: ۱- سرهنگ احمد طاهر نیا {امضا} ۲- سرهنگ حسینقلی

بزرگ امید {امضاء} دادستان دادگاه سرهنگ شریف الدین

قهرمانی {امضاء} و کیل دادگاه سروان عبدلعلی تفرشی ۱۳۲۶/۳/۱۶^{۱۹۷}"

بعد از اشغال آذربایجان به دستور مستقیم محمدرضا پهلوی (شاه)

محکومین به اعدام از اعضای فرقه دمکرات حق تجدید نظر نداشتند چرا

که در ادامه این سند چنین آمده است:

^{۱۹۷} فرقه دمکرات در سراب ص ۱۷۶

"طبق امریه شماره ۸۴۹-۳/۱۰-۲۵ فرماندهی نیروی سابق مراغه و فرماندهی لشکر ۳ آذربایجان به فرمان مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رای صادره در مورد این قبیل متهمین که در این نوع دادگاهها محکومیت حاصل می‌نمایند بدون تجدید نظر بوده و بایستی فوراً به موقع اجرا گذارده شود. رئیس دادگاه زمان جنگ سراب سرهنگ احمد نخجوان {امضاء}، دادستان دادگاه سرهنگ قهرمانی {امضاء}

- ابوالحسن واقف که سه سال فرماندار بود بعد از دستگیری بعد از دو سال حبس، آزاد شد.

- میررحیم نوعی فرماندار بعدی سراب بعد از دستگیری اعدام شد.

اعدام های گسترده در سراب

بعد از اشغال سراب توسط ارتش اعدام‌های گسترده به وسیله دادگاه‌های نظامی شروع شد. در این مورد استاندار وقت آذربایجان بعد از اشغال در نامه‌ای محرمانه به وزارت کشور در تاریخ ۱۳۲۶/۶/۳۱ چنین می‌نویسد: "عطف به نامه شماره ۲۹۶۱-م-۱۳۲۶/۶/۱۴ طبق گزارشات شهربانی سراب به استناد نامه‌های فرمانداری نظامی سراب، دادگاه‌های مربوطه ۲۴ نفر زندانی متهم به همکاری با متجاسرین تاکنون با تشریفات قانونی در سراب به دار آویخته شده‌اند. اینک صورت اسامی آنها برای استحضار ارسال و من بعد نیز به محض وصول گزارش به عرض خواهد رسید. رئیس شهربانی آذربایجان، دانشور سرتیپ دانشور. رونوشت با رونوشت مربوطه، عطف به نامه شماره ۱۰۵۸۹-ن-۱۳۲۶/۶/۵ به وزارت کشور ایفاد می‌گردد. استاندار آذربایجان (امضاء)

صورت اسامی ۲۴ نفر متهمین که اعدام شده اند. ۱- اژدر فرزند رحمن (شهرت) شافعی ۲- محمد بشیر بشیری ۳- محمود اسماعیل چنگی ۴- علی محمد خانکشی دست آموز ۵- میر محمد حسین میر اسماعیل محمودی ۶- اسماعیل قلندر عمرانی ۷- اسماعیل محمود ابراهیمی ۸- محمد کاظم دژلکا ۹- حضرقلی مهدی اجلالی ۱۰- محمد عبدا... تاموزی ۱۱- یحیی ممی سرابی ۱۲- محرم ابی ستاری ۱۳- علی خانعلی فدائی ۱۴- کریم حسین بزوی ۱۵- هلال عبدالحسین هلالی ۱۶- میر رحیم میر علی اکبر نوعی ۱۷- روح ۰۰۰۱ حبیب حسنی ۱۸- صمد محمد محمدی افزون ۱۹- اسماعیل جهاننیده ۲۰- عوض حسین پور ۲۱- سید حسن جلالی ۲۲- حسین صافی ۲۳- محمد حسین داراق خلیل داراق ۲۴- علی ستار جدی^{۱۹۸۱}

روزنامه اطلاعات هم می‌نویسد:

"سراب ۷ مرداد- چهار نفر از متجاسرین اسمعیل فرزند فرج جهاننیده- عیوض فرزند حسین- حسین پور حسن فرزند علی جلالی- حسین فرزند محمد ضیائی که در دادگاه زمان جنگ محکوم شده بودند امروز ساعت ۵ صبح ۷ مرداد اعدام شدند"^{۱۹۹}

"سراب ۲۲ مرداد- چهار نفر دیگر از متجاسرین به نام محمد حسین فرزند میر اسمعیل محمودی- اسمعیل فرزند قلندر عمرانی- اسمعیل فرزند محمود ابراهیمی بافتانی- محمد فرزند کاظم دژنگاه بی

^{۱۹۸} ص ۱۸۰

^{۱۹۹} روزنامه اطلاعات- ۱۳۲۶/۵/۱۰

جندی که در دادگاه زمان جنگ محکوم شده بودند امروز ۲۲ مرداد ساعت ۵ صبح به دار آویخته شدند.^{۲۰۰}

"سراب ۲۶ مرداد- ده تن از بزهکاران به نام میر رحیم نوعی- کریم یزدی سرابی- علی بافتانی- محمود ابرغانی صمد شیخ- سر چینی- بخش سرچینی- جعفرقلی رازلیقی- محرم سهرابی- بلال هلالی اناقزی و روح... سرخه ریزی که در دادگاه زمان جنگ محکوم شده بودند روز ۲۳ مرداد با تشریفات قانونی در سراب به دار مجازات آویخته شدند"^{۲۰۱}

"سراب ۲ شهریور- محمد حسن اوغانی سردسته متجاسرین امروز (۲ شهریور) ساعت ۵ صبح حکم مزبور به موقع به اجرا گذاشته شد"^{۲۰۲}

اعدام برای ایجاد وحشت و انتقام

ارتش ایران در سراب اعدام را وسیله‌ای برای انتقام از ملت آذربایجان قرار داده بود و همچنین برای ایجاد وحشت بیشتر، از اعدام متهمین به عنوان وسیله‌ای برای بر هم زدن امنیت روانی مردم استفاده می‌کردند.

برای این کار روزی چهار نفر از آزادیخواهان را برای ایجاد وحشت در چهار سوی یک چهار راه اعدام می‌کردند.

رحیم نیکبخت به نقل از معمرین سراب در این مورد چنین می‌نویسد:

^{۲۰۰} روزنامه اطلاعات- ۱۳۲۶/۵/۲۴

^{۲۰۱} روزنامه اطلاعات- ۱۳۲۶/۵/۲۶

^{۲۰۲} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۶/۶/۴

"به گفته معمرین سراب، هر صبح زود، چهار نفر از محکومین به اعدام را در چهار سوی، چهار راه اصلی شهر به دار می‌آوریکتند".^{۲۰۳}

رامتین در مراغه اعدام شد

محمد علی رامتین سرگرد فرقه دمکرات اهل روستای ابرغان سراب متولد ۱۲۸۶ بعد از دستگیری در دادگاه زمان جنگ مراغه در تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۱۶ اعدام شد.

تبعید یان سراب در آذربایجان شمالی

بسیاری از اعضای فرقه دمکرات بعد از اشغال آذربایجان به آذربایجان شمالی رفتند و در آنجا ساکن شدند. این افراد و بیشترشان در شهر آغدام ساکن شده بودند که متأسفانه بعد از فروپاشی شوروی باز خانه هایشان توسط جنایتکاران ارمنی مورد تجاوز قرار گرفت و اشغال شد و دوباره مورد ظلم و تبعید قرار گرفتند و طعم تلخ خانه بدوشی را دوباره چشیدند.

رحیم نیک بخت می‌نویسد:

"... در جنگ قره باغ محل سکونت جمع زیادی از مهاجرین ایرانی (از جمله شهر آقدام و روستاهای تابعه که از مراکز اصلی اماکن پناهنده‌های سرابی بود) توسط ارتش ارمنستان به اشغال در آمد و آن گونه که خبر آن رسیده خانه هایشان را با بلدوزر تخریب و از بین برده اند".^{۲۰۴}

^{۲۰۳} نیکبخت ص ۱۸۰

^{۲۰۴} نیکبخت ص ۱۸۳

اورمیه به سوی آزادی می‌رود

اعلامیه ۱۲ شهریور روح آزادی خواهی درملت آذربایجان را، چنان به هیجان در آورده بود که همه ملت می‌خواستند یکبار برای همیشه از یوغ استعمارگران آزاد شوند و مردم اورمیه هم برای درهم شکستن زنجیرهای استعمار دست به دست برادران و خواهران خود در تبریز و دیگر نقاط آذربایجان داده بودند و مطالبات بر حق ملت آذربایجان در هر کوی و برزن درشهر اورمیه به صدا در آمده بود. اما رسیدن به آزادی در شهری که پادگان آن در دست فردی به نام سرهنگ زنگنه بود آسان نبود. به همین دلیل آزادی اورمیه کمی با تاخیر از شهرهای دیگر آذربایجان صورت گرفت و اورمیه برای آزادی، شهدای زیادی را تقدیم آذربایجان کرد. چرا که سرهنگ زنگنه که فرمانده پادگان اورمیه بود تسلیم اراده ملت آذربایجان نمی شد و به جنگ مردم اورمیه آمده بود و

به دلیل مقاومت مردم اورمیه و اطراف، ایشان به ترکیه گریخت و شهر اورمیه آزاد شد و شهر اورمیه هم به جمع حامیان تشکیل حکومت ملی در آذربایجان پیوست.

در کتاب گذشته چراغ راه آینده درباره مبارزه مردم اورمیه با زنگنه چنین می‌خوانیم:

"تقریباً در روز ۲۵ آذرماه اورمیه از طرف دمکراتها محاصره شهر شروع شد دمکراتها هم از شهر بیرون می‌رفتند و به «فدائیان» اطراف شهر می‌پیوستند، شهر تا شعاع یک کیلومتری و اطراف آن در دست «زنگنه» بود زنگنه وقتی وضع را وخیم دید شاید با صلاحدید بعضی از مقامات در صدد بر آمد که مردم را مرعوب سازد و برای این نقشه چند تانک به دهات «چهار باش» و «سنگر» فرستاد و در آنجا ۹ نفر کشته و ۱۱ نفر رخمی شدند و لازم به توضیح است که در میان کشتگان چند نفر بچه و دختر کوچک بودند سرهنگ زنگنه نتیجه‌ای که از این عمل گرفت این بود که پنج ده را از اهالی خالی کردند."^{۲۰۵}

و در ادامه درباره جنایتهای ژاندارمها در روستاهای اطراف اورمیه در این کتاب می‌خوانیم:

"ژاندارمها در آبادی «تورپاق قلعه» دست به عمل زشت و تنفرانگیزی زدند که اثر بسیار بدی در میان برادران آسوری داشت. به این معنی که امنیه‌ها عده‌ای از کشته‌های فدائیان را در تورپاق قلعه که بیشترشان آسوری بودند به وضع فجیعی تکه-تکه کردند، بعد که احساس

^{۲۰۵} گذشته چراغ راه آینده، ص ۳۱۴

می‌کنند که ممکن است این عمل سبب هیجان برادران آسوری شود هر
تکه را زیر خاکی پنهان کردند...^{۲۰۶}

تشکیل کمیته ولایتی فرقه در اورمیه

بعد از آزادی اورمیه محمد امین آزاد وطن که به دلیل مبارزاتش از
اورمیه به زنجان تبعید شده بود و در شهرداری زنجان کار می‌کرد به
اورمیه بازگشت و به عنوان صدر فرقه دمکرات اورمیه انتخاب شد.
مردم اورمیه به پشتیبانی فرقه برخاست و از حکومت ملی
آذربایجان بیشترین حمایت را انجام دادند و با همبستگی خاصی به حمایت
از آزادیخواهان آذربایجان برخاستند. اگر چه شرایط خاص اورمیه انرژی
حکومت ملی را می‌گرفت ولی مردم اورمیه توان خود در حمایت از
برادران خود نشان دادند.

علاوه بر این در زمان حکومت ملی، اورمیه بعد از تبریز به مرکز
فرهنگی آذربایجان تبدیل شده بود و چندین روزنامه به زبان ترکی و
موسسات موسیقی در این شهر به کار خود ادامه می‌داد.

صدای چکمه های خونین

در حالی که اورمیه و مردم صلح دوست این شهر با رویاهای اورمیه
پیشرفته به خواب می‌رفتند اما از دور صدای چکمه های خونین به گوش
می‌رسید. این افراد به همراه ایادی خانها و شاهپرستان می‌خواستند دوباره
این شهر را به یوغ استعمارگران تهران در آورند.

^{۲۰۶} گذشته چراغ راه آینده- ص ۳۱۴

طرفداران حکومت مرکزی در آذربایجان به دلیل داشتن منافع نامشروع در آذربایجان در همه شهرها وجود داشتند و در زمانی که حکومت ملی در قدرت بود آنها در لانه‌های خود خزیده بودند ولی با حمله ارتش به آذربایجان آنها از دخمه‌های خویش بیرون آمده و شروع به قتل و غارت کردند.

علی دهقان در مورد قتل و عام اورمیه می‌نویسد:

"...از اقدامات اولیه میهن پرستان (!!!) یکی دستگیری سران دمکراتها بود که آنها را از منازل و جاهائیکه مخفی شده بودند بیرون آورده در استانداری جمع کردند. افرادی که در استانداری نگهداری می‌شدند عبارت بودند از: آزاد وطن رئیس فرقه دمکرات رضائیه، عباس فتحی معاون و مشاور وی، محمد علیخان مویدزاده، بهرام نابی، دکتر به‌به دندانساز، یکانی از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود همچنین جیو درشکچی و عده ای از سران دمکراتهای رضائیه بودند.

وقتی نزدیک شدن قوای دولتی معلوم شد اهالی برای اینکه خودشان سزای سران دمکراتها را که دستگیرشان کرده بودند داده باشند تصمیم گرفتند نصرت نظام احمدی، حاجی غلام فقهی (از ملاکین اورمیه) به وضع آنها رسیدگی نمایند و مجازاتشان را تعیین کنند، چون در آن موقع احساسات بر منطق غلبه داشت لذا حاجی نصرت نظام احمدی حکم آنها را شفاها صادر می‌کند و یکی از شبها ۲۳ تا ۲۶ آذر دستور اجرای حکم صادر می‌شود.

معروف است احمدی این عبارت را در مورد آنها بکار می‌برد: "ببرید

آنها را راحت کنید!"

آقایان مجاهد برزگر، حسین لطفی، رشید قره لر، حسین برزگر همه آنها را شبانه سوار درشکه نموده در جنوب شهر خارج از آبادی توتستانی

است که به علت گود بودن آن اراضی نسبت به اطراف به (چوخور باغچه) یا (توتستان گود) معروف است آنها را به همان محل می‌برند و همگی را تیرباران می‌کنند. روز بعد ایوب شکبیا رئیس فرهنگ را نیز که با خانواده خود در منزل بزرگ مخفی شده بود بیرون آورده در همان محل تیر باران می‌کنند.^{۲۰۷}

قتل و غارت در اورمیه توسط شاهپرستان و ایادی خانها پایانی نداشت در این مورد احمد کاویانپور در کتاب «تاریخ رضائیه» می‌نویسد:
"...مردم (ایادی خانها) با دسته‌های چند نفره به خانه‌های دمکراتها حمله کرده و در ظرف چند دقیقه آنها را دستگیر، کنار دیوار قرار داده با چند گلوله به زندگانش خاتمه می‌دادند. سران آنها را دستگیر کرده و زندانی می‌نمودند و شبانه دسته دسته آنها را بیرون شهر برده تیرباران می‌نمودند."^{۲۰۸}

روزنامه اطلاعات درباره تعداد افرادی که توسط طرفداران حکومت تهران در اورمیه کشته شده اند چنین می‌نویسد:

"در روز ۲۱ آذر وقتی سران فرقه می‌فهمند کار آنها خراب است و در صدد فرار بر می‌آید دو نفر از جوانان رضائیه اسلحه دو نفر از فدائی‌ها را بزور گرفته و با همین وسیله موفق می‌شوند که تدریجا نفرات دمکراتها را خلع سلاح نموده و بالنتیجه ۸۹ نفر از سران فرقه را دستگیر و فردای همان روز در خارج از شهر یک مرتبه تیر باران می‌نمایند."^{۲۰۹}

^{۲۰۷} دهقان، علی، سرزمین زردشت، ابن سینا، ۱۳۴۸- ص ۷۹۰

^{۲۰۸} کاویانپور، احمد، تاریخ رضائیه، انتشارات آسیا، تهران، ص ۲۰۹

^{۲۰۹} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۲۸

علاوه بر این ایادی حکومت مرکزی ساختمانها و ادارات دولتی را اشغال و غارت می‌کنند در این باره احمد کاویانپور در کتاب تاریخ رضائیه می‌نویسد:

"...سربازخانه ها و ادارات و ساختمانهای دولتی به تصرف قیام کنندگان غیر نظامی در آمد".^{۲۱۰}

دستگیری ها در اورمیه

بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران، دستگیریهای گسترده توسط ایادی آنها در آذربایجان صورت گرفت و در اورمیه هم عوامل حکومت مرکزی بسیاری از آزادیخواهان را دستگیر کردند. روزنامه اطلاعات یک مورد از دستگیریها را چنین بیان می‌کند:

"رضائیه ۲۲ دیماه: آقای ضیاء رئیس دفتر کمیته و سر دسته متجاسرین که فراری بود بوسیله رئیس آگاهی آقای تدین دستگیر شد و اکنون پرونده او تکمیل می‌شود. منزل جبرائیل بابایان در حضور کمیسیون مرکب از آقایان تدین رئیس آگاهی و علی بهرام نماینده کمیسیون شهر و نماینده دژبان و کلاتتری مورد بازرسی قرار گرفت. جبرائیل و پسرش وارطان که از ماجراجویان درجه یک بودند دستگیر شدند".^{۲۱۱}

همچنین روزنامه اطلاعات در ادامه دستگیریهای گسترده در اورمیه اسم نفرات زیر را هم ذکر می‌کند:

^{۲۱۰} کاویانپور، احمد، تاریخ رضائیه، انتشارات آسیا، تهران، ص ۲۰۹

^{۲۱۱} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۲۶

"بایرام مهاجر فرزند حاجی علی بابا، علی مهاجر پسر حیدر و باباجان فرزند یادگار و هارطون نام که در رضائیه از فعالین متجاسرین بود و خود را مخفی کرده بودند دستگیر شدند." ۲۱۲

روزنامه اطلاعات در ادامه در مورد دستگriهای می‌نویسد: "آقای سرهنگ داروغه رئیس سابق شهربانی رضائیه که به جرم سستی در انجام وظیفه و همکاری با متجاسرین در دادگاه زمان جنگ تحت تعقیب و به دو سال زندان محکوم شد." ۲۱۳

کمیسیون تصفیه در اورمیه

این کمیسیون به ریاست آقایان حاجی نصرت احمدی و کارمندی آقایان فقهی، منوچهری، ربانی، حمید آقازاده، محمودزاده، دکتر افشارترکمانیان، دکتر صولتی، رحمت ا... دباغ، اسمعیل فرهنگ، قاسم انتظاری، باباجان محمودی آذر، حاج بیوک برزگر و حسین افشار تشکیل شده بودند.

مامورین این کمیسیون برای کشتن افراد فدائی نفرات زیر بودند:

بیوک برزگر، علی بهرام، خسرو بوداغ سلطان، منوچهر و احمد ترابی، غلام انتظامی، حسین لطفی، بخشعلی فتحی، جمشید مرزبان، غلام قره باغی، حسین برزگر، کمال مولوی، علی تیموری، اسد جنگلی، وحید دیلمقانیان، رشید قره لر، هاشم باراندوز و محمود کاوه بودند.

این گروه بعد از دستگیری افراد زیر آنها را اعدام کردند:

۱- شاد علی فرامرزی و اللهوردی مهاجر از اعضای تبلیغات فرقه.

^{۲۱۲} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۲/۱۱ ص ۶

^{۲۱۳} روزنامه اطلاعات سه شنبه ۱۳۲۶/۶/۱۷

- ۲- آزاد وطن صدر فرقه دمکرات رضائیه
- ۳- حیدری رئیس اتحادیه کارگران فرقه
- ۴- عباس فتحی رئیس کمیسیون تبلیغات فرقه دمکرات رضائیه
- ۵- شکبیا رئیس فرهنگ رضائیه
- ۶- بهرام نابی
- ۷- «بختیار» افسر دمکرات و پسرش به دست خائنین در وسط خیابان قطعه قطعه شد
- ۸- نورا... یکانی^{۲۱۴}
- اما علاوه بر شهدائی که در بالا ذکر شد گزارشهای محرمانه شهربانی تهران از زبان یک مسافری که از اورمیه به تهران آمده تعدادی بیشتری از شهدای اورمیه را ذکر می‌کند این گزارش در ۱۰ دی ماه ۱۳۲۵ نوشته شده و لیست شهدای اورمیه در این گزارش به قرار زیر می‌باشد:
- ۱- آزاد وطن، ۲- زین العابدین ۳- فتحی ۴- نگالای ۵- ولی زاده ۶- علی اسلامبول ۷- معیرزاده ۸- محمد حیدری ۹- میر مسلم ۱۰- میرزا آقا برهانی ۱۱- رفائیل ۱۲- ابراهیم درشکچی ۱۳- بهرام بابی ایلپاشا ۱۴- حیدر پاسبان ۱۵- حسن بختیاری ۱۶- پطروس ۱۷- بهلول باربر ۱۸- شادعلی حرازی ۱۹- میرفتاح ۲۰- به به دندانساز ۲۱- میر مصطفی بزاز ۲۲- حسن تویوقچی رئیس کلانتری ۳ مرکز ۲۳- بابایوف تاجر...^{۲۱۵}

^{۲۱۴} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۲/۱۱ ص ۴

^{۲۱۵} تفرشی، مجید، گزارشهای محرمانه شهربانی (۲۶-۱۳۲۴) جلد اول

مبارز افسانه ای آذربایجان بر بالای دار

میرزا نوالله یکانی که در آذربایجان به مبارزی افسانه‌ای تبدیل شده بود بعد از اشغال آذربایجان توسط ایادی حکومت تهران دستگیر شد و به صورت انتقام جویانه مورد شکنجه قرار گرفت و به پاشنه پایش میخ کوبیدند. در محکمه چند افسر بدنام و فراری سوم شهرپور که از آذربایجان اخراج شده بودند ایشان را در دادگاه صحرایی محاکمه کردند و ایشان هم با صلابتی بی مثال دادگاه نمایشی را تحقیر کرد و این دادگاه نمایشی ایشان را به اعدام محکوم کرد.

در زیر مطلبی از دوستدارانش که لحظات رفتن ایشان به سوی چوبه دار را توصیف می‌کند ذکر می‌شود:

"...پیشروی قهرمان ما به سوی چوبه دار حماسه آفرین و تحسین بر انگیز بود با قامتی کشیده، استوار، سرافراز با قدمهای سنگین به سوی چوبه دار پیش می‌رفت در حالی که از جای جای میخ کوبی پاشنه پایش خون سرخش، آثار گامهای پر ابهت او را در روی خاک زمین گلگون می‌کرد و حماسه او را بر خاک وطن ثبت نمود ولی قهرمان، درد و مرگ را تحقیر می‌کرد به سوگندی که در جبهه های نبرد آزادی خواهانه با خون هم‌زمان خود بسته بود وفادار بود و با فریاد زنده باد آزادی به سوی مرگی افتخار آمیز رفت."^{۲۱۶}

استقبال از شاه توسط روحانیون درباری اورمیه بعد از اشغال

محمد رضا پهلوی بعد از تکمیل نسل کشی توسط ارتش ایران در خرداد ۱۳۲۶ سفری به اکثر شهر های آذربایجان داشت تا طرفداران استعمار آذربایجان و آنها که او را در این نسل کشی یاری داده بودند مورد تقدیر قرار دهد و به آنها جرات دهد تا بیشتر ملت آذربایجان را بچاپند و استعمار کنند.

محمد رضا پهلوی به هر شهری که وارد می شد طرفداران استعمار آذربایجان و روحانیون درباری به استقبال ایشان می رفتند و استقبال شایانی از او می کردند و نمک به زخمهای آذربایجان می پاشیدند.

در طی این سفر محمد رضا پهلوی در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۲۶ به اورمیه سفر می کند و از طرف روحانیون درباری مورد استقبال قرار می گیرد احمد کاویانپور در مورد این استقبال چنین می نویسد:

"... محترمین شهر و روحانیون و روسای ادارات و افسران ارشد ۴ اورمیه در این محل حضور داشتند (محل استقبال). مرحوم آقای اصولی که یکی از مجتهدین بزرگ شهر بود وقتی که آقایان علماء را حضور ملوکانه معرفی می کرد اشک در چشمش حلقه زده بود..."^{۲۱۷}

^{۲۱۷} تاریخ رضائیه ص ۲۱۸-۲۱۷

خلخال در خدمت حکومت ملی

"اینجا [سرزمین] حکومت ملی آذربایجان است"

فارسی صحبت کردن قدغن"

بایریش فولادی (از خاطرات صدقدار)

شهر خلخال در تاریخ آذربایجان خصوصا در تشکیل حکومت ملی آذربایجان نقش پر رنگی داشته و به دلیل نزدیکی به آذربایجان شمالی و همسایگی با استان گیلان همیشه با جنبشهای آزادیخواهانه همراهی داشته است و در تشکیل حکومت ملی هم خخالیها بیشترین تلاش را داشته اند. علاوه بر روشنفکران بر خواسته از خلخال، مردم این خطه هم همراه حکومت ملی شدند و به استقبال این جنبش رفتند و ایادی حکومت

مرکزی به دلیل همراهی مردم خلخال با حکومت ملی فرار را بر قرار ترجیح دادند و به سوی تهران و گیلان فرار کردند.

بعد از آزادی شهر تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان توسط فدائی‌ها و تشکیل حکومت ملی، این حکومت نمایندگانی را به شهرستانها اعزام نمود تا اهداف این حکومت را به کل ملت آذربایجان برسانند و برای خلخال هم شب ۲۱ آذر ۱۳۲۴ باریش فولادی با عده ای مسلح از طریق میانه وارد خلخال و هرو آباد گردید.

در این قسمت بخشی از مقاله آقای نظمی با عنوان «نقش منطقه خلخال در فرقه دمکرات آذربایجان» آورده می‌شود:

"با ورود نمایندگان فرقه به خلخال فرماندار، رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری وقت، ضمن گذاردن سلاحهای خود در این دو پایگاه به سوی طالش فرار نمودند و بدون کوچکترین مقاومتی شهر در اختیار حکومت ملی قرار گرفت.

محمد تقی صدقدار (ریاست دادگستری خلخال در آذر ۱۳۲۴) در این خصوص می‌نویسد: "ناگهان عصر روز ۲۱ آذر یا ۲۲ آذر ۱۳۲۴ قاصدی از تبریز به خلخال وارد شد و خبر قیام پیشه‌وری و سقوط و تصرف شهر تبریز و سایر شهرستان‌های آذربایجان در روز و ساعت معینی در حدود ظهر روز ۲۱/۹/۱۳۲۴ که این جریانات را به هنگامی که در شورای شهرستان شرکت داشتیم گزارش داد"^{۲۱۸}

نمایندگان حکومت ملی آذربایجان بلافاصله به تشکیل «کمیته ولایتی خلخال» اقدام نمودند بعد از تشکیل کمیته ولایتی خلخال منزل امیر حمدی را به عنوان دفتر کمیته انتخاب می‌نمایند و در سر درب آن

^{۲۱۸} صدقدار، محمد تقی، خاطرات، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

عبارت «کمیته ولایتی خلخال» در روز ۲۲ آذر ۱۳۲۴ نصب گردید سپس از اهالی خلخال خواسته شد به کمیته ولایتی خلخال مراجعه و کارت عضویت فرقه دمکرات را اخذ نمایند اعضای آن به شرح زیر انتخاب گردید:

- هاشم مرادی رئیس کمیته ولایتی خلخال
- میر جبار حسینی معاون کمیته
- علی نقی خان توکلی ریاست شهربانی
- بلال آزاد فرماندار خلخال
- بایریش فولادی فرمانده فدائیان فرقه
- میر حیدر عزیزی بخشدار هشجین و شاهرود

یکی از ویژگیهای جنبش ۲۱ آذر و بویژه پیشه وری، رهبر حکومت ملی آذربایجان این بوده است که عمیقا به دموکراسی، آزادی، رای مردم و برابری انسانها باور داشتند و فدائیان فرقه هم سعی می کردند فرامین رهبر خویش را به نحو احسن اجرا نمایند.

بایریش فولادی پس از انتصاب، تمامی زندانی ها را آزاد می کند و حتی به کارمندان زمان شاه دستور می دهد تا در محل سابق خویش به خدمت ادامه دهند صدقدار در این زمینه می نویسد: "...پس از سه روز همه را یکا یک از زندان آزاد کردند و بایریش فولادی فرمانده فدائیان پیشه وری به ما دستور دادند که به کار اداری خود مشغول شویم و دیگران هم به کار خود رفته و مشغول شوند..."

متاسفانه وقتی زندانیان آزاد می شوند دوباره شروع به دسیسه چینی کرده و علیه فرقه دمکرات فعالیت می کنند. خود صدقدار در این زمینه می نویسد: "...زندانیان آن روز خودمان را، به چند دسته تقسیم نمودیم و

هر سه چهار نفری جلساتی تشکیل می‌دادیم و یک نفر را رابط قرار دادیم که جریانات و تصمیمات متخذه را به هم ابلاغ نموده و اطلاع دهیم. منظور از این تشکیلات و اجتماع این بود که بتوانیم افراد طرفدار خود را جمع آوری نموده و با توجه به مسلح بودن آقایان کریم صولتی و امیدپور و چند نفر از شاهشونهای وطن دوست و عده ای از رعایا که ذاتا مخالف با مرام حزب توده بودند بتوانیم علیه قوای بایریش فولادی و قزلباش جنگ و گریز نمائیم تا شاید بتوانیم شهرستان خلخال را از این اشرار نجات دهیم..."

سید مسعود نقیب در کتاب خلخال و مشاهیر به نقل از جدش سید علی النقی نقیب الاشراف می‌نویسد: "در سال ۱۳۶۴ ه.ق. (۱۳۲۴ شمسی) دمکراتها ظهور کرده و در شهرهای مختلف آذربایجان نطقها و سخنرانیها نمودند. در اوایل محرم عده شان به ریاست هاشم خان وارد هرو آباد مرکز شهرستان خلخال شدند. در این وقت سرهنگ فرهنگیان با امنیه‌ها در هرو آباد بودند. در اواخر محرم، سرهنگ فرهنگیان از خلخال رفت و از طرف دمکراتها آزاد نامی فرماندار خلخال شد و انجمن‌های بزرگ و کوچک تشکیل داده و سخنرانی نمود."^{۲۱۹}

کارهای فرهنگی فرقه در خلخال

مهمترین کاری که حکومت ملی برای ملت آذربایجان کرد رسمی کردن زبان ترکی در ادارات دولتی و نامه نگاریها و آموزش زبان ترکی به صورت سیستماتیک در مدارس می‌باشد که در خلخال هم فرقه

^{۲۱۹} نقیب، سید مسعود، خلخال و مشاهیر آن

دمکرات آذربایجان مدرسه «ناصری» خلخال را مجدداً بازگشائی کرد و دانش آموزان لذت تحصیل به زبان مادری را چشیدند و این دومین بار بود که در این مدرسه زبان ترکی تدریس می‌شد چرا که در اولین سال تاسیس به سال ۱۲۸۵ شمسی هم زبان ترکی در این مدرسه تدریس گردیده بود.

تلاش حکومت تهران برای برهم زدن امنیت خلخال

حکومت تهران و ارتش آن در تلاش بودند که امنیت ایجاد شده در خلخال توسط فدائیان را از بین ببرند و برای اینکار با حمایت از اشرار منطقه و عشایر فرار کرده از اردبیل، پایگاه مخالفان فرقه دمکرات آذربایجان را در گیلان و طالش ایجاد کنند و با آموزش افسران فراری ارتش و ژاندارمها، آنها را به جنگ حکومت ملی آذربایجان فرستادند و در طول یکسال بارها درگیریهای متعددی در کوهها و مرز میان خلخال و گیلان بوجود آوردند.

اشغال خلخال توسط ارتش و ایادی خانها و عشایر

سازماندهی ستون عشایر در گیلان به وسیله سروان امیر فتحی آلازلو بود که آنها را مسلح کرده و به جنگ مردم می‌فرستادند و در این قضایا بخشی از عشایر شاهسون که با حکومت ملی آذربایجان مخالف بودند و در خدمت حکومت تهران بودند شرکت مستقیم داشتند و آنها بیشترین کشتار و قتل و غارت را انجام دادند.

سرهنگ سید احمد جان پولاد در خاطرات خود تحت عنوان «سرگذشت یک افسر ایرانی» چنین می‌نویسد:

"... توضیح آنکه یک قسمت از سواران محلی اردبیل و شاهسون که قبلاً توانسته بودند از موطن خود فرار و به طهران آمده بودند از طرف دولت مسلح گردیده و از طریق زنجان و خلخال برای تهدید [نیروهای فرقه در] اردبیل و خلخال اعزام شده بودند، همچنین به تیپ رشت از طرف ستاد ارتش دستور داده شده بود، به محض شروع عملیات از راه کناره بحر خزر به آستارا متوجه شوند..."

داوود امینی که همراه ارتش ایران به خلخال و اردبیل سفر کرده بود در مجله تهران مصور گزارشی تحت عنوان «با مردم بدبخت خلخال چه معامله شد؟» چنین می‌نویسد:

"...افراد و عشایری که از رشت و کوههای طالش تحت سرپرستی سروان قلیچ خانی و چند نفر گروهبان داخل منطقه خلخال شده اند و پسران و کیلی هم جزو این دسته بوده تمام دهات بین راه را تا اردبیل چاییده‌اند و غارت کرده‌اند و در تمام این کارها پسران و کیلی موثرترین عوامل بوده اند و متأسفانه سروان قلیچ خانی و سروان امیر فتحی آلارلو یا نخواستند و یا نتوانسته اند از بروز این فجایع جلوگیری نمایند."^{۲۲۰}

^{۲۲۰} امینی، داوود، تهران مصور، جمعه ۱۹ اسفند ۱۳۲۵ - شماره ۱۹۳ - ص ۸

کشتار در روستای «داش بولاغ»

ارتش ایران و هواداران حکومت تهران هر جا را که اشغال می‌کردند قتل و غارت و آتش افروزی به راه می‌انداختند و در منطقه خلخال هم این ارتش مردم بی گناه را قتل و عام کرد، میر نبی عزیزاده در کتاب «تاریخ دشت مغان» در این باره می‌نویسد:

"...بعد از سازماندهی عشایر در گیلان به وسیله سروان امیر فتحی آلالو چند قبضه تفنگ و دوازده هزار فشنگ به آنها داده شد، عده ای از سواران شاهسون از طالبش و خلخال وارد قریه «داش بولاغ» شدند و در آنجا با فدائی ها جنگیدند و ۲۷ نفر از آنان را به هلاکت رسانیدند و تعدادی را اسیر و خلع سلاح کردند."^{۲۲۱}

کریم خان صولتی به تحریک عوامل حکومت مرکزی در خلخال با افراد خود بر علیه حکومت ملی در جنگ بود. از جمله با هاشم خان مرادی صدر فرقه دمکرات خلخال و بلال آزاد فرماندار خلخال می‌جنگید.

روزنامه اطلاعات در خصوص مبارزه بخشی از روسای ایل شاهسون با حکومت ملی چنین می‌نویسد:

"از سرداران ایل شاهسون آقایان امیر اصلان عیسی لو، نصران... خان سرداد نصرت پور، یحیی حاتم کیکلو خوانین آلالو و فولادلو، کریم خان صولتی و خانواده و کیلی افرادی هستند که با نهایت شهامت و دلاوری تسلیم دمکراتها نشده و تا آخرین نفس با آنان در شهرهای اردبیل، خلخال و مشکین شهر به مبارزه پرداخته‌اند و جای آن دارد همه مورد تقدیر ستاد

^{۲۲۱} عزیزاده، میر نبی، تاریخ دشت مغان، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - ص ۳۶۶

ارتش قرار گیرد. فعلا در پادگان اردبیل ۷۰۰ نفر از افراد ایل شاهسون در منطقه اردبیل و خلخال تحت نظر سرتیپ بایندور مشغول انجام وظیفه هستند.^{۲۲۲}

دزدی افراد وابسته به ارتش در خلخال

ایادی خانها و وابستگان به ارتش ایران بعد از اشغال شهرها دست به دزدی و غارت در آنجا می‌زدند و در خلخال هم این افراد موجودی اداره دارائی این شهر را دزدیده بودند خبرنگار اطلاعات در این مورد می‌نویسد:

"...بعضی از افراد دیگر که در منطقه اردبیل با ارتش همکاری داشته اند، اخیرا قریب به چهار صد هزار ریال که در اداره دارائی خلخال بوده را گرفته اند و مردم می‌گویند پولهایی که در صندوق اتحادیه کارگران اردبیل موجود بوده است نزد نقی وکیلی است و اسناد و مدارک کافی مبنی بر اثبات این امر نزد بازرسان وزارت دارائی که به این منطقه آمده اند می‌باشد."^{۲۲۳}

حمایت اشرار گیلان از حکومت تهران

منطقه خلخال به دلیل نزدیکی به گیلان و همچنین فرار بعضی از مخالفین فرقه از اردبیل و خلخال به گیلان، این منطقه به پایگاهی مشترک برای مخالفان حکومت ملی آذربایجان وهمدستان آنها تبدیل شده بود.

^{۲۲۲} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۲۲

^{۲۲۳} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۲۹ ص ۶

در خصوص همکاری آنها با ارتش روزنامه اطلاعات می‌نویسد:

"ایرج دارائی ساکن محال شاهرود خلخال پس از آنکه این منطقه به تصرف دمکراتها در می‌آید شروع به مبارزه با آنان نمود و پس از چهار ماه مقاومت با کمک ژاندارمری گیلان بر علیه محمد تقی مشهور به «ممش خان» قیام کرده و با زحمات زیاد او را به قتل می‌رساند. این امر مورد توجه ستاد ارتش قرار گرفته و ایرج دارائی با اخذ درجه استواری ارتش مفتخر گردید.

سپس فریدون دارائی برادرزاده‌اش را در اختیار حاجی کلانتری و علی درامی (دو نفر از شاهپرستان گیلان) می‌گذارد تا در تعقیب آقاجان (طرفدار فرقه) با مجاهدین همکاری کنند.

ایرج دارائی چون قوای کافی برای مبارزه با دمکراتها نداشته ناگزیر خلخال را ترک و با کسان خود به طرف ارتفاعات طالش و گیلان می‌رود.

فرقه دمکرات آذربایجان هاشم مرادی و سیصد فدائی را از خلخال و محمود عظیمی و ۳۰۰ فدائی از خمسه به کمک سواران برهان السلطنه می‌فرستد تا ایرج دارائی و یارانش را در محاصره بگیرند.

در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ در زد و خوردی که بین دارائی و فدائیان در می‌گیرد، چند تن از فدائیان مقتول و دارائی در اثر قلت نفرات به طرف گیلان متواری می‌شود. دارائی در رشت با حاجی کلانتری و سرتیپ پور هم آهنگ شده و در صدد تهیه اسلحه بر می‌آید و در حمله اخیر ارتش به آذربایجان به خلخال حمله می‌کند و پس از چند زد و خورد شدید، پاسگاه‌های فدائیان را در منطقه شاهرود خلخال خلع سلاح کرد و در

خلخال با شاهسونها تماس می‌گیرد و در قلع و قمع کامل دمکراتها کوشش فراوانی مبذول می‌دارد. از افرادی که در واقعه خخلال بر علیه دمکراتها به جنگ و جدال پرداختند آقایان وطن دوست، نقی و هاشم و کیلی می‌باشند که آنان هم فداکاری زیادی از خود نشان دادند.^{۲۲۴}

همچنین این جنایتکاران آقا جان طرفدار حکومت ملی را به قتل می‌رسانند.

اعدام بابا عزیزی در خخلال

روزنامه اطلاعات در خبری اعدام بابا عزیزی در خخلال را چنین می‌نویسد:

"خلخال ۶ شهریور-بابا عزیزی که یکی از سردسته های متجاسرین در خخلال بود پریروز صبح بدار آویخته شده است."^{۲۲۵}

^{۲۲۴} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۱/۲۰ ص ۴

^{۲۲۵} روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۱۳۲۶/۶/۹

مراغه به استقبال آزادی می‌رود

شهر مراغه به دلیل حضور روشنفکران چپ و آذربایجان گرا که دارای تجربه تشکیلاتی یودند از جمله آقای داداش تقی زاده که در زندان قصر سالها زندانی بود و بعد از آزادی از زندان به مبارزات آزادی‌خواهانه خود در تهران و مراغه ادامه می‌دهد و مردم مراغه را با حقوق ملی و فرهنگی خود آشنا می‌کند از حقوق روستائیان و کشاورزان در مقابل خانهای ظالم دفاع می‌کند و روستائیان را دعوت به دفاع از حقوق خودشان می‌کند و این تلاشها نتیجه می‌دهد و مردم مراغه با منتشر شدن بیانیه ۱۲ شهریور جذب اهداف روشن و دمکراتیک آن می‌شوند و از یوغ استعمار

در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ آزاد می‌شوند و همراه با برادران و خواهران خود در دیگر شهرهای آذربایجان کمیته‌های ولایتی تشکیل می‌دهند.

روز دوازدهم آذر ۱۳۲۴ انتخابات برای مجلس ملی آذربایجان در سراسر شهرهای آذربایجان آغاز گردید. در مراغه انتخابات مثل شهرهای دیگر آذربایجان برگزار شد و داداش تقی زاده از مراغه به عنوان نماینده این شهر به مجلس ملی آذربایجان راه یافت.

همچنین کمیته ولایتی مراغه ربیع کبیری معروف به عدل الدوله را که از متنفذین و از خانواده‌های قدیمی مراغه بود سوابق مبارزاتی نیز داشت به عنوان فرماندار مراغه انتخاب کرد که بعداً ایشان به وزرات در حکومت ملی رسید.

در کتاب «مراغه، افراز رود» درباره افراد شرکت کننده در آزادی مراغه چنین آمده است:

"عناصر موثر و انسانهای پیشتاز دیگری علاوه بر کبیری چون واهان خودیان، محمد مصداقی، خلیل آذربادگان، لطفعلی احمد، سیفعلی وثوق (وثوق الدین)، سرهنگ غلامرضا جاویدان، فریدونفر (ابریشمچی) در اعتلاء و پیشرفت دمکراتیک آذربایجان (مراغه) سهم والائی داشته اند." ۲۲۶

آقای جاویدان بعداً فرماندار و رئیس نظمیه مراغه گردید و همچنین آقای لطفعلی احمدی رئیس تشکیلات جوانان فرقه در مراغه بوده است.

۲۲۶ مروراید، یونس، مراغه افراز رود از نظر اوضاع طبیعی، اجتماعی... ص ۸۷۴

طاق نصرت مراغه

یادبود اتحاد آذربایجان شمالی و جنوبی

طرفداران حکومت ملی و عاشقان آذربایجان هر شهری را که آزاد می‌کردند شروع به کارهای فرهنگی و عمرانی می‌کردند؛ از مدرسه گرفته تا سالن موسیقی، تئاتر و احداث خیابان که فعالین مراغه هم این کارها را در مراغه انجام دادند. و علاوه بر انجام آن کارها دست به کاری خارق العاده زدند و نماد اتحاد دو آذربایجان را به صورت طاق نصرت در شهر مراغه احداث کردند. این اثر توسط مهندس مهدی زاده طراحی و ساخته شده بود که تلاش کبیری برای ساخته شدن این اثر ستودنی بود که این طاق نماد اتحاد دو آذربایجان بوده است.

متأسفانه این اثر با اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران توسط حامیان شاه و ایادی خانها (میرزا حبیب مجتهد، حاج محمد آذری، جاج میر صالح موسوی، غلامعلی وزیر) تخریب و ویران شد.

مخالفان فرقه در مراغه

با تشکیل حکومت ملی آذربایجان و بسط و توسعه دموکراسی در آذربایجان، منافع شخصی بعضی از افراد و خانها به خطر افتاد و حامیان آنها شروع به دسیسه چینی بر علیه حکومت ملی کردند. از جمله سید اسماعیل پیمان و میرزا حبیب آقا مجتهد که ایشان فتوهای غیر عقلانی و غیر دینی از خود برای مقابله با حکومت ملی صادر می‌کرد. خبرنگار روزنامه آتش که با ایشان مصاحبه کرده درباره فتوای ایشان چنین می‌نویسد:

"وقتی رعیتی از ایشان اجازه دخول در فرقه دمکرات می‌نماید به او در حضور اهالی مراغه گفت: اگر وارد فرقه شوی مثل اینست که با دختر خود در خانه کعبه زنا کرده باشی!"

چنین فتوای غیر دینی و غیر منطقی را می‌توان سوء استفاده از دین و مذهب دانست که ایشان با حربه دین و با سوء استفاده از مذهب به جنگ مخالفان خود رفته بود. درحالی که شاهی که توسط بیگانگان حمایت می‌شد در ایشان هیچ نوع مخالفتی بر نمی‌انگیخت.

در ادامه مصاحبه روزنامه آتش با ایشان را می‌خوانیم:

"س: دمکراتها چه اشخاصی بودن؟

ج: اینها از یک مشت اراذل و اوباش و جمعی گرسنه و بیکاره تشکیل شده و عده ای هم شرور و تماشاجی به دورشان جمع شده بودند و در تمام اوقات عمر منحوسشان کوچکترین عمل مفیدی از آنها سر نزده بود

س: نسبت به مذهب اسلام چه نظری داشتند؟

ج: یگانه نظر و هدف آنها مبارزه با دین اسلام بود و منتها چون نمی‌توانستند یکباره علنا نظریه خود را ابراز کنند تصمیم گرفته بودند به تدریج بر علیه خدا پرستی و دین مقدس اسلام مبارزه و اساسا آنها منکر وجود خدا بودند.^{۲۲۷}"

^{۲۲۷} روزنامه آتش، سه شنبه - ۱ بهمت ۱۳۲۴ - شماره ۸۳

قضاوت درباره فتوای این روحانی و نظر ایشان درباره آزادیخواهان آذربایجان را به خوانندگان واگذار می‌کنیم. ولی کاش ایشان زنده می‌ماندند و می‌دیدند که چه کسی به دلیل ضدیت با دین و اسلام تخت و تاج خود را از دست داد!

حمله ارتش به آذربایجان و شروع قتل و عام در مراغه

با حمله ارتش ایران به آذربایجان قتل و غارت توسط حامیان حکومت تهران و ارتش در آذربایجان آغاز و تا ماهها ادامه داشت و هرجا آزادیخواهی را می‌دیدند اعدام می‌کردند و عاشقان وطن را بر دار می‌کردند. آنها در مراغه هم عاشقان آذربایجان را قتل و عام کردند و آنها را به جوخه های آتش سپردند.

قسمتی از خاطرات احمد جودی (معین الاسلام) را از کتاب «مراغه افراز رود» که شاهد جنایات ۲۱ آذر در مراغه بوده است چنین می‌باشد:

"... صبح جمعه که در خانه بودم یک وقت دیدم چه غوغا و جنجال در خیابان به پا است و اهالی ضمن اجتماع در معابر به محل فرقه حمله برده نسبت به انهدام آن اقدام نمودند، در یک چشم به هم بستن تاسیسات فرقه داغون و از بین برده شد. در این موقع وثوق الدیوان در خانه مشهدی محمد حسن آقا پیر پنهان شده بود گرفتار و کشان کشان به فرمانداری آورده می‌شود و بین راه از ناسزاگوئی و کتک مردم بی نصیب نمی‌ماند... عبدی رئیس اقتصاد که از اعضاء مهم فرقه بود دستگیر و کتک مفصلی می‌خورد، اسد یولدش پسر حاجی قنبر اورمیه‌ای که از قهرمانان و لیدرهای فرقه بود، به اتفاق حمید مهاجر نامی به ضرب گلوله

در خیابان کشته می‌شود. غروب جمعه قوای دولتی به فرماندهی اشرفی با دویست نفر سرباز وارد شهر شد و مردم سران فراری فرقه را گرفته تحویل مسئولین می‌دهند.

روز یکشنبه برقی مدیر کارخانه برق و یکی از اعضاء موثر فرقه که در اطراف مراغه کشته شده بود به مراغه آورده می‌شود و روز ۱۶/۱۰/۱۳۲۵ سرهنگ قلی صبحی و معاون او که از سران فرقه بود و در کارخانه قند میاندوآب کار می‌کردند و روز سه شنبه ۱۷/۱۰/۱۳۲۵ کبیری در میدان خان حمامی (خواجه نصیر فعلی) پس از محاکمه بدار آویخته می‌شوند و در روزهای بعد نیز به ترتیب سایر اعضای فرقه محاکمه می‌گردند...^{۲۲۸}.

جنازه ها در خیابانها

بعد از اشغال مراغه توسط ارتش ایران سرهنگ امیر انصاری به فرماندار نظامی مراغه منصوب می‌شود و قتل و عام ها ادامه می‌یابد کشتار مردم چنان وحشتناک بوده است که روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۵/۹/۱۳۲۵ در باره جمع آوری جنازه ها از خیابانها چنین می‌نویسد: "امروز اتومبیل ها ارتش مشغول جمع آوری نعش‌هایی که در خیابانها ریخته شده بود شده است".

^{۲۲۸} مراغه افراز رود - صص ۸۸۱-۸۸۲

دستگیر های گسترده در مراغه

بعد از اشغال مراغه دستگیری فعالان حکومت ملی در مراغه آغاز شد و با شدت تمام ادامه داشت روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۱ گزارش می‌دهد "ساوالان نام و مهاجر قلی زاده که در نهضت آشوب طلبان آذربایجان فرماندهی ۲۰۰ نفر را بر عهده داشتند دستگیر شدند است. همچنین می‌نویسد داداش تقی زاده و سرهنگ جاویدان هم دستگیر شده است."

علاوه بر این در تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۳ روزنامه اطلاعات گزارش می‌دهد که دو نفر مهاجر پدر و پسر به نام عباسقلی و حبیب در باغات شهر دستگیر و تسلیم دادگاه شده اند.

همچنین برادر کبیری جواد کبیری هم دستگیر شد.

اعدام ها گسترده در مراغه

روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۲۱ می‌نویسد: "در تاریخ ۱۶ دی ۱۳۲۵ قلی صبحی و رامتین به دار آویخته شدند." در ادامه می‌نویسد: "خلیل نام در دادگاه زمان جنگ محکوم به اعدام شد و به دار مکافات آویخته شد"^{۲۲۹}

^{۲۲۹} روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۵/۱۱/۱۵

سه نفر دیگر اعدام شدند

روزنامه اطلاعات در ۲۴ بهمن از مراغه گزارش می‌دهد که سه نفر از اعضا فعال فرقه دمکرات به نام میرزا علی قلعه جوئی، میرزا علی اکبر روشنی و حسین مشهور به بالشویک (رئیس شهربانی قرع آغاج) که از طرف دادگاه زمان جنگ محکوم شده بودند صبح امروز اعدام شدند.^{۲۳۰}

۷ نفر در مراغه اعدام شدند

ترقی هفتگی در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۲۶ درباره اعدام هفت نفر در مراغه می‌نویسد:

"۷ نفر از همکاران عدل الدوله کبیری که طبق رای دادگاه جزائی زمان جنگ مراغه محکوم به اعدام شده بودند به دار آویخته شدند:
۱- اصغر نوری ۲- حیدر آفاقی ۳- سلیمان سلیمانی ۴- مهدیقلی توحیدی ۵- نوروزعلی دولتی ۶- سیفعلی کریمی ۷- محمود ابراهیمی."

^{۲۳۰} ۱۳۲۵/۱۱/۷ روزنامه اطلاعات

مرند به استقبال آزادی می‌رود

آزادیخواهان مرند همیشه برای استیفای آزادی آذربایجان جنگیده بودند. اگر چه نیروهای ضد آزادی هم در این شهر فعال بودند ولی مبارزان شهر مرند در کنار شهر تبریز حامی و پشتیبان آذربایجان بوده‌اند و با منتشر شدن بیانیه ۱۲ شهریور مبارزان این شهر جذب فرقه شدند و نیروهای ملی شروع به متشکل شدن حول محور منافع ملی آذربایجان کردند و شهر مرند در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ توسط فرزندان ملت از چنگ نیروهای استعمارگر آزاد شد و مرند تابع حکومت ملی آذربایجان در تبریز شد.

روستائیان شهر مرند هم به دلیل ظلم و جور خانها و مباشران آنها، با شنیدن ندای آزادی اسلحه بدست گرفته و برای حفاظت از آزادی به دست آمده به فدائیان آذربایجان پیوستند.

دکتر حسن زاده در کتاب «انقلاب اسلامی در مرنند» از حیدر مصطفی که در دوره حکومت ملی فدائی و مسلسل چی بوده می‌پرسد چرا شما فدائی شدید اینگونه جواب می‌دهد: «آزادی می‌خواستیم». دوباره پرسیدم آزادی از چه چیزی؟ مگر شما آزاد نبودید؟ جواب داد: «آزادی از بند اربابان، از ظلم و ستم و بی‌ناموسی ارباب، ارباب زاده‌ها و نوکران آنها». ایشان هم با عصبانیت از مالکان و اربابان یاد می‌کرد و به شدت به آنها حمله می‌نمود آنانرا به زورگوئی، ظلم و ستم و مهمتر از همه به هتک حرمت روستائیان متهم می‌ساخت و داده‌های تاریخی متعددی از تجاوز به ناموس مردم و کتک کاری و زیاده‌خواهی اربابان روستای خود و روستاهای اطراف می‌گفت.^{۲۳۱}

همانگونه که حیدر مصطفی فدائی مرنندی می‌گوید ظلم و جور خانها که مورد حمایت حکومت مرکزی بودند، ملت آذربایجان را جان به لب کرده بود، باید کاری می‌کردند و برای آزادی از جور خانها هم، فقط حکومت ملی می‌توانست این پایگاه را در اختیار آنها قرار دهد که آنها هم به خدمت حکومت ملی در آمدند. بعد از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ کمیته ولایتی مرنند توسط مبارزان مرنندی تشکیل شد و شیخ محمد حسین برهانی به ریاست کمیته ولایتی مرنند انتخاب شد.

علاوه بر این به نوشته کتاب «انقلاب اسلامی در مرنند»، علی صابر از اهالی دیزج علیا به عنوان معاون صدرفرقه مرنند انتخاب شد.^{۲۳۲}

^{۲۳۱} حسن زاده، اسماعیل، انقلاب اسلامی در مرنند، ج. ۱ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص

۱۹۴-۱۹۵

^{۲۳۲} همان، ص ۲۲۷

نمایندگان مرند در حکومت ملی آذربایجان

میر رحیم والائی و جعفر کاویان نمایندگان مرند در مجلس ملی آذربایجان بودند. میر رحیم والائی از یک خانواده روحانی و اهل زنوز بود که در باکو بزرگ شده بود و یک هنرمند بود و پس از سقوط حکومت ملی در اداره پناهندگان آذربایجان مشغول کار شد.

جعفر کاویان نیز فرزند محمد علی کیشی از هم‌زمان ستارخان و اهل روستای قره آغاج مرند بوده است.

روحانیون موافق و مخالف حکومت ملی در مرند

شهر مرند دارای افراد روحانیونی زیادی بود که در نجف و حوزه نخجوان درس خوانده بودند. این افراد در زمان تشکیل حکومت ملی به دو دسته تقسیم شدند؛ بیشتر روحانیون طرفدار فرقه کسانی بودند که در حوزه نخجوان درس خوانده و با زبان روسی هم آشنائی داشتند و روحانیون مخالفان فرقه در حوزه نجف و قم درس خوانده بودند.

شیخ اسماعیل محدث شرق و ملا ستار ناطق مرندی از افراد اصلی فرقه در مرند بودند.

دکتر حسن زاده در کتاب «انقلاب اسلامی در مرند» در مورد روحانیون طرفدار فرقه می‌نویسد:

"... یکی از حوزه های تاثیر گذار بر مرند حوزه نخجوان بوده است، ملا ستار ناطق مرندی فرزند محمد علی خان (از روستای بنگین) شیخ

حسین مقدس، ملا باقر قره آغاجی، شیخ محمد حسین برهانی، شیخ اسماعیل محدث شرق از جمله عالمانی بودند که در مرنند بودند که در حوزه نخجوان درس خوانده و به زبان روسی آشنائی داشتند.

از پنج عالم مذکور سه تن (ملاستار ناطق مرنندی، شیخ برهانی، شیخ اسماعیل) شدیداً فعال بودند و در فعالیتهای حزبی هم شرکت می‌کردند. برهانی از فعالان و بنیانگذاران شاخه سوسیال دمکرات عدالت در مرنند بود. آن دوتن (ناطق مرنندی و شیخ اسماعیل) از مشروطه خواهان معروف بودند که در جریان فرقه دمکرات آذربایجان مصدر امور شدند.^{۲۳۳}

روحانیون مخالف حکومت ملی آذربایجان در مرنند

از جمله روحانیون مخالف حکومت ملی آذربایجان در مرنند می‌توان به ملاعباس قره آغاجی و آیت ... میرزا محمد آقا اشاره کرد، دکتر حسن زاده در کتاب انقلاب اسلامی در مرنند درباره آنها می‌نویسد:

"... آیت ... میرزا محمد آقا در امور سیاسی نیز دخالت داشت، به ویژه در جریان فرقه دمکرات آذربایجان، در اعتراض به عملکرد آنان به همراه آیت ... مرنندی به قم رفتند."^{۲۳۴}

همچنین دکتر حسن زاده درباره عملکرد ملاعباس قره آغاجی در مورد حکومت ملی می‌نویسد:

^{۲۳۳} ص ۴۳ ج ۱.

^{۲۳۴} ص ۵۰

"...ملاعباس قره آغاجی در دوره تسلط فرقه دمکرات نیز به شدت با آنها مقابله کرد و با سقوط فرقه دمکرات ایشان یکی از بازجوهای دستگیر شدگان بود که حکم صادر می‌کرد."^{۲۳۵}

مخالفان حکومت ملی در مرند

با تشکیل حکومت ملی منافع شخصی و غیر مشروع بعضی از ملاکین و اشخاص بانفوذ در مرند به خطر افتاد و آنها به دلیل منافع شخصی و مادی به مخالفت با حکومت ملی پرداختند. از جمله آنها می‌توان به خانواده اکبری اسبق، صمصامی‌ها، امیر احمدی، محبوبی‌ها، کربلائی باقر لیواری، هوجقانی و رفیعیان‌ها اشاره کرد که اعضای این خانواده‌ها، هم در زمان و هم بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش فعالیت زیادی بر علیه منافع ملی آذربایجان و حکومت ملی انجام دادند. اسماعیل رفیعیان یکی از آنها بود که در مصاحبه با روزنامه ایران می‌گوید:

"... در تهران همگام با سایر آذربایجانهای غیرتمند که آنان نیز از شهرهای مختلف آذربایجان در تهران جمع آمده بودند به مبارزه ادامه دادیم. تجمع جلو سفارتخانه و شکایت به سازمان ملل از آن جمله بود..."^{۲۳۶}

علاوه بر این بعد از اشغال مرند توسط ارتش، آنها شکایت‌های متعددی از فعالین حکومت ملی انجام دادند و افراد بسیاری به دلیل

^{۲۳۵} ص ۷۸

^{۲۳۶} روزنامه ایران، دوشنبه، ۳ بهمن ۱۳۸۴

شکایت‌های آنها و گزارش‌های مغرضانه آنها توسط دادگاه نظامی تبریز به اعدام محکوم شدند.

اشغال مرند و شروع قتل و عام

بعد از سقوط حکومت ملی ارتش ایران، آذربایجان و کلیه شهرهای آن را اشغال کرد که مرند هم از جمله آنها بود و قتل و عام و کشتار در مرند بعد از اشغال شروع شد. جنایاتی رخ داد که در تاریخ مرند دیده نشده بود؛ آتش زدن انسانها در خیابان و آویزان کردن جنازه ها در خیابانها از جمله آنها می‌باشد.

دکتر حسن زاده درباره جنایات ارتش و حامیان آنها در مرند می‌نویسد:

"...در مرند بعد از سقوط فرقه، از طرف نیروهای مخالف خشونت بیش از حدی اعمال شد و به روایتی یکی از نیروهای نظمیه را مخالفان در خیابان آتش زدند و کشتند."^{۲۳۷}

اعدام ها در مرند

بعد از اشغال مرند توسط ارتش، افراد موثر در حکومت ملی آذربایجان توسط ایادی شاه و ارتش دستگیر و به اعدام محکوم شدند و سران فرقه دمکرات بعد از دستگیری در یک محکمه نمایشی به اعدام محکوم و در خیابان اعدام شدند. از جمله آنها می‌توان به میر کاظم اعلمی

^{۲۳۷} ص ۲۴۹

دیزج علیائی (فرماندار قوشاچای) ، علی صابر و میر غلام اعلمی دیزج علیائی برادر میر کاظم اشاره کرد.

در کتاب انقلاب اسلامی در مرنند درباره اعدام آنها می‌خوانیم:

"... تعدادی از سران فدائی فرقه همچون میر کاظم سید (اعلمی) دیزج علیائی، علی صابر (معاون صدر فرقه در مرنند از روستای دیزج علیا) ، میر غلام سیدی (برادر میر کاظم رئیس اداره اقتصاد و تجارت مرنند) به انجام قتل، قیام مسلحانه علیه حکومت مرکزی و ایجاد رعب و وحشت در مردم به اعدام محکوم شدند، بیشترین شکایتها علیه ایشان توسط اربابان و ثروتمندان شهر صورت گرفت که خانواده های اکبری ها، صمصامی ها، امیر احمدی ها، محبوبی ها، کربلائی باقر لیواری، هوجقانی ها و رفیعیان ها در راس آنها قرار داشتند. این خانواده‌ها به دلیل متضرر شدن و از دست دادن تعدادی از اعضایشان و اموالشان شکایتهای پر آب و تابی را به حکومت نظامی مرنند ارائه دادند و دادگاه نظامی تبریز آنها را به مرگ محکوم کرد."^{۲۳۸}

نگه داری جسدهای آزادیخواهان بر بالای دار

ارتش ایران تمامی جنایاتی که در طول تاریخ آذربایجان، انجام نشده بود در شهر های آذربایجان انجام داد و از جمله آنها برای ایجاد رعب و وحشت و انتقام گرفتن از ملت آذربایجان، جنازه‌های اعدامی‌ها را چندین

روز بر بالای دار نگه می‌داشت. این کار ضد بشری ارتش ایران در تاریخ
مردن سابقه نداشته است.

دکتر حسن زاده در ادامه درباره نحوه اعدام میر کاظم اعلمی و علی
صابر می‌نویسد:

"... بر اساس خاطرات افراد، جسدها چند روز بالای دار باقی ماند
وبعدا آنها را پایین آورده دفن کردند."^{۲۳۹}

آتش زدن فعالین فرقه در خیابان

از جنایات ضد بشری حامیان حکومت دست نشانده در تهران یکی
هم آتش زدن فعالین حکومت ملی در خیابان بود که این عمل هم تنها از
ارتش و حامیان آن در تاریخ مردن سر زده است، با مرور تاریخ مردن با
قاطعیت می‌توان گفت که این نوع جنایات و کشتار در تاریخ مردن سابقه
نداشته است.

دکتر حسن زاده در مورد این جنایات می‌نویسد:

"... یکی دیگر از فرقه‌چی‌ها که به وضع فجیعی توسط مردم پس از
سقوط فرقه کشته شد فردی به نام محمد حسین علامه از پاسبانهای
نظمیه بود... بدون هیچ گونه محاکمه ای توسط مردم در میدان شهرداری
به قتل رسید و بنا بر روایتی متعدد جسدش را آتش زدند."^{۲۴۰}

^{۲۳۹} ص ۲۶۷

^{۲۴۰} ص ۲۶۷

دستگیری فعالان حکومت ملی در مرند

بعد از اشغال مرند توسط ارتش، دستگیری فعالان حکومت ملی و فدائیان شروع شد و افراد زیادی دستگیر و اعدام شدند و بسیاری از آنها هم بعد از دستگیری و محاکمه با نظر کمیسیون رسیدگی به امور مهاجران تبعید شدند.

دکتر حسن زاده درباره دستگیری فدائیان چنین می‌نویسد: "...در مرند بیشتر فرقه‌چی‌ها پس از دستگیری و بازجوئی‌های متعدد از ۳ ماه تا ۲ سال زندان محکوم شدند. این عده بیشتر از میان فدائیان و نظامیان فرقه بودند که شکایتهای متعددی از آنها در دست دادگاه موجود بود".

کمیسیون رسیدگی به امور مهاجران یا تصفیه

ارتش ایران بعد از اشغال هر شهر، توسط افراد بومی وابسته به خود، کمیسیونی تشکیل می‌داد تا درباره دستگیر شدگان و اعدامی‌ها نظر بدهد و این کمیسیون هم در مرند از طرف شاهپرستان و دست نشانندگان حکومت تهران در مرند تشکیل شد. دکتر حسن‌زاده درباره این کمیسیون می‌نویسد:

"... پس از سقوط فرقه، کمیسیون رسیدگی به امور مهاجران در کلیه شهرهای آذربایجان به وجود آمد و یکی از شعبه‌های آن در مرند که از متنفذین شهری مخالف فرقه، مالکان و بازاریان بود تشکیل شد. این کمیته مهاجرینی را که به نحوی در امور فرقه دخالت داشته و به پیشرفت آن

کمک کرده بودند، به استانهای مرکزی به ویژه فارس، کرمان، لرستان و همدان تبعید کرده است.^{۲۴۱}

روزگار تلخ مردیان در تبعید

ارتش بعد از به دست گرفتن امور در آذربایجان تصمیم گرفت افراد دستگیر و زندانی شده در آذربایجان را به مناطق بد آب و هوا و دور از آذربایجان تبعید کند، از شهر مرند هم بسیاری از فعالان ملی و خانواده‌های آنها به جنوب ایران تبعید شدند. روزگار تلخ آنها در تبعید در نامه‌هایی که آنها به کمیسیون تصفیه نوشته اند بسیار تلخ و درد آور است. در کتاب «انقلاب اسلامی در مرند» در این مورد می‌خوانیم:

"... در یکی از نامه‌های ارسالی مهاجران از شهر نیریز فارس به بخشدار مرند در سال ۱۳۲۷ شمسی از فقر و فلاکت ده خانوار مهاجر در این شهر یاد شده است، هر چند در این نامه اشاره‌ای به وطن آنها نشده است، اما از محتوای کلام چنین بر می‌آید که همگی آنان از مهاجران مرندی بوده‌اند. در این نامه فقر و فلاکت خود، مریض بودن فرزندان و عدم ارائه خدمات پزشکی توسط بیمارستانها اشاره شده است، نویسنده نامه خود را تقی مهاجر معرفی می‌کند و ضمن اذعان به عدم مداخله در امور فرقه خواهان بازگشت به وطن خود و ادامه زندگی در آن است."^{۲۴۲}

علاوه بر این در خصوص تبعید حسین رنجبر به زندان بندر عباس از مرند در کتاب انقلاب اسلامی در مرند می‌خوانیم:

^{۲۴۱} ص ۲۳۸

^{۲۴۲} ص ۲۳۸ جلد ۱

"... یکی از فعالان مرنندی فرقه به نام حسین رنجبر در دادگاه زمان جنگ به حبس ابد و بعد به ۱۵ سال زندان محکوم و به زندان بندرعباس منتقل شده بود."^{۲۴۳}

دکتر حسن زاده در ادامه می‌نویسد:

"...تعدادی از مهاجران نیز توسط «کمیسیون رسیدگی به امور مهاجران» پس از سقوط فرقه به شهرهای مرکزی ایران همچون سیرجان، کرمان، شیراز، فسا و نیریز تبعید شدند، مهاجران در این دوره به محنت، سختی دچار شدند، کوچکترین شکایت از آنها مبنی بر حمایت مادی و معنوی از فرقه، آنان را به تبعیدهای چند ساله محکوم می‌کرد، هر چند تعداد خانواده‌های مهاجر تبعیدی دقیقاً مشخص نیست و مستلزم انتشار اسناد معتبر است، ولی بنابر اسناد موجود (آرشیو سازمان اسناد ملی تبریز، اسناد سازماندهی نشده مرنند) حداقل ۱۰ خانواده در کرمان، ۱۰ خانواده در فارس بودند، نامه‌ای از فسای فارس در تاریخ ۱۳۲۷/۷/۱۳ که توسط خانمی به نام «فاطمه» به کمیسیون رسیدگی به امور مهاجران مرنند نوشته شده است از وجود ۱۰ خانواده در این محل گزارش می‌دهد، وی خود را سرپرست هفت یتیم بینوا و ستم‌دیده معرفی می‌کند که پدرشان در جنگ کشته شده است (احتمال دارد در جنگ فرقه در زنجان کشته شده باشد) از نبود خوراک، پوشاک، بیماری کودکان، سخت‌گیری مردم نسبت به غریبه‌ها شکایت کرده است و از کمیسیون درخواست نموده به یتیمان وی که هیچ‌گناهی جز مهاجر بودن ندارند رحم کنند.

^{۲۴۳} ص ۲۶۵- به نقل از آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر سند شماره ۳۶-۳۹۵-۴

نامه‌ای با این مضمون از کرمان نیز در دست است که نویسنده خود را «علی مهاجر» معرفی کرده از وضع وخیم چندین خانواده بی‌پناه به کمیسیون شکایت کرده و خواستار تصمیم‌گیری مجدد درباره خودشان و بازگشت به مرند شده اند.^{۲۴۴}

بد رفتاری با خانواده فعالان ملی بعد از اشغال

بعد از اشغال مرند ایادی ارتش و شاهپرستان تضعیقات شدیدی نسبت به خانواده های فعالان ملی در مرند ابراز داشتند و از هر نوع توهین و بدرفتاری با خود آنها و خانواده هایشان دریغ نکردند.

از جمله خانواده شیخ برهانی و ملاستار ناطق مرندی بود که فشار بیشتری را تحمل کردند در کتاب «انقلاب اسلامی در مرند» چنین می‌خوانیم: "... باقر ناطق مرندی پسر ملا ستار مرندی که پدرش مدتی اداره ثبت فرقه را بر عهده داشت بر خورد مردم را با خود و خانواده اش در دوران زندانی بودن پدر و مرگ وی می‌گوید:

بعد از سقوط فرقه پدرم فرار کرد که به طرف مرز برود، اما در نیمه راه گفته بود اگر قرار است بمیرم بگذار در وطن بمیرم، برگشته بود و به منزل ذاکری یکی از روحانیون جلفا رفته بود، مامورین از منزل وی ایشان را به مرند آوردند، چهل تومان از جیبش در آوردند و ساعتش را برداشته و به وی سیلی زده بودند، پدرم در دوره فرقه عبا و عمامه خود را داشت و در خانه کلاه قزاقی بر سر می‌گذاشت. پس ازدستگیری پدرم رفتار مردم

^{۲۴۴} ص ۲۶۶-آرشیو سازمان اسناد ملی تبریز- اسناد سازماندهی نشده مرند

به قدری با ما بد بود که برای ما ذغال نمی فروختند می گفتند: ملا ستار برای شاه توهین کرده و از دین خارج شده است! یک سال بعد از اینکه در زندان تبریز باقی ماند آزادش کردند و پس از ۱۳ روز از آزادی فوت کرد...^{۲۴۵}

دکتر حسن زاده در ادامه می نویسد:

"ملا ستار در موقع مرگ ۶۵ سال داشت. محمد حسین برهانی، شیخ اسماعیل محدث شرق و ملا ستار از سران فرقه به دلیل شخصیت علمی و دینی شان از اعدام رهیذند و به تبعید و زندان تن دادند. آنان بی حرمتی های زیادی از سوی اربابان و زیر دستان آنها در مدت اسارت در مرند متحمل شدند. برهانی پس از چند سال تبعید و زندانی در تبریز به عریضه نویسی و کتابداری مشغول شد تا اینکه در سال ۱۳۳۶ فوت کرد. شیخ اسماعیل محدث شرق نیز مدتی در زندان به سربرد و چند سال بعد در گذشت."^{۲۴۶}

بد رفتاری با زندانیان سیاسی و خانواده های آنان در مرند

بعد از اشغال مرند توسط ارتش و دستگیری فعالان ملی بدرفتاریهای زیادی با آنان در داخل زندان شد و همچنین خانواده های آنان هم که به زندان مراجعه می کردند با آنها هم بدرفتاری می شد در این مورد دکتر حسن زاده با استناد به اسناد سازماندهی نشده مرند در سازمان اسناد ملی تبریز که نامه فرماندار نظامی سرهنگ اعتماد مقدم به رسدبان سید

^{۲۴۵} ص ۲۶۵ ج. ۱

^{۲۴۶} ص ۲۶۵ جلد ۱

ابراهیم فرهنگ، رئیس شهربانی مرنند مورخ ۱۰/۱۰ ۱۳۲۵ می‌باشد، فرماندار نظامی می‌نویسد:

"با اینکه چندین مرتبه تذکر داده شده بود در اعمال و رفتار مامورین دولت به خصوص در ناحیه آذربایجان بایستی تجدید نظر شود، مشاهده می‌گردد که هنوز شما مانند عهد بربریت با مراجعین رفتار و یا سوء نظرهایی در بعضی موارد دارید، کما اینکه بازدیدی که صبح از آن اداره به عمل آوردیم معلوم شد که جیره شش ریال محبوسیت را نپرداخته‌اید. در صورتی که خود من شخصا به شما دستورات دقیقتری در این مورد دادم. علی هذا لازم است جدیت بیشتری در اجرای تذکرات بالا نمائید."^{۲۴۷}

غارت اموال فعالان ملی به نام میهن پرستی

شاهپرستان و ایادی آنها در مرنند بعد از تسلط بر مرنند شروع به غارت اموال فدائیان و فعالان ملی کردند و با نامه پراکنی‌های دروغین خود را وطن پرست می‌خواندند. در کتاب «انقلاب اسلامی در مرنند» خانواده اکبری اسبق با تلگراف به نخست وزیر وقت خدمات خود را در قبال سلطنت پهلوی چنین بیان می‌کنند:

"ما ستمدیدگان و متوارین حکومت قلابی آذربایجان. همین که اعزام قوای شاهنشاهی به آذربایجان معلوم گردید با در نظر گرفتن وظایف ایرانییت خودمان با تمام دلگرمی و دولت خواهی روز ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵ بر

علیه متجاسرین و وطن فروشان و بی وجدانان قیام نموده و بادیست خالی اسلحه‌شان را گرفته و اشخاص مهم اینان را دستگیر و تحویل نموده تا ورود نیروهای دولت، امنیت را برقرار و حاضریم که تا آخرین نفس متمردین داخله را تعقیب نماییم. محمود اکبری، حسین اکبری، اسدا... اکبری".^{۲۴۸}

اما حالا گزارش رئیس شهربانی مرنده به شهربانی تبریز را در مورد این خانواده در مورخه ۱۳۲۵/۱۱/۲۳ را از کتاب انقلاب اسلامی در مرنده بخوانیم:

"از بدو ورود به مرنده چندین خانواده که یکی از آنها اکبری‌ها (اسبق) بوده اینجانب را دعوت به منزل نموده و چون اینجانب از دعوت ایشان خودداری نموده لذا از جریان خانوادگی ایشان البته بی‌اطلاع. اما پس از چند روز مشاهده گردید آن‌طور که افراد در میهن پرستی خانواده خود دارند، صحت نداشته و اصولاً خانواده ناراحتی هستند، فقط دو نفر از آنها یکی حسین اکبری که راس خانواده است که پس از ۲۱ آذر ماه جاری به مرنده وارد و نسبتاً مرد فهمیده‌ای است، یکی هاشم اکبری که در جمع آوری اسلحه کمک نمود که طی سند ۱۳۲۴-۱۳۲۵/۱۱/۳۰ تقاضای تشویق جهت مشارالیه گردیده است ولی سایرین حرکتی کرده اند که مستلزم هیچ‌گونه تشویقی نبوده بلکه در پی بی‌نظمی و غارت اموال متجاسرین طبق اطلاع واصله شرکت داشته و منظور از کاعذ پرانی آن خانواده فقط ایجاد بی‌نظمی است و بس".^{۲۴۹}

^{۲۴۸} ص ۲۸۱، آرشیو سازمان اسناد ملی تهران ۲۹۳-۲/۸۹/۱

^{۲۴۹} صص ۲۸۱-۲۸۰

تعداد کشته شده ها در مرنند

بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان و اشغال شهرهای آذربایجان آزادیخواهان زیادی دستگیر، اعدام یا کشته شدند که در مرنند هم افراد زیادی به دست ارتش و ایادی حکومت تهران کشته شدند. میرهدایت سید مرنندی در کتاب «تاریخ مرنند» درباره تعداد کشته ها در مرنند می‌نویسد:

"چه به طور رسمی و یا غیر رسمی حدود ۶۲ نفر در مرنند اعدام و یا کشته شدند که یکی از این کشته شدگان دکتر سیمون ارمنی بود که در گاراژ حاجی قربان (محل فعلی بانک تجارت - شعبه مرکزی) مطب داشت و در آخر خیابان جلفا نیز یک غذاخوری به نام (پوفت PUFFET) داشته که محل تجمع و مباحث مردم بود. او را در باغ حاجی غفار (حیات دوم فعلی بیمارستان رازی) کشتند."^{۲۵۰}

نویسنده نامی آذربایجان و مرنند در تبعید

گنجعلی صباحی بعد از دستگیری و زندانی شدن در تبریز به کمپ بدر آباد تبعید شد. کمپ بدرآباد چند کیلومتر بعد از شهر خرم آباد در راه اهواز، در زمان جنگ جهانی دوم از طرف آمریکائی ها ساخته شده بود و بعد از رفتن آمریکائی ها خالی مانده بود که تبعیدیان آذربایجان را چند صباحی در آنجا نگهداری کرده‌اند که این تبعیدیان روزهای دلهره‌آوری در

^{۲۵۰} سید مرنندی، میر هدایت، تاریخ مرنند، نشر احساس، تبریز، ۱۳۸۷ ص ۲۸۴

این کمپ داشته اند. سرهنگ وزیر فرمانده این کمپ بوده است. خود گنجعلی صباحی در کتاب «اؤتن گونلریم» که یک اتوبیوگرافی است درباره رفتار سربازان و فرماندهان ارتش با تبعیدیان در این کمپ می‌نویسد:

"...در بعضی روزها جوانها را در بیرون کمپ و در منطقه خالی به صف می‌کردند و در مقابل افراد مسلح ساعتها برپا نگاه می‌داشتند. مثل اینکه منتظر فرمان آتش بودند. وحشت در اردوگاه می‌انداختند و زنان و بچه‌ها رنگشان می‌پرید. چهار ماه در کمپ بدرآباد نگاه داشته و بعد همه به شهرهای جنوب ایران تبعید کردند..."^{۲۵۱}

کشتار بدون محاکمه در «آرا ده بیرمان»

قتل و عام مردم در شهر مرند و دیگر شهرها بعد از تسلط ارتش، در آذربایجان رایج شده بود و این کشتارها بدون هیچ پرس و جو و محاکمه‌ای در روستاها انجام می‌شد. در مرند هم این اتفاق در بین روستای بنگین و هوجقان در محلی به نام «آرا ده بیرمان» افتاده است که ۷ نفر را ایادی شاهپرست با دستور نصیرخان هوجقانی جهت گرفتن انتقام خون عمومی خود (سرتیپ) بدون محاکمه به قتل می‌رسانند.

در کتاب «پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان» در این مورد چنین می‌خوانیم: "... پس از شکست فرقه، اقوام مخصوصاً برادرزاده سرتیپ به اشاره ملارضا (روحانی روستای دولت آباد) افرادی را که از روستای دولت‌آباد در این کار دست داشتند احضار و در جایی به نام «آرا

^{۲۵۱} اؤتن گونلریم ص ۸۸-۸۹

دهییرمان» در پشت باغ احمد خان کنونی واقع بین روستای بنگین و هوجقان (هئجهوان) قصاص می‌شوند^{۲۵۲}

نام ۶ نفر از این افراد در زیر آمده است

- ۱- شکور خود نگار فرزند کربلای نظر
- ۲- مجید شفیعی
- ۳- ولی محمد علی لوئی
- ۴- علی محمد شیر محمدی
- ۵- آقا رضا عابدینی
- ۶- نجف عابدینی فرزند حبیب الله

قتل یک فدائی در روستای داراندش بدون محاکمه

بعد از حمله ارتش به آذربایجان هواداران ارتش در روستاها و شهرها به پشتیبانی ارتش و ژاندارمهای افرادی زیادی را سر خود دستگیر، زندانی، شکنجه و اعدام کرده‌اند. در مرند نمونه‌های زیادی از این موارد بوده است که در زیر یکی از این موارد هم در روستای «داراندش» انجام شده و یک فدائی را خان روستا و ایادی آنها دستگیر، زندانی و بعدا هم به قتل می‌رسانند. روزنامه اطلاعات در خبری در مورد این موضوع می‌نویسد:

^{۲۵۲} نیکبخت، رحیم، صدری، منیژه، پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان، موسسه مطالعات

تاریخ معاصر ایران، ص ۷۳

"تیمورنام که از فدائیان دمکرات قریه دارانداز بود و بعد از ورود قوای نظامی بوسیله خوانین قریه نامبرده دستگیر گردیده. اخیرا انتشار یافته بود که نامبرده از زندان خوانین فرار کرده است. اخیرا جنازه نامبرده از دامنه کوه کشف گردید که آثار گلوله در آن مشهود بود. کسان مقتول به مرجع صلاحیتدار شکایت کرده و جنازه را نگه داشته اند."^{۲۵۳}

شهادت اکبرخان قاسم بگلو از فدائیان یکان کهریز

از وقایعی که در زمان فعالیت فرقه برای یکانیان رخ داد، کشته شدن اکبرخان قاسم بگلو از فدائیان روستای یکان کهریز در زمان شورش سلیمان توپال در بخش سکمن آباد شهرستان خوی بود. سلیمان توپال ارباب روستای گیلدور بود و بر ضد فرقه دموکرات قیام کرده بود و اکبرخان برای خوابانیدن شورش سلیمان به منطقه سکمن آباد رفته بود که سلیمان از کمینگاه ایشان را هدف قرار می‌دهد؛ در این رابطه مرحوم میرسیفعلی صفری با سرودن شعری از این واقعه چنین یاد کرده است:

اکبرخان گتدی الیمدن	اؤلونجه دوشمز دیلیمدن
تاپین کوردوستان ائلیندن	تولکو صوفت سولیمانی
چیخدی یئکنین اوردوسو	اوردونون یوخدو قورخوسو
دوشمن توتوب جان قورخوسو	گولله‌لشین قارداشلاریم
	منیم عزیز یولداشلاریم

^{۲۵۳} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۶/۲/۱۰

در حال حاضر فرزندان اکبرخان در روستای حشه‌رود شهرستان خوی زندگی می‌کنند و خرابه‌های خانه اکبرخان در روستای یکان‌کهریز در ضلع غربی «گوللو بولاق» و قبر ایشان نیز در روستای مامیشقان از روستاهای شهرستان خوی است.^{۲۵۴}

دستگیری در یامچی مرند

"علی اخباری اهل و مقیم قریه یامچی به جرم همکاری با متجاسرین دستگیر و از طرف فرمانداری نظامی مرند بازداشت شد که پرونده مقدماتی او تکمیل و تسلیم دادگاه نظامی گردید."^{۲۵۵}

توزیع مدال بین میهن پرستان (!!!) مرند

ارتش بعد از اشغال آذربایجان شروع به تشویق حامیان حکومت مرکزی در آذربایجان کرد و به بسیاری از آنها مدال و جایزه داد که به آن مدال «آذربادگان» می‌گفتند. در مرند هم این مدالها توزیع شده است، روزنامه اطلاعات درباره اهدای مدال می‌نویسد:

"روز پانزدهم تیرماه جشن توزیع مدال بین میهن پرستان در محوطه شهرداری برپا بود. تیمسار ضربایی نطق مختصری در اطراف میهن پرستی آذربایجان ایراد و سپس بین چهل نفر از میهن پرستان مدال توزیع کردند.

^{۲۵۴} <http://yekanat.blogfa.com>

^{۲۵۵} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۶/۲/۱۶

هر یک از این چهل نفر سوگند یاد کردند که نسبت به شاهنشاه، میهن و پرچم سه رنگ ایران تا پای جان وفادار باشند".^{۲۵۶}

^{۲۵۶} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۶/۴/۲۲

خوی به استقبال آزادی می‌رود

بعد از اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ و تبلیغات فعالان ملی آذربایجان اکثر ملت آذربایجان با مطالبات مطرح شده در بیانیه ۱۲ شهریور استقبال شایانی کردند و شهر به شهر روستا به روستا به فرقه دمکرات پیوستند و شهر خوی هم از این امر مستثنی نبود و اهالی شهر خوی که روشنفکران زیادی داشته و مبارزان ملی بسیاری از دوره مشروطه در این شهر حضور داشتند به خواستهای ملی لیبک گفتند و فوج-فوج به فرقه دمکرات پیوستند و عضو فرقه دمکرات شدند و کمیته ولایتی فرقه در خوی را تشکیل دادند. در مورد تشکیل کمیته ولایتی در خوی در کتاب «پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان» چنین می‌خوانیم:

"هشتم مهرماه ۱۳۲۴ فرقه دمکرات خوی تشکیل شده و ظاهراً حمید هاشمی کفیل، یداء... فتحی، حسین یزدانی، علی اکبر سعیدی، بیات

ماکو، عباس جمشیدی، عباسعلی صباغی به عضویت انتخاب و یکی از مغازه های جعفر قلیخان را برای تشکیل فرقه در نظر گرفته و تابلو زدند.^{۲۵۷}

همچنین در ادامه درباره فعالیت اولیه فرقه و فعالان آن در شهر خوی در این کتاب چنین می‌خوانیم:

"... دفتر فرقه دمکرات در چهار راه مرکزی شهر جنب بازار دلان (دلال بازاری) قرار داشت از جمله بزرگان این فرقه در شهر خوی که برای مردم نطق و سخنرانی می‌کردند، «میرزا نورا... خان» یکانی و اسماعیل قفقازلو (خیاط) بودند.^{۲۵۸}

نسل کشی توسط ایادی خانها و شاهپرستان در خوی

بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران کشتار در خوی شروع شد حیدر قنبرلو اهل شهر خوی در مصاحبه با نویسنده کتاب «انقلاب اسلامی در خوی» حمله شاهپرستان به دفتر فرقه را چنین بیان می‌کند:

"...شخصی به نام یزدانی از بزرگان کمیته اصلی فرقه در شهر بود، او بالای خانه منزل خود رفته بود و از آنجا با مردم و طرفداران رژیم در گیر شد. آنها به سمت همدیگر شلیک می‌کردند. یزدانی تا آخرین نفس ایستادگی کرد تا اینکه گلوله هایش تمام شد و با شلیک مردم از پای در آمد. مردم خانه او ریخته و جنازه او را کشان کشان می‌بردند در حالی که

^{۲۵۷} منیژه صدری، رحیم نیکبخت، پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان به روایت اسناد و

خاطرات منتشر نشده، چاپ اول، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۶، ص ۱۷۲

^{۲۵۸} ص ۱۷۲

به پاهایش طناب بسته بودند و حتی جنازه‌اش را کتک و لگد می‌زدند. از دیگر مقاومت کنندگان اسماعیل قفقازلو که شغل اش خیاطی و رئیس اداره کارگران بود او هم در حال مقاومت دستگیر شد و آن قدر او را کتک زدند که جان سپرد.

فرد دیگری نیز به نام دباغ که از بزرگان فرقه در شهر بود مقاومت می‌نمود اما وقتی مردم به خانه وی هجوم بردند قصد داشت از درپستی منزلش فرار کند که مردم به زور وارد خانه وی شده و قبل از فرار دستگیرش کردند. او در حالی که یک جلد قرآن بر سرش گذاشته بود، مردم را به قرآن سوگند می‌داد که مرا نکشید و بگذارید وقتی قشون آمد آنها مرا محاکمه کنند. آن جماعت نیز پذیرفته و وی را کشان کشان به طرف چهار راه مرکزی می‌آوردند که در خیابان تبریز یک نفر ناشناس با قمه به او حمله کرد و وی را مضروب ساخت. جماعت نیز به دنبال او دباغ را زیر مشت و لگد گرفته و کشتند.

افراد زیادی در آن روز مقاومت کردند، اما، چون مقاومتها به صورت انفرادی بود ثمری نبخشید و در نهایت مقاومت کنندگان شکست خورده و کشته شدند و قسمتی از جنازه‌های کشته شدگان را به خیابان شاهپور بردند و در آنجا کمی بالاتر از مقبره، چشمه‌ای بود که چهل پله داشت روی هم انباشتند مقدار زیادی از جنازه‌ها را هم به منطقه تازه کند بردند.^{۲۵۹}

^{۲۵۹} دادرسی، نقی، انقلاب اسلامی در خوی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸ ص ۱۰۳-

قربانی کردن انسان در جلو ماشین ارتش

هجوم ارتش ایران به آذربایجان موجب جنایات وحشتناک در آذربایجان شد بیرحمی افسران ارتش به ایادی و هواداران حکومت تهران در آذربایجان هم سرایت کرده بود و آنها هم با تاسی از ارتش بی رحم و افسران عقده‌ای جنایات زیادی که در تاریخ آذربایجان مثل و مانندی نبوده انجام دادند. از جمله قربانی کردن سه فدائی در جلو کامیون ارتش که در تاریخ آذربایجان سابقه نداشته است و شاید اولین باری بود که در آذربایجان همچنین جنایتی از ایادی و هواداران حکومت تهران سر زد. در این مورد احمد ساعی از اساتید دانشگاه تهران در خاطرات خود در این باره در مصاحبه با ماهنامه «خوی نگار» چنین بیان می‌کند:

"... چند روز بعد، مدیر مدرسه بعد از نطق آتشینی اعلام کرد که برای پیشواز ارتش آماده باشید. هنوز ارتش وارد خوی نشده بود که دفتر فرقه دمکرات در طبقه دوم ساختمانی در میدان مرکزی، به دست مردم افتاد بلند گوی احمدی را هنگام سخنرانی گرفتند و از طبقه دوم پایین انداختند. کشته شدن یزدانی را دیده‌ام و همه را با جزئیات کامل خاطر دارم. یادم می‌آید روز پیشواز از ارتش هنگام عبور از جلوی منزل آقای فتحی با دیدن جنازه‌ها میخکوب شدم. شمردم، ۱۹ نفر بودند. در محل معروف به «طیباره مئیدانی» ایستادیم و انتظار طول کشید خسته و نگران مادرم بودم، آیا می‌توانم تنها به خانه برگردم؟ بالاخره کامیونهای ارتش دیده شد اولین ماشین که ایستاد، افسری پیاده شد تا آن لحظه متوجه نبودم که ۳ نفر با دستهای بسته بین جمعیت هستند هر ۳ نفر را دست و پا بسته زمین خواباندند و سر بریدند. خونشان روی لباس هایم پاشید. به شدت بر خودم لرزیدم و هنوز هم آن لرزش را در وجودم احساس

می‌کنم. شب وقتی ماجرا را برای پدرم تعریف کردم، گفت یکی از آنها الهوردی دباغ بود"^{۲۶۰}

با مقایسه این خاطره با نوشته‌های آقای دادرسی درباره نحوه کشته شدن آقای دباغ به این نتیجه می‌رسیم که ایشان را در جلو ماشین ارتش قربانی کرده اند. حمله با قمه به ایشان که آقای نقی دادرسی در کتاب «انقلاب اسلامی در خوی» اشاره میکند صحیح نمی باشد.

همچنین محمد رضا خلیلی عراقی که یکی از گزارشگران ارتش بوده و بعد از اشغال آذربایجان چند سفر به آذربایجان داشته در کتاب "خاطرات سفر آذربایجان و کردستان" که در سال ۱۳۲۸ از طرف ارتش چاپ شده درباره قربانی کردن افسر حکومت ملی در خوی می نویسد:

"... در خوی مردم یکی از دموکراتها را که سابقا پاسبان شهربانی و نامش منصور بود دستگیر نموده و هنگام ورود ارتش در جلو ستون جهت قربانی سر می برند..."^{۲۶۱}

کتاب سوزی در خوی

ارتش ایران هر جا پا می گذاشت قتل و غارت و آتش همه جا را فرا می گرفت آنها علاوه بر کشتن انسانهای بی گناه کتابهای ترکی را هم آتش می زدند کتاب سوزی در خوی هم توسط حامیان ارتش و حکومت دست

^{۲۶۰} مصاحبه با دکتر احمد ساعی، مجله خوی نگار، دوره سوم شماره ۶ اسفند ۱۳۹۱

^{۲۶۱} خلیلی، خاطرات سفر به آذربایجان، ص ۲۹

نشانه تهران بعد اشغال آذربایجان صورت گرفته است دکتر احمد ساعی در خاطرات خود درباره کتاب سوزی درخوی در مصاحبه با مجله «خوی نگار» چنین می‌گوید:

"... تحصیلات ابتدائی را در مدرسه ای ۳ کلاسه در کوچه شهربانی که اسمش یادم نیست شروع کردم، کلاس اول دبستان ما با جریان فرقه دمکرات مصادف شد. کتابهای مان به زبان ترکی بود و معلم، دیکته را هم به زبان ترکی می‌گفت. فکر می‌کنم آذرماه ۱۳۲۵ بود که یک روز آقای مهدی‌زاده مدیر مدرسه، به ما اعلام کرد همه کتابهایمان را به مدرسه بیاوریم. تل بزرگی از کتاب‌ها جمع شد و همه را آتش زدند. در دنیای بیجگی، هم از آتش بازی خوشحال بودیم و هم فکر می‌کردیم که دیگر مشق نخواهیم نوشت!"^{۲۶۲}

اعدام های گسترده در خوی

"عبدالحسین اولر، آزادلیق اولمز"

عبدالحسین احمدی، در ماکو متولد شد، پدر و عموی او به عنوان مدافعین مشروطه، اعدام شده بودند. عبدالحسین زندانی رضاخان، عضو مرکزی فرقه دمکرات و عضو مجلس ملی آذربایجان و مسئول فرقه دمکرات شهرستان خوی بود و نماینده خوی در مجلس ملی آذربایجان بود. پدر ایشان هم شیخ احمد هم قبل از اعدام گفته بود: "شیخ احمد اولر،

^{۲۶۲} مصاحبه با دکتر احمد ساعی، مجله خوی نگار، دوره سوم شماره ۶ اسفند ۱۳۹۱

آزادلیق اؤلمز". ایشان هم قبل از اعدام گفته بود "عبدالحسین اؤلر، آزادلیق اؤلمز" شاهپرستان اورا کشته و مثله کردند.

اسماعیل اقبال متولد ۱۲۹۲ خوی دریافت کننده مدال ۲۱ آذر بود. ایشان به صورت غم انگیزی در شهر خوی کشته شد. او را مثله کرده و به اربابه گذاشته و در کوچه های شهر بدن مثله شده او را گرداندند.^{۲۶۳}

بعد از اشغال آذربایجان حکومت تهران برای هر شهری یک فرماندار نظامی منصوب میکرد که برای شهر خوی هم سرهنگ ۲ سوار اسعد شاه خلیلی به فرماندار نظامی خوی منصوب شدند.

قتل عام علاوه بر شهر خوی در روستاها و شهر ماکو و دیگر شهرها هم ادامه داشت روزنامه اطلاعات درباره رئیس شهربانی ماکو در زمان حکومت ملی آذربایجان چنین عقده گشائی می کند و می نویسد:

"نوروز علی داداش زاده که در دوره حکومت ننگین ماجراجویان رئیس شهربانی ماکو بود، در موقع ورود ارتش شاهنشاهی از ماکو فرار کرده بود در چند کیلومتری ماکو مقتول و امروز جنازه او را به ماکو آوردند."^{۲۶۴}

اعزام دستگیر شدگان از سلماس به تبریز

بعد از اشغال خوی، شهرهای اطراف هم به اشغال ارتش درآمد. از جمله این شهرها سلماس بوده است که در مورد اشغال سلماس روزنامه

^{۲۶۳} آزادلیق یولونون مبارزلی، ص ۱۵۷

^{۲۶۴} روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۵/۱۰/۱۷

اطلاعات می‌نویسد: "چهارشنبه ۲۷ آذر نیروهای نظامی وارد شاهپور شد. فرمانده نیرو به عهده ستوان اشرف الدینی است..."^{۲۶۵}

در ادامه این روزنامه درباره اعزام دستگیرشدگان از سلماس به تبریز می‌نویسد:

"۴ دیماه: سرهنگ دوم مظاهری فرمانده ستون خوی وارد شاهپور شده، همچنین متهمین و خیانتکاران فرقه به تبریز حرکت داده شدند"^{۲۶۶}

علاوه بر این روزنامه درباره تکمیل پرونده دمکراتهای زندانی در سلماس می‌نویسد: ۱۶ دیماه نسبت به سلاح محال قره باغ اقدام رسیدگی شده است پرونده های دمکراتهای زندانی تکمیل می‌شود"^{۲۶۷}

مستشاران نظامی آمریکا در خوی و آذربایجان

اشغال آذربایجان موجب شد که هزاران مستشار نظامی آمریکا به آذربایجان اعزام شوند و این نشان از خدمات شایان حکومت تهران به آمریکا می‌باشد. علاوه بر آذربایجان هزاران مستشار نظامی آمریکا به شهرهای دیگر ایران هم اعزام شدند تا منافع آمریکا را بر آورده کنند. در زیر روزنامه اطلاعات از حضور مستشار نظامی در خوی خبر می‌دهد:

"خوی ۲۷ فروردین: مستر پیرسن مهندس راه آهن و مستر رواد مستشار وزرات دارائی به معیت آقای حسین موتمن معاون مستشاری

^{۲۶۵} روزنامه اطلاعات، (۳۰/آذر/۱۳۲۵)

^{۲۶۶} روزنامه اطلاعات، ۱۰/۱۰/۱۳۲۵

^{۲۶۷} روزنامه اطلاعات، ۲۱/۱۰/۱۳۲۵

جهت مطالعه لازم روز ۲۶ ماه جاری به خوی وارد و آقای سرهنگ اسعد شاه خلیلی فرماندار نظامی را ملاقات و پس از اطلاعات لازم به طرف رضائیه رهسپار گردیدند.^{۲۶۸}

دستگیری مبارزان خوئی

دستگیری فعالان شهر خوی در دیگر شهرها هم ادامه داشت و فعالان ملی در همه شهرهای آذربایجان و خارج از آذربایجان توسط مخبرین و خبرچینهای حکومت تهران و ارتش شناسائی و دستگیر می‌شدند. در زیر خبری در مورد دستگیر یک فعال خوئی در مرند را از روزنامه اطلاعات می‌خوانیم:

"مرند- حیدر نام فرزند صالح از اهالی متولد قریه «سیه رود خوی» که قبل از سال ۱۳۲۴ با متجاسرین صمیمانه همکاری داشته و مدتها فراری بوده است اخیرا به وسیله مامورین ژاندارمری گروهان مرند دستگیر گردیده و پرونده عمل آن تشکیل و تحویل داده شده است"^{۲۶۹}

دستگیریها در ماکو

ارتش ایران بعد از اشغال هر شهر رهبران و افراد وابسته به حکومت ملی آذربایجان را دستگیر و زندانی می‌نمود. ارتش بعد از اشغال ماکو هم افراد زیادی را دستگیر کرد. از جمله افراد زیر که توسط روزنامه اطلاعات

^{۲۶۸} روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۶/۱/۲۹

^{۲۶۹} روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۶/۵/۱۲

تحت عنوان خبر «دستگیر ۱۵ نفر در ماکو» در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۲۶ ذکر کرده است:

"ماکو ۹ شهریور: اخیراً ۱۵ تن از متجاسرین که همکاری آنها با فرقه دمکرات آذربایجان ثابت شده بود بوسیله فرمانداری نظامی و شهربانی تعقیب شده که به شرح زیر است:

۱- جمال تیموری صدر فرقه دمکرات ماکو ۲- مرادعلی تیموری نماینده ماکو در مجلس آذربایجان ۳- بالغ تیموری صدر تفتیش فرقه ماکو ۴- طیب فیوضی عضو فعال کمیته ماکو ۵- جعفر بنیادی عضو اطلاعات فرقه ۶- میر عباس محمدی صدر فرقه دمکرات ۷- عباس داداش زاده عضو فعال فرقه ۸- علی آهنگران عضو فعال فرقه ۹- استاد حسین حلبی ساز ۱۰- مهاجر فرمان سهرابی ۱۱- صادق بنیادی ۱۲- میر حسن شجاعی رئیس تفتیش فرقه در بورناک ۱۳- میر احمد شجاعی ۱۴- علی مقصودی صدر فرقه پل دشت ۱۵- حسین مقصودی عضو فرقه پل دشت دستگیر و زندانی و مورد تعقیب قرار گرفته اند." ۲۷۰

^{۲۷۰} ۱۳۲۶/۶/۲۶ روزنامه اطلاعات

مشکین شهر چگونه آزاد شد

تلاش مبارزان راه آزادی برای پاره کردن یوغ استعمار و بندگی در آذربایجان تحسین بر انگیز است و مبارزات شهر خیابو (مشکین شهر) هم برای پاره کردن زنجیرهای استعمار دست در دست برادران و خواهران خود در شهرهای دیگر دادند به فریاد آزادخواهی رهبران حکومت ملی لبیک گفتند و جذب فرقه دمکرات شدند و بعد از انتشار بیانیه ۱۲ شهریور آنها هم شروع به مبارزه بر علیه حکومت تهران کردند و شهر خیابو را از دست ایادی حکومت تهران آزاد کردند. نحوه آزادی شهر خیابو را در از کتاب "سبلان بابک مشکین" چنین می‌خوانیم:

"فدائیان به فرماندهی محمدی وند که قبلا درجه دار و رئیس زاندارمیری شهر «تازه کند انگوت» بود شهر را تصرف نموده و در حیاط اداره پست و تلگراف، خیابان فعلی آیت، جنوب مسجد جنت سرا مرکز

ستاد جنگی آنها بوده و در آن روز بزرگان شهر ملاهاشم مشکینی، ابوالفضل اسکندری، حاجی محمد صدر، حاجی مجید نصری، سردار نیک بخت، حقیقت محسنی، کربلائی علیقلی حسینی و حسین فخری پس از شور و مشورت در ستاد به نزد محمدی وند می‌روند اطاعت و همکاری خود را با آنان اعلام می‌دارند و از طرف فرماندهی مورد استقبال قرار می‌گیرند.^{۲۷۱}

توطئه ژاندارمها

بعد از آنکه پادگان مشکین شهر به دست فدائیان می‌افتد و بزرگان شهر هم به فدائیان می‌پیوندند و قرار می‌شود که ژاندارمری هم اسلحه‌های خود را تحویل دهند و به سلامت خود را به هر جا که می‌خواستند برسانند و مساله بدون خونریزی تمام شود؛ ژاندارمها به طرح توطئه می‌پردازند تا با جنگ و درگیری، ژاندارمری به دست فدائیان بیافتد.

در وبلاگ تاریخ اردبیل در این خصوص چنین می‌خوانیم:

"صبح (۱۳۲۴/۹/۲۲) قرار بوده با میانجیگری مصطفی فولادی (فرقه‌چی) ژاندارمها که در ساختمان ژاندارمری در خیابان امام خمینی (فعلی) موضع گرفته بودند اسلحه را تحویل دهند. ولی از اداره ژاندارمری دو نفر فدائی در کهنه بازار هدف قرار می‌گیرد و یکی از آنها کشته می‌شود و دیگری زخمی می‌گردد و ژاندارم قدرت عابدین زاده نیز در حال تیراندازی به سمت فدائیان می‌آید. در نتیجه تعدادی از ژاندارمها کشته

^{۲۷۱} کتاب سیلان بابک مشکین ص ۱۴۶

می‌شوند و بقیه ژاندارمها از جمله یوسف امیری، ابولفضل رجائی و پورکریم و دیگران به طهران می‌روند.^{۲۷۲}

مخالفتان فرقه در مشکین شهر

بعد از استقرار دفتر ولایتی فرقه دمکرات در مشکین شهر منافع شخصی و نامشروع بعضی از خانها و روحانیون درباری منطقه به خطر افتاد و آنها به جای حمایت از حقوق ملت آذربایجان به دشمنی با ملت آذربایجان و نوکری به حکومت دست نشانده تهران پرداختند. از جمله این افراد می‌توان به حاتم خان گیلو و امیر اصلان عیسی‌لو اشاره کرد که حاتم خان در بیلاق «قاشقا مئشه» و امیر اصلان در «آل قایاسی ارشق» یک سال در دوره حکومت ملی آذربایجان بر علیه حکومت منتخب ملت آذربایجان جنگ به راه انداختند و نوکری خود را به دشمنان ملت ثابت کردند و به دشمنان خلق خود بدل گشتند. این افراد بعد از اشغال آذربایجان به دلیل خدمات خود به حکومت دست نشانده تهران به قدرت فوق العاده در منطقه رسیدند.

اصلاحات و خدمات حکومت ملی در مشکین شهر

حکومت ملی، دولت فرهنگ، هنر و دولت خدمت رسان بود و فعالان ملی در تمام شهرهای آزاد شده آذربایجان آستین‌ها را بالا زده بودند و

^{۲۷۲} وبلاگ تاریخ اردبیل

شهرها را آباد می‌کردند و خدمات شایان و قابل توجهی را در مدت یکساله خود انجام دادند.

در وبلاگ تاریخ اردبیل درباره اصلاحات و خدمات فرقه چنین می‌خوانیم:

"...کارهای انجام یافته توسط دمکراتها واگذاری زمین به کشاورزان بی‌زمین، احداث ساختمان جهت تئاتر و هنر که تا سال ۱۳۷۰ ساختمان بهداری بوده و مرکزی برای جوانان و زنان در محله حسینیه بوده است و اداره کنندگان آن محل ها افراد با سواد بودند".

اشغال مشکین شهر و شروع کشتار در شهر

بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان افراد فرصت طلب که قبلا با فرقه همکاری می‌کردند از فرصت استفاده کرده و به خانه‌های افراد فرقه حمله می‌کنند و آنها را بازداشت می‌کنند. همچنین افراد امیر اصلان عیسی‌لو و حاتم گیکلو هم به شهر حمله می‌کنند و امیر اصلان عیسی‌لو شهر را اشغال می‌کند و افراد بسیاری را دستگیر می‌کنند و تعداد بیش از ۲۹ نفر از فعالان ملی و اهالی شهر توسط افراد فرصت طلب شهید می‌شوند.

حکومت تهران در طول یک سال حکومت ملی آذربایجان افراد نفودی زیادی را در آذربایجان تقویت کرد. از جمله این افراد بخشی از خانها و تیره‌های ایل شاهسون بود که امیر اصلان عیسی‌لو یکی از آنها بود که از مخالفان سرسخت فرقه و نوکر حکومت دست نشانده بیگانگان در

تهران بود. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۶/۲/۱۳ درباره حملات امیر اصلان عیسی لو به فدائیان چنین می‌نویسد:

"نیمه آذر ماه پس از آنکه از تصمیم دولت اطلاع یافت آماده جنگ شد و با سوارانی که داشت به متجاسرین که اطراف کوه «ارشق» را فرا گرفته و امیر اصلان را محاصره کرده بودند حمله برد. بیشتر متجاسرین متواری، عده ای مقتول و بقیه خلع سلاح شدند.

امیر اصلان عیسی لو با سلاحهائی که در این زد و خورد به دست آورده بود سایر شاهسونها را مسلح کرد و به طرف مشکین شهر حمله برده و شهر را اشغال کرد".

شورای افراد اشغالگر و فرصت طلب

بعد از اشغال مشکین شهر توسط ایادی حکومت تهران، شورائی توسط افرادی مانند حاتم خان، رستم خان برادر امیر اصلان (که ایشان قبلا با فرقه همکاری می‌کرد) ملا هاشم مشکینی، حقیقت محسنی، مجید ناصری، علی قهرمانی، منافی، ضرغام سزدانی و سرگرد قهرمان خان تشکیل گردیده بود و در مورد اوضاع شهر و دستگیر شدگان تصمیم گیری می‌کردند.

روحانیون درباری مخالف فرقه در مشکین شهر

بعضی از روحانیون درباری متاسفانه به دلیل منافع مشترک با خانها و حکومت وابسته به بیگانگان در تهران، در آذربایجان و مشکین شهر به

مخالفت با افکار آزادی خواهانه فعالان ملی بر خواستند که در مشکین شهر هم چند نفر از روحانیون درباری مخالف فرقه وجود داشته است که روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۵/۱۱/۱۰ از آنها نام می‌برد و می‌نویسد:

"دو تن از روحانیونی که جا دارد نامشان با احترام یاد شود شیخ قاسم پریخانی و ملا مجید می‌باشند که این دو تن با جدیت کافی به مبارزه با دمکراتها پرداختند".

زندانیان فرقه در مشکین شهر

بعد از اشغال شهر توسط افراد فرصت طلب و وابسته به حکومت دست نشاندۀ تهران افراد زیادی از فدائیان دستگیر شدند روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۵/۱۱/۱۰ در مورد این زندانیان می‌نویسد:

"اکنون در زندان مشکین شهر عده‌ای از فدائیان زندانی هستند که باید هر چه زودتر محاکمه و به کیفر قانونی خود برسند. در میان آنان آخوندی هفتاد ساله وجود دارد که شهردار دمکراتها بوده است".

تبعیدیان مشکین شهر به جنوب ایران

بعد از اشغال شهر مشکین توسط ارتش ایران آنهایی که طرفدار حکومت ملی بودند و از زندان و اعدام جان بدر برده بودند توسط کمیسیون تصفیه به جنوب ایران تبعید شدند و که بعد از دوسال از تبعید به و مشکین شهر و یا تهران بازگشتند مقصود اثنی عشری در کتاب «مشکین بابک سبلان» در خصوص بازگشت تبعیدیان مشکینی می‌نویسد

که افرادی بعد از دو سال از تبعید باز گشتند از جمله مرتضی رجائی، احمد حائری، محمود وزیری به تهران و مشکین بازگشتند.

وضع عمومی مشکین شهر بعد از اشغال

بعد از اشغال شهر توسط ارتش ایران و افراد فرصت طلب وضع عمومی مشکین شهر به حدی فجیع بوده است که روزنامه طرفدار سلطنت (اطلاعات) در تاریخ ۱۳۲۶/۱/۲۶ خبر زیر را درباره وضع نامناسب شهر منتشر کرده است:

"مشکین شهر: اوضاع عمومی رضایت بخش نیست. بهداری این سامان پزشکی و دارو ندارد و اگر کسی بیمار شد باید سرنوشت خود را به دست قضا و قدر بسپرد. شهر کارخانه برق ندارد و شبها مشکین شهر در تاریکی غوطه ور است.

سایر امور و احتیاجات همه به همین نحو ناقص است و یا اصلا موجود نیست. شایسته است مقامات مسئول در این باره توجهی مبذول دارند."

آستارا به سوی آزادی می‌رود

به دلیل هم مرز بودن آستارا با آذربایجان شمالی و حضور روشنفکران مبارز در آن، این شهر در حرکت‌های سیاسی به یک شهر مهم آذربایجان تبدیل شده بود و بعد از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در تبریز، فعالات ملی و سیاسی آستارا هم به فرقه دمکرات پیوستند و با آزادی دیگر شهر های آذربایجان از دست ژاندارمها و ارتش حکومت دست‌نشانده در تهران، شهر آستارا هم در شب ۲۱ آذر ۱۳۲۴ به دست فدائیان آذربایجان آزاد شد و سرهنگ ظهیرنیا مرزبان آستارا به دلیل مقاومت و عدم تسلیم کشته شد.

فرمانده فدائیان این شهر «صادق زمانی» بوده که در زمان رضا شاه در تهران زندانی بوده و مدتی هم به صورت تبعید در آبادیه به سر برده

بود. صادق زمانی به همراه برادر خود خداداد زمانی نقش موثری در آزادی شهر آستارا داشته است.

مخالفان فرقه در آستارا

شور و هیجان آزادسازی آذربایجان و تولد دوباره هویت ترکی در آذربایجان منافع نامشروع افراد بسیاری را در آذربایجان به خطر انداخته بود و در شهر آستارا با روی کار آمدن فعالان ملی در این شهر، منافع بعضی از خانها و خانواده های رانت خوار که از خون ملت آذربایجان ارتزاق می کردند احساس خطر کردند. آنها وقتی دیدند که منافع نامشروع شان در حال از دست رفتن است به مخالفت با حکومت ملی و مطالبات ملی آذربایجان پرداختند و به عنوان نفوذی حکومت تهران بر علیه فعالان ملی عمل کردند. در کتاب «آستار در گذر تاریخ» در مورد این اشخاص چنین می خوانیم:

"... اوایل غائله فرقه دمکرات پس از آنکه تعدادی از میهن پرستان آستارا توسط عوامل فرقه به شهادت رسیدند عده ای از این وطن پرستان، پنهانی خانه و زندگی شان را ترک کرده به تهران رفتند. این عده توسط ارتش سازماندهی شده بعد از دیدن آموزشهای چریکی و رزمی و دریافت سلاح انفرادی به تالش آمده و در جنگلهای تالش به نبردی چریکی با فدائیان مسلح فرقه پرداختند و در چند مرحله در کوههای بغرو با آنان درگیر شده و تلفاتی به آنها وارد ساختند. این عده هنگام حرکت نیروهای اعزامی به آستارا همراه آنان به آستارا آمدند. این افراد در جنگ سه روزه راهنمای نیروهای اعزامی بودند این عده عبارت بودند از:

علی بیگ حسینی فرزند حسنعلی خان فرمانده گروه، عزیزآقا حسینی فرزند علی بیگ، خانلار اشجعی برادر علی بیگ، مظفر هدایتی پور از بستگان علی بیگ، عزیز حیادخت از بستگان علی بیگ، نوروز علی مرادعلی پور جنگ سالار وطن پرست، حسام الدین مجیدی خان ویزنه^{۲۷۳}."

حمله ارتش به آستارا

قوای ارتش ایران به فرماندهی سرتیپ مقبلی به همراه افراد نفوذی و خانهای فراری از طرف رشت و گیلان به آستارا حمله کردند و با مقاومت فدائیان آستارا مواجه شده و سه روز فدائیان آستارا در شیلات آستارا با قشون ایران و ایادی آنها به مبارزه پرداختند و با راهنمایی نفوذی‌ها و ایادی خانهای فراری، فدائیان شکست خوردند. به نوشته خبرنگار روزنامه اطلاعات مورخ ۱۰/۲۹/۱۳۲۵ در جنگ شیلات آستارا ۳۵ نفر از فدائیان و فرقه دمکرات تلفات دادند و در ادامه این روزنامه همراهان ارتش ایران در حمله به آستارا را افراد زیر می‌نویسد:

"...افراد مسلحی که با این نیرو (اعزامی) همکاری داشته اند عبارتند از ۳۰ نفر از سواران «اسد میر مسعودی» و ۴۰ نفر از سواران «هژبری» و ۱۰۰ نفر از افراد «یونس آقاجانی» که فداکاری و همکاری این افراد با ستون اعزامی از هر نظر قابل تقدیر و جای آن دارد که مورد توجه ستاد ارتش قرار گیرد".

لازم به ذکر است که بسیاری از این افراد شاهپرستان گیلان بودند که به همراه خانهای فراری به تهران، به آستارا حمله کردند.

^{۲۷۳} حریری، اشرف آقا، آستارا در گذرگاه تاریخ، دهسرا، ۱۳۸۵، ص ۱۸۵

ارتش ایران بعد از حمله به آستار سروان خטיب شهیدی را به عنوان فرماندار نظامی آستار تعیین کرد و ایشان بعد از انتصاب به درجه سرگردی نائل شد.

اعطاء مدال به افسران و درجه داران ارتش در حمله به آستارا

بعد از اشغال آستار توسط ارتش ایران، افرادی که در این حمله و قتل و کشتار شرکت کرده بودند به دلیل کشتار بیشتر به ارتقاء درجه و اخذ مدال مفتخر گردیدند. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۵/۱۰/۵ درباره این افراد خبر زیر را منعکس کرده است:

"افسرانی که در اثر فداکاری و لیاقت هنگام زد و خورد با فدائیان در آستارا به ارتقاء درجه و اخذ نشان مفتخر گشته‌اند افراد زیر است:

سروان پیاده قوی روح و سروان پیاده حمزه باقرنژاد به درجه سرگردی، ستوان یک مهندس محمد تقی هدوند و ستوان یک پیاده مهدی صدوقی و ستوان یک توپخانه تاج بخش به درجه سروانی رسیدند.

همچنین سروان پیاده محسن ایلغمی، ستوان یک پیاده تاج خلیلی، ستوان یک پیاده فرخ کیش به نشان سپه درجه ۳، سرگرد ژاندارمری غلامحسین بیگدلی نشان سپه درجه ۳، سروان پیاده تقی حشمتی، سروان پیاده یوسف قانع، ستوان یک پیاده اکبر مسکوک، ستوان پیاده تیمور ایران نژاد، ستوان پیاده عزیز الله بخش علی، ستوان یک جمشید مختاریان، ستوان یک جمشید اسفندیاری، ستوان یک هوشیار، ستوان ۲ حسن خمیری، ستوان یک ابراهیم عطائی، ستوان یک مهدی پاکنژاد، سرگرد ستاد تقی صادقیان نشان افتخار درجه ۳ نائل شدند."

اعدام ها در آستارا

بعد از اشغال شهر آستارا ارتش ایران شروع به دستگیری و اعدام فعالان ملی و طرفداران حکومت ملی کرد و بعد از محاکمه، بسیاری از آنها به اعدام محکوم شدند روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۵/۱۱/۲۷ در خبری می‌نویسد:

"از دمکراتها که در آستارا دستگیر شده اند شیر امین و امیر خشیرائی محکوم به اعدام شده اند".

و در ادامه در مورخ ۱۳۲۵/۱۲/۱۲ روزنامه اطلاعات خبر می‌دهد که امیر خشیرائی در آستارا اعدام شد.

همچنین در کتاب آستارا در گذر تاریخ می‌خوانیم که محمد آقا چاردولی توسط حسام الدین خان مجیدی بعد از حمله ارتش کشته شد.

قوشاچای (میاندوآب) چگونه آزاد شد

فدائیان و مبارزان ملی قوشاچای هم همپای مبارزان دیگر شهرهای آذربایجان اسلحه به دست گرفتند و شهر قوشاچای را از شر حکومت تهران که دست نشانده استعمارگران بود خلاص کردند و با محاصره پادگان قوشاچای افسران حاضر را مجبور به تسلیم نمودند. چنانکه در کتاب «نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندوآب، تکاب و شاهین دژ» در مورد تسلیم پادگان قوشاچای چنین می‌خوانیم:

"...به قراری که تعریف می‌کنند پس از آنکه پادگان (میاندوآب) تحویل ماموران دمکرات گردید، سلامتی افسران و درجه داران از طرف

سران فرقه دمکرات تضمین گردید به طوری که آنان را سالم به
شهرهایشان بدرقه کردند^{۲۷۴}

اصلاحات فرقه دمکرات در قوشاچای

دولت فرهنگ و هنر و فعالان این حکومت در عرض یکسالی که بر
آذربایجان حکومت کردند یادگارهای زیادی از خود بر جای گذاشتند که
مهمترین یادگار آنها رسمی کردن زبان ترکی در آذربایجان بود که دانش
آموزان توانستند مزه شیرین آموزش به زبان مادری را بچشند و در ادامه
در کتاب «نگاهی به تاریخ جغرافیای میاندوآب» در مورد اصلاحات
حکومت ملی آذربایجان در قوشاچای می‌خوانیم:

"...به روایت مطلعین در سراسر استان تدریس مقاطع ابتدائی،
متوسطه معمول گردید و مکاتبات رسمی ادارات دولتی و مدارس به زبان
ترکی بود. بالطبع در شهر میاندوآب نیز تدریس در مدارس و مکاتبات در
ادارات به زبان ترکی رایج شد.

در دوره یک ساله حکومت پیشه‌وری حمام شهرداری میاندوآب در
خیایان امام خمینی (پهلوی سابق) در سال ۱۳۲۵ ساخته شد و ساختمان
دبیرستان خدمات فنی روبروی کارخانه قند در آن عصر به اتمام رسید،
برنامه اصلاحات ارضی به مرحله اجرا گذاشته شد مالکین و زمین‌داران
بزرگ به تهران و سایر نقاط کشور متواری شدند...^{۲۷۵}

^{۲۷۴} محبوبی، جمشید، نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندوآب، تکاب و شاهین دژ، انتشارات

پروین، ۱۳۷۰، ص ۱۹۴

^{۲۷۵} همان، ص ۱۹۴

اشغال قوشاچای و شروع قتل و غارت

بعد از اشغال آذربایجان قتل و غارت در آذربایجان توسط هواداران ارتش ایران شروع شد و در قوشاچای هم این قتل و غارت وجود داشته است.

جمشید محبوبی در کتاب «نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندوآب» در مورد اعدام بخشدار حکومت ملی می‌نویسد:

"بعد از فرار دمکراتها علی مطیعی بخشدار دمکراتها در میاندوآب به تحریک و شکایت مستقیم علینقی امیر جعفری مالک محمود جوق در میاندوآب به دار آویخته شد."^{۲۷۶}

میر کاظم اعلمی هم از اهالی مرند فرماندار قوشاچای بوده است که بعد از دستگیری در مرند اعدام شد.

قلی صبحی متولد ۱۲۸۶ کارگر کارخانه میاندوآب، عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات در آذر ۱۳۲۵ در گوگان دستگیر و شجاعانه به سوی شهادت رفت.

^{۲۷۶} همان، ص ۱۸۷

اهر

اهر از جمله شهرهائی بود که فعالان ملی آن شهر از قدیم الایام از زمان مشروطه با خانها و ایادی آن جنگیده بودند و در زمان حکومت ملی هم فعالان ملی این شهر به خدمت حکومت ملی در آمدند و همکاری خوبی با حکومت ملی داشتند. متأسفانه بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان این شهر هم دچار هرج و مرج شد و ایادی خانها و نیروهای حکومت مرکزی جنایات زیادی در این شهر انجام دادند. حسین بایوردی در کتاب «تاریخ ارسباران» درباره حمله ارتش به اهر می‌نویسد:

"...بعد از حمله ارتش آقایان غلامعلی نعمتی و امامعلی همکاری از تبریز به اهر آمدند به اتفاق یک عده دیگر که بعداً به تمام اهل شهر سرایت کرد باقیمانده عناصر حزبی و عمال آنها را از غریبه و بومی در هر کجا که پیدا می‌کنند کشته و بسته و عده‌ای را دستگیر و اسلحه‌ها را جمع

آوری نمودند. مرحوم سیف العما نعلش بعضی را دفن و کفن کرد. متعاقب عملیات محلی اولین ستون اعزامی به فرماندهی آقای ستوان حاج گل درکنی افسر ژاندارمری وارد اهر شد. فرماندار نظامی اهر از آذر ۱۳۲۵ سرهنگ ایزدپناه و منتصرالملک خلیل پور بوده است.^{۲۷۷}

تبعید فعالان ملی در اهر به جنوب ایران

بعد از اشغال اهر توسط ارتش ایران وایادی خانها، بسیاری از فعالان ملی بعد از دستگیری به جنوب ایران تبعیدی شدند جملات زیر درباره تبعید آنها به جنوب ایران می‌باشد:

"...بعد از سقوط پیشه‌وری نیروهای دولتی وارد اهر شدند و طرفداران او را دستگیر و جهت محاکمه به تبریز اعزام و یک‌عده به شیراز و جاهای دیگر تبعید شدند"^{۲۷۸}

آتش زدن آزادیخواهان در اهر (پدر و پسر)

شنیع ترین جنایات توسط ارتش ایران و هواداران و ایادی این ارتش در آذربایجان انجام شد. یکی از این جنایات که مو را بر تن هر انسانی سیخ می‌کند زنده زنده سوزاندن مبارزان آذربایجان بود و عامل این

^{۲۷۷} بایبوردی، حسین، تاریخ ارسباران، انتشارات سینا، ۱۳۴۱- ص ۹۸

^{۲۷۸} دوستی، حسین، تاریخ و جغرافیای ارسباران، احرار تبریز- ۱۳۷۳ ص ۱۳۸- به نقل از

کتاب آنامیزسن قره داغ- عیسی غریبی کلپیر

جنایت هم بدون اینکه تحت تعقیب قرار گیرد بعدا به عنوان نماینده کلیر به مجلس شورای ملی راه یافته بود.

در مورد این آزادیخواه و نحوه سوزانده شدن آنها در وبلاگ «تاریخ معاصر اردبیل» می‌خوانیم:

"...بعد از حکومت یکساله فرقه دمکرات آذربایجان چندین نفر از یک خانواده کشته شدند. یکی از آنها ابراهیم فرزند علی از قریه موتالیق گرمادوز مغان قارداغ بود مشهدی فرزند ابراهیم در سال ۱۲۷۵ متولد و ابراهیم در انقلاب مشروطه جزو سواران ستارخان بوده و در گارد ملی خیابانی جنگها نموده بود ابراهیم علاوه بر پسرش به جوانها درس روشنفکری و مبارزه با فئودالها و ژاندارمها را آموخته بود و مشهدی نیز چندین دفعه از طرف ژاندارمها دستگیر شده بود و بعد از سال ۱۳۲۰ ابراهیم و مشهدی هر دو به عضویت حزب در آمدند مشهدی در موتالیق آبخ احمد حوزه فرقه دمکرات را تشکیل داد و صدر منطقه بود این پدر و پسر مردم را جهت همکاری با فرقه دعوت می‌کرد و به خاطر صداقت و جدیت از طرف مجلس ملی به دریافت مدال ۲۱ آذر مفتخر گردید و به کمک محمد آگهی با دسته های عبدالله خان جنگید بعد از سال ۱۳۲۵ مشهدی توسط اسداله خان (پسر عبدالله خان) که در زمان شاه نماینده کلیر بوده است زخمی و دستگیر می‌گردد. پدر و پسر را اسداله خان پس از پاشیدن نفت بر روی آنها آتش میزند و این پدر و پسر ضد فئودال خاکستر می‌گردند."^{۲۷۹}

^{۲۷۹} وبلاگ تاریخ معاصر اردبیل

در روایتی دیگر نقل می‌شود که این پدر و پسر مبارز توسط دژخیمان و ایادی حکومت مرکزی به درختی بسته شدند و بعد از ریخته شدن نفت آتش زده شدند.

مثله یا لینچ کردن فدائیان در روستاهای اهر

از دیگر جنایات حامیان حکومت تهران در آذربایجان مثله یا لینچ کردن فدائیان بود که در کوچه و خیابان به صورت آشکار این کار را انجام می‌دادند. از جمله این جنایات فدائی به نام سورون هارونیان که یک کشاورز بود در یکی از روستاهای اطراف اهر به دست ایادی خانها مثله می‌شود.

نقش روحانیون در باری در حوادث ۲۱ آذر

"...این یکی از مشکلاتی است که هر نادان و کم خردی که مقدماتی از دروس قدیمه را خوانده و عمامه‌ای به سر می‌گذارد و به خود حق می‌دهد که حتی در ناموس، مال و جان دیگران آنهم به نام قرآن و پیامبر بزرگ آن، که رحمت العالمین نامیده می‌شود دخالت کند و این چنین آنها را مباح گرداند، غافل از اینکه قضاوت در اسلام از دقیقترین و سخت ترین کارهاست و قاضی علاوه بر اهمیت و احراز شرایط مقرر، باید از جهت علمی نیز مجتهد باشد..."^{۲۸۰}

^{۲۸۰} صفری، بابا، ادربیل در گذرگاه تاریخ جلد سوم -ص ۱۰۲

تشکیل و استقرار حکومت ملی آذربایجان، روحانیون در آذربایجان را به دو دسته تقسیم کرد؛ عده‌ای طرفدار مطالبات ملی و حامی حکومت ملی شدند و در این راه هم شهید و زندانی شدند که از جمله آنها می‌توان شهید شیخ محمد آل اسحاق خوئی در زنجان که توسط حامیان خانها و حکومت مرکزی شهید شد و چندین نفر از روحانیون مرنند از جمله ملا ستار ناطق مرنندی، محدث شرق در راه مطالبات ملی هم زندانی شدند، را برشمرد.

ولی عده بسیاری از روحانیون یا سکوت کردند یا به طرفداری از حکومت دست نشانده تهران پرداختند و به مخالفت با حکومت ملی مشغول شدند و با سلام و صلوات گویی به شاه پهلوی، از تبلیغ بر علیه حکومت ملی گرفته تا کمک به ارتش و حتی در سرکوب هواداران حکومت ملی هم این گروه شرکت داشته‌اند.

روحانیون عالی مقام تهران و قم با حمایت بی چون و چرا از حکومت منصوب بیگانگان در تهران، یک مساله سیاسی و اقتصادی بین حکومت ملی آذربایجان و حکومت تهران را به مسائل مذهبی و دینی پیوند زدند و با حربه دین به مبارزه با مطالبات ملی و سیاسی ملت آذربایجان رفتند.

حتی بعضی از آنها دست به صدور فتوا زدند. در حالی که آنها در مقام صدور فتوا نبودند و با سوء استفاده از لباس روحانیت از احساسات دینی و مذهبی ملت آذربایجان به نفع حکومت دست نشانده تهران استفاده سوء کردند. همچنین اگرچه در اصل فتوا بر علیه مشرکین و غیر مسلمانان صادر می‌شود ولی این روحانیون فتوا بر علیه فرزندان ملت آذربایجان صادر کردند. آنها با حلال دانستن جان و مال هواداران حکومت ملی از نظر روانی به ارتش و هواداران آنها مجوزی به نسل کشی دادند.

در حالی که حکومت وابسته به دول اجنبی در تهران به صورت مستقیم از طرف بیگانگان حمایت می‌شد ولی آنها حتی یکبار هم کلمه‌ای درباره مخالفت با شاه و حکومت دست نشانده بر زبان نمی‌آوردند. آنها به دلیل کینه و نفرت از زبان ترکی و ملت آزادیخواه آذربایجان که زیر بار یوغ استعمارگران نمی‌رفتند فعالان ملی را تخطئه و ضد دین می‌نامیدند تا از این طریق احساسات مذهبی افراد خرافی را تحریک کنند. روحانیون درباری و وابسته به حکومت مرکزی می‌خواستند ملت آذربایجان را زیر یوغ استعمارگران تهران نگه دارند و برای از بین بردن مقاومت در آذربایجان، حتی آنها دست به صدور فتوای جهاد زدند.

سوء استفاده از مذهب برای درهم کوبیدن آزادیخواهان در آذربایجان دارای سابقه تاریخی است و حتی در زمان مشروطه هم، روحانیون طرفدار استبداد، مبارزان آزادی در تبریز را ملحد خطاب می‌کردند در کتاب «ایران بین دو انقلاب» در این مورد چنین می‌خوانیم:

"... روحانیون، مبارزان مشروطه را مرتد و بابی‌های ملحد معرفی می‌کردند."^{۲۸۱}

ارتش ایران و دولت تهران از هر امری برای از بین بردن فرقه دمکرات در آذربایجان استفاده می‌کرد به این دلیل فردی ناآگاه را که لباس روحانیت پوشیده بود به جنگ فرقه دمکرات فرستاد. سید احمد میر خاص که به «ملا پوقاس» مشهور بود، را به جنگ ملت آذربایجان فرستاد. بابا صفری در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ می‌نویسد:

^{۲۸۱} آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۲۵

"... در آغاز پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان، دولت مرکزی از هر امری که ممکن بود موجب تضعیف و یا از بین رفتن این نهضت نو ظهور گردد استفاده می‌کرد. این بود که میر خاص را با آن لباس و هیکل به صورت عالم مجاهدی در آورده، با تمام امکانات خود، اقدام به تقویت وی نمود. سرلشکر ارفع رئیس ستاد آنروز ارتش، به لشکر ۲ آذربایجان توصیه کرد که از وجود او در تبلیغات علیه دمکراتها استفاده کند و دولت صدرالاشراف نیز طبق تصویب نامه شماره ۱۱۶۲۴-۱۳۲۴/۲۴ در جلسه ۲۱ شهریور تصویب کرد که به آقای سید احمد میر خاص اردبیلی پانزده هزار ریال از قرار ماهی سه هزار ریال برای مدت ۵ ماه از اعتبار سال ۱۳۲۴ دولت به شکل پاداش پرداخت شود"^{۲۸۲}.

همچنین این ملاپوقاس علاوه بر تبلیغات مسموم، بر علیه فرقه دمکرات اعلام جهاد داده بود و محقق بزرگ اردبیل بابا صغری درباره این موضوع باز در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ چنین می‌نویسد:

"... این یکی از مشکلاتی است که هر نادان و کم خردی که مقدماتی از دروس قدیمه را خوانده و عمامه ای به سر می‌گذارد و به خود حق می‌دهد که حتی در ناموس، مال و جان دیگران آنهم به نام قرآن و پیامبر بزرگ آن که رحمت العالمین نامیده می‌شود دخالت کند و این چنین آنها را مباح گرداند، غافل از اینکه قضاوت در اسلام از دقیقترین و سخت ترین کارهاست و قاضی علاوه بر اهمیت و احراز شرایط مقرر، باید از جهت علمی نیز مجتهد باشد"^{۲۸۳}.

^{۲۸۲} صغری، بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ، جلد سوم، ۱۳۶۲- صص ۱۰۳-۱۰۲

^{۲۸۳} اردبیل در گذرگاه تاریخ جلد سوم - ص ۱۰۲

سر لشکر ارفع علاوه بر کمکهای نقدی به ملا پوقاس، به ایشان اسلحه هم می‌فرستاد تا با فرقه دمکرات آذربایجان مبارزه کند. سرلشکر ارفع پشتیبانی خود از سید احمد میر خاص را به صدور بخشنامه محدود ننمود. ایشان حتی به میر خاص اسلحه می‌داد تا به جنگ حکومت ملی آذربایجان برود در کتاب گذشته چراغ راه آینده می‌خوانیم:

"... وی سرهنگ منوچهری را (که بعداً تیمسار آریانا شد) مامور کرد که خادم باشی یکی از خوانین اردبیل را به تهران بیاورد و خادم باشی در تهران با دریافت پول و اسلحه از سرلشکر ارفع مأموریت یافت که با تمام قوا به کمک سید احمد میر خاص بشتابد."^{۲۸۴}

اگرچه دولت تهران از هر روشی می‌خواست میر خاص را تقویت کند و با سوء استفاده از مذهب به جنگ آزادی‌خواهان آذربایجان بفرستد ولی میر خاص کاری نتوانست پیش ببرد و به آغوش اربابان خود در تهران پناه برد. مرحوم بابا صفری در این مورد چنین می‌نویسد:

"...با شکل گرفتن فرقه و تشکیلات سیاسی و اداری آنها، میر خاص نتوانست در آذربایجان بماند و به تهران فرار کرد، ابتدا مقدمش از طرف دستگاه‌های دولتی گرامی داشته شد. ولی کم-کم چون اثری که منظور بود بر وجودش ترتیب نیافت در زمره آن دسته از فراریانی در آمد که عصرها در خیابان سپه تهران به صورت سرگردان قدم می‌زدند و اگر تازه واردی از آذربایجان می‌دیدند از او کسب خبر می‌کردند."^{۲۸۵}

آقای میر خاص اردبیلی بعد از نسل کشی در آذربایجان که توسط ارتش، خوانین و حامیان محلی آنها صورت گرفت به حضور شاه رسید و

^{۲۸۴} گذشته چراغ راه آینده، تهران ققنوس ۱۳۷۷- ص ۲۵۰

^{۲۸۵} اردبیل در گذرگاه تاریخ- ص ۱۰۳

شاه به ایشان به پاس خدمات شایان! یک انگشتر برلیان اهداء کرد.
روزنامه اطلاعات خبر این واقع را چنین می‌نویسد:

"آقای میر خاص اردبیلی که خدمات شایانی در راه مبارزه با
متجاسرین و دمکرات‌نماها در اردبیل انجام داده اند ساعت ۱۰ صبح امروز
به حضور ملوکانه شرفیابی حاصل نمود و به دریافت یک انگشتر برلیان
مفتخر گردیدند."^{۲۸۶}

ارتش حتی قبل از حمله به آذربایجان هم با سوء استفاده از دین و
مذهب اعلامیه‌های حکم جهاد از آسمان به شهرهای آذربایجان می‌ریخت.
اگرچه این اعلامیه‌ها امضاء روحانیون ارشد را نداشتند ولی آنها هم به این
موضوع اعتراض نکردند و با سکوت خود تأیید ضمنی کردند.
خان‌بابا بیانی در کتاب «غائله آذربایجان» این اعلامیه را ذکر کرده
است:

"فرمان جهاد مقدس بدون امضاء

تمام علمای شیعه و مراجع تقلید فرمان جهاد علیه آنان داده‌اند. این
فرمان خداوند بزرگ است جهاد است و جانشینان پیغمبر اکرم (ص) شما
مردان شرافتمند مسلمان را بدان امر می‌دهند که وطن خود را از بی دینی
و کفر نجات دهید."^{۲۸۷}

سوء استفاده از دین، احساسات دینی و مذهبی مردم، توسط حاکمان
دیکتاتور برای سرکوب آزادیخواهان در تاریخ همیشه وجود داشته است
ولی در دوره حکومت ملی یک حکومت دست نشانده و وابسته به دول
اجنبی که تحت الحمایه بیگانگان بود از این حربه ریاکارانه بر علیه ملت

^{۲۸۶} ۱۳۲۵/۱۲/۱۹ روزنامه اطلاعات - ص ۸

^{۲۸۷} بیانی، خانابا، غائله آذربایجان، انتشارات زریاب، ۱۳۷۵، ص ۶۷۰

آذربایجان استفاده کرد و موفق هم شد. چرا که روحانیون طرفدار دربار و طرفدار استعمارگران که حیات و ممات خود را با حیات خانهای ظالم و شاه منصوب بیگانگان پیوند زده بودند به یاری حکومت تهران شتافتند و این حکومت وابسته به استعمارگران را در این راه بسیار یاری دادند حتی مجله «آئین اسلام» شاه جنایتکار را «سلطان تشیع» نامیدند. سلطان تشیعی که دستور نسل‌کشی در آذربایجان را صادر کرد و ارتش این شاه هزاران نفر را شکنجه و اعدام کرد و هزاران نفر را به مناطق بد آب و هوای ایران از جمله نیریز، کرمان، بندرعباس و جهرم تبعید کردند که این افراد روزهای تلخی در این مناطق داشتند.

در بین روحانیون، بعضی از روحانیون بومی آذربایجان هم همصدا با روحانیون ساکن قم و تهران بر علیه حکومت ملی در فعالیت بودند. ضمناً از خود فتوا صادر می‌کردند به طور مثال در مراغه حاج حبیب مجتهد فتوایی را صادر کرد که در تاریخ تشیع و اسلام بی سابقه بوده است. در کنار این، روحانیون ارشد تهران و قم هم به این فتوا هیچ اعتراضی نکردند روزنامه آتش و همچنین خان‌بابا تهرانی در کتاب غائله آذربایجان فتوای او را ذکر کرده است.

روزنامه آتش در تاریخ ۱ بهمن ۱۳۲۵ شماره ۸۳ در این باره

می‌نویسد:

"وقتی رعیتی از ایشان اجازه دخول در فرقه دمکرات می‌نماید به او در حضور اهالی مراغه گفته: اگر وارد فرقه شوی مثل اینست که با دختر خود در خانه کعبه زنا کرده باشی!"

صدور فرمان «قتله»

یکی دیگر از کارهای نامشروع و غیر انسانی افراد خرافی و مرتجع صدور فرمان «قتله» بوده است که اجامر و اوباش با توسل به این فرمان هر جا آزادیخواهی را پیدا می‌کردند خصوصا در اردبیل می‌کشتند. حتی آنهایی که با افرادی خصومت شخصی داشتند با استفاده از این فرمان دست به کشتار می‌زدند.

از این فرمان در شهر اردبیل خیلی بیشتر استفاده شد و هواداران خانها با توسل به این فرمان صدها نفر را در اردبیل به قتل رساندند. مرحوم بابا صفری در مورد کشتار با توسل به «قتله» می‌نویسد:

"... شعار اوباش در آن روزها و روزهای بعد کلمه «قتله» بود و اگر یکی از آنها به یک نفر رهگذر ولو ناشناخته این کلمه را نسبت می‌داد در اندک زمانی دیگران ندانسته و نشناخته بر سر وی می‌ریختند و هنگامی از حمله باز می‌ماندند که تن بی جان مرد بیچاره در روی برفها افتاده بود و چه بسا که بعد از کشته شدن هویت او شناخته می‌شد و هر آینه سبب تاسف قاتلین آن شهید بیگناه می‌گردید."^{۲۸۸}

مخالفت با حق رای زنان

حکومت ملی آذربایجان برای بهره‌مندی همه افراد جامعه از حقوق قانونی و انسانی خویش، حق رای را به زنان به رسمیت شناخت ولی روحانیون به مخالفت با این حق قانونی و انسانی زنان که توسط حکومت ملی تامین شده بود پرداختند.

^{۲۸۸} صفری، بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ ص. ۱۱۸.

صدور فتوای ارتداد دمکراتها

از دیگر فعالیت‌های روحانیون درباری در حمایت از حکومت دست نشاندۀ در تهران صدور فرمان «ارتداد دمکراتها» بوده است که در این خصوص نقل می‌کنند که این فرمان را آیت‌الله العظمی سید یونس اردبیلی به صورت فتوا صادر کرده و با صدور این فرمان جان و مال دمکرات‌ها و عاشقان آذربایجان را حلال اعلام کرده است.

با این فتوا دست بسیاری از سوء استفاده کنندگان را باز گذاشت تا به جان و مال آزادی‌خواهان آذربایجان تعرض کنند. در مورد فعالیت‌های آیت‌الله سید یونس اردبیلی در کتاب تاریخ دشت مغان می‌خوانیم:

"...در منطقه اردبیل با فعالیت‌های کمونیستی و حزب توده در دوران اشغال آذربایجان به وسیله روسها و عناصر تجزیه طلب فرقه دمکرات نیز، به مبارزه و مخالفت برخاست. او در جریان تشکیل دفاتر حزب توده، فتوای تحریم و بی‌دینی عناصر کمونیست را صادر کرد."

علاوه بر این عناصر وابسته به حکومت فارس‌گرای تهران با مستمسک قراردادن فتوای ایشان بر علیه اعضای فرقه دمکرات، شروع به حمله به دفاتر و اعضای فرقه دمکرات کردند. در ادامه در این مورد در کتاب «تاریخ دشت مغان» می‌خوانیم:

"با الهام از فتوای شرعی این زعیم و مرجع عالیقدر شیعه بود که روحانیت بیدار اردبیل و دشت مغان با فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده به مخالفت برخاستند به طوری که حتی دفاتر حزب توده در اردبیل

در دوره اشغال آذربایجان به وسیله قشون اتحاد شوروی به وسیله سید
بخاص اوجارودی و سواران عشایر مغان به آتش کشیده شد.^{۲۸۹}

تبلیغات منفی روحانیون درباری بر علیه فرقه دمکرات

حکومت ملی آذربایجان بعد از استقرار خود تمام مذاهب را آزاد کرد
و حتی زنانی که در زمان رضاخان چادر آنها را از سرشان کشیده بودند
اجازه داده شد که آزادانه لباس بپوشند. در این مورد دکتر تورج اتابکی در
کتاب «آذربایجان در ایران معاصر» درباره آزادی مذهبی در حکومت ملی
می‌نویسد:

"... اقدام دیگری که دمکراتها به خاطر کسب حمایت عناصر مذهبی
انجام دادند رفع ممنوعیت از اعمال معین مذهبی بود که از اوایل دوره
سلطنت رسیدن رضا شاه منع شده بود. این اعمال از جمله شامل سنن
مذهبی مرسوم مثل سینه زنی، زنجیر زنی، قمه زنی و تعزیه بویژه در اوج
عزاداری‌های ماه محرم بود. به علاوه حق زنان به پوشیدن چادر که رضا
شاه آن را در دهه ۱۹۳۰ (دی ۱۳۱۴) غیر قانونی ساخته بود دوباره اعاده
شد.

وابسته مطبوعاتی آمریکا که در این هنگام از تبریز دیدار کرده است
در یکی از گزارش‌های خود یادآور شده است که بی فایده نیست که گفته
شود که دمکرات‌ها اعاده رسوم و مراسم مذهبی را به صورت آزاد تشویق

^{۲۸۹} عزیزاده، میر نبی، تاریخ دشت مغان: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵ -

می‌کنند و در حال حاضر آنان (خود) در مراسم عزاداری محرم شرکت می‌نمایند".^{۲۹۰}

همچنین رسول جعفریان که خود روحانی است در مقدمه کتاب «بحران آذربایجان» خاطرات آیت ا... میرزا عبدا... مجتهدی می‌نویسد:

"...طبعاً و به طریق اولی درباره امور دینی، مذهبی نیز هیچ موضع منفی از خود بروز نداده‌اند. در موردی که مرحوم میرزا خلیل مجتهدی عالم درجه اول شهر بیمار شد مقامات وابسته به فرقه به عیادت ایشان رفتند. خود پیشه‌وری یک بار با شماری از علما دیدن کرده و آنان نیز متقابلاً از وی دیدن کرده‌اند..."^{۲۹۱}

اما درمقابل بشنویم از دو روحانی مخالف فرقه که ادعا می‌کنند که حکومت ملی بر علیه دین و مذهب بوده است.

آیت ا... ملکوتی در خاطرات خود در این باره می‌نویسد:

"...فرقه دمکرات تهاجم گسترده‌ای را بر ضد دین و مذهب و فرهنگ، آداب و رسوم مردم به راه انداختند و به نشر افکار کمونیستی پرداختند. در مقابل روحانیت منطقه و مردم متدین نیز از پای ننشسته بودند. به ویژه روحانیون هرگز سکوت نکردند، و بر منبرها و در محافل و مجالس عمومی و خصوصی به دفاع از حریم اسلام و تشیع پرداختند و در روستای ما مرحوم آقا میرزا عبدا... حقی بر ضد اینها فعالیت داشت و به منبر می‌رفت و لحظه‌ای سکوت نمی‌کرد".^{۲۹۲}

^{۲۹۰} اتابکی، تورج، آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه محمد کریم اشراق، انتشارات توس،

۱۳۷۶، ص ۱۶۲

^{۲۹۱} مجتهدی، میرزا عبدا...، بحران آذربایجان، موسسه مطالعات تاریخ معاصر

^{۲۹۲} خاطرات آیت ا... ملکوتی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۸۱

علاوه بر این میرزا حبیب مجتهد در مصاحبه با خبرنگار روزنامه آتش که از ایشان می‌پرسد که فرقه نسبت به مذهب اسلام چه نظری داشتند؟ می‌گوید:

"یگانه نظر و هدف آنها مبارزه با دین اسلام بود. منتها چون نمی‌توانستند یکباره علنا نظریه خود را ابراز کنند تصمیم گرفته بودند به تدریج بر علیه خدا پرستی و دین مقدس اسلام مبارزه و اساسا آنها منکر وجود خدا بودند."^{۲۹۳}

همکاری روحانیون درباری با ارتش جهت شکست حکومت ملی

با استقرار حکومت ملی آذربایجان، حکومت تهران که با حمایت دولتهای بیگانه بر سر کار آمده بود نگران از دست رفتن قدرت خود شد و علاوه بر این می‌خواست سلطه استعماگرانه خود را نسبت به آذربایجان حفظ کند. یکی از دقیقترین جملات سیاسی شهید پیشه‌وری که گفته بود "آنها آذربایجان را هندوستان کوچک فرض کرده اند" درست از آب درآمد. چرا که دولت دست‌نشانده تهران نمی‌خواست آذربایجان را آزاد ببیند و برای شکست حکومت ملی علاوه بر اینکه از دولتها بیگانه کمک می‌گرفت از روحانیون هم که در بین مردم از نظر دینی و مذهبی روابطی بین آنها و مردم بود سوء استفاده کرد. در کنار این موضوع، روحانیون درباری هم پیوند و رابطه نزدیکی با خانهای ظالم داشتند. حتی بعضی از روحانیون درباری خود خرده مالک و فئودال بودند و افکار مدرن و مترقی فرقه و حکومت ملی آذربایجان را با منافع خود در تضاد می‌دیدند به این

^{۲۹۳} روزنامه آتش ۱ بهمن ۱۳۲۵ شماره ۸۳

دلیل همکاری و هماهنگی خوبی بین آنها و حکومت تهران، خانها و ارتش به وجود آمده بود.

ارتش ایران بعد از شکل گیری فرقه دمکرات در آذربایجان تمام هم و غم خود را بر این گذاشته بود که حکومت ملی و فعالان آن را سرکوب کند. آنها از کسانی که مخالف حکومت ملی بودند و در آذربایجان حضور داشتند حمایت می‌کردند؛ از جمله از روحانیون در اردبیل، میانه، اورمو، سراب و مرند... ارتش روحانیونی که مخالف فرقه بودند از هر نظر حمایت می‌کرد.

همکاری مراجع تقلید با دولت تهران برای سرکوب حکومت ملی

آذربایجان

حاکمان تهران و دولت دست نشانده که حمایت بیگانگان را در همه حال پشت خویش داشتند از نفوذ مراجع تقلید برای سرکوب و نسل‌کشی در آذربایجان استفاده کردند و روحانیون و مراجع تقلید هم برای در هم کوبیدن ملت آذربایجان با جان و دل با حکومت دست نشانده تهران همکاری کامل کردند تا ارتش به نسل‌کشی در آذربایجان دست بزند در این خصوص محمد طاهر خسروشاهی در ماهنامه «اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر» در مورد همکاری آیت ... بروجردی با دولت دست نشانده در تهران برای سرکوب ملت آذربایجان می‌خوانیم:

"در کتاب خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی که چندی پیش منتشر شده آمده است در مساله آذربایجان، قوام السلطنه به ایشان [آیت ... بروجردی] پیغام داد که الان چون در کار انتخابات آذربایجان مساله هست، به علاوه ما با روسیه راجع به نفت شمال قرارداد بستیم که آن قرارداد را به مجلس پانزدهم برای تصویب ببریم [و] بدون شرکت

آذربایجان، انتخابات نباید در سایر استانهای ایران برگزار شود، احتیاج هست به این که شما [آیت... بروجردی] انتخابات را تحریم بکنید.

آیت... بروجردی نمایندگانی به شهرهای سراسر ایران اعزام کرد تا فتوای تحریم انتخابات را اعلام کنند. نمایندگان مذکور علاوه بر انجام این ماموریت در دیدار با مردم شهرهای مختلف، آنها را نسبت به اهمیت مساله آذربایجان آگاه می‌کردند، این اقدام موجب شد در سراسر کشور جبهه واحدی برای رهایی آذربایجان از چنگال فرقه دمکرات تشکیل شود.^{۲۹۴}

تشکیل انجمن نجات آذربایجان در تهران با تلاش روحانیون

درباری

بعد از تشکیل حکومت ملی آذربایجان روحانیون درباری و خانهای فراری، که به خدمت حکومت دشت نشانده در تهران در آمده بودند با حمایت‌های سید ضیاء الدین طباطبائی که یکی از عوامل انگلیس در ایران بوده «انجمن نجات آذربایجان» را تشکیل دادند و در این کارها هم روحانیون فراری از آذربایجان نقش مهمی داشتند؛ از جمله محمد صادق مجتهدی و میرزا حسین واعظ که از آذربایجان به تهران رفته و تبلیغات منفی بسیاری بر علیه حکومت ملی انجام دادند. مهدی مجتهدی در کتاب «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت» درباره میرزا حسین واعظ می‌نویسد:

^{۲۹۴} طاهری خسروشاهی، محمد، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر، سال چهارم،

شماره ۳۸، آبان ۱۳۸۴، ص ۳۴

"...میرزا حسین واعظ به طهران رفت و صدر نجات آذربایجان شد و روز سقوط قافلانکوه، با عده‌ای از آذربایجانی‌ها به حضور اعلی حضرت محمد رضا شاه رفت و به اعلی حضرت تبریک گفت."^{۲۹۵}

مخالفت روحانیون درباری با تدریس زبان ترکی در آذربایجان

اگر چه تمام زبانها و قومها را توسط دین اسلام به رسمیت شناخته شده است، ولی، مبلغین دین مبین اسلام که از حوزه نجف و قم فارغ التحصیل شده بودند با آموزش زبان ترکی مخالفت می‌کردند و در این راه هم پیش قدم شده و پیشنهادهای برای ریشه کردن زبان ترکی در آذربایجان می‌دادند. «میرزا حسین واعظ» یکی از این روحانیون می‌باشد که برای محو زبان ترکی به شاه پیشنهاد می‌دهد با اعزام معلمین بیشتر و آموزش زبان فارسی زبان ترکی را محو کنند.

محمد علی مسعودی سردبیر روزنامه اطلاعات که همراه شاه به آذربایجان سفر کرده بود در «یادداشتهای سفر به آذربایجان» درباره این روحانی می‌نویسد:

"آقای میرزا حسین واعظ به پیشگاه مبارک (شاه) معروض داشت، آذربایجان تقاضاهای متعدد دارد ولی مقدم بر هر چیز نیازمند بسط زبان فارسی است. ما از دولت تقاضا داریم عده‌ای کافی آموزگار، دبیر و معلمین متدین که کودکان را از نخستین سالهای کودکی با لطف و شیرینی زبان فارسی آشنا سازند به آذربایجان فرستند تا نهالهای نورسته این استان از

^{۲۹۵} مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، چاپ نقش جهان، فروردین

کودکی با ترانه‌های دلپذیر فارسی مانوس شوند و تدریجا آخرین اثر لهجه محلی محو گردد...".^{۲۹۶}

نامه نگاری روحانیون درباری به وزرای خارجه کشورهای بیگانه

حکومت ملی آذربایجان چنان منافع نا مشروع بسیاری از خانها و سیستم پان فارسیسم را به خطر انداخته بود که همه قشرها بر علیه ملت آذربایجان در حال توطئه چینی بودند؛ از جمله روحانیون درباری در این موضوع فعال شده بودند! آنها یک مساله سیاسی را که ربطی به دین و مذهب نداشت پای مذهب و دین را به میان کشیده بودند و با نام دین و مذهب به جنگ ملت آذربایجان آمده بودند. خواسته‌های حکومت ملی و مطالبات ملت آذربایجان امری سیاسی و حقوقی بود، نه امری مذهبی و دینی. ولی روحانیون درباری به همراه دولت دست نشانده به بیگانگان در تهران، به صورت ریاکارانه امری سیاسی را وارد مسائل دینی و مذهبی کرده بودند. در دین اسلام هیچ وقت درباره استقلال ملل مخالفتی ابراز نشده است؛ اگر دین اسلام با این مساله مخالفت می کرد آن وقت ما بیش از ۲۰ کشور عرب سنی در دنیا نداشتیم؛ در حالی که اکثر عربها مسلمان و سنی هستند و در کشورهای مختلف هم زندگی می کنند. ولی روحانیون درباری که شاه را «سلطان تشیع» می نامیدند و برای درهم کوبیدن صدای آزادی خواهی ملت آذربایجان حتی دست به دامن کشورهای بیگانه شده بودند و با کمک آنها می خواستند صدای آزادیخواهی آذربایجان را خفه

^{۲۹۶} مسعودی، محمد علی، یادداشتهای سفر به آذربایجان، چهارشنبه ۱۳۲۶/۳/۲۷ روزنامه

کنند. در این مورد آیت ... میر سید محمد بهبهانی و امام جمعه تهران به سفرای روس و انگلیس نامه نوشتند این اعلامیه بدین شرح است:

"به نمایندگی از طرف ملت ایران، جامعه روحانیت، وقایع نابهنگام آذربایجان و زمزمه‌های شومی که در این ناحیه از کشور آغاز گردید با نظر تعجب می‌نگرد."^{۲۹۷}

حال این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که ملت ایران کی و چگونه این روحانیون را به عنوان نماینده خود انتخاب کرده بودند که اینها از طرف ملت ایران به سفرای کشورهای اجنبی نامه می‌نویسند؟

از مفاد نامه آنها چنین استنباط می‌شود که تنها درد آنها ترس از به دست گرفتن سرنوشت خویش توسط ملت آذربایجان بوده است و آنها جهت کمک و حمایت از محمد رضا پهلوی به سفرای بیگانه نامه نوشته‌اند.

تظاهرات در تهران به همراه سید ضیاء

روحانیون وابسته به دربار که منافع آنها در آذربایجان به دلیل استقرار حکومت ملی به خطر افتاده بود به آغوش دولت وابسته به بیگانگان در تهران پناه برده بودند و از همه بدتر به همکاری با عامل انگلیس در ایران (سید ضیاء) می‌پرداختند و با سازماندهی ارتش به تظاهرات بر علیه مطالبات ملی ملت آذربایجان می‌پرداختند. جمیل حسینی در کتاب آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد می‌نویسد:

"... در ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ سید ضیاء الدین و ثقه الاسلام با هدایت میرزا حسین واعظ روحانی رانده شده از آذربایجان گروهی از آذربایجانی

^{۲۹۷} بیانی، خانباها، غاتله آذربایجان، صص ۲۴۷-۲۴۸

ها را جلو مجلس جمع کردند و به تظاهرات پرداختند. واعظ و چند نفر دیگر در حضور نمایندگان مجلس و آذربایجانی ها سخنرانی کردند.^{۲۹۸}

کمک به تشکیل احزاب قلبی در آذربایجان

روحانیون درباری برای جلوگیری از تشکیل و استقرار حکومت ملی در آذربایجان از هیچ تلاشی فروگذار نبودند؛ از تبلیغات منفی بر علیه رهبران و افکار دمکراتیک فرقه گرفته، تا کمک به تشکیل احزاب مشابه و قلبی در آذربایجان برای جلوگیری از رشد فرقه دمکرات آذربایجان از جمله اقدامات آنها بود. حتی با خانهای وابسته به استعمارگران هم همکاری می کردند تا حکومت ملی به زمین بخورد در این مورد جمیل حسنلی می نویسد:

"در پائیز ۱۹۴۵ از جنوب ایران دهها نفر روحانی مرتجع طرفدار انگلیس به شمال ایران اعزام شدند تا بین گروههای دمکرات تفرقه اندازی کرده و به موازات آن، احزاب جدیدی به وجود آورند. مثلا در زنجان ذوالفقاری، تاجر بزرگ و طرفدار انگلیس اقدام به تشکیل حزب دمکرات زنجان کرده بود. این حزب به شدت با خود مختاری آذربایجان و تدریس زبان ترکی در مدارس و استفاده از آن در ادارات مخالفت می کرد و او با تقسیم زمین بین کشاورزان هم مخالف بود."^{۲۹۹}

^{۲۹۸} حسنلی، جمیل، آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد، ترجمه منصور صفوتیف نشر

شیرازه، ۱۳۸۶ ص ۱۶۵

^{۲۹۹} ص ۱۳۳

تبریکات روحانیون درباری به شاه جهت نسل کشی در آذربایجان

بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران و ایجاد نسل کشی و قتل و غارت در آذربایجان، روحانیون درباری به شاه منصوب بیگانگان تبریک گفتند و شادی خود را از نسل کشی در آذربایجان با این تبریکات نشان دادند. درحالی که آذربایجان در آتش می‌سوخت و هزاران نفر در زندان و تبعید کشته می‌شدند روحانیون بلند پایه از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند. در زیر نمونه هائی از تبریکات روحانیون آورده می‌شود:

"پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه ایران خلد ا... سلطنه

در این موقع جشن و سرور عمومی که به همت و درایت، تدبیر و فکر مقدس شاهنشاه محبوب معظم که ارتش با شهامت شاهنشاه غائله آذربایجان را خاتمه داده از قبیل جامعه روحانیت مدرسه عالی سپهسالار و اساتید دانشمند مدرسه دانشکده معقول و منقول و دانشجویان محترم که اختصاص به ذات مقدس ملوکانه دارند تبریکات صمیمانه تقدیم و عظمت شاهنشاه و استقلال مملکت ایران را از درگاه خداوند در ظل عنایات امام عصر عجل ا... تعالی فرجه خواستارم.

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است ظهیر

الاسلام" ۳۰۰

عرض سپاسگزاری روحانیون و علمای تهران

به پیشگاه اعلیحضرت همایون

به مناسبت ختم غائله آذربایجان عریضه تشکر آمیزی از طرف قاطبه آقایان علمای تهران پیشگاه اعلیحضرت همایون تقدیم گردیده است که مضمون آن به شرح زیر است:

"بسم ... الرحمن الرحیم ولد الحمد

پیشگاه مقدس اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه خلد... ملکه

در این موقع که بشارت فتح و فیروزی ارتش شاهنشاهی در آذربایجان رسید عموم دعاگویان و قاطبه مسلمین تشکرات صمیمانه خود را از اقدامات شاهانه و دیانت اسلام و رفاهیت اهالی آن سامان تقدیم و سعادت و عظمت اعلیحضرت همایون و کشور شاهنشاهی را از خداوند متعال مسئلت داریم.

میر سید محمد باقر بهبهانی، آیت ... زاده شیرازی، حاج میرزا عبدا... تهرانی، شیخ علی مددی معیری، امام جمعه تهران، آیت ... زاده اصفهانی، آیت ... زاده مازندرانی، شیخ بهالدین نوری نبوی، شیخ محمد علی لواسانی، شیخ جواد شریعتمدار، حاج سید محمد حسین لواسانی، شیخ علی آقا سولقانی، علم الهداء شیرازی، حاج سید نصر... شوشتری، حاج آقا احمد کرمانشاهی، شیخ احمد نجفی، حاج شیخ محمد نهاوندی، این شیخ تهرانی، میرزا موسی امام مسجد بزازها، سید علی اصغر جزائری، حاج شیخ العراقین بیات، حاج سید ابوالقاسم عاملی، سید هیبت ... امام اهوازی، حاج شیخ مهدی نجم آبادی، شیخ بهالدین صدوقی همدانی، سید علی اصغر خوئی، ظهیر الاسلام، مهدی نجم آبادی، حاج آقا نورالدین رشتی، سید مهدی کماری، شیخ هدایت ... ملکی، میرزا عبدالحسین شیرازی، شیخ باقر رسولی، حاج آقا حسن نجم آبادی، سید محمد حسن انگجی، سید محمد

علی انگنجی، حاج سید احمد لواسانی، حاج سید محمد رضا زنجانی، سید جلال الدین بیوک آقا.^{۳۰۱}

تبریک روحانیون تهران به روحانیون آذربایجان

بعد از نسل کشی آذربایجان روحانیون تهران برای عرض ارادت به شاه و افسران ارتش نامه تبریک آمیز به روحانیون آذربایجان و عوامل اصلی نسل کشی که فرمانده ستون مرکزی حمله کننده به آذربایجان یکی از آنها بود فرستادند که روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۵/۹/۲۸ این تلگراف را درج کرده است:

"تلگراف آقایان حجج الاسلام به علمای آذربایجان

تبریز: خدمت جنابان حجج الاسلام آقایان حاج میرزا خلیل آقا مجتهد، آقای ثقه الاسلام، آقای شهیدی، آقای شریعتمداری و سایر حجج الاسلام دامت برکاتهم. رفع مظالم اشرار و تامین آسایش اهالی آن استان پر افتخار و تحکیم استقلال کشور تبریک. با فدوات مقدسه که همیشه غمخوار و قائدین قوم بوده اند تقدیم.

خواهشمندیم تبریکات و ادعیه صمیمانه داعیان را به جنابان آقایان سرتیپ ضربایی، سرتیپ هاشمی در این موفقیت بزرگ که پس از توجه خاص ولی عصر صلوات ... علیه، فقط در نتیجه فداکاری ارتش فداکار شاهنشاهی و افسران رشید نصیب کشور گردید، ابلاغ فرمایند. این خدمت گران بهای آقایان در تاریخ اسلام و ایران در نظر ملت هرگز فراموش نشدنی است.

^{۳۰۱} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۹/۲۴

الاحقر محمد الموسوی البهبهانی، الاحقر محمد امین الخوئی، عبدا...
الطهرانی، آیت ... زاده اصفهانی، احمد الکرمانشاهانی، سید محمد باقر،
احمد نجفی، ظهیر الاسلام، ابوالحسن شریف، نصرا... بیات، و چند امضاء
دیگر".^{۳۰۲}

بازجوئی و صدور حکم توسط روحانیون درباری

بعضی از روحانیون در آذربایجان به دلیل منافع خود که در
آذربایجان داشتند حکومت ملی آذربایجان را دشمن خود می‌دانستند و به
مخالفت و مبارزه با حکومت ملی می‌پرداختند و به عامل مستقیم و غیر
مستقیم حکومت وابسته به بیگانگان در تهران در آمده بودند و حتی بعضی
از آنها بعد از اشغال آذربایجان به دستگیری و بازجوئی و صدور حکم
نسبت به آزادیخواهان آذربایجان پرداختند. دکتر حسن زاده در کتاب
«انقلاب اسلامی در مرنند» در این مورد می‌نویسد:

"... ملاعباس قره آغاجی در دوره تسلط فرقه دمکرات نیز به شدت
با آنها مقابله کرد و با سقوط فرقه دمکرات ایشان یکی از بازجوهای
دستگیر شدگان بود که حکم صادر می‌کرد".^{۳۰۳}

استقبال از شاه توسط روحانیون در آذربایجان

شاه بعد از نسل کشی در آذربایجان برای تثبیت موقعیت خود و
برای روحیه دادن به ارتش و فرماندهان ارتش که حالا آذربایجان را به

^{۳۰۲} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۹/۲۸

^{۳۰۳} حسن زاده، اسماعیل، انقلاب اسلامی در مرنند، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سال

۱۳۸۷، ج. ۲، ص ۷۸

زمین سوخته تبدیل کرده بودند و هر سرهنگ و سرگردی فرمانداری نظامی شهری شده بود در خرداد ۱۳۲۵ به آذربایجان سفر کرد و از اکثر شهر های آذربایجان دیدار کرد. در این دیدارها اولین کسانی که به استقبال شاه می‌رفتند و عرض ارادت می‌کردند روحانیون درباری بودند که در روزنامه ها از آنها به عنوان علما یاد می‌کردند.

بعد از اشغال آذربایجان، ارتش ایران در عرض چند ماه تمام دار و ندار آذربایجان را غارت کرد و تمام زیرساختهائی که حکومت ملی در عرض یکسال ایجاد کرده از بین برد و جوی خون در آذربایجان به راه انداخت و می‌خواستند ملت آذربایجان را چنان در هم شکنند که هیچ وقت نتواند کمر خود را راست کند و برای همیشه به استعمارگران تهران گردن نهد و در عرض ۵ ماه چنان جنایاتی در آذربایجان انجام دادند که تاریخ آذربایجان این چنین جنایاتی را ندیده بود.

شاه منصوب بیگانگان برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر، ۶ ماه بعد از اشغال به آذربایجان سفر کرد و فریدون ابراهیمی قهرمان افسانه ای ملت آذربایجان را به جوخه دار سپرد تا بیشتر رعب و وحشت در آذربایجان ایجاد کند.

در طی این سفر روحانیون طرفدار شاه که در زمان فرقه همراهی بسیاری با شاه منصوب بیگانگان داشتند در تمام شهر به استقبال آمر و عامل اصلی نسل کشی می‌رفتند و با دعا و صلوات بدرقه‌اش می‌کردند. این روحانیون درباری که دین و دنیای خود را با ریاکاری و دروغ گوئی بر علیه حکومت ملی فروخته بودند بار دیگر به استقبال دست نشانده و عامل دول اجنبی می‌رفتند.

در مورد عرض ارادت علما به شاه در شهرهای آذربایجان نمونه

های زیر ذکر می‌شود

اورمیه

احمد کاویانپور در کتاب «تاریخ رضائیه» در خصوص عرض ارادت علما به شاه در سفر به اورمیه چنین می‌نویسد:

"... مرحوم آقای اصولی که یکی از مجتهدین بزرگ شهر بود وقتی که آقایان علماء را حضور ملوکانه معرفی می‌کرد اشک در چشمانش حلقه زده بود..."^{۳۰۴}

اردبیل

مرحوم بابا صفری در کتاب «اردبیل در گذر تاریخ» در خصوص بازدید شاه از اردبیل می‌نویسد:

"شاه روز پنج شنبه ۱۳۲۶/۳/۱۵ از اردبیل بازدید کرد و روز جمعه ۱۳۲۶/۳/۱۶ طبقات مختلف مردم به دیدن شاه رفتند، ابتدا آقایان علماء بعد روسای ادارات و سپس طبقات دیگر از تجار، اصناف، مالکان و خوانین اردبیل و خلخال"^{۳۰۵}.

تبریز

مجله آئین اسلام گزارش بازدید محمد رضا پهلوی از طالبیه تبریز را چنین گزارش می‌دهد:

"جریان تشریف فرمائی اعلیحضرت شاهنشاهی به مدرسه طالبیه تبریز. مخبر اداره از تبریز تفصیل جریان تشریف فرمائی اعلیحضرت

^{۳۰۴} کاویانپور، احمد، تاریخ رضائیه، انتشارات آسیا، ص ۲۱۸

^{۳۰۵} صفری، بابا، اردبیل در گذر تاریخ، ص ۱۲۸

شاهنشاه محبوب ایران را به مدرسه طالبیه که یکی از مدارس بزرگ علوم دینیه تبریز است به شرح زیر گزارش می‌دهد:

روز چهارشنبه ششم خرداد ماه ساعت شش بعد از ظهر اعلیحضرت همایونی شاهنشاه محبوب ایران برای رسیدگی به وضعیت محصلین دینی به مدرسه طالبیه تشریف فرما شدند. در و دیوارهای مدرسه را از اول راسته کوچه با فرشهای ذی قیمت مفروش و مزین کرده بودند. یک سرور و شعف از این توجه ملوکانه در بین آقایان حجج الاسلام و محصلین دینی و متدینین و علاقه مندان به دیانت اسلام ایجاد شده بود که مافوقش متصور نبود. در موقع تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی پس از قربانی چندین گوسفند آقایان حضرات حجج الاسلام شریتمداری و آقا سید حسن خوئی و حاج میرزا محمد علی انگجی و حاج سید مرتضی علم و آقای حاج سید هادی خسروشاهی از اول کوچه شاهنشاه محبوب ایران را استقبال نمودند.

اعلیحضرت همایونی در کوچه در ضمن تشریف فرمائی پاره ای سئوالات به وضعیت مدرسه و طلاب از آقای حاج سید مرتضی علم می‌فرمودند و آقای سید مرتضی علم به سئوالات اعلیحضرت همایونی پاسخ عرض می‌کردند.

در موقع ورود اعلیحضرت همایونی به حیاط مدرسه مردم و طلاب با صدای بلند و متوالی صلوات می‌فرستادند و ذات مبارک شاهنشاه را دعا می‌کردند. آقای میرزا حسین حسین زاده خوئی از محصلین جدی و فعال طالبیه بودند آیه نور را با آواز بلند و جالب توجهی می‌خواندند. جناب آقای منصور و ملتزمین رکاب همایونی و تیمساران سپهبد شاه بختی و سرلشگر ضرابی و سرتیپ دانشور و یک عده از افسران ارشد و مامورین عالی مقام تشریف داشتند.

حضرت آیت ا... آقای شریعتمداری به پیشگاه مبارک شاهنشاهی خیر مقدم عرض نموده و در ضمن عرض خیر مقدم چنین اظهاراتی کردند:

از طرف آقایان علماء و طلاب و مبلغین و متدینین و عموم اهالی آذربایجان عرض تشکر می‌نمایم و از خداوند متعال طول عمر و مزید شوکت و عزت ذات ملوکانه را خواهانم اعلیحضرتا. مدارس قدیمه در تاریخ هزار ساله ایران و اسلام خدمات برجسته انجام داده است. رجال دین و مملکت را برای خدمت به میهن و دیانت مقدس اسلام در آغوش خود تربیت کرده است چنانکه خاطر شریف بندگان اعلیحضرت همایونی مسبوق هستند مردان بزرگ و نامی شاگردان همین مدارس دینی می‌باشند که صفحات تاریخ نامهایشان را ثبت و ضبط کرده و به مملکت و عالم دیانت خدمات بزرگ و تاریخی انجام داده و در جهان مشعل دار علم و معرفت بوده اند. ولی مع الاسف مدتهاست که مدارس مزبور و طلاب علوم دینی چنانکه شاید و باید محل توجه نشده‌اند.

اعلیحضرتا برای مملکت چنانکه قشون مسلح لازم است قشون مصلح هم لازم است. طلاب علوم دینی قشون اصلاح مملکت می‌باشد. اینها خادم‌های مملکت و دیانت بوده شاهدوست و مملکت دوستند و قشونهای بی‌موجب مملکت هستند. به نان مختصری قناعت کرده اند. مدارس و محل سکونت طلاب چندان معمور و آباد نیست با این زحمات طاقت فرسا امرار معاش می‌کنند. مع ذالک در خدمت مملکت و دیانت کوتاهی ندارند و اجر و مزد و پاداش نمی‌خواهند. فقط انتظار و تقاضا دارند به تناسی مقام خدمتشان مورد توجه ملوکانه واقع شوند و حقیقتاً تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی به مدرسه طالبیه موجب بسی امتنان و تشکر

است و این تفقد شاهانه دلیل براین است که این قسمت خادمین امین و مملکت نیز محل توجه به خصوص قرار خواهند گرفت.

از اعلیحضرت همایونی تمنا داریم که طلاب علوم دینی و مبلغین و مدارس قدیمه و کلیه بناهای دیانتی و مظاهر دیانت و عالم مورد اهمیت و توجهات مخصوص ملوکانه قرار گیرد. حتمی است بعضی از آقایان علماء که شرف حضور دارند و نتوانسته اند از این فیض عظمی بهره مند شوند بسیار متاسف خواهند شد. زیرا چون از تشریف فرمائی همایونی ما دیر خبردار شده ایم لذا نتوانسته ایم چنانکه شایسته مقام شاهنشاهی است وسایل پذیرائی را فراهم بیاوریم. بی نهایت متاسف و شرمنده هستیم و قهرا به آقایان هم دیر خبر رسیده است که نتوانسته اند افتخار شرفیابی حاصل نمایند.

اعلیحضرت همایونی، سئوالاتی راجع به عده مدارس و طلاب و مساجد و مدرسه طالبیه فرمودند که جواب آنها هم عرض شد بعده تمام عرایض حجه الاسلام آقای شریتمداری را تصدیق فرموده و وعده سریع همه گونه مساعدت و پشتیبانی را داده اند و فرمودند بلی هر طلبه در نوبه خود یک افسری است که به خدمت دین و مملکت مشغول است باید از این طبقه پشتیبانی و بیش از پیش از علوم دینی تقویت شود آقایان حجج الاسلام که شرف حضور یافته بودند مورد الطاف و مراحم شاهنشاهی محبوب خود گردیدند.

ساعت ۷ اعلیحضرت همایونی در میان احساسات شاه دوستانه آقایان حجج السلام و محصلین دینی و مدعوین و تماشاچیان از مدرسه مراجعت فرمودند. حین حرکت موبک شاهنشاهی سایر آقایان حجج الاسلام نیز به فیض شرفیابی نائل شدند و تا یکساعت مردم اظهار احساسات کرده و ذات مبارک شاهنشاهی را دعا کردند.

تطهیر جنایات ارتش توسط حجت الاسلام طالقانی

بعد از حمله ارتش ایران به آذربایجان روحانیون هم برای روحیه دادن به ارتش برای کشتار و غارت بیشتر، به آذربایجان مسافرت کردند. از جمله این روحانیون طلبه سیاسی که بعدها آیت ا... شد آقای طالقانی بود که به زنجان سفر کرده بود. ایشان به جای تقبیح جنایات و غارت‌های ارتش و مسلحین ذوالفقاری با آنها برای اشغال آذربایجان هم آواز شده بود و در گزارشی هم که از این مسافرت نوشته همه برای تطهیر جنایات ارتش بوده است.

در نتیجه نقش روحانیون درباری در حمایت از نسل کشی ملت آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به هیچ وجه قابل انکار نیست و آنها همپای ارتش ایران و با روحیه دادن و صدور فتوا نقش پر رنگی در این نسل کشی داشته اند.

نقش ارتش در نسل کشی ۲۱ آذر

"آرخالی کوپکлер

قوردی باسارلارا!"

(آتا بابا سۆزو)

ارتش نوین ایران که توسط رضاخان با همفکری خارجی ها پایه گذاری شد مهمترین هدف خود را سرکوب ملل، اقوام و عشایر مسکون در جغرافیای ایران قرارداداده بود.

ارتش نوین همچنین یکی دیگر از اهداف خود را سرکوب فرهنگی و از بین بردن فرهنگ و زبان ملل قرار داده بود و در این راه هم تا حدودی موفق شد. چرا که تمام تغییرات و سرکوبهای زبانی و فرهنگی اول از ارتش

که به صورت ایدئولوژیک طرفدار دروغ‌پردازی‌های باستان‌گرایان و آریاپرستان بود صورت می‌گرفت.

تمامی تغییرات نام‌های جغرافیائی و واژه‌های من درآوردی برای پاکسازی زبان فارسی از لغات زبانهای دیگر (ترکی و عربی) اول از ارتش ایران شروع شد. هدف این ارتش نه دفاع از کشور در مقابل بیگانگان بلکه از بین بردن مخالفان داخلی، تخته قاپو کردن عشایر، کشتار و کوچ دادن اقوام و ملل مخالف حکومت مرکزی به مناطق دیگر بود.

ارتش نوین ایران به عنوان بازوی سرکوب حکومت تهران عمل می‌کرد و گوش به فرمان تئوری پردازان ایدئولوژی دروغین باستان‌گرائی، آریاپرستی و دیکتاتور تحت الحمایه دول اجنبی بود. این ارتش پاکسازی، کشتار ملل و اقوام و از بین بردن فرهنگ‌های ملی ملل ایران را در سرلوحه کارهای خود قراردادده بود.

این ارتش سرکوبگر در دفاع از مرزها و دشمنان بیرونی هیچ مهارتی نداشت و قدرت و جسارت دفاع از ارتش‌های خارجی را نداشت. همانطور که این نظریه در شهریور ۱۳۲۰ به همه عیان شد، افسران و سربازان ارتش اسلحه خود را به کناری انداخته و لباس‌های خود را کنده و پشت به ارتش‌های بیگانه داده و فرار می‌کردند؛ زور بازوی ارتش فقط برای ترساندن مخالفان داخلی بود! آنها در مقابل نیروهای خارجی مثل موش بودند ولی برای عشایر داخلی و ملل داخلی مثل شیر و ببر عمل می‌کردند و کشتارهای وحشیانه در آذربایجان، عربستان (خوزستان)، لرستان، کردستان، خراسان و ترکمن صحرا انجام دادند که هیچ وقت ارتش‌های خارجی با ملل و اقوام ایرانی این گونه بر خورد نکرده بودند.

دکتر کیانوش کیانی هفت لنگ در مقاله «حکومت پهلوی و عشایر» درج شده در کتاب «سقوط: مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی» درباره هدف رضا شاه و ارتش از «تخته قاپو» و «خلع سلاح» عشایر می‌نویسد:

"با روی کار آمدن رضاخان قدرت‌های خارجی به ویژه انگلیسی‌ها که برای غارت نفت ایران به امنیت نیاز داشتند، عشایر هدف بی‌رحمانه‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین کشتارها و توطئه‌ها قرار گرفتند. رضاخان دو سیاست «تخته قاپو» و «خلع سلاح» را علیه عشایر کشور انتخاب و همزمان اجرا کرد. وی قسی‌القلب‌ترین افسران ارتش خود را برای اجرای این دو سیاست انتخاب نمود. داستان رفتارهای غیر انسانی و کشتارهای وحشیانه ارتش رضاخانی در برخورد با عشایر، بسیار تلخ و درد آور است. کافی است بدانیم که سپهبد امیر احمدی لقب قصاب لرستان، سپهبد جان محمد خان لقب قصاب ترکمن صحرا و سپهبد شیبانی لقب قصاب بویر احمدی و تعداد دیگر افسران ارشد نیز افتخار لقب قصابی در مناطق دیگر کشور را به دست آوردند".

ایدئولوژی تک‌زبان و تک‌ملت به صورت رسمی به ایدئولوژی ارتش نوین ایران انتخاب شده بود و برای این ارتش سرکوب دیگر زبانها و ملل جزو وظایف آن تعریف شده بود و طبق برنامه خود سرکوب عشایر و ملل ایران را در دستور کار خود قرار داده بود و اقدامات و عملیات‌های زیر را بر علیه عشایر انجام داد:

۱- سال ۱۳۰۱ عملیات علیه سمیتقو و شاهسونها در منطقه اردبیل

۲- ۱۳۰۲ عملیات علیه شاهسونها در آذربایجان، عملیات لرستان

- ۳- سال ۱۳۰۳ عملیات در سرحد بلوچستان، لرستان و علیه شیخ خزل و علیه ترکمن ها
- ۴- سال ۱۳۰۴ عملیات علیه عربهای ساکن خوزستان، علیه ترکمنها و در لرستان علیه والی پشتکوه
- ۵- سال ۱۳۰۵ عملیات در لرستان و کردستان

نسل کشی ترکمنها توسط ارتش

قتل و غارت عشایر توسط ارتش نوین ایران به صورت یک کار سیستماتیک ادامه داشت و برای خلع سلاح آنها و تخته قاپو کردن آنها دست به کارهای وحشیانه می‌زدند؛ از قتل و عام گرفته تا تجاوز استفاده می‌کردند. درباره نسل کشی ترکمن ها توسط ارتش نوین ایران می‌خوانیم:

"عملیات علیه ترکمن‌ها در سال ۱۳۰۴ آغاز شد، طبق گزارش‌ها وقتی سرتیپ جان محمدخان دولو، با نیروی عظیمی مشغول پیشروی در دشت ترکمن بود. مرتکب شنیع‌ترین خشونت‌ها شد. در هر دهکده‌ای تعدادی از مردم به دار آویخته شدند و اموالشان به غارت رفت. هر یک از افسران با دستی پُر که حاصل غارت قبایل ترکمن بود بازگشته بودند و سرتیپ دولو شخصا ترکمن‌ها را به گلوله می‌بست، از این رهگذر ثروت زیادی انباشته بود. وقتی که ترکمن‌ها از اجرای همه خواسته‌های رضاخان اعم از تحویل فوری همه سلاح‌ها و اطاعت از مقامات مرکزی سرباز زدند."^{۳۰۷}

^{۳۰۷} همایش بررسی شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی ترکمن‌ها در دوره رضا شاه. گزارش

از حاجی محمد خدری (برگرفته از سایت magtymguly.ir)

نسل کشی لرها توسط ارتش نوین ایران

کشتار لرها توسط امیر احمدی که به قصاب لرستان معروف بود صورت گرفته است. در این نسل کشی ارتش نوین ایران با حيله و نيرنگ سران و خانهای لرستان را، بعد از دعوت به یک ضیافت همه را در بروجرد اعدام کردند؛ با اینکه آنها وفاداری خود را به دولت مرکزی نشان داده بودند. در این خصوص سرهنگ احمد جان پولاد در خاطرات خود می‌نویسد:

"در سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ برای خلع سلاح و مطیع ساختن عشایر لرستان تحت فرماندهی سرلشکر احمد آقاخان امیر احمدی به آن صفحات اردو کشی‌هایی به عمل آمد و پس از جنگهای شدید تلفات زیادی به طرفین وارد و با شکست عشایر مزبور خاتمه یافته بود و از این اردو کشی از طرف نیروهای دولت قتل و غارت‌هایی نیز در بین بعضی از عشایر طایفه حسونند رخ داده و طوایف مختلفه عشایر لرستان به استثناء طایفه بیرانوند که در آن موقع در کوهها در دشتهای متواری شده بودند خلع سلاح گردیده و در صورت ظاهر امنیت و آسایش در آن حدود برقرار گردیده است. متاسفانه در زمان فرماندهی سرلشکر حسین آقاخان خزائی فرمانده لشکر لرستان روسای طوایف را پس از یک مهمانی در بروجرد به دار آویختند که این موضوع باعث ترس و هراس طوایف گردید و در باطن کدورتی بین عشایر و دولت مرکزی ایجاد شده " ۳۰۸

ایشان همچنین در ادامه در مورد جایزه دولت مرکزی به قصاب لرستان می‌نویسد:

۳۰۸ جان پولاد، سید احمد، سرگذشت یک افسر ایرانی، پردیس دانشف ۱۳۸۵، ص ۴۹

"... سرلشکر امیر احمدی در نتیجه فعالیت و فاتحه دادن به اغتشاشات لرستان به درجه سپهبدی مفتخر گردیدند."^{۳۰۹}

ارتش نوین ایران برای در هم کوبیدن مقاومت عشایر لرستان علاوه بر قتل و غارت آنها بسیاری از آنها را به جاههای دیگر کوچ داد که دست به یک پاکسازی قومی زد؛ آنها به شهرهای همچون خراسان، تهران و خوزستان کوچ داده شدند.

ویلیام داگلاس در خصوص جنایات صورت گرفته در لرستان به شرط بندی بر سر مسافت دویدن اجساد بی سر اشاره می‌کند که بسیاری دهشتناک بوده است.

علاوه بر این سرکوب فرهنگی ملت لرستان، با تاسیس مدارس عشایر و به گروگان گرفتن فرزندان سران طوایف جهت آموزش در مرکز صورت می‌گرفت تا رئیس ایل نتواند بر علیه دولت مرکزی شورش کند.

همچنین ارتش نوین ایران نسل کشی‌هایی هم در خوزستان بر علیه عشایر عرب، بویر احمدیها، ترکان قشقائی، کردها، بلوچ‌ها انجام داده است.

اما نسل کشی ۲۱ آذر توسط ارتش ایران یک نسل کشی دیگری بود که از دیگر نسل کشی‌ها تمایز زیادی داشت. چرا که آنها طبق دستور اربابان خارجی خود جهت از بین بردن فرهنگ و زبان ترکی و کشتار ملت آذربایجان و سوزاندن کتابهای ترکی اعزام شده بودند و این نسل‌کشی ملتی بود که تجربه حکومتی داشته و سرکردگان آن عالمان و روشنفکران زمان خویش بودند.

^{۳۰۹} جان بولاد، سید احمد، ص ۵۶

ارتش با همکاری خانها و روحانیون درباری نقش اصلی در نسل کشی ۲۱ آذر داشته است و بعد از اشغال آذربایجان سرهنگ‌های خشن به عنوان فرمانداران نظامی در تمام شهر های آذربایجان منصوب شدند و تمام هستی ملت را غارت کردند و قتل‌های زیادی در زمان آنها صورت گرفت. آنها همچنین با حمایت از افراد فراری به تهران و اعزام آنها به آذربایجان نقش زیادی در نسل کشی ملت آذربایجان داشته‌اند.

نقش ارتش در نسل کشی ۲۱ آذربایجان به صورت خلاصه در موارد زیر بیان می‌شود.

- ۱- حمله به آذربایجان با دستور شاه منصوب بیگانگان
- ۲- دستگیری و اعدام هزاران نفر در شهرهای مختلف که توسط ایادی ارتش در آذربایجان صورت گرفت .
- ۳- انتصاب فرمانداران نظامی: در هر شهری که توسط ارتش اشغال می‌شد یک فرماندار نظامی به آن شهر گمارده می‌شد که تمام امور شهر را به دست می‌گرفت و حکومت نظامی در آن شهر اعلام می‌کرد و کشتار، قتل و دستگیری ها توسط این افراد صورت داده می‌شد.
- ۴- تشکیل دادگاه زمان جنگ: این دادگاهی بود که به صورت صحرائی صورت می‌گرفت که قاضی و دادستان آنها هم نظامی و از طرف ارتش انتخاب می‌شد و حکم آنها قابل اعتراض نبود و هر حکمی که صادر می‌کردند بلافاصله اجرا می‌شد.
- ۵- باز گذاشتن دست اجامر و اوباش شهری و همکاری با آنها: ارتش بعد از اشغال هر شهر دست اوباش و اجامر خود را در ادامه کشتار ها آزاد می‌گذاشت؛ از جمله در کشتن ۱۷ نفر از غیر نظامیان روستای «ثمرین» در اردبیل می‌باشد که با آگاهی سرتیپ بایندور انجام شد.

۶- حمایت و آموزش خانهای متواری به تهران و اعزام آنها به آذربایجان تا به دلیل آشنائی با محیط و جغرافیای آذربایجان بتوانند ارتش را در این نسل کشی یاری دهند.

۷- سوزاندن کتابها ترکی: سوزاندن کتابهای ترکی و جمع آوری آنها توسط ارتش و با نظارت آنها صورت گرفته است.

۸- تبعید هزاران ترک به جنوب ایران: تبعید روشنفکران، فعالان و خانواده‌های آنها به جنوب ایران توسط ارتش و با هماهنگی ارتش انتقال آنها صورت گرفته است. بسیاری از افراد تبعید شده به مناطق بد آب و هوا زندگی بسیار تلخ و درد آوری در این مناطق داشته اند.

اداره میلیتاریستی آذربایجان بعد از اشغال در آذر ۱۳۲۵

ارتش ایران بعد از اشغال آذربایجان حکومت نظامی سفت و سختی را در آذربایجان برقرار کرد و دادگاههای صحرائی و نظامی را برقرار نمود تا تمامی هستی ملت آذربایجان را از بین ببرد. اکثر آزادیخواهان را قتل و عام و بسیاری از آنها را هم به جنوب ایران تبعید کرد.

آذربایجان تا سالها به وسیله افسران ارتش که در سیستم پان فارسیم تربیت شده بودند اداره می شد اکثر فرمانداران از افسران ارتش بودند و فرمانداران نظامی و سرهنگهای ارتش بازوی سرکوب ملت آذربایجان بودند و تمام هستی ملت در این سالها غارت شد. بدبختی ملت آذربایجان در سالهایی که افسران ارتش در آذربایجان صاحب امر بودند دو چندان شده بود آنها تصمیم گیران اصلی بودند و با برقراری حکومت نظامی ترس در جامعه آذربایجان را نهادینه کرده بودند. هر کس شب به تبریز یا شهرهای دیگر وارد می شد از طرف ارتش دستگیر و بازداشت

می شد و در ساعاتی که حکومت نظامی برقرار بود هیچ کس نبایستی از خانه اش بیرون می آمد.

ما برای اینکه به دنیا ثابت کنیم که ارتش و حامیان آنها بعد از اشغال آذربایجان به چه جنایات وحشتناکی در آذربایجان دست زده اند بایستی از گزارشها، روزنامه ها، احکام دادگاههای نظامی و نوشته های حامیان پان فارسیم استفاده کنیم که تقریباً در میان سطور نگاشته شده توسط آنها بعضاً اشاراتی به جنایات ارتش ایران در آذربایجان صورت گرفته است.

محمد رضا خلیلی عراقی که یکی از مجیزه نویسان ارتش بوده و بعد از اشغال آذربایجان چند سفر به آذربایجان داشته در کتاب "خاطرات سفر آذربایجان و کردستان" که در سال ۱۳۲۸ از طرف ارتش چاپ شده در خاطرات دومین سفر خویش که در آذر ۱۳۲۷ انجام شده درباره اداره میلیتاریستی آذربایجان و ادامه حکومت نظامی در تبریز می نویسد:

"... در بستان آباد برای نخستین بار برف شدیدی شروع گردید ولی قبل از اینکه راه مسدود شود راننده از گردنه شبلی گذشته ساعت یک بعد از نصف شب به تبریز رسیدیم. در تبریز هنوز حکومت نظامی برقرار است و چون از نیمه شب گذشته بود پاسبان مودبانه مسافری اتوبوس را به کلانتری جلب کرد. افسر نگهبان وقتیکه بر هویت من آگاه شد از من و دو نفر همراهم دست برداشته و مودبانه می خواست دستور بازداشت سایرین را صادر کند..."^{۳۱۰}

^{۳۱۰} خلیلی، خاطرات سفر به آذربایجان، ص ۳۱

همانگونه که از خاطرات آقای خلیلی بر می آید آذربایجان سالها تحت سلطه چکمه پوشان ارتش به صورت میلیتاریستی اداره می شد و آنها هر گونه که خواستند با ملت آذربایجان رفتار کردند و اندیشه و تفکر تقریباً سه دهه در آذربایجان به اغما رفت چرا که همه باید یک جور فکر می کردند و اگر مخالفتی می شد سرکوب می شد این سه دهه بعد از حاکمیت رضاخان جزو سالهای خفگان و کشتن اندیشه در آذربایجان بوده است.

اعتراف به جنایات فرماندهان ارتش توسط افسر ارتش ایران

فرماندهان ستونهای اعزامی به آذربایجان جنایات فراوانی حین اشغال و بعد از اشغال آذربایجان انجام دادند که بسیاری از آنها توسط حکومت شاه لاپوشانی شد و نگذاشت کسی از جنایات فرماندهان ارشد با خیر شوند ولی محمدرضا خلیلی در کتاب "خاطرات سفر به آذربایجان" به لغزشهای فرماندهان ارتش اشاره می کند که همان جنایات بیش از حد آنها بر علیه ملت آذربایجان می باشد ایشان در خاطرات خویش می نویسد:

... مردم آذربایجان معتقدند که چون طهماسبی امنیت را در آن سامان بوجود آورده و در سایه امنیت آذربایجان آباد شد پس به گردن فرد فرد اهالی این سرزمین حق داشته و برای همیشه نامش مورد احترام و علاقه عموم است و درست قرینه متضاد طهماسبی نام سرلشکر ضرابی، سرتیپ هاشمی و سرتیپ بایندور که هنگام ورود ارتش به آذربایجان دچار لغزش هائی شده اند برده می شود.^{۳۱۱}

^{۳۱۱} خلیلی، خاطرات سفر به آذربایجان، ص ۵۸

حاصل نسل کشی ارتش در آذربایجان

حاصل اشغال آذربایجان توسط ارتش ویرانی، قتل، کشتار، تبعید و اعدام‌های بی‌حد و حساب بود که در منابع مختلف ارقام متعددی ذکر شده است. در کتاب «دولت‌های ایران از سید ضیاء تا بختیار» توسط مسعود بهنود ایشان به جای اینکه تمامی اعدام‌ها و تبعیدها را حاصل اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران بنامد اینها را حاصل کار فرقه دمکرات قلمداد می‌کند و می‌نویسد:

"...حاصل کار فرقه دمکرات ۲۵۰۰ اعدام، هفت هزار کشته، هشت

هزار زندانی، ۳۶ هزار تبعیدی و ۷۰ هزار پناهنده به شوروی بود."^{۳۱۲}

^{۳۱۲} بهنود، مسعود، از سید ضیاء تا بختیار: جاویدان، ۱۳۶۶

نقش آمریکا در نسل کشی ۲۱ آذر

نقش آمریکا در نسل کشی ۲۱ آذر و حمایت آنها از دولت مرکزی و ارتش ایران برای نسل کشی در آذربایجان در تاریخ سیاست خارجی آمریکا یکی از تاریکترین نقطه‌ها و سیاهترین لکه‌ها می‌باشد و متأسفانه تا بحال این سؤال از سیاستمداران آمریکا پرسیده نشده است که چرا از نسل کشی ارتش و دولت ایران در آذربایجان جنوبی حمایت کردند و به آنها کمک نظامی و سیاسی کردند که آنها بتوانند ترک‌های مبارز و آزادیخواه و خانواده‌هایشان را به صورت دسته جمعی به قتل برسانند و هزاران غیر نظامی را به مناطق بد آب و هوای جنوب ایران تبعید کنند؟ همچنین چرا دولت آمریکا و سیاستمداران آمریکا با اینکه مطلع بودند که آذربایجان به صورت میلیتاریستی اداره می‌شود و هزاران نفر بی گناه در زندانهای رژیم هستند ولی هیچ اعتراضی به دولت مرکزی ایران نکرد؟

این سئوالات متاسفانه از دولت آمریکا پرسیده نشده است و آنها را مجبور به پاسخگوئی نکرده‌ایم.

حمایت آمریکا از دولت تهران، معاونت در کشتار انسانها، تجاوز به حقوق انسانها، جنایت علیه بشریت و معاونت در نسل کشی ملت آذربایجان می‌باشد که دولت وقت آمریکا برای رسیدن به منافع نامشروع خویش و برای حمایت از یک دولت غیر دمکراتیک و ضد بشری دست به اقدامات ضد بشری زد. اگرچه از کشتار ملت آذربایجان توسط دولت تهران مطلع بود ولی برای متوقف شدن این نسل کشی هیچ اقدامی نکرد و تابحال هم به این اشتباه خویش اعتراف نکرده است.

دولت آمریکا از شروع جنبش آذربایجان و فرقه دمکرات در پشت سر حکومت تهران قرار گرفت و بیشترین پشتیبانی را از این حکومت دست نشانده انجام داد حتی در حمله به آذربایجان هواپیماهای آمریکا که پرچم ایران را بر بالهایشان چسبانده بودند به آذربایجان حمله کردند و در زمین هم نیروهای وابسته به آمریکا تحت رهبری ژنرال نورمن شوارتسکف در حمله به آذربایجان شرکت فعالی داشتند.

نقش آمریکا در نسل کشی ۲۱ آذر به دو بخش تقسیم می‌شود؛ یک قسمت مربوط به امور سیاسی در عرصه بین المللی و دیگری کمکهای نظامی و مشاورتهای نظامی به حکومت وابسته به بیگانگان در تهران بوده است.

حمایتهای سیاسی آمریکا از دولت تهران

حمایتهای سیاسی آمریکا از دولت تحت الحمایه خودشان در تهران نامحدود بود: تمام راه و چاهها و فوت و فنهای سیاسی برای مقابله با مطالبات قانونی و مشروع ملت آذربایجان را به دولت تحت الحمایه خود آموزش می‌دادند؛ از جمله مسیر شورای امنیت و ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت، پیشنهاد دولت آمریکا بوده است.

در کتاب «نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان» در مورد تشویق دولت دست نشانده ایران توسط آمریکا برای مراجعه به شورای امنیت می‌خوانیم: "در خلال این دوره بحرانی که از ۱۹ نوامبر ۱۹۴۵ / ۲۸ آبان ۱۳۲۴ یعنی روز حکومت کودتای در آذربایجان تا ۵ مه ۱۹۴۶ / اردیبهشت ۱۳۲۵، یعنی تاریخ خروج نیروهای شوروی از ایران به طول انجامید، خط مشی آمریکا بر شورای امنیت سازمان ملل متحد معطوف بود. سفارت ایالات متحده در تهران و وزارت خارجه در واشنگتن هر دو ایرانیان را تشویق و ترغیب کردند که مشکل خود را در شورای امنیت طرح کنند و از حسین علاء فرستاده ایران به سازمان ملل نیز حمایت کامل و فعالانه ای به عمل آوردند. سالها پس از این تحولات ترومن به خاطر آورد که برای تاکید بر جدیت و اراده راسخ آمریکا اتحاد شوروی را تهدید کرد که ناوگان به خلیج فارس اعزام خواهد داشت."^{۳۱۳}

حتی وزیر خارجه آمریکا جیمز برنز برای شکست ملت آذربایجان و حکومت ملی در اظهار نظری بی‌مانند می‌گوید که می‌خواهد خود شخصا

^{۳۱۳} ریچارد کاتم، ناتالیا یگدروا، دیوید رابرتسون، ترجمه کاوه بیات، نشر نی، ۱۳۷۹، ص

حمایت از دعوای ایران در شورای امنیت را مورد بحث قرار دهد. در ادامه در کتاب «نفث ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان» می‌خوانیم:

"...چندی بعد برنز اظهار داشت هنگامی که شورای امنیت در ۲۵ مارس ۱۹۴۶ / ۵ فروردین ۱۳۲۵ تشکیل جلسه دهد؛ خود شخصا حمایت آمریکا از دعوای ایران را مورد بحث قرار خواهد داد."^{۳۱۴}

همچنین تلاش آمریکا برای از بین بردن حقوق ملت آذربایجان بیش از پیش شدت گرفته بود. در این مورد جمیل حسینی می‌نویسد:

"در واشنگتن نیز از ۲۰ مارس ۱۹۴۶ در مورد خروج نیروهای شوروی از ایران و مساله آذربایجان تکاپوی زیادی به چشم می‌خورد. روسو بعدها به طور واقع بینانه‌ای نوشت: آمریکائی‌ها به سرپرستی بیرنس وزیر خارجه بیش از خود ایرانیان برای حفظ منافع ایران تلاش می‌کردند."^{۳۱۵}

تکیه شاه به آمریکا برای اشغال آذربایجان

ملت آذربایجان با پیش کشیدن مطالبات انسانی، مشروع و قانونی خویش در اداره امور خود، به دست خویش، لرزه به اندام استعمارگران خارجی و داخلی انداخته بودند و آنها متحد شده بودند تا نگذارند ملت آذربایجان به حقوق قانونی و انسانی خود برسند. در این راه هم دولت دست نشانده تهران به همکاری با آمریکا و انگلیس دست زد تا نسل کشی ۲۱ آذر را رقم زند.

^{۳۱۴} ص ۱۵۱

^{۳۱۵} ص ۳۴۵

قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا در آن زمان موجب شده بود که شاه وابسته به دول اجنبی هم مرعوب قدرت نظامی و سیاسی آنها شود و این ترس باعث شده بود که آمریکا و انگلیس هر چه دیکته می‌کردند ایشان و همفکران نژادپرست ایشان که وابسته به جریان باستانگرایی بودند اجرا کنند.

فردوست در خاطرات خود درباره ناجی شمردن آمریکا توسط شاه می‌نویسد:

"مساله آذربایجان چه خروج ارتش سرخ، و چه در حوادث بعدی سقوط پیشه وری، محمد رضا را به شدت مرعوب آمریکا کرد. او یکبار گفت این آمریکائی‌ها عجب قدرتمند و واقعا اتکاء بر آنها موجب شد که آذربایجان از چنگال شورویها خلاص شود.

در واقع اگر محمد رضا انگلیس‌ها را عامل به سلطنت رسیدنش می‌دانست، آمریکائی‌ها را ناجی آذربایجان محسوب می‌داشت. به همین دلیل در سال ۱۳۲۸ مسافرت رسمی خود برای تشکر در مساله آذربایجان، به آمریکا رفت."^{۳۱۶}

شاه با این پشتیبانی آمریکائی‌ها بود که تصمیم گرفت به آذربایجان حمله کند و با این حمله آتش و خون آذربایجان را فرا گرفت و شاه با این اقدام به نسل کشی فیزیکی و فرهنگی در آذربایجان دست زد. فردوست در ادامه می‌نویسد:

^{۳۱۶} خاطرات ارتشبد فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، موسسه مطالعات سیاسی،

انتشارات اطلاعات- ص ۱۴۹

"... به هر حال با طرح آمریکائی قرار شد که محمد رضا با ارتش به آذربایجان حمله کند."^{۳۱۷}

تهدید شوروی توسط آمریکا به بمباران اتمی برای حمایت از

دولت ایران

دولت آمریکا در ادامه حمایت‌های سیاسی از دولت ایران و برای مداخله دولت تهران در آذربایجان اول می‌بایست نیروهای شوروی را از آذربایجان اخراج می‌کرد. برای اینکار هم علاوه بر پی‌گیری موضوع از طریق شورای امنیت، از طریق تهدید اتمی هم شوروی را مجبور کرد که از حمایت معنوی حکومت ملی آذربایجان دست بر دارد. در مورد تهدید اتمی نظرات مختلفی وجود دارد ولی اکثر صاحب نظران در مورد این که موضوع به صورت شفاهی به اطلاع مقامات شوروی رسیده اتفاق نظر دارند.

فریدون کشاورز در مورد تهدید اتمی آمریکا می‌نویسد:

"ترومن بمب اتمی را که اتحاد شوروی فاقد آن بود به رخ مردم جهان و شوروی می‌کشید."^{۳۱۸}

علاوه بر این در کتاب آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد در مورد تهدیدات آمریکا نسبت به شوروی که حمایت معنوی از حکومت ملی آذربایجان می‌کرد می‌نویسد:

^{۳۱۷} همان ص ۱۵۰

^{۳۱۸} کشاورز، فریدون، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، انتشارات رواق،

تهران، ۱۳۵۷، ص ۶۷

"در ۶ دسامبر ۱۹۴۶ سر آچسون قائم مقام وزیر خارجه آمریکا به روسیه هشدار داد که هیچ نوع اقدامی در مورد ایران انجام ندهد، ترومن رئیس جمهور آمریکا به وزارت خارجه دستور داد به روسیه هشدار دهد که دولت آمریکا در مقابل هر نوع دخالت در مورد آذربایجان ساکت نخواهد ماند."^{۳۱۹}

جمیل حسنلی در ادامه می‌نویسد:

"روز ۸ مارس بررسی مسائل ایران در وزارت خارجه آمریکا زیر نظر آچسون ادامه یافت، در جریان مذاکرات چارلز اوپلن کارشناس شوروی شناس گفت: اگر فرض کنیم آمریکا امکان درگیری با نیروهای شوروی در ایران را ندارد راه دیگری نمی‌ماند جزء ترساندن حریف. او عقیده داشت ایالات متحده آمادگی گشودن جبهه‌ای علیه شوروی در ایران را ندارد، بنابراین راهی نمی‌ماند جزء اینکه با به وحشت انداختن حریف او از خود دفاع کند. نظریه افلن را تحلیلگران کاخ سفید تأیید کردند."^{۳۲۰}

کمکهای نظامی آمریکا به دولت تهران برای ایجاد نسل کشی در

آذربایجان

دولت آمریکا در حالی که فشار به شوروی را از طریق شورای امنیت و تهدید بمب اتمی پیگیری می‌کرد، تا شوروی نیروهای خود را از ایران بیرون ببرد، اما خود نیروهای نظامی خویش را در ایران داشت و برای حمایت از دولت تحت الحمایه خویش در تهران با تمام قوا به میدان آمده

^{۳۱۹} حسنلی، جمیل، آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد، نشر شیرازه، ص ۵۱۶

^{۳۲۰} ص ۳۲۷

بود. در کنار حمایت‌های سیاسی، پشتیبانی نظامی خود را هم از حکومت تهران انجام می‌داد. برای اینکار ژنرال نورمن شوراتسکف از طرف دولت آمریکا به عنوان نماینده نظامی خویش در تهران برای آموزش و نظارت بر نیروهای ژاندارمری انتخاب شده بود. ایشان و نیروهای تحت امر او در حمله به آذربایجان نقش بسزائی داشت.

علاوه بر نورمن شوراتسکف که سرپرست هیئتی بود که امور ژاندارمری را در دست داشت فرد دیگری هم در ارتش ایران خدمت می‌کرد او کسی نبود جزء ژنرال «کلارنس سی ریدالی»^{۳۲۱}.

اگر چه هیئت نورمن شوراتسکف از طرف آمریکا برای چند صباحی به ایران اعزام شده بود ولی به دلیل قیام ملت آذربایجان و استقرار حکومت ملی در آذربایجان، دولت آمریکا برای مقابله با مطالبات انسانی، قانونی و مشروع ملت آذربایجان و برای حمایت از دولت تحت الحمايه خود در تهران حضور نیروهای شوراتسکف در ایران را به مدت نامعلومی تمدید کرد. در این خصوص در کتاب «نفث ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان» می‌خوانیم:

"بر اساس مفاد لایحه اقتباسات جنگ دوم (۱۹۴۲) که به تصویب کنگره آمریکا رسیده بود قرار بود که دوران خدمت هیئت شوراتسکف چند صباحی پس از تسلیم قوای محور پایان برسد. بخشی از این لایحه را که بر اساس آن وزارت خارجه آمریکا اختیار می‌یافت در صورت درخواست کشورهای دوست، مستشارانی نظامی به آن کشورهای اعزام دارد. خود برنز، هنگامی که ریاست دادگاه عالی را بر عهده داشت نوشته بود، ولی در پائیز (۱۳۲۴/۱۹۴۵) برنز که به وزارت خارجه منصوب شده

Clarance.c cridley^{۳۲۱}

بود طی نامه‌ای به رابرت پترسون، وزیر جنگ آمریکا مصلحت آن داشت که حضور هیئت شوراتسکف در ایران تا مدت زمانی نامعلوم ادامه یابد. علاوه بر این توصیه کرد وزارت جنگ هزینه اعزام یک هیئت نظامی دوم را نیز برای خدمت در ارتش ایران تقبل کند.^{۳۲۲}

تبریک حکومت تهران به آمریکا

حمایت‌های سیاسی آمریکا از دولت تحت الحمايه خود در تهران موجب شد که سیاست بازان تهران که به عنوان وزیر و وکیل انتخاب شده بودند، بعد از اشغال آذربایجان و کشتار ملت آذربایجان، به سفارت آمریکا بروند و از دولت آمریکا به دلیل کمک در کشتار ملت آذربایجان تشکر کنند. جمیل حسنی در این مورد می‌نویسد:

"بعد از پیروزی در آذربایجان اکثریت اعضای کابینه دولت ایران و دیگر مقامات دولتی از جمله وزیر جنگ، وزیر دارائی، رئیس بانک مرکزی، رئیس مجلس سابق، ... به سفارت آمریکا رفتند و به خاطر بازگرداندن آذربایجان به ایران از دولت آمریکا تشکر کردند و شاه در ۱۶ دسامبر در مجمعی غیر رسمی کمک بزرگ آمریکا را یادآور شد."^{۳۲۳}

^{۳۲۲} ریچارد کاتم، ناتالیا یگدروا، دیوید رابرتسون، ترجمه کاوه بیات، نشر نی، ص ۱۳۶

^{۳۲۳} حسنی، جمیل، ترجمه منصور صفوتی، آذربایجان ایران آغاز جنگ سرد، نشر شیرازه،

نقش انگلیس در نسل کشی ۲۱ آذر

دولت انگلیس یکی از حامیان بزرگ ایدئولوژی غیر انسانی پان فارسیزم و باستانگرایی در ایران بوده است که این ایدئولوژی معتقد به پایه‌گذاری یک دولت فارسگرا در ایران می‌باشد که با به قدرت رسیدن رضاخان که با حمایت مستقیم دولت انگلیس به تخت شاهی نشست این ایدئولوژی غیر انسانی از مراکز فرهنگی به مراکز دولتی نقل مکان کرد و با زور سیاسی و نظامی، افکار پلید و غیر انسانی این ایدئولوژی در ایران رواج پیدا کرد.

این ایدئولوژی غیر انسانی و حذفی با جعل تاریخ و فرهنگ‌سازی دروغین که از مراکز مشخصی در غرب حمایت می‌شد می‌خواست زبان و فرهنگ‌های دیگر ملل ایران را از بین ببرد و تنها یک زبان آن هم زبان فارسی در ایران ترویج شود. این کار با ایجاد ارتش و سیستم آموزش

رسمی بدون توجه به خواسته‌های ملل دیگر در مورد زبان آنها، و با تمام قدرت با ترویج پان فارسیزم عملیاتی گردید.

پان فارسیزم یک پروژه استعماری و غربی در ایران

پان فارسیزم در اصل یک پروژه استعماری و غربی برای استعمار ملل غیر فارس در ایران بوده و می‌باشد تا بتواند با تکیه بر خوی حذفی و فاشیستی حامیان پان فارسیزم، که از عقده‌های تاریخی رنج می‌بردند، و با ساختن یک هویت دروغین تاریخی بر آنها، ملل مظلوم غیر فارس را مطیع آنها کنند و تمام داشته‌های مادی و فرهنگی ملل غیر فارس در ایران را به غارت ببرند.

شرق شناسان مغرض که در مراکز ماسونی ایران نفوذ داشتند با کمک فکری به افراد نژادپرست باستانگرا و آریاپرست که عضو این مراکز بودند آنها را نسبت به هویت تازه تراشیده شده حیران و محسور می‌کردند و آنها هم در رویاهای نژادپرستانه، تمام خواسته‌های شرق شناسان مغرض که در لباس تاریخ‌دان، باستان شناس، عاشقان ادبیات ایران... ظهور کرده بودند جامه عمل می‌پوشاندند.

بیشترین کینه و نفرت این شرق شناسان مغرض و حامیان آنها در ایران از زبان ترکی، عربی و هویت ترکی بود. آنها با تاریخ نویسی جعلی شروع به سم پاشی بر علیه امپراطوری‌های ترک، شاهان ترک، هویت و ملیت عربها در ایران کردند و عقده‌های تاریخی خود را گشودند. حتی آنها نفرت از ترک و عرب را به صورت رسمی در مراکز آموزشی و کلاس‌های درس ترویج می‌کردند مراکزی که می‌بایست محل آموزش صلح و دوستی باشد تبدیل به مراکز نفرت پراکنی بر علیه ملت ترک و عرب شده بودند.

تحقیر زبان ترکی و هویت ترکها و عربها به صورت سیستماتیک ادامه داشت.

ارتش نوین ایران مسئول سرکوب فرهنگی ملل غیر فارس شده بود و در این راه به عنوان بازوی سرکوب عمل می‌کرد و اولین کاری که کرد شروع به پاکسازی زبان فارسی از لغات ترکی و عربی بود. تمامی اصطلاحات ترکی و عربی از لغات ارتش ایران حذف شدند و به جای آنها افراد باستانگرا و آریاپرست لغات من در آوردی فارسی را جایگزین کردند که در خیلی از مواقع موجب انبساط خاطر می‌شد!

در پشت تمام این کارهای غیر انسانی دولت انگلیس ایستاده بود و مراکز فرهنگی دولت انگلیس به صورت رسمی از این برنامه حمایت می‌کردند. چرا که، این پروژه غیر انسانی (پان فارسیزم) تامین کننده منافع انگلیس در ایران بود. حتی موزه بریتانیا در مورد منشور منتسب به کوروش بیش از خود فارسها مایه گذاشت تا این اثر را جهانی سازد تا با این هویت سازی جعلی بتواند افراد آریاپرست و باستانگرا در ایران را حیران و محسور کند و آنها را با افتخارات دروغین از جمله منشور منتسب به کوروش به جنگ ملل غیر فارس بفرستد. دولت انگلیس در این مورد ماهرانه عمل کرده و افراد باستانگرا را به جنگ ملل غیر فارس در ایران فرستاده تا با از بین بردن زبان و فرهنگ ملل غیر فارس، منافع دولت انگلیس را بیشتر تامین کنند. اما این رؤیاهای دولت انگلیس در ایران با به ظهور رسیدن جنبش ملی آذربایجان بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا حدودی پریشان شد.

روایهای دولت انگلیس در ایران

دولت انگلیس یکی از بزرگترین حامیان فکری و لجستیکی پروژه فارس‌سازی و باستانگرایی در ایران بوده است. یکی از روایهای دولت انگلیس این بود که تفکر آریاپرستی در ایران تقویت شود و این تفکر نژادپرستانه و ضد انسانی و حذفی باعث شود که زبانها و فرهنگ‌های ملل غیر فارس در ایران از بین برود و این تفکر در کشورهای همسایه ایران از جمله در افغانستان و تاجیکستان هم مسلط شود که این کار در حال حاضر به عهده بی.بی.سی فارسی گذاشته شده است.

بانیان این تفکر و پروژه استعماری، دولت انگلیس و گروه‌های مخفی فراماسونری بوده است که در اواخر امپراطوری قاجار در تهران فعال شدند و در دوره مشروطه به قدرت فائق فرهنگی تبدیل شدند و این گروهها در به سلطنت رساندن حکومت پهلوی نقش اصلی را بازی کردند.

جعل تمدن برای فارسها و تاریخ‌سازی دروغین یکی از مأموریت‌های اصلی و ویژه گروه‌های فراماسونی بوده است که ملت‌سازی دروغین برای ایران را پایه‌گذاری کردند که این گروه دارای تفکرات ضد ترکی و ضد عربی بودند.

تقویت و به دست گرفتن قدرت توسط این گروه‌ها که حامی منافع انگلیس در ایران و منطقه بودند یکی از روایهای دولت انگلیس در ایران بود.

پیشانی روایهای انگلیس در ایران

ظهور تفکر ملی و پایه‌گذاری حکومت ملی در آذربایجان بزرگترین ضربه‌ای بود که به روایهای دولت انگلیس و گروه‌های طرفدار این دولت

در ایران وارد می‌شد و رویاهای خوش آنها را آشفته می‌کرد و می‌خواست به آن پایان دهد.

آنها که آذربایجان را هندوستان کوچک فرض کرده بودند و با تاریخ سازی دروغین و از بین بردن زبان ترکی می‌خواستند پروژه استعماری و غربی آریاپرستی را در ایران تکمیل کنند حکومت ملی آذربایجان را بزرگترین مانع این پروژه می‌دیدند. این حکومت نقشه‌های آنها را بر آب کرده بود و خواب آنها را آشفته کرده بود.

اینگونه بود که دولت انگلیس با شروع جنبش آذربایجان شروع به ایجاد اخلال در کار جنبش نمود، از هر طریق می‌خواست این جنبش از بین برود و بعد از تشکیل حکومت ملی هم شروع به سنگ اندازی در کار این حکومت نمود در این کار هم از خوانین و روحانیون و از مزدوران فرهنگی بیشترین استفاده را کرد، چرا که دولت انگلیس با این گروهها از اول هم رابطه خوبی داشت.

سید ضیاء الدین طباطبائی یکی از ایادی معروف انگلیس با همفکری بعضی از خوانین و روحانیون فراری از آذربایجان در تهران «جمعیت نجات آذربایجان» تشکیل دادند و این جمعیت تبلیغات سوء زیادی بر علیه حکومت ملی انجام می‌داد.

در کتاب «نفث ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان» درباره نفوذ انگلیس در ایران می‌خوانیم:

"...آن بخش از سیاستمداران ایرانی که به طرفداری از انگلیس شهرت داشتند از نوع افراد وابسته به تشکیلات فراماسونی بودند، گزارش می‌شد که انگلیس با عناصر عشایری نیز روابطی دارند."^{۳۲۴}

و در ادامه در این کتاب چنین می‌خوانیم:

"انگلیسی‌ها از طریق متحدان طبیعی خود، یعنی بزرگ مالکان با ارتباط‌های فراماسونی، سران ایلات، روحانیون محافظه کار، سردسته‌های مزدور، اوباش خیابانی عمل می‌کردند. سید ضیاء تنها نمایانترین وجه این شبکه قدرت بود؛ نیروی اصلی آنها در وجود شخص شاه و دوربریه‌های او نهفته بود."^{۳۲۵}

عوامل انگلیس در ایران در پراکندن شایعات متعدد که تامین کننده منافع انگلیس باشند تبصر خاصی داشتند. چرا که، در تمام اجزاء حکومت تهران نفوذ داشتند. از جمله بسیاری از روزنامه‌ها هم طرفدار انگلیس بودند. جمیل حسنی در این مورد می‌نویسد:

"...عوامل انگلیس شایع کرده بودند که گرفتن امتیاز نفت از طرف دولت شوروی بهانه‌ای برای جدا کردن شمال ایران بوده است و توصیه کرده بودند که امتیاز نفت را نباید به دولتها داد، بلکه باید به شرکتهای (مثلا آمریکائی یا انگلیسی) داد. طبق گزارش ماموران ویژه شوروی از ۱۱۲ نماینده مجلس ۹۰ نفر و از ۱۱ وزیر ۹ نفر طرفدار انگلیس بودند. روشن شده بود که میس لمپتون مسئول بخش مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بعضی از سردبیران روزنامه‌ها را دعوت کرده و دستورالعمل لازم را به آنها داده بود."^{۳۲۶}

علاوه بر این جمیل حسنی در ادامه، درباره نگرانی دولت انگلیس از تشکیل حکومت ملی در آذربایجان از گزارشهای سرکنسول انگلیس در تبریز می‌نویسد:

^{۳۲۵} ص ۳۶

^{۳۲۶} صص ۷۹-۸۰

"اطلاع درباره تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان دولتمردان و مسئولان انگلیس و ایرانی را به شدت نگران کرد. «اوول» سر کنسول انگلیس در تبریز درباره فرقه دمکرات آذربایجان چنین گزارش داد: این حزب به مراتب خطرناکتر از حزب توده است زیرا همه می‌دانند حزب توده جانبدار شوروی است، و در آن افراد سرشناس وجود ندارد و از این رو نمی‌تواند به طبقه متمول و روشنفکر متکی باشد ولی در فرقه دمکرات افراد موثری حضور دارند و برنامه‌های آن با دقت و جدیت تدوین شده و خواسته‌هایش چنان است که علیه آن نمی‌توان سخن گفت. اگر فرقه بتواند شعارهای خود را عملی کند تمام مردم آذربایجان از آن حمایت خواهند کرد و فرقه فراتر از اهداف خود خواهد رفت. پیشه‌وری در روزهای آغازین سپتامبر دست به اقدامات ضد بریتانیائی زده است. به نظر او ارتجاع ایران و سید ضیاء الدین سخنان ارنست بوین وزیر خارجه سابق و آنتونی ایدن وزیر خارجه فعلی انگلیس را تکرار می‌کنند. پیشه‌وری نوشته است: همه مرتجعان ایران از یک منبع سیراب می‌شوند؛ آنان می‌خواهند در ایران حکومت ارتجاعی تشکیل داده و افسار را به دست سیاستمداران لندن بدهند! هدف آنها همین است و بس." ۳۲۷

نفوذ انگلیس در بین روحانیون مرتجع هم، باعث شده بود که دولت انگلیس از این نفوذ برای برهم زدن استقرار حکومت ملی استفاده کند و با اعزام آنها به آذربایجان می‌خواستند در بین هواداران جنبش آذربایجان تفرقه اندازی کنند. در این مورد جمیل حسنی می‌نویسد:

"در پائیز ۱۹۴۵ از جنوب ایران ده‌ها نفر روحانی مرتجع طرفدار انگلیس به شمال ایران اعزام شدند تا بین گروه‌های دمکرات تفرقه اندازی

کرده و به موازات آن احزاب جدیدی به وجود آورند. مثلا در زنجان، ذوالفقاری تاجر بزرگ و طرفدار انگلیس اقدام به تشکیل حزب دمکرات زنجان کرده بود. این حزب به شدت با خود مختاری آذربایجان و تدریس زبان ترکی در مدارس و استفاده از آن در ادارات مخالفت می کرد، او با تقسیم زمین بین کشاورزان هم مخالف بود.^{۳۲۸}

تبلیغات دروغین حامیان انگلیس در روزنامه های دست راستی بر علیه حکومت ملی، مطالبات انسانی، قانونی، حقوق بشری ملت آذربایجان و هجمه های شدید آنها به رهبران فرقه دمکرات آذربایجان، جهت بی اعتبار کردن آنها در نزد افکار عمومی، تلاشی بود تا نسل کشی آینده در آذربایجان را توجیه کنند.

آنها با تبلیغات ریاکارانه اذهان مردم جهان و ایران را نسبت به آذربایجان مسموم کرده بودند تا در موقع قتل و کشتار هیچ عکس العملی از سوی آزادیخواهان جهان نسبت به ملت آذربایجان نشان داده نشود و آنها با قلب واقعیت های موجود به هدف خود رسیدند و ملت آذربایجان را در جلو چشم جهانیان قتل و عام کردند بدون اینکه عکس العملی از طرف آزادی خواهان جهان نسبت به این نسل کشی دیده شود.

کشتار و تبعید ملت آذربایجان با تبلیغات دروغین آنها سرپوش گذاشته شد و حتی آنها هم که مدافع حمله به آذربایجان بودند و بعد از ماهها که به آذربایجان سفر کردند به عمق جنایات و ددمنشی ارتش ایران اعتراف کردند؛ از جمله قاضی داگلاس آمریکائی بعد از مسافرت به آذربایجان به این موضوع اعتراف می کند که حمله ارتش ایران به آذربایجان وحشیانه تر از حمله یک ارتش بیگانه بوده است.

دیده نشدن واقعیت‌های آذربایجان حاصل تبلیغات و پروپاگاندای روزنامه‌های دست راستی و حامیان فراماسونی انگلیس در تهران بود که جهان را از واقعیت‌های آذربایجان بی‌خبر نگه داشته بودند و ملت آذربایجان بی‌صدا و در تنهایی خود قتل و عام شدند و به تبعید به مناطق بد آب و هوا فرستاده شدند.

حتی لوئیس فاوست در کتاب بحران آذربایجان اعتراف می‌کند که دولت مرکزی بعد از استقرار در آذربایجان حال و روز اهالی آذربایجان را بهتر نکرد بلکه کشتار و غارت بیشتر شد.

اینگونه بود که اقدامات دولت انگلیس و حامیان آن در ایران به یک نسل‌کشی در آذربایجان منجر شد. نسل‌کشی که تابحال به صورت رسمی درباره آن تحقیق نشده و ناگفته‌های آن روایت نشده است.

دولت انگلیس به دلیل معاونت در این نسل‌کشی باید پاسخگوی اعمال غیر انسانی خود باشد و در افکار عمومی جهان محکوم شود. حتی فعالان ملی آذربایجان باید این موضوع را به دادگاه‌های بین‌المللی بکشند و دولت انگلیس و آمریکا را در این دادگاه‌ها محکوم کنند تا این دولت‌ها با حمایت از باستان‌گرایان در آینده نتوانند به این جنایات دست بزنند.

نقش شوروی در نسل کشی ۲۱ آذر

شوروی به دلیل مذاکره با دولت تهران و تنها گذاشتن ملت آذربایجان در مقابل ارتش ایران که موجب کشته شدن هزاران نفر در آذربایجان و تبعید هزاران نفر به نقاط دیگر شد در این نسل کشی سهمی بزرگ دارد. دولت شوروی اگر چه از طرف آمریکا از طریق شورای امنیت تحت فشار بین المللی قرار گرفته بود ولی تهدید اتمی دولت آمریکا ترسی در وجود حکام شوروی انداخت که آنها توانائی مقابله با آمریکا را از دست دادند و ملت آذربایجان را در مقابل ارتش ایران تنها گذاشتند و جلادان با سلاح‌های بیگانگان به جان ملت آذربایجان افتادند و آذربایجان را غارت کردند و به زمین سوخته تبدیل کردند.

مذاکره دولت شوروی با قوام در مسکو و به ویژه مذاکره سادچیکف با قوام در تهران خنجری بود که دولت شوروی از پشت به ملت آذربایجان زد و بعد از مذاکره سادچیکف با قوام در تهران آنها به رهبران

فرقه فشار آوردند و توصیه کردند که با دولت تهران وارد مذاکره شوند و این مذاکرات موجب اختلاف در حکومت ملی شد و فرقه بعد از مذاکره و امضاء قرارداد با حکومت تهران، از طرف حکومت تهران مورد حمله قرار گرفت و ارتش ایران آذربایجان را اشغال کرد. این مذاکرات بزرگترین ضربه را به روحیه هواداران حکومت ملی وارد کرد و فشار دولت شوروی به رهبران حکومت در این مذاکرات برای رسیدن به یک قرارداد، غیر قابل انکار است.

رهبران شوروی در دعوت از رهبران آذربایجان به عدم دفاع در مقابل ارتش ایران، برای جلوگیری از برادرکشی در ایران نقش به سزائی داشتند. آنها مدام از عدم درگیری سخن می‌گفتند تا رهبران حکومت ملی با ارتش ایران درگیر نشوند. شاید آنها فکر نمی‌کردند که ارتش ایران این قدر وحشیانه عمل کند و ملت آذربایجان را اینگونه قتل و عام کند. چرا که، آنها فکر می‌کردند ارتش ایران یک ارتش خارجی نیست که با اشغال آذربایجان افراد غیر نظامی را بکشند؛ و وقتی ارتش شوروی آذربایجان را اشغال کرده بود از بینی کسی خونی نیامده بود و آسیب جدی به آذربایجان وارد نساخته بود!

نقش خوانین محلی و ایلات شاهسون در نسل کشی ۲۱ آذر

وجود رابطه غیر انسانی بین ارباب و رعیت که انسان آذربایجانی را تا حد برده تنزل داده بود، باعث شده بود که فکر انسان آذربایجانی با زور چماق و شلاق استبداد به سوی بردگی خود خواسته رود، روستائیان و رعیت‌ها طوری بار آورده شده بودند که فکر بردگی، نوکری و نوکر ارباب بودن را برای خود افتخار می‌دانستند. حتی برای بردگی و نوکری مسابقه گذاشته شده بود و بعضی از بردگان افتخار می‌کردند که مثلاً نوکر یک ارباب و قلدر قدر قدرت هستند. در این مورد در زنجان بعضی از رعیت‌ها افتخار می‌کردند که نوکر ذوالفقاری‌ها هستند و دسترنج خود و خانواده خود را دو دستی تقدیم خان می‌کردند و دست خان را می‌بوسیدند، همانطوری که روحانیون درباری دست شاه را بعنوان سلطان تشیع می‌بوسیدند. این تفکر بردگی در آذربایجان توسط خانها و ایادی آنها ترویج شده بود و روستائیان و رعیت‌ها هم این را جزء سرنوشت خود حساب می‌کردند و

فکر رهائی از آن را هیچ وقت نمی‌کردند. اگرچه تلاش‌هایی برای رهائی از این ظلمها جسته و گریخته در آذربایجان بوده؛ از جمله حرکت قاجاق نبی و کوراوغلو. ولی، به دلیل نبود یک سیستم مبارزاتی و تشکیلاتی این حرکتها بعد از چند صبحی از بین رفته است.

حتی مبلغین دینی هم در انجماد فکری این رعیتها نقش بزرگی داشتند و به دلیل حمایت خانها از روحانیون و منافع مشترک خانها و روحانیون درباری در آذربایجان، روحانیون هم تلاشی برای رهائی ملت از دست خانها انجام نمی‌دادند و بالعکس افکار آنها کمکی برای ادامه این رابطه غیر ظالمانه بود که هستی انسانها را برباد داده بود و آنها را از انسانیت خویش دور کرده بود. جالب توجه است که این روحانیون هیچ فتوایی در مورد مظالم صورت گرفته توسط اربابان صادر نمی‌کردند و هیچ اعتراضی به ظلم آنها نمی‌نمودند.

بعضی از منتقدین حکومت ملی آذربایجان با افتخار می‌گویند که مردم به دلیل مذهب و اسلام حتی گندم‌های پخش شده بین مردم از انبار خان را در زنجان شبانه به انبار خان برگردانده بودند. این مساله جای افتخار ندارد، بلکه جای تفکر و تامل دارد. می‌بایست از این افراد پرسیده شود که چگونه می‌شود یک انسان را از انسانیت خود دور کرد تا خود با دستان خویش و به دلخواه دسترج خود را دو دستی تقدیم خان ظالم کند؟ حتی با اینکه کسی برای رهایی او قدم به میدان گذاشته است، او همچونم گوسفند به دنبال صاحب خود می‌گردد! اگر اینگونه بوده، باید به حال این مردم گریست نه افتخار کرد. چرا که این ربطی به مذهب و اسلام ندارد و در اسلام هر کس صاحب دسترنج خویش است و برگرداندن گندمها به انبار خان توسط رعیتها نشانه عمق استبداد فکری، عملی و مذهبی در بخشی از روستائیان آذربایجان بوده است که توسط خانها و روحانیون

درباری به ذهن و قلب آنها تزریق شده بود و آنها را از انسان بودن خارج کرده بود. چرا که یک انسان واقعی هیچ وقت دسترنج خود را، به دلخواه خویش به دست قلدران نمی‌دهد؛ نه بنام دین و نه بنام مذهب!

خانها حتی در خیلی از روستا به ناموس رعیت‌ها هم دست اندازی می‌کردند و به دلیل داشتن قدرت زیاد هر کاری که می‌خواستند با رعایا می‌کردند. داستان‌های زیادی در این مورد نقل شده است که خانها عروسان خانواده‌ها را در شب اول به زور به خانه خود می‌بردند. در این مورد می‌توان به خاطرات صفرخان اشاره کرد و حتی در کتاب دکتر حسن غازیانی هم در این خصوص داستان جالبی از دو فدائی زنجانی به نام روح اله جعفری و علی نقل شده است که عبرت آموز است که ماهها به دلیل دفاع از ناموس خود از دست ایادی خانهای افشار (محمد حسن خان و محمد حسین خان) فراری بودند و بعد از جنبش آذربایجان به عنوان فدائی وارد جرگه فدائیان شده بودند.

نقش شاهسونها

شاهسونها در مورد حکومت ملی آذربایجان به دو دسته تقسیم شدند؛ گروهی به پشتیبانی مطالبات ملی و انسانی ملت خویش برخاستند و سرفراز شدند و گروهی دیگر به ملت خویش از پشت خنجر زدند. نقش آنهایی که به ملت خود پشت کردند در این دوره از تاریخ آذربایجان بسیار دهشتناک بود. اگرچه آنها در دوره رضاخان مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند و فشارهای شدیدی بر آنها وارد شده بود ولی در دوره حکومت ملی آذربایجان، آنها به منافع ملت آذربایجان پشت کردند و به کمک دست نشانده مستقیم استعمارگران یعنی محمد رضا پهلوی شتافتند. با این که همه می‌دانستند این شاه، منصوب بیگانگان است و از ایادی استعمار در ایران است، با این حال، گروهی از خانهای شاهسون به دست بوسی او رفتند و نوکری شاه منصوب بیگانگان و کشتار آزادی‌خواهان آذربایجان را قبول کردند. این دوران جزء سیاهترین دوره تاریخ این ایل

ترک می‌باشد که با دستان خود آذربایجان را به نوکر استعمارگران تقدیم کردند. گروهی از آنها در کشتار ملت آذربایجان در مشکین شهر، خلخال، اردبیل، نیر، نمین، هیر، سراب... دست داشتند و به کمک اشغالگران شتافتند. حتی بعضی از آنها به تهران رفته، بعد از دیدن آموزش‌های لازم به همراه ارتش ایران راهنمای آنها در اشغال آذربایجان شدند. از جمله این خان‌ها می‌توان به امیر اصلان عیسی لو در مشکین شهر، سروان امیر فتحی آلارلو (که به همراه ارتش و دیگر اوباش به خلخال حمله کردند)، شیخ حسن برزندی هم در میان طایفه قوجه بیگلو بر علیه فرقه تبلیغات می‌کرد.

بخشی از طوایف ایلات شاهسون در اردبیل و اطراف آن هزاران انسان را کشتند و خانه‌های آنها را غارت کردند و به پشتیبانی ارتش ایران، آذربایجان و ملت آذربایجان را به پول و مادیات فروختند و به ملت خود خیانت کردند.

کشتار در روستای «داش بولاغ»

ارتش ایران و هواداران حکومت تهران هر جا را که اشغال می‌کردند قتل و غارت و آتش افروزی به راه می‌انداختند. آنها در منطقه خلخال هم مردم بی گناه را قتل و عام کردند. میر نبی عزیززاده در کتاب تاریخ دشت مغان در این باره می‌نویسد:

"بعد از سازماندهی عشایر در گیلان به وسیله سروان امیر فتحی آلارلو چند قبضه تفنگ و دوازده هزار فشنگ به آنها داده شد. عده ای از سواران شاهسون از طالش و خلخال وارد قریه «داش بولاغ» شدند و در

آنجا با فدائی‌ها جنگیدند و ۲۷ نفر از آنان را به هلاکت رسانیدند و تعدادی را اسیر و خلع سلاح کردند"^{۳۲۹}

کریم خان صولتی به تحریک عوامل حکومت مرکزی در خلخال با افراد خود بر علیه افراد دمکرات جنگید؛ از جمله با هاشم خان مرادی صدر فرقه دمکرات خلخال و بلال آزاد فرماندار خلخال.

روزنامه اطلاعات در خصوص مبارزه سرداران ایل شاهسون با فرقه چنین می‌نویسد:

"از سرداران ایل شاهسون آقایان امیر اصلان عیسی لو، نصر... خان سرداد نصرت پور، یحیی حاتم کیکلو خوانین آلالو و فولادلو، کریم خان صولتی و خانواده وکیلی افرادی هستند که با نهایت شهامت و دلاوری تسلیم دمکراتها نشده و تا آخرین نفس با آنان در شهرهای اردبیل، خلخال و مشکین شهر به مبارزه پرداخته‌اند و جای آن دارد همه مورد تقدیر ستاد ارتش قرار گیرند. فعلاً در پادگان اردبیل ۷۰۰ نفر از افراد ایل شاهسون در منطقه اردبیل و خلخال تحت نظر سرتیپ بایندور مشغول انجام وظیفه هستند."^{۳۳۰}

بعضی از خانهای شاهسون به دلیل خیانت به ملت خود و خدمت به دست نشانده استعمارگران از دست محمد رضا پهلوی مدال دریافت کردند و از طرف ارتش ایران هم مورد تقدیر قرار گرفتند.

بعضی از آنها وقتی که نتوانستند در ادبیل بمانند و توان اغتشاش را از دست دادند به تهران رفته و با کمک ارتش ایران دوباره به اردبیل و در

^{۳۲۹} عزیزاده، میر نبی، تاریخ دشت مغان، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران- ص ۳۶۶

^{۳۳۰} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۲۲

پیشاپیش ارتش حمله کردند و بیشترین جنایات در اردبیل هم از این افراد سرد زد.

حتی بعد از اشغال آذربایجان بخشی از رؤسای شاهسون برای دست بوسی شاه به تهران رفته بودند. روزنامه اطلاعات در این مورد می‌نویسد:

"امروز آقایان امیر اصلان، حاتم بیک و فضل ا... بیک که از روسای بزرگ شاهسون می‌باشند به سوی تبریز حرکت نمودند و آقای علی گشاد رئیس طایفه قریه بیک لو که از ایلات شاهسون است برای زیارت به مشهد مشرف شدند."^{۳۳۱}

بیانیه تقدیر ارتش از شاهسونهای کمک کننده به ارتش

علاوه بر این ستاد ارتش درباره شاهسونها چنین بیانیه ای را صادر کرد:

فداکاری و از خود گذشتگی و عملیات محیرالعقولی که عشایر رشید شاهسون در مدت یکسال و نیم در مقابل تهاجمات، تعرضات و محرومیت متحمل شده اند نبایستی به هیچ وجه با سایر عشایر مخلوط نمود. چه این مردمان رشید آزاده، جان به کف در تابستان و زمستان با ماجراجویان پست که استقلال کشور را مورد تعرض قرار داده بودند جنگیدند مقاومت نموده و تلفات بسیاری را دادند که باید اعمال و اقدامات اینها را با خطوط زرین در تاریخ استقلال کشور درج نمود. امروز که همه با چشم احترام و ستایش به ارتش نگاه کرده و اعمال و خدمات ارتش را ستایش می‌نمایند بایستی عشایر رشید و دلاور شاهسون را از نظر دور نمایند که دوش به دوش ارتش با تمام محرومیت‌ها ایستادگی و مقاومت کرده و هیچ گونه

^{۳۳۱} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۱۲/۳ - ص ۶

پیش آمدی در این مدت در فکر، نظر و اراده این قوم تزلزل حاصل ننموده این طایفه رشید و این راد مردان بی آرایش قابل تقدیر و تحسین عموم ملت و سکنه این کشور می‌باشند.

زنده و پاینده باد افراد رشید طوایف شاهسون".^{۳۳۲}

شاهسونهای موافق حکومت ملی

اگرچه بخشی از شاهسون‌ها با ارتش و حکومت تهران بر علیه آذربایجان همکاری کردند، در مقابل گروهی از خانهای شاهسون هم به مطالبات ملی ملت خود لبیک گفتند در این راه مبارزه کردند و حتی زندانی شدند. از جمله نصرت بیگ شاهین اجیرلو که به خدمت حکومت ملی در آمد و از طرف مردم بیله سوار و مغان به عنوان نماینده به مجلس ملی آذربایجان راه یافت و مسئول عشایر شاهسون در حکومت ملی شد و بعد از اشغال آذربایجان ایشان دستگیر و زندانی شد و به مدت دو سال در زندان آریاپرستان حبس شد و بعد از آزادی در سال ۱۳۲۹ دار فانی را وداع گفت. می‌گویند مرگ ایشان به دلیل فشارهای روحی و جسمانی وارد شده در زندان بوده است.

علت مخالفت خانها با حکومت ملی

بعد از شهریور ۱۳۲۰ و به وجود آمدن آزادی نسبی در آذربایجان مبارزه بر علیه رابطه غیر انسانی ارباب و رعیتی شروع شد و بسیاری از روستائیان و کشاورزان به حقوق انسانی خود واقف شدند و شروع به مبارزه با خانها و ایادی آنها کردند. در مدت کوتاهی بسیاری از روستائیان

^{۳۳۲} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۹/۲۳ - ص ۶

به جرگه مبارزان پیوستند و حقوق خود را از خانها و ایادی آنها خواستار شدند. حتی چندین نفر از روستائیان هم در این راه کشته شدند.

اما با ظهور جنبش ملی آذربایجان به رهبری شهید پیشه وری و استقرار حکومت ملی، که یکی از اهداف آن اصلاحات ارضی و از بین بردن رابطه ظالمانه بین اربابها و رعیتها بود، آنها دیدند که منافع نامشروع آنها به خطر افتاده و شروع به دسیسه چینی بر علیه حکومت ملی کردند و برای رسیدن به اهداف خود به آغوش حامی خود در تهران پناه بردند و در آنجا دسایس خود را ادامه دادند و توسط ارتش ایران آموزش دیدند و با تجهیزات لازم به همراه ارتش به آذربایجان حمله کردند. کشتارهای زیادی توسط آنها در آذربایجان به وقوع پیوست و در تمام این کشتارها ارتش هم حامی و پشتیبان آنها بوده است.

خوانین اصلی مشارکت کننده در نسل کشی

باید در اینجا متذکر شد که بعضی از ملاکین و خانهای آذربایجان به دلیل روح آزادیخواهی که در فطرتشان بود به جرگه حکومت ملی در آمدند و تمام مال و جان خود را برای آذربایجان فدا کردند. از جمله از آنها در زنجان می‌توان به برهان السلطنه و خانواده وزیری در زنجان و در مراغه ژنرال کبیری، در ماکو خانواده بیات ماکو... اشاره کرد و در شهرهای دیگر هم از خانها حامی ملت آذربایجان وجود داشته که جان و مال خود را فدای آذربایجان کردند که این گروه به خدمت ملت خویش در آمدند.

اما گروهی دیگر از خانها به دلیل مادیات و قدرت به دنبال خیانت به ملت خویش و کشتار آنها رفتند و در این راه هم نوکری شاه دست نشانده بیگانگان را هم قبول کردند و بسیاری از آنها بعد از نسل کشی در آذربایجان به مقامات بزرگی رسیدند و از دست شاه منصوب بیگانگان

مدال و درجه دریافت کردند. در زیر مختصری از گذشته و خانواده این گروه از مجله آدینه شماره ۸۸ بهمن ۱۳۷۲ که در کتاب خاطرات صفرخان آمده نقل می‌شود:

۱- خانواده ذوالفقاری:

خانواده بزرگ مالکان زنجان، اینان فرزندان اسعدالدوله حسینقلی خان ذوالفقاری یکی از حکام موروثی زنجان بودند، وی پیش از مشروطه از جمله کسانی بود که یا حکومت و یا نیابت حکومت زنجان را بر عهده داشت. در روزهایی که محمد علی شاه قاجار، مجلس شورای ملی را به توپ بسته بود، اسعدالدوله و جهان شاه خان امیر افشار مامور سرکوبی مشروطه خواهان خمسه شدند.

املاک فراوان اسعدالدوله از سیردان طارم تا حدود میانه امتداد داشت. وی در آخرین لشکرکشی‌های رضاخان علیه نهضت جنگل که به عمر این جمهوری پایان داد شرکت داشت. درسالی که جمهوری خود مختار آذربایجان (حکومت ملی آذربایجان) بر پا شد، بخشی از املاک وی و خانواده‌اش مصادره شد. فرزندانش با حمایت دربار و ارتش به تسلیح هواداران خود پرداختند و به جنگ با فرقه برخاستند. مشهورترین آنان سلطان محمود خان ذوالفقاری بود که پس از ورود محمد رضا شاه به آذربایجان با تفنجگیان خود از مقابل او رژه رفت و از دست او درجه سرهنگ افتخاری ارتش را دریافت کرد.

۲- بیگدلی:

خانواده بزرگ مالک خمسه و همدان. مشهورترین فرد این خانواده که با تفنگچیان خود به جنگ با فرقه دمکرات برخاسته بود، یدالله خان اسلحه دارباشی بود. وی در سلطنت رضاخان اسلحه دار مخصوص او بود و این شغل در منصب اشرافی در دربار پهلوی در سلطنت محمد رضا نیز در اختیار او بود، پس از سقوط فرقه دمکرات، وی املاک و اموال مصادره شده خود را به دست آورد و به دریافت چندین مدال و فرمان و تقدیر نامه و امتیازات دیگر نائل شد.

۳- امیر افشار:

خانواده بزرگ مالکان خمسه و بیجار؛ اینان فرزندان جهانشاه خان امیر افشار، فتودال معروف و سرشناس دوران ناصری و جانشینان او هستند. قدرت و اعتبار او به مراتب بیشتر از قدرت و نفوذ اسعد الدوله ذوالفقاری بود. سردار فاتح امیر افشار فرزند وی در حکومت فرقه دمکرات به مصادره اموال و اراضی دچار شد و فرزندش محمدحسن خان امیر افشار، با حمایت ارتش و خانواده ذوالفقاری به جنگ با فرقه دمکرات برخاسته و پس از سقوط فرقه دمکرات به دست شاه صاحب درجه سرگردی افتخاری ارتش ایران شد.

۴- یمینی افشار:

خانواده بزرگ مالک میاندوآب و شاهین دژ؛ حکومت میاندوآب از دوران ناصر الدین شاه، با این خانواده بود. جد آنان محمد حسن خان سرهنگ افشار نام داشت، اعضای این خانواده در سالهای حکومت شجاع

الدوله حاج محمد خان مقدم مراغه ای حاکم دست نشانده ارتش روسیه تزاری در آذربایجان از جمله عمال خانه زاد و دست نشاندهگان او بودند، مشهورترین فرد این خانواده یمین لشکر علینقی خان افشار بود که مقارن حکومت فرقه دمکرات می‌زیست، املاک وسیع این فرد و خانواده او به دستور فرقه دمکرات مصادره شد و تعدادی از بستگان او بازداشت شدند وی نیز با حمایت ارتش به تسلیح هواداران خود پرداخت و به جنگ با فرقه دمکرات مشغول شد، قلعه و قصر اختصاصی یمین لشکر در روستای هولاسو ساخته شده و امروز هم پا برجاست.

۵- اسکندری:

خانواده بزرگ مالک سراب و تبریز؛ اینان فرزندان فتح السلطان اسکندر خان کشیک چی‌باشی محمد علیشاه قاجار بودند. مشهورترین فرد این خانواده نصرالله خان اسکندری ملقب به امیر نصرت بود. وی از دوره ششم تا هفدهم نماینده مجلس شورای ملی بود، امیر نصرت از مخالفان جدی و سرشناس فرقه دمکرات و یکی از حامیان قلع و قمع مسلحانه فرقه دمکرات بود. از شاهکارهای وی، سازمان دادن اخراج اجباری صدها تن از هموطنان آذربایجانی مقیم تهران بود. به توصیه وی در سال ۱۳۲۸ گروهی از مردم ترک زبان تهران که عمدتاً پس از شکست فرقه به تهران گریخته بودند، شناسائی شد و با کامیونهای ارتش به بیابانهای جنوبی کرج و تهران تبعید شدند.

۶- خوانین شقاقی و گرمروود:

اینان همدست سلطان محمود خان ذوالفقاری بودند؛ یکی از فرزندان ارشد الممالک رنجبر که از خوانین بزرگ میانه بوده به سبب نقشی که در جنگ با فرقه دمکرات داشت به درجه ستوان یکم افتخاری ارتش رسید. او به دلیل نقش موثری که در کودتای ۲۸ مرداد ایفا کرد درجه سرگرد افتخاری ارتش را دریافت کرد.

۷- خوانین خلخال:

اینان روسای طوایف شاطرائلو و فولادلو و خامس لر بودند. کریم خان صولتی، جمشید امیرپور و غلامرضا امیر اسکندری که در گردهمایی سران عشایر ایران به سال ۱۳۲۷ شرکت داشتند از جمله کسانی بودند که با تفنگچیان خود به جنگ با فرقه دمکرات برخاسته بود.

۸- خوانین نمین و تالش:

اولاد سیف الممالک نمینی که حکومت موروثی نمین و آستارا به دست آنها بود از یکسو و فرزندزادگان نصرت الله خان سردار امجد حاکم ستمگر «کرگان رود» از جمله مخالفان فرقه دمکرات بودند. اینان با حمایت دولت مرکزی و سازماندهی بعضی اشراف زادگان رشت، همچون جهانگیرخان سرتیپ پور نماینده فراماسونر ادواری مجلس شورای ملی به جنگ فرقه دمکرات برخاستند، هلاکو رامبد فرزند محمد حسین خان سالار اسعد و نواده سردار امجد معروف که در چندین دوره مجلس شورای ملی سابق ظاهرا نماینده مردم تالش بود و امروز رئیس دفتر رضا پهلوی است از جمله آنان بود.

۹- ملک قاسمی:

خاندان بزرگ مالک مراغه و میاندوآب. اینان بازماندگان ملک قاسمی میرزا پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه قاجار بودند. وی سالهای متمادی در نواحی مختلف آذربایجان به حکومت مشغول بود و حتی در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به حکومت تمام آذربایجان رسید. وی صاحب تعداد زیادی از روستاهای مراغه و میاندوآب بود. دو تن از فرزندان او به نامهای رضاقلی میرزا و امام قلی میرزا در حیات پدر خود از مالکان بزرگ آذربایجان به شمار می‌آمدند. پس از اینکه املاک این خانواده توسط فرقه دمکرات میان روستائیان تقسیم شد، اعضای این خانواده نیز به مخالفان مسلح فرقه دمکرات پیوستند. اینان نیز پس از سقوط فرقه دمکرات تمامی املاک و اموال خود را باز پس گرفتند. این مخالفان سرشناس با همدستی عناصری همچون «باش کسن رزاق»، عزیز محسنی، سلطانعلی شقاقی، حاج ابوالقاسم جوان، سیف الله باغمیشه‌ای، فرخ حیدر و همکاران «کاظم شکمپاره» و کار چاق‌کن‌های محله هفت تبریز و دهها عنصر بد نام دیگر، در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ به جان مردم افتادند. در کمتر از یک هفته هزار نفر از هموطنان آذربایجانی ما را به قتل رساندند.

باید باور کرد که در آذربایجان و خمسه این مردم نبود که به جان دمکراتها افتاده بودند بلکه این مردم بودند که از تعدیات اوباش و ارتش به جان آمده بودند و باید باور کرد که اغلب دشمنان فرقه همانانی بودند که

با انقلاب مشروطه، نهضت جنگل و جنبش خیابانی مخالفت داشتند، همانانی بودند که سلطنت رضاخان و فرزندانش را تسهیل کردند...^{۳۳۳}

^{۳۳۳} ع. کامیاروند، تحریف تاریخ در پوشش نقد، آدینه، شماره ۸۸- بهمن ۱۳۷۲

تبعید ترک‌های آذربایجان به جنوب ایران و مناطق دیگر

بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران هزاران نفر مجبور به تبعید از آذربایجان به دیگر مناطق ایران شدند و در این راه هم نقش ارتش، فرمانداران نظامی و کمیسیون‌های تصفیه خیلی مهم بوده است. ارتش بعد از دستگیری و زندانی کردن بسیاری از فرزندان ملت، آنها را با قطار و کامیون به مناطق بد آب و هوای ایران در جنوب تبعید کرد و بسیاری از افراد هم به شهرهای دیگر تبعید شدند.

افسر ارتش ایران آقای خلیلی در کتاب "سفر به آذربایجان" در خصوص تبعید فعالان و طرفداران حکومت ملی به جنوب ایران می‌نویسد:

"...برای قطع ایادی متجاسرین از داخله آذربایجان که عبارت از عده ای مهاجر و اشخاص مفسد بود با پیشنهاد سپهبد شاه بختی و تصویب دولت تصمیم گرفته شد که این اشخاص از آذربایجان به سایر نقاط کشور که وسایل کار و زندگی برایشان بهتر فراهم است تبعید گردند بدین

منظور در هر یک از شهرستانها و بخشها کمیسیونهایی از معتمدین محل و نمایندگان فرمانداری و شهربانیها تشکیل و پس از صورت برداری اشخاص مظنون و مضر از آذربایجان با هزینه دولت به نقاط دیگر کشور کوچ داده شدند.^{۳۳۴} .."

علاوه بر این هزاران نفر از ملت مظلوم آذربایجان جنوبی به آذربایجان شمالی پناهنده شدند، که زندگی بسیار رقت باری داشتند. همچنین بسیاری از اعضای فرقه دمکرات بعد از اشغال آذربایجان، به آذربایجان شمالی رفتند و در آنجا ساکن شدند. این افراد که بیشترشان در شهر آغدام ساکن شده بودند، متاسفانه بعد از فروپاشی شوروی باز خانه‌هایشان مورد تجاوز قرار گرفت و اشغال شد دوباره مورد ظلم، تبعید و خانه بدوشی را چشیدند.

رحیم نیک بخت می‌نویسد:

"...در جنگ قره باغ محل سکونت جمع زیادی از مهاجرین ایرانی (از جمله شهر آقدام و روستاهای تابعه که از مراکز اصلی امکان پناهنده‌های سرابی بود) توسط ارتش ارمنستان به اشغال در آمد و آن گونه که خبر آن رسیده خانه‌هایشان را با بلدوزر تخریب و از بین برده‌اند."^{۳۳۵}

ملت مظلوم و بدون حامی آذربایجان در آن سالها مثل برده در دست جنایتکاران مورد بدترین رفتارهای غیر انسانی قرار می‌گرفتند. در مورد جنایات امیر نصرت اسکندری بزرگ مالک سراب در تهران و رفتار ایشان با تبعیدیان آذربایجان در مجله آدینه می‌خوانیم:

^{۳۳۴} خلیلی، خاطرات سفر به آذربایجان، صص ۳۵۹-۳۶۰

^{۳۳۵} نیکبخت ص ۱۸۳

"...امیر نصرت اسکندری از مخالفان جدی و سرشناس فرقه دمکرات و یکی از حامیان قلع و قمع مسلحانه فرقه دمکرات بود. از شاهکارهای وی، سازمان دادن اخراج اجباری صدها تن از هموطنان آذربایجانی مقیم تهران بود. به توصیه وی در سال ۱۳۲۸ گروهی از مردم ترک زبان تهران که عمدتاً پس از شکست فرقه به تهران گریخته بودند، شناسائی شد و با کامیونهای ارتش به بیابانهای جنوبی کرج و تهران تبعید شدند."^{۳۳۶}

سید علی قرشی زاده معلم اردبیلی

شهادت در تبعید

بعد از اشغال اردبیل و کشتن هزاران نفر در اردبیل، کمیسیون تصفیه تصمیم گرفت بعضی از افراد را به تبعید بفرستد.

مرحوم بابا صفری در کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ درباره جوان فعال عضو فرقه که به گرگان تبعید شده بود چنین می‌نویسد:

"...از کسانی که بدینسان به تبعید رفتند جوان پاکنهاد و نیک سیرتی به نام «سید علی قرشی زاده» بود او پدر پیری داشت که ساعت سازی می‌کرد و به زحمت معاش خانواده‌اش را فراهم می‌ساخت، دوران تحصیل وی به زحمت سپری گشت و پس از اتمام دوره اول دبیرستان در دانشسرای مقدماتی تبریز پذیرفته شد و با اخذ دیپلم از آن مدرسه به خدمت فرهنگ درآمد. چند سال در خلخال آموزگار شد و سرانجام به زحمت به اردبیل انتقال یافت. خلق نیک و روح مهربان و پرگذشت او در اندک زمانی وی را محبوب همکاران خود نمود. پس از برقراری حکومت فرقه قرار شد هر صنفی برای خود کمیته ای تشکیل دهد و افرادی را به

نام «صدر» و «کاتب» برگزیند. معلمان اردبیل نیز چنین کردند، و این جوان را به صدارت کمیته خود انتخاب نمودند. پس از سقوط فرقه، کمیسیون تصفیه او را نیز به گرگان تبعید کرد، او در آنجا بیمار شد، و سرانجام پس از مدتی در تهران درگذشت. مادر پیرش گرفتاری و تحمل سختی نکرد. پدر پیرش نیز در مرگ جوان ناکامش غصه مرگ شد و این خانوار این چنین از بین رفت!^{۳۳۷}

روزگار سخت مردم زنجان در تبعید و مهاجرت

مردم زنجان و طرفداران فرقه حتی بعد از اشغال زنجان که بسیاری از آنها به تهران و شهرهای دیگر مجبور به تبعید و مهاجرت خود خواسته شده بودند هم از طرف دشمنان آذربایجان، مورد آزار واذیت قرار می‌گرفتند و آدم فروشان حکومت تهران به دلیل خصومت‌های شخصی و خود شیرینی، آنها را در تهران هم به مامورات حکومت تهران می‌فروختند. گزارش‌های محرمانه شهربانی تهران بین سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶ اطلاعات جالبی از خیانتکاری عده‌ای نا آگاه و دشمن آذربایجان به دست می‌دهد. که در زیر می‌آید:

۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۶

نیکخواه دانشجوی دانشکده دندانسازی مدعی است که جعفر ترابی نژاد در موقع سلطه فرقه دمکرات آذربایجان رئیس اقتصاد زنجان بوده و اموال را حیف و میل کرده. جعفر مزبور به کلانتری بخش ۱ جلب و اظهار نموده. مدت سه ماه در زنجان رئیس اداره اقتصاد بود و مدتی هم در

^{۳۳۷} اردبیل در گذرگاه تاریخ، صص ۱۲۴-۱۲۳

تبریز بازداشت. به کار من رسیدگی (شد) مرخص شده‌ام و ۲۵ روز است به تهران آمده‌ام. نامبرده با پرونده به اداره آگاهی تسلیم گردیده است."^{۳۳۸}

۱۴ اسفند ۱۳۲۵

یوسف فرزند علی اهل آذربایجان، شغل عطار به کلاتری بخش ۸ مراجعه و اطلاع داده. رضا فرزند محمد علی که فعال در سرای سلیمانخانی شاگرد تاجر می‌باشد. او از افراد فرقه دمکرات آذربایجان بوده و موقع سلطه فرقه دمکرات تلفونخانه زنجان را از من تحویل گرفته است؛ از کلاتری مامور اعزام و نامبرده را جلب و به اداره آگاهی فرستاده شده است."^{۳۳۹}

دو نفر به تهران تبعید شدند

"... دو نفر یعنی احمد آذری- اسدا... کامران پس از ورود نیرو به شهر در اثر شکایات مردم زنجان از کار برکنار و به تهران تبعید شدند."^{۳۴۰}

نویسنده نامی آذربایجان و مرند در تبعید

گنجعلی صباحی بعد از دستگیری و زندانی شدن در تبریز به کمپ بدر آباد تبعید شد. بدر آباد در چند کیلومتری شهر خرم آباد در راه اهواز

^{۳۳۸} ص ۳۲۵

^{۳۳۹} تفرشی، مجید، طاهر احمدی، محمود، گزارشهای محرمانه شهربانی ۱۳۲۴-۱۳۲۶ جلد

اول، سازمان اسناد ملی ایران- سال ۱۳۸۰ ص ۲۶۱

^{۳۴۰} روزنامه اطلاعات- ۱۳۲۵/۹/۲۱- ص ۴

در زمان جنگ جهانی دوم از طرف آمریکائی ها ساخته شده بود و بعد از رفتن آمریکائی ها خالی مانده بود.

سرهنک وزیر فرمانده این کمپ بوده است.

خود گنجعلی صباحی در کتاب «اؤتن گونلریم» که یک اتوبیوگرافی است درباره رفتار سربازان و فرماندهان ارتش ایران با تبعیدیان در این کمپ می‌نویسد:

"در بعضی روزها جوانها را در بیرون کمپ و در منطقه خالی به صف می‌کردند و در مقابل افراد مسلح، ساعتها برپا نگه می‌داشتند. مثل اینکه منتظر فرمان آتش بودند. وحشت در اردوگاه می‌انداختند و زنان و بچه ها رنگشان می‌پرید. چهار ماه در کمپ بدرآباد نگه داشته و بعد همه به شهرهای جنوب ایران تبعید کردند..."^{۳۴۱}

روزگار تلخ مردیان در تبعید

ارتش ایران بعد از به دست گرفتن امور در آذربایجان افراد بسیاری را بعد از دستگیری و زندانی کردن در آذربایجان، تصمیم گرفت به مناطق بد آب و هوا و دور از آذربایجان تبعید کند. از شهر مرند هم بسیاری فعالان ملی و خانواده های آنها به جنوب ایران تبعید شدند. دکتر حسن زاده در کتاب «انقلاب اسلامی در مرند» در این باره می‌نویسد:

"...تعدادی از مهاجران نیز توسط «کمیسیون رسیدگی به امور مهاجران» پس از سقوط فرقه به شهرهای مرکزی ایران همچون سیرجان،

^{۳۴۱} اؤتن گونلریم ص ۸۸-۸۹

کرمان، شیراز، فسا و نیریز تبعید شدند، مهاجران در این دوره به محنت، سختی دچار شدند. کوچکترین شکایت از آنها مبنی بر حمایت مادی و معنوی از فرقه، آنان را به تبعیدهای چند ساله محکوم می‌کرد، هر چند تعداد خانواده‌های مهاجر تبعیدی دقیقاً مشخص نیست و مستلزم انتشار اسناد معتبر است، ولی بنابر اسناد موجود^{۳۴۲} حداقل ۱۰ خانواده در کرمان، ۱۰ خانواده در فارس بودند. نامه ای از فسای فارس در تاریخ ۱۳۲۷/۷/۱۳ که توسط خانمی به نام «فاطمه» به کمیسیون رسیدگی به امور مهاجران مرند نوشته شده است از وجود ۱۰ خانواده در این محل گزارش می‌دهد، وی خود را سرپرست هفت یتیم بینوا و ستمدیده معرفی می‌کند که پدرشان در جنگ کشته شده است (احتمال دارد در جنگ فرقه در زنجان کشته شده باشد) از نبود خوراک، پوشاک، بیماری کودکان، سخت گیری مردم نسبت به غریبه‌ها شکایت کرده است و از کمیسیون درخواست نموده به یتیمان وی که هیچ گناهی جز مهاجر بودن ندارند رحم کنند

نامه ای با این مضمون از کرمان نیز در دست است که نویسنده خود را «علی مهاجر» معرفی کرده از وضع وخیم چندین خانواده بی‌پناه به کمیسیون شکایت کرده و خواستار تصمیم گیری مجدد درباره خودشان و بازگشت به مرند شده اند.^{۳۴۳}

روزگار تلخ آنها در تبعید در نامه‌هایی که آنها به کمیسیون تصفیه نوشته اند بسیار تلخ و درد آور است در کتاب انقلاب اسلامی در مرند در این مورد می‌خوانیم:

^{۳۴۲} آرشیو سازمان اسناد ملی تبریز، اسناد سازماندهی نشده مرند

^{۳۴۳} ج. ۱- ص ۲۶۶- آرشیو سازمان اسناد ملی تبریز- اسناد سازماندهی نشده مرند

"...در یکی از نامه‌های ارسالی مهاجران از شهر نیریز فارس به بخشدار مرند در سال ۱۳۲۷ شمسی از فقر و فلاکت ده خانوار مهاجر در این شهر یاد شده است، هر چند در این نامه اشاره‌ای به وطن آنها نشده است، اما از محتوای کلام چنین بر می‌آید که همگی آنان از مهاجران مرندی بوده‌اند. در این نامه فقر و فلاکت خود، مریض بودن فرزندان و عدم ارائه خدمات پزشکی توسط بیمارستان‌ها اشاره شده است، نویسنده نامه خود را تقی مهاجر معرفی می‌کند و ضمن اذعان به عدم مداخله در امور فرقه خواهان بازگشت به وطن خود و ادامه زندگی در آن است."^{۳۴۴}

"...یکی از فعالان مرندی فرقه به نام حسین رنجبر در دادگاه زمان جنگ به حبس ابد و بعد به ۱۵ سال زندان محکوم و به زندان بندر عباس منتقل شده بود..."^{۳۴۵}

تبعید مبارزان اهر به شیراز

"بعد از سقوط پیشه‌وری نیروهای دولتی وارد اهر شدند و طرفداران او را دستگیر و جهت محاکمه به تیریز اعزام و یک عده به شیراز و جاهای دیگر تبعید شدند."^{۳۴۶}

^{۳۴۴} ص ۲۳۸ جلد ۱

^{۳۴۵} ص ۲۶۵- به نقل از آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر سند شماره ۳۶-۳۹۵-۴

^{۳۴۶} دوستی، حسین، تاریخ و جغرافیای ارسباران، احرار تبریز- ۱۳۷۳ ص ۱۳۸- به نقل از

کتاب آنامیزسن قره داغ- عیسی غریبی کلپیر

گزارش عبدالعلی دستغیب از روزگار تلخ تبعیدیان آذربایجان

عبدالعلی دستغیب یکی از نویسندگان مشهور شیراز در خاطرات خود در مصاحبه با خبرنگاری فارس درباره شروع نویسندگی خود می‌گوید:

"...اولین مطلب جدی که نوشتم و خیلی هم سر و صدا کرد، مطلبی بود درباره تبعیدی‌های آذربایجان و در روزنامه ای (روزنامه حجار) که دکتر انور خامه ای چاپ می‌کرد چاپ شد و جالب است بدانید که این مطلب سر مقاله روزنامه هم شد.

در سال ۱۳۲۶ دولت حدود ۲۶ هزار نفر را به دلیل غائله آذربایجان به نقاط بد آب و هوا تبعید کرده بود. آن موقع در حدود ۳۰۰-۴۰۰ نفر از هموطنان آذربایجانی را به جهرم، عده ای را به لار و عده دیگری را به بندرعباس بردند. عده‌ای را که به جهرم آورده بودند؛ معلوم بود اتهام آنها سبکتر است. چون هوای جهرم نسبت به هوای لار و بندر عباس ملایمتر است. زن و مرد و بچه در عسرت و سختی بودند و من با دیدن آنها خیلی متأثر شدم.

مقاله ای درباره وضع رقت بار آنها نوشتم و فرستادم و دکتر انور خامه‌ای آن را در روزنامه حجار چاپ کرد...^{۳۴۷}

تبعیدیان آذربایجان در زندان (قلعه) برازجان

بعد از اشغال آذربایجان زندانیان بسیاری به نقاط بد آب و هوا و شهرهای جنوب ایران تبعید شدند و حتی به زندانهای تهران و دیگر

^{۳۴۷} خبرنگاری فارس - مرداد ۱۳۸۶

شهرهای مرکزی تبعید شدند. اما سرنوشت افرادی که به برازجان تبعید شدند متفاوت از دیگر زندانیان بودند؛ چرا که بدترین زندان ایران، قلعه برازجان بود که نماد مقاومت ملی آذربایجان، صفرخان قهرمانیان به همراه سید مهدی هاشمی از سراب (حدوداً ۲۷ سال در زندان شاه ماند) سالها در این قلعه زندانی بودند ایشان در خاطرات خود درباره شرایط نامساعد این زندان توضیحات مبسوطی داده است.

علاوه بر صفرخان قهرمانیان افراد دیگری از افسران فرقه هم به این زندان تبعید شده بودند. صفرخان در خاطرات خود می‌نویسد: "...تا آنجا که به یاد دارم افرادی که از فداییان فرقه با من به برازجان تبعید شدند اینها بودند ۱- سهراب معروف به پیغمبر ۲- اسماعیل ۳- خدمتعلی جوان دوست مغان ۴- مردعلی غریبی ۵- ایمان ۶- دده اجاقلی ۷- احمد برادران که در حکومت فرقه نماینده مردم آذربایجان بود... سید مهدی هاشمی از مالکین سراب بوده که در زمان حکومت ملی به صفوف مردم پیوست و فداکاریها کرد، ۲۷ سال زندان کشید و آزاد شد...^{۳۴۸}

^{۳۴۸} خاطرات صفرخان ص ۱۳۴

نسل کشی فرهنگی

شروع نسل کشی فرهنگی آذربایجان قبل از نسل کشی فیزیکی ملت آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ شروع شده بود و در این دوره تحقیر زبان ترکی و تلاش برای از بین بردن آن توسط دولت تهران و شبه‌روشنفکران فارس‌گرا که به مراکز فراماسونی وابسته بودند شدت یافته بود.

با حذف زبان ترکی می‌خواستند حافظه تاریخی ملت آذربایجان را حذف کنند و تمام هستی و هویت آنها را از روزگار محو کنند. این تلاش در حدود بیست سال طول کشید تا اشغال ایران توسط متفقین صورت گرفت و ملل ایران در زمان اشغال طعم آزادی را چشیدند و روزنامه‌ها و احزاب سیاسی شروع به کار کردند و فضای سیاسی و اجتماعی را تغییر دادند.

با شروع جنبش حق‌طلبانه آذربایجان شبه‌روشنفکران فارس‌گرا به تلاش خود برای انکار زبان ترکی و هویت ترکی آذربایجان شدت

بخشیدند. آنها بی‌شرمانه به زبان ملی ما و هویت ترکی ما حمله می‌کردند و برای ما هویتی دروغین را می‌خواستند تحمیل کنند و شهید پیشه وری در روزنامه آذربایجان کسانی را که مخالف زبان ترکی می‌باشند را «دشمنان قسم خورده» ما لقب داده است.

یکسال حکومت ملی آذربایجان دست بسیاری را رو کرد. ما با دیدی باز می‌توانیم دشمنان قسم خورده آذربایجان را بشناسیم؛ حتی آنها که خود را روشنفکر و عالم دنیای سیاست و دموکراسی می‌دانستند ذات خود را نشان دادند. یکی از اینها ملک الشعرای بهار است که زبان ترکی را فاقد ادبیات جهانی می‌نامد و برای ریشه‌کن کردن آن خطابه می‌گوید و این خطابه را هم به ملت آذربایجان می‌گوید. ملتی که ابتدائی‌ترین خواست خود که برداشته شدن ممنوعیت تدریس زبان ترکی است را مطرح کرده است. بهار یا آگاهی از ادبیات ترکی نداشته یا داشته و تجاهل العارفین می‌کرده است. چرا که، کتاب لغات التترک به تنهائی کافی است که بهار با دیدن آن جواب حرفهای بی‌اساس خود را بگیرد. حال قسمتی از خطابه بهار:

... آمدم بر سر لهجه‌های محلی و تدریس زبان ترکی.... می‌گویند در سه سال ابتدائی زبان رسمی، ترکی باشد. ای کاش مردم آذربایجان لاقلاً زبان تاتارهای قفقاز یا فارس‌گویان خود آذربایجان را به عنوان زبان ملی احیا می‌نمودند و ما خود را راضی می‌کردیم که زبان «آذری» که یک لهجه قدیمی است دوباره بدست فرزندان خود احیا می‌شود.

اما به کدام دلخوشی می‌توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی فاتحان تاتار را به زبان اجداد و نیاکان ما رجحان می‌نهند؟

آیا فکر کرده‌اید که دامنه زبان وسیع دری با آنهمه ادبیات عالمگیر و آن همه کتاب‌های مفید و مفاخر تاریخی که فعلا نیز هموطنان شما در همه ایران به آن زبان تکلم می‌کنند و استعداد‌های عجیب و غریبی در خود آذربایجان از این زبان ادبی بروز کرده و می‌کند، چه عجب دارد که باید در پی زبانی برآیید که نه سابقه ادبیات جهانی دارد و نه بزرگانی در علم و ادب پرورده نه امروز می‌پرود!

اگر شما را مخیر کنند که تنها در دنیا یک زبان را اختیار کنند، آیا بهتر نیست که این یک زبان، زبان فارسی باشد، زبان فرهنگ بزرگ جهانی دارد و کتب زیادی در آن تالیف شده و با دانستن آن می‌توانید در مملکتی با برادران ایرانی خود زندگی کرده و از جاه و ثروت آن کشور بهره مند گردید...^{۳۴۹}!

متأسفانه روشنفکران تهران و شاعران آنها، با مطالبات زبانی و هویتی ملت آذربایجان، با تحقیر کردن زبان ترکی به صورت آگاهانه برخورد می‌کردند و در حالی که میرزا حسن رشیدی در زمان ناصرالدین شاه زبان ترکی را در آذربایجان به صورت تدوین شده به وسیله کتاب «وطن دیلی» تدریس می‌کرد. اینها با ندیدن این سابقه تدریس زبان ترکی بدترین تحقیرها را به مطالبات ابتدائی ملت آذربایجان روا می‌داشتند و به اندیشه‌های ضد انسانی آقای محمود افشار، عباس اقبال آشتیانی و عارف قزوینی جامه عمل می‌پوشاندند.

عارف قزوینی که گفته بود:

زبان ترک از برای از قفا کشیدن است

^{۳۴۹} تقوی، حسین، جنبشهای اجتماعی ایران، ص ۹۲

صلاح پای این زبان ز مملکت بریدن است

این تفکر ضد انسانی با تأسف از طرف اکثر روشنفکران مرکز و حامیان و رهروان بی مزد و مواجب آنها در آذربایجان در زمان حکومت ملی آذربایجان به طرز عجیبی پی گیری شده و انرژی قلم خود را به تحقیر زبان و هویت ترکی ملت آذربایجان صرف کرده اند و در جبهه دشمنان قسم خورده ملت آذربایجان قرار گرفته اند.

شبه روشنفکران فارس‌گرا بعد از اشغال آذربایجان هم دست از سر زبان ترکی بر نداشتند و به حمله‌های ناجوانمردانه خویش به زبان ترکی و هویت آذربایجان ادامه دادند و حتی پیشنهاد خبیثانه‌ای دادند مبنی بر اینکه ملت آذربایجان به جای زبان مادری و ملی خویش، فارسی یاد بگیرند در این مورد یمین اسفندیاری که به احتمال نماینده مجلس از ساری بوده است؛ در مطلبی که در روزنامه اطلاعات چاپ شده خواستار از بین بردن زبان ترکی در آذربایجان شده که بخش‌هایی از آن در ذیل آمده است:

"به شکرانه نجات آذربایجان زبان فارسی را ترویج کنیم

...موضوع زبان را نمی توان سرسری و ساده انگاشت. خطری که ممکن است از این راه متوجه ما شود کوچک نیست، ما نباید خود را فریب دهیم و به عنوان اینکه ترکی فقط یک لهجه محلی است ریشه خطر را باقی بگذاریم. باید کاری کنیم که یک نفر ایرانی هم به این زبان به این لهجه تکلم نکند و زبان فصیح فارسی در سرتاسر ایران رواج یابد.

به عقیده من باید برای این کار برنامه ای جامع و دقیق طرح نمود و با کمال جدیت و دقت اجرا کرد. مثلاً یک هفته را به جمع آوری کتاب

اختصاص دهیم و همانطور که در میان کلیه ملل معمول است آن هفته را صرف تهیه مقدمات ترویج زبان فارسی سازیم.

ده ها و صدها هزار نسخه کتاب تهیه و در سرتاسر آذربایجان توزیع نمائیم، میلیون‌ها ریال اضافه بر بودجه و ولو از راه استقراض باشد جمع آوری کنیم و به تأسیس صدها دبستان و دبیرستان در آن استان اختصاص دهیم.

چاپخانه‌های متعدد فارسی ایجاد نمائیم که مطبوعات را به قیمت ارزان تهیه و در دسترس مردم قرار دهند. کلیه افراد باسواد آذربایجان را موظف نمائیم همه جا، چه خانه و چه در بیرون از خانه به زبان فصیح فارسی تکلم کنند. کسانی از قبیل مالکین، صاحبان کارخانه‌ها، کدخداها و روسای ادارات دولتی و بنگاههای ملی را مکلف نمائیم به افراد زیر دست خودشان زبان فارسی بیاموزند. مواد زیر را هم با آن در درجه دوم اهمیت است در برنامه بگنجانیم:

- ۱- کلیه نامه‌های ترکی را مبدل به نامه‌های فارسی کنیم.
- ۲- خانواده‌های محترم ایرانی را دعوت کنیم بیش از این راضی نباشند اسم ترکی داشته باشند.
- ۳- صدها هزار تابلو تهیه کنیم که مردم را به تکلم به زبان فارسی توصیه نماید. این تابلوها عباراتی مهیج داشته باشد و در همه نقاط در راهها در اتومبیل‌ها و غیره نصب شود.
- ۴- به کسانی که فعلا در مجالس (خودمانی) به زبان ترکی حرف می‌زنند توصیه کنیم که یکباره این زبان را ترک کنند و اخلاقاً تعهد کنند که هرگز به ترکی تکلم ننمایند. به ایشان بگوئیم که همان حرف زدن (خودمانی) آنها چه تیشه‌ای به ریشه ملیت ما می‌زند و پیکر ایران را مجروح می‌کند.

آنها که به اسرار و رموز سیاست آشنا هستند می‌دانند موضوع زبان را نمی‌توان سرسری گرفت و نمی‌توان اجازه داد زبان بیگانه در کشور رایج باشد... بیائید به شکرانه نجات آذربایجان سوگند یاد کنیم با تمام قوا و از ته دل و جان درصدد ترویج زبان فارسی و تحریم زبان بیگانه بر آئیم و همت کنیم تا روزی فرا رسد که در سرتاسر ایران هیچ زبانی جزء زبان شیرین و دلپذیر فارسی رایج نباشد." ۳۵۰

مخالفت روحانیون درباری با تدریس زبان ترکی در آذربایجان

دین اسلام اگر چه تمام زبانها و قومها را به رسمیت شناخته است ولی مبلغین دین مبین اسلام که از حوزه نجف و قم فارغ التحصیل شده بودند با آموزش زبان ترکی مخالفت می‌کردند و در این راه هم پیش قدم شده و پیشنهادهای برای ریشه کردن زبان ترکی در آذربایجان می‌دهند. میرزا حسین واعظ یکی از این روحانیون می‌باشد که برای محو زبان ترکی به شاه پیشنهاد می‌دهد با اعزام معلمین بیشتر و آموزش زبان فارسی، زبان ترکی را محو کنند

محمد علی مسعودی سردبیر روزنامه اطلاعات که همراه شاه با آذربایجان سفر کرده بود در «یادداشتهای سفر به آذربایجان» درباره این روحانی می‌نویسد:

"...آقای میرزا حسین واعظ به پیشگاه مبارک (شاه) معروض داشت، آذربایجان تقاضاهای متعدد دارد؛ ولی مقدم بر هر چیز نیازمند بسط زبان فارسی است. ما از دولت تقاضا داریم عده‌ای کافی آموزگار، دبیر و معلمین متدین که کودکان را از نخستین سالهای کودکی با لطف و شیرینی زبان

۳۵۰ روزنامه اطلاعات - ۱۰ مرداد ۱۳۲۶ - ص ۴

فارسی آشنا سازند به آذربایجان فرستند تا نهالهای نورسته این استان از کودکی با ترانه‌های دلپذیر فارسی مانوس شوند و تدریجا آخرین اثر لهجه محلی محو گردد...^{۳۵۱}

کتاب سوزی در آذربایجان

کتاب سوزی در تبریز

کینه و نفرتی که حکومت تهران از حکومت ملی آذربایجان داشت یکی به دلیل رسمی شدن زبان ترکی و دیگری به دلیل خود مختاری آذربایجان بود و این دو بند را تمامی شاهپرستان و دشمنان ملت آذربایجان در تمامی سخنرانی‌ها و مطالب خود به زبان می‌آوردند و به دلیل نفرتی که از فرهنگ و زبان ترکی داشتند می‌خواستند ریشه فرهنگ آذربایجان و تمامی مراکز فرهنگی که توسط دولت ملی آذربایجان ایجاد شده بود از بین ببرند و برای همیشه خود را از دست زبان ترکی راحت کنند. این ایدئولوژی ضد بشری و ضد انسانی توان تحمل زبان ترکی را نداشت و برای ریشه کردن زبان ترکی دست به کار ضد انسانی و وحشیانه دیگری زدند در کنار کشتار ملت آذربایجان و آزادیخواه تبریز، تمامی کتابهای ترکی و اسناد ترکی را آتش زدند.

آقای مهران باهارلی در مقاله‌ای با عنوان «قومیتگرایی افراطی فارسی و مراسم کتابسوزی» درباره سوزندگان کتابهای ترکی در تبریز و چند شهر دیگر می‌نویسد:

^{۳۵۱} مسعودی، محمد علی، یادداشت‌های سفر به آذربایجان، چهارشنبه ۱۳۲۶/۳/۲۷

"سوزاندن کتابهای ترکی پس از کشتار سیاه روز ۲۱ آذر ماه آغاز گردید. در ۲۶ آذر ۱۳۲۵ چند روز بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش شاهنشاهی ایران و فروپاشی حکومت ملی آذربایجان به ریاست دولت مرد ترک پیشه وری، تمام کتب، نشریات و سایر مکتوبات جمع آوری و در طی مراسمهایی در چند نقطه شهر تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان صرفاً بدین بهانه که به زبان ترکی نوشته شده اند به آتش کشیده شد. عاملان این کتاب سوزی، همان ماموران دولت ایران و ارتش غالب و اشغالگر بودند که ۵ روز قبل به دستور تهران و بعد از سرکوب حکومت ملی آذربایجان در طی یک روز بیش از دوازده هزار تن ترک را قتل عام کرده و در شهرهای آذربایجان سیل خون به راه انداخته بودند. فرمان اجرای این اقدامات مستقیماً از جانب دولت ایران و تهران صادر شده بود و سوزانیدن کتب ترکی همزمان با تبریز، در چند شهر دیگر آذربایجان نیز به وقوع پیوست. در شهر تبریز، کتابسوزی در چندین نقطه از جمله میدان ساعت و میدان شهرداری تبریز، دانشسرای این شهر و در بسیاری از مدارس انجام شد، به گفته شاهدان عینی که برخی از آنها اکنون نیز در قید حیات اند کودکان و دانش آموزان دبستانی را به صف کرده و آنها را مجبور می‌کردند تا جهت کسب اجازه برای ادامه تحصیل، با تشکیل صفهای متعدد منتهی به تلهای آتش، کتابهای درسی دریافتی خود از مدارس را که به زبان ترکی بودند و مخصوصاً کتاب درسی «آنادیلی» (زبان مادری) را «زنده باد شاه» گویند و با دست خود در آتش اندازند، بسیاری از کودکان به دلیل امتناع از به آتش انداختن کتب درسی خود به شدت مضروب گردیدند و یا آتش در کف دستانشان گذاشته شد.

این کتاب سوزی در آنچنان مقیاس وسیعی انجام گرفت که ستونهای غلیظ دود ناشی از سوزانیدن کتب و مکتوبات ترکی برای ساعتها از همه

جای این شهر بزرگ قابل رویت بود. در همان روز در میدان دانشسرای تبریز تعدادی از جوانان ترک به دار آویخته و بنابر برخی از ادعاها چند معلم زنده زنده در آتش افکنده شدند. در شهرهای تبریز، اورمو، زنجان و اردبیل و... منازل بسیاری از روشنفکران و مبارزان به دلیل مخالفت با تحویل کتابهای ترکی همراه با اعضای خانواده هایشان به آتش کشیده شد. در تبریز همزمان با فاجعه کتابسوزی، دانشگاه تازه تاسیس شده آذربایجان از سوی نیروهای اشغالگر تخریب گردید".

در این مورد روزنامه ضد ترکی اطلاعات این خبر را با تیتراژ و به همراه خبر آن منتشر کرد:

"کتابهایی که به زبان ترکی بود سوخته شد"

دیروز در دبیرستان فردوسی دانش آموزان و مردم تبریز از سرهنگ زنگنه قهرمان رضائیه سپاسگزاری کردند و احساسات پرشوری ابراز داشتند. دیروز در مقابل شهرداری کتابهای ترکی را مردم سوزاندند".^{۳۵۲}

این جنایات ضد انسانی و ضد بشری در دنیا فقط از طرف دشمنان ملت ترک انجام شده است و در جای دیگر کمتر می شود سراغ اینگونه اعمال ضد انسانی را گرفت. این افراد که ادعای فرهنگ و تمدن دارند ولی برای از بین بردن فرهنگ و زبان دیگر ملیتها کتابهای آنها را به آتش می کشند تا آنها را استعمار کنند و حافظه ملی و تاریخی آنها را از بین ببرند.

جمیل حسنی در مورد کتاب سوزان و نابودی مراکز فرهنگی آذربایجان توسط حامیان ارتش چنین می نویسد:

^{۳۵۲} روزنامه اطلاعات - ۱۳۲۵/۹/۲۷

"...بعد از این وقایع، کتابهای درسی منتشر شده به زبان ترکی به شعله های آتش سپرده شدند، آموزش زبان ترکی ممنوع شد، دانشگاه، تئاتر ملی، فیلارمونی و موزه بسته شدند، مجسمه های ستارخان، باقرخان و خیابانی که در زمان حکومت ملی نصب شده بودند برداشته شدند."^{۳۵۳}

اما گزارش روزنامه آتش که طرفدار شاه منصوب بیگانگان بود درباره کتاب سوزی در تبریز در زیر بخوانیم:

"امروز ساعت ۱۱ و نیم قبل از ظهر از طرف دانش آموزان و دانشجویان شهر تبریز در میدان مقابل شهرداری جشنی با حضور عده ای بسیاری از اهالی شهر و مخبرین مطبوعات پایتخت و افسران ارتش و مامورین دولت برپا گردید و قبلا در وسط میدان آتش بزرگی افروخته بودند و مقدار زیادی کتب کلاسیک ترکی را که فرقه ننگین دمکرات چاپ کرده و به زور میخواستند به کودکان تدریس نمایند. در میان کف زدن و هورای حضار و فریادهای زنده باد اعلیحضرت شاهنشاه محبوب ما و پاینده باد جناب اشرف قوام السلطنه و محو باد دشمنان آذربایجان و نابود باد خائنین ایران، تمام کتابها را در آتش ریختند."^{۳۵۴}

چنان که از گزارش روزنامه آتش بر می آید کتابهای ترکی را در حضور خبرنگاران سوزانده اند و آنها هم هورا کشیده اند. این شاید اولین کتابسوزانی باشد که در حضور خبرنگاران انجام شده؛ آنها که خود را اهل قلم می دانند و متعهدند که جزء حقیقت را نگویند.

اما این عمل آتش زدن کتابها آنقدر شنیع و عمل زشتی بوده که بسیاری از آزادیخواهان جهان این عمل را باور نمی کردند و فکر می کردند

^{۳۵۳} صص ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰

^{۳۵۴} روزنامه آتش، چهارشنبه ۲۷ آذر ۱۳۲۵

این یک عمل تبلیغاتی از طرف هواداران حکومت ملی آذربایجان است. چرا که، در ذهن و باور آنها نمی‌گنجد که ارتش در حضور خبرنگاران به این عمل ننگین دست بزند و خبرنگاران هم این عمل را محکوم نکنند. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۲۵/۱۱/۱۳ در سرمقاله خود جویای به نویسندگان روزنامه جمهوریت ترکیه نوشته است که قابل تامل است نویسنده ترک سوزانده شدن کتابها و پرشدن خیابانها از کشته ها را باور نمی کرده حالا عین این سرمقاله ذکر می‌گردد:

اول مطالب ترجمه شده نویسنده جمهوریت در سرمقاله روزنامه اطلاعات آورده می‌شود:

"روزنامه جمهوریت برای ترکهای بدبخت آذربایجان دلسوزی

می‌کند

امروز دمکرات‌های آذربایجان به روسها پناهنده شده‌اند و قوای تهران به تبریز وارد شده. اگر شایعات پر شدن جاده‌های تبریز از اجساد مردگان طرفداران خود مختاری و یا آتش زدن کتابهای درسی را اثر تبلیغات دانسته و کنار بگذاریم نمی‌توانیم. دو موضوع حقیقی را از نظر دور داریم؛ یکی از اینها مشغول و سرگرم بودن دادگاههای زمان جنگ است به صدور احکام به اعدام و دیگری ترکی صحبت نکردن رادیوی تبریز که از تاسیسات طرفداران خود مختاری بود.

متعاقب اینها دیگر چه خبرهائی خواهد رسید؟ آیا زبان ترکی از مدارس محاکم و دوایر دولتی نیز طرد خواهد شد؟ معلمین مدارس که می‌گویند شماره آنها به دو هزار نفر خواهند رسید و به ترکی تدریس می‌نمایند به دادگاه زمان جنگ کشیده می‌شوند؟ فارسی شدن تدریسات، بسته شدن چاپخانه‌ها و روزنامه‌ها راست خواهد بود؟ به نشر روزنامه‌های ملیون به زبان ترکی اجازه داده خواهد شد؟ به تمامی اصلاحات سوسیال

اکونومیک، داغ (مهر) بلشویزم زده شده و حاکمیت خان خانی که تفاوتی با اشتراکی‌های بولشویکی ندارند دو مرتبه برقرار می‌شود تا به بد خواهی دشمن ترک میدان داده شده و برای خالی کردن آذربایجان از آذربایجانی‌ها آنها را به صورت قافله به جنوب کوچ خواهند داد. یعنی ترکهای بدبخت آذربایجان را که پس از فتوحات عرب، ایران را که فانی شده بود و به صورت دولت در آورده و قرن‌ها آنرا اداره نمودند اکنون از بدبختی سرخ خلاص شده و به دست حکومت خود به طرف فلاکت تازه‌ای سوق داده خواهند شد.

دریافت خبری که همه اینها را برساند تصور نمی‌رود" ۳۵۵

حالا پاسخ سرمقاله نویس اطلاعات به نویسنده روزنامه جمهوریت در مورد سوزاندن کتابهای ترکی:

"سوزاندن کتابهای درسی ترکی که نویسنده (نویسنده روزنامه جمهوریت) آنرا بدین نحو تحریف و تعبیر کرده خود یکی از دلایل بارز علاقه مردم آذربایجان به زبان پارسی است زیرا دانش آموزان و خود همان معلمینی که نویسنده از آنها یاد کرده خودشان با دست خود، حتی قبل از اینکه نیروی دولت ایران وارد شهرهای آذربایجان گردد این کار را کردند برای اینکه نه معلمین و نه دانش آموزان از تدریس زبان ترکی که بدانها از طرف پیشه‌وری تحمیل شده بود رضایت نداشتند و ندارند و آن دو هزار معلم که نویسنده بدان اشاره کرده همان معلمینی هستند که سالیان دراز به زبان پارسی تدریس کرده‌اند و اصولاً زبان پارسی را از ترکی، مانند مردم روشنفکر آذربایجان بهتر می‌دانند و به همین دلیل

مردم با سواد آذربایجان، از روزنامه پارسی هم بهتر از روزنامه ترکی استفاده می‌کنند و اگر چندی هم روزنامه ترک‌زبان در آذربایجان انتشار یافت. انتشار این روزنامه‌ها هیچگونه ارتباطی به تمایلات مردم آذربایجان نداشته و ندارد".

قضاوت در مورد پاسخ سرمقاله نویس را باید به خوانندگان واگذار کرد. چرا که امروزه شواهد معتبر و غیر قابل انکاری از همکاری ارتش در جمع آوری کتابها و آتش زدن آنها در دست می باشد.

هیچ سازمان سیاسی به این جنایات وحشتناک اعتراض نکرد. تنها برادران و خواهران ما در شمال بودند که مثل همیشه دست ما را گرفتند و از ما حمایت کردند و با صدای بلند به این بی عدالتی و تجاوز اعتراض کردند و انسانهای آزاده در جهان را نسبت به این جنایات آگاه کردند. «صمد وورغون» که در کنگره جهانی صلح در پاریس شرکت نموده بود با خواند شعر «یاندیریلان کتابلار» اعتراض ملت آذربایجان را به گوش جهانیان رساند.

صمد وورغون شاعر ملی آذربایجان در مورد کتابسوزی در آذربایجان شعر «یاندیریلان کیتابلار» را سرود.

کتاب سوزی در خوی

ارتش بی رحم ایران هر جا پا می‌گذاشت قتل و غارت و آتش همه جا فرا می‌گرفت. آنها علاوه بر کشتن انسانهای بی‌گناه، کتابهای ترکی را هم آتش می‌زدند. کتاب سوزی در خوی توسط حامیان ارتش و حکومت دست نشانده تهران درخوی، بعد از اشغال آذربایجان صورت گرفته است.

دکتر احمد ساعی در خاطرات خود درباره کتاب سوزی درخوی در مصاحبه با مجله «خوی نگار» چنین می‌گوید:

"تحصیلات ابتدائی را در مدرسه ای ۳ کلاسه در کوچه شهربانی که اسمش یادم نیست شروع کردم. کلاس اول دبستان ما با جریان فرقه دمکرات مصادف شد. کتابهای مان به زبان ترکی بود و معلم، دیکته را هم به زبان ترکی می‌گفت. فکر می‌کنم آذرماه ۱۳۲۵ بود که یک روز آقای مهدی زاده مدیر مدرسه، به ما اعلام کرد همه کتابهایمان را به مدرسه بیاوریم. تل بزرگی از کتابها جمع شد و همه را آتش زدند. در دنیای بچگی، هم از آتش بازی خوشحال بودیم و هم فکر می‌کردیم که دیگر مشق نخواهیم نوشت!"^{۳۵۶}

آتش زدن به مطبعه جودت در اردبیل

مطبعه جودت در اردبیل با ماشین‌های چاپ مدرن در آن زمان توسط ایادی وابسته به ارتش غارت و به آتش کشیده شد.

کشتار هنرمندان آذربایجان در تبریز

بعد از حمله ارتش ایران و شروع نسل‌کشی در آذربایجان بسیاری از هنرمندان تبریز توسط هواداران حکومت تهران به طرز فاجعه آمیزی به قتل رسیدند.

برای روشن شدن این مساله به چند مورد اشاره می‌شود.

^{۳۵۶} مصاحبه با دکتر احمد ساعی، مجله خوی نگار، دوره سوم شماره ۶ اسفند ۱۳۹۱

دکتر بهزاد بهزادی در مصاحبه به دانشجویان آذربایجان که به صورت دفترچه چاپ شده است قتل حسن ذوالفقارزاده در تبریز را چنین بیان می‌کند.

... در این جا مناسب می‌دانم که سرگذشت حسن ذوالفقارزاده، یکی از نقاشان تبریز را بازگو کنم، ایشان در سال ۱۲۹۷ در تبریز به دنیا آمده و در پرورشگاه بزرگ شد و تحت تعلیم استادان در هنر نقاشی استعداد درخشان خود را نشان داد ایشان اواخر آذر ۱۳۲۵ در یورش اوباش و ارادل به موزه نقاشی بهزاد به دفاع از تخریب آثار هنری می‌ایستد، او به دست اوباش مضروب و دستگیر و چند روز بعد در دامنه کوه‌های پر برف سرخاب به جوخه اعدام سپرده می‌شود.

خانم فکور با این جمله زیبا یاد او را عزیز می‌دارد:

... بدین ترتیب حسن ذوالفقارزاده در زیر آسمان مه آلود تبریز، بر بومی از برف و یخ با خون خویش آخرین تابلوی نقاشی‌اش را آفرید، او اولین نقاشی است که در مدافعه از هنر خویش به شهادت رسیده است یادش گرامی باد...^{۳۵۷}

علی فطرت شاعری که دل‌باخته آذربایجان بود به دست ایادی شاه کشته شد. علی فطرت متولد ۱۲۶۸ از فعالین و شعراء در تبریز بود پس از اشغال آذربایجان دستگیر و به مدت دو سال در تهران زندانی شد و در سال ۱۳۲۷ از زندان آزاد شد و بعد توسط ایادی و عوامل رژیم کشته شد. سعید یوز بندی: متولد ۱۲۷۹ شاعر و بازیگر تئاتر در تبریز به دست گروه‌های مسلح طرفدار حکومت مرکزی در تبریز کشته شد.

محمد باقر نیکنام: متولد ۱۳۰۰ شمسی در تبریز، شاعر و کارگر کارخانه کبریت سازی تبریز از فعالین شاعر لر مجلسی بوده که به دست ایادی استعمارگران کشته شد.

علی جاجی زاده: هنرمند تئاتر که بعد از دستگیری و تبعید به تهران در تبعید درگذشت.

ممنوع کردن استفاده از زبان ترکی در بنگاههای تجاری

ارتش ایران بعد از استقرار در تبریز تمامی نمادها و نشانه‌هایی که از حکومت ملی برجای مانده بود را از بین می‌برد کاری نداشت که خوب هستند یا بد، همه چیز را می‌خواست از ذهن ملت آذربایجان حذف کند تا رویای بازگشت ملت آذربایجان به آن روزها از حافظه‌شان برای همیشه از بین برود. در این خصوص آنها استفاده از زبان ترکی در همه زمینه‌ها و از جمله در اسناد تجاری و ملکی ... را ممنوع کردند و آگهی زیر برای این منظور از طرف فرماندهی نیروهای آذربایجان در تبریز منتشر گردید:

"نظر به اینکه در بعضی از بنگاههای تجاری اوراقی از ماجراجویان باقی مانده که مورد استفاده قرار می‌گیرد، لهذا به اطلاع عموم می‌رساند کلیه مقررات و رسومی را که ماجراجویان عملی نموده اند ملغی نمایند و فقط قوانین موضوعه از طرف مجلس شورای ملی و مقررات دولتی قابل اجرا خواهد بود.

متحلفین از قانون و مقررات دولت مرکزی مستوجب تعقیب و مجازات خواهند بود"^{۳۵۸}.

^{۳۵۸} روزنامه اطلاعات ۱۳۲۵/۱۰/۱۹

اشغال و تغییر زبان دانشیر تبریز (راديو تبريز)

راديو تبريز در تاريخ راديو تبريز در تاريخ ۱۳۲۵/۱/۲۶ به طور آزمایشی و در تاريخ ۱۳۲۵/۲/۶ به طور رسمی در آذربایجان طنین افکند. دانشیر تبريز در طول ماههائی که صدای خود را طنین انداز کرده بود بیشترین اطلاعات را به ملت آذربایجان می‌رساند. آقای محرمی در کتاب "صدای تبريز" می‌نویسد:

"...معاون نخست وزیر حکومت ملی آقای میر قاسم چشم آذر رئیس راديو منصوب شد. از ۷ آوریل راديو تبريز به طور منظم به پخش برنامه مبادرت ورزید این حادثه یک رویداد فراموش نشدنی در تاريخ حرکت آزادیخواهانه مردم آذربایجان تلقی می‌شود.

مردم غیور آذربایجان که طعم آزادی را چشیده بود. هر روز بعد از ساعت ۱۵ گوش‌های خود را به راديو تبريز می‌سپرد. روزهای اول این راديو برنامه‌های خود را از طول موج ۳۱۰ متری به مدت ۲/۵ الی ۳ ساعت پخش می‌کرد.

آن روزها به دلیل کمبود راديو و نبود امکانات مالی هر خانه‌ای راديو نداشت و برای جبران این نقیصه در جای جای کوچه‌های تبريز بلندگو نصب شده بود، وقتی که برنامه راديو شروع می‌شد اهالی گروه-گروه گرد بلندگوها جمع می‌شدند و راديو تبريز را استماع می‌کردند.

آنروزها تبريز دومین شهر بزرگ ایران بعد از تهران بود که مجهز به فرستنده راديوئی بود و قدرت راديو تبريز ۶ برابر بیشتر از راديو تهران بود بر خلاف راديو تهران. راديو تبريز بر اساس موج کوتاه نیز تنظیم شده بود.

شروع پخش برنامه‌های رادیو تبریز به یک حالت فوق العاده تبدیل شد. ملت این حادثه تاریخی را با خوشحالی پذیرا شدند، که در عمر هر فرد آذربایجانی به عنوان یک روز به یادماندنی حک شد.^{۳۵۹}

رادیو تبریز برای اینکه اطلاع رسانی خود را گسترش دهد. به دیگر زبانها غیر از زبان ترکی هم اخبار پخش می‌کرد که آقای محرم‌لی در کتاب صدای تبریز چنین می‌نویسد:

"...رادیو تبریز به جز زبان ترکی به زبانها فارسی، روسی، فرانسوی و عربی نیز اخبار پخش می‌کرد."^{۳۶۰}

بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش خونخوار و ویرانگر شاهنشاهی این رادیو هم خاموش شد و زبان آن تغییر یافت. آقای محرم‌لی در این باره چنین می‌نویسد:

"... این صدای رسای مردم یعنی رادیو تبریز نیز بعد از حمله به اشغال قوای غارتگر ایران در آمده بود. اکنون این رادیو به زبان دیگر و به روش دیگر سخن می‌گفت."^{۳۶۱}

روزنامه آتش درباره اداره رادیو تبریز بعد از اشغال چنین می‌نویسد:

"از دیروز اداره تبلیغات و رادیوی تبریز زیر نظر کمیسیونی به شرکت آقایان منوچهر ایرانی، سرهنگ دوم کوشان و کنعانی اداره می‌شود."^{۳۶۲}

^{۳۵۹} محرم‌لی، صدای تبریز - مترجم ب - تبریزی - ص ۲۶

^{۳۶۰} ص ۲۸

^{۳۶۱} ص ۴۵

^{۳۶۲} آتش شماره ۵۷

از بین بردن مراکز موسیقی، کتابخانه ها، تئاتر و مراکز هنری

حکومت ملی را با قاطعیت می‌توان دولت هنر، ادبیات و موسیقی نامید؛ چرا که هر جا که می‌رسیدند یک مرکز فرهنگی و هنری افتتاح می‌کردند تا مردم را به گذشته پر بار فرهنگی خود آگاه کنند و فرهنگ و هنر اصیل آذربایجان را به مردم بشناسانند.

تئاتر در زمان حکومت ملی پیشرفت فراوانی کرد چرا که تئاتر در تبریز سابقه دیرینه‌ای داشت و هنرمندان زیادی در آذربایجان شمالی و قفقاز در این مورد آموزش دیده و به تبریز آمده بودند. از جمله حاجی زاده که در تفلیس در مورد تئاتر و نمایش آموزش دیده بود که بعد از تشکیل حکومت ملی به یکی از هنرمندان برجسته تبدیل شده بود و با کم‌دی‌های طنز آمیز ذهن ملت آذربایجان را باز می‌کرد.

پیشرفت موسیقی هم در این دوره انکار ناپذیر است، گروه موسیقی ملی برای اولین بار در تبریز شروع به کار کرد، همچنین در تمام شهرها گروه‌های محلی موسیقی و رقص تشکیل شد.

حکومت ملی ساختن مراکز فرهنگی و هنری را جزء وظایف خود می‌دانست و قرار بر این بود که در هر شهر یک سینما افتتاح شود که متأسفانه به دلیل حمله ارتش حکومت مرکزی و کشتار ملت آذربایجان این مراکز فرهنگی نیمه تمام ماندند.

همچنین اشغاگران فیلامونی، کتابخانه مجلس، مرکز تئاتر و ارکستر ملی در تبریز را آتش زدند.

اشغال و غارت دانشگاه تبریز

در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۲۵ اولین دانشگاه در تبریز تاسیس شد که در سه رشته طب، فلاحت و پداگوژی دانشجو پذیرفت. این دانشگاه دارای لابراتوار و کتابخانه بود که بعد از حمله ارتش ایران توسط غارتگران به یغما رفت.

گزارشهای محرمانه شهربانی در این مورد چنین می گوید:

" ۸ اسفند ۱۳۲۵

در ساعت ۱۸/۳۰ روز ششم ماه جاری قریب به دویست و پنجاه نفر از اعضای حزب وحدت ایران در سالن حزب، گراند هتل سابق جهت استماع سخنرانی هفتگی اجتماع کرده بودند و زرینه باف شرحی در اطراف مسافرت خود به آذربایجان بیان و اظهار داشت:

وضعیت آذربایجان از حیث تحمیل عمال دولت به مردم و گرفتن رشوه خیلی بد شده و کارمندان دولت در وهله اول که وارد آذربایجان شدند، کلیه اثاثیه دولتی را که در زمان فرقه دمکرات آذربایجان در ادارات بود به غارت برده و مخصوصا در قسمت لابراتوار دانشگاه طب که اخیرا فرقه دمکرات مقداری اثاثیه از شوروی خریداری کرده بود از بین رفته و معلوم نیست کجاست؟ و شاگردان علنا اظهار می دارند تا قبل از ورود کارمندان دولت کلیه اثاثیه در لابراتوار بود ولی معلوم نیست رؤسای فرهنگ آنها را کجا برده اند...^{۳۶۳}

^{۳۶۳} گزارشهای محرمانه شهربانی (۲۶-۱۳۲۴) جلد اول- به کوشش مجید تفرشی -

محمود طاهر احمدی- سال ۱۳۸۰- سازمان اسناد ملی ایران صص ۲۶۰-۲۵۹

غارث دانشگاه تبریز از دید طرفدار شاه (خلیلی)

عده ای شاید بگویند که دانشگاه تبریز از تاسیسات دموکراتها می باشد ولی بایستی بگویم آنچه را که آنها ایجاد کردند سازمانی پوشالی بود و از آن تاسیسات جز یک اتومبیل و ۲۴ قطعه قالی چیز دیگری باقی نماند. آنهم داستانی دارد.

هنگام رفتن دموکراتها و غارت اثاثیه متعلقه به دموکراتها و همچنین تصاحب آن از طرف دولت چایچی و علیزاده دو نفر از دانشجویان دانشگاه تصمیم می گیرند اثاثیه متعلقه به دانشگاه را حفظ کنند. وقتیکه مامورین ارتش برای بردن اتومبیل می آیند این دو نفر جلوی ماشین خوابیده و می گویند بالاخره دانشگاه تبریز از طرف دولت تاسیس می گردد و این اتومبیل بایستی مورد استفاده رئیس دانشگاه آینده قرار گیرد تا ما زنده هستیم نخواهیم گذارد ماشین از این محوطه خارج شود.

این دو نفر دانشجوی در آن روزها باعث می شوند ماشین و ۲۴ قالی که در حدود یک میلیون ریال ارزش دارد برای دانشگاه بماند.

همان اتومبیل امروز مورد استفاده رئیس و معاون دانشگاه می باشد. بطوریکه شایع است یکی از روسای ادارات دولتی ۵ تخته از این قالی ها را به امانت می برد ولی از همان امانتها که هنوز مسترد نگردیده است و همچنین بقراریکه شایع است یکی از این قالی ها را بعدا در منزل حسابدار فرهنگ تبریز دیده اند.^{۳۶۴}

^{۳۶۴} خلیلی عراقی، محمد رضا، خاطرات سفر به آذربایجان، تهران: چاپخانه ارتش، ۱۳۲۸.

از بین بردن روزنامه های ترکی

با روی کار آمدن حکومت ملی انتشار روزنامه و مطبوعات شدت بیشتری گرفت. اگرچه انتشار روزنامه های آزاد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز شده ولی دوره حکومت ملی بهار مطبوعات آذربایجان بود. از جمله ویژگی مطبوعات این دوره این بود که اکثر آنها به زبان ترکی منتشر می شدند؛ از جمله این روزنامه ها می توان به روزنامه های زیر اشاره کرد:

- آذربایجان،
- شفق،
- گونش،
- مدنیت،
- یوموروق،
- دمکرات،
- یئنی شرق...

از بین بردن مراکز فرهنگی زنجان

ارتش ایران بعد از ورود به زنجان تمامی اقدامات فرهنگی صورت گرفته در زمان فرقه دمکرات را از بین برد.

در کتاب گذشته چراغ راه آینده در این مورد چنین می خوانیم:

"...ژاندارمها، چاقوکشان و اوباش اعزامی از تهران با استفاده از «اجازه مخصوص» فرماندهان نظامی برای قتل و غارت و تجاوز، نه فقط امنیت و آسایش را ازدست مردم گرفتند حتی به آبادی و زیبایی شهر نیز لطماتی وارد آوردند؛ از جمله سینمای آذر را که در زمان حکومت فرقه ساخته

شده بود خراب کردند و قسمتی از آسفالت خیابانها را که به دست حکومت ملی انجام یافته بود کردند...^{۳۶۵}

دستگیری و تبعید معلمان

بعد از اشغال آذربایجان و سوزانده شدن کتابهای ترکی، معلمین زبان ترکی هم دستگیر و زندانی شدند که معروفترین آنها استاد گنجعلی صباحی می‌باشد که بعد از دستگیری به جنوب ایران تبعید شد. در اردبیل هم سید علی قرشی زاده معلمی که در تبعید شهید شد. همچنین، در شهر های دیگر هم معلمان زبان ترکی دستگیر و زندانی شدند؛ از جمله در مرنند معلمان دستگیر و زندانی شدند.

^{۳۶۵} گذشته چراغ راه آینده، ص ۴۱۰

یاوران همیشگی ما:

خواهران و برادران ما در آذربایجان شمالی

تنها کسانی که در این نسل کشی مرهم بر دردهای فرزندان ملت آذربایجان گذاشتند خواهران و برادران ما در آذربایجان شمالی بودند. آنها مثل همیشه آغوش خود را به روی ما گشودند؛ اشکهای ما را پاک کردند؛ نان خود را با خواهران و برادران خود تقسیم کردند؛ و خانه خود را با برادران و خواهران خود که از ظلم و کشتار پان فارسها فرار کرده بودند تقسیم کردند. در حالی که در تهران جشن و دستور کشتار ملت آذربایجان بود برادران و خواهران ما در آذربایجان شمالی زخمهای فرزندان ملت آذربایجان را می‌بستند و آب و نان برای کسانی که از نسل کشی جان به در بودند تهیه می‌کردند.

زمانی که در جنوب ایران مردم آن مناطق برخورد مناسبی با تبعیدیان آذربایجان به آن مناطق نداشتند و آنها را به عنوان دشمن حساب می‌کردند برادران و خواهران ما در آذربایجان شمالی فراریان از نسل‌کشی

را، همخانه و حتی صاحبخانه حساب می‌کردند. اینجاست که که مشخص می‌شود چه کسانی برادر ما هستند و چه کسانی نیستند.

برادران ما در آذربایجان شمالی تنها کسانی بودند که اعتراض خود را به این نسل کشی به صورت علنی اعلام کردند؛ حتی نسل‌کشی فرهنگی و کتاب‌سوزی در آذربایجان را آنها به گوش جهانیان رسانیدند.

این امر امروز هم صادق است، خواهان و برادران ما در آذربایجان شمالی، تنها کسانی هستند که بدون هیچ چشم‌داشتی از حقوق انسانی ما حمایت می‌کنند؛ آنها همیشه و در همه حال، یاوران همیشگی ما هستند.

شهدای ۲۱ آذر

شهدای زنجان:

۱- شیخ محمد علی آل اسحاق (روحانی)

۲- یونس علیزاده

۳- اسماعیل حیدری

۴- حمزه قلی اوف

۵- قربان مهاجر

۶- ذوالفعلی محمد علی زاده

۷- حسن افشاری

۸- حیدر شدادیان

۹- غلام پاشا

۱۰- محسن وزیر

۱۱-اسد الله زارعی، در ۱۲۸۵ در یکی از آبادی های اطراف زنجان متولد شد به استخدام آموزش و پرورش در آمد سرانجام به دست ایادی محمود ذوالفقاری در زنجان شهید شد.

شهدای آستارا:

۱- امیر خشیرائی

۲- شیر امین

۳- محمد چاردولی توسط حسام الدین خان مجیدی شهید شد.

۴- شهید فریدون ابراهیمی، در ۲۹ آبان ماه ۱۲۷۹ در شهر آستارا متولد شد، پدر فریدون میرزا غنی هم فردی سیاسی بوده و زندانی سیاسی در زمان رضاخان بوده است فریدون در تهران در رشته حقوق تحصیل کرد و همکار شهید پیشه وری در روزنامه آژیر بود که پس از تشکیل حکومت ملی به تبریز آمد و به سمت دادستان کل آذربایجان منسوب شد ایشان مجادلات قلمی زیبایی با پان فارسیستهای تهران داشت و در دفاع از حقوق آذربایجان کتابچه ای به نام «آذربایجان صحبت می کند» نوشت پس از اشغال آذربایجان ایشان تا آخرین فشنگ مقاومت کرد و بعد از دستگیری به تهران برده شد و در زمان بازدید جلال آریائی از تبریز ایشان با هواپیما از تهران به تبریز آورده شد و در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۲۶ در جلو باغ گلستان شهید شد

۵- میر ایوب شکیبیا، متولد ۱۲۸۲ آستارا مشارکت در نهضت جنگل، زندانی رضاخان، عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات که رئیس فرهنگ اورمیه بود که در آنجا شهید شد.

شهدای میانه:

۱- محمد شکاری در اطراف قزل اوزن توسط ارادل ذوالفقاریها شهید

شد

۲- سروان غلام حسین ناصری سروان پیاده در سال ۱۲۸۵ در میانه متولد شد پس از پیوستن به فرقه دمکرات به درجه سرگردی رسید که در تبریز به همراه دیگر افسران قشون ملی آذربایجان شهید شد.

۳- تیمور مددی، متول ۱۲۸۰ در یکی از روستاهای گرمورد، دریافت مدال ۲۱ آذر و درجه سروانی از حکومت ملی آذربایجان.

۴- دکتر نصرت باقری، پزشک متولد ۱۲۸۳ قره چمن، دریافت کننده مدال ۲۱ آذر، در تبریز به دست ارادل و اوباش طرفدار حکومت دست نشانده شهید شد. او را از خانه بیرون آورده و در جلو چشمان فرزندانش گلوله باران کردند و بدن بی جان او را در کوچه ها کشیدند.

۵- اسرافیل قادری، متولد ۱۲۹۵ خشگناب، دریافت کننده مدال ۲۱

آذر.

۶- نصرالله پاکدل رئیس شهربانی میانه که در میانه اعدام شد. که یک فرد شیاد به نام خان اوغلان طناب را بر گردن ایشان انداخته و صندلی را کشیده بود.

شهدای اردبیل:

۱- اسماعیل حکاک (معروف به ساری اسماعیل) متولد ۱۲۶۷ آقاباقر

کندی اردبیل، معاون بلدیة اردبیل، هواداران ارتش بعد از به شهادت رساندن، جسد او را با تبر مثله کرده و پیکرش را در کوچه ها می گردانند.

۲- سردارخورشا متولد ۱۲۸۰ در یورتچی (موغانلی کندی) اردبیل، دریافت کننده مدال ۲۱ آذر.

۳- استاد ولی سلمانی

۴- شکرالله خان

۵- ولی گروسی

۶- محمد آقا مظلومی، از شرکت کنندگان جنبش مشروطیت

۷- حسین جلائی

۸- یحیی شیخی ستواندوم، متولد ۱۳۰۰ در اردبیل، دریافت مدال ۲۱ آذر، فرمانده فدائیان خلخال و در همین شهر در آذر ۱۳۲۵ شهید شد.

۹- شاهمار صمدی، متولد ۱۲۶۵ در یکی از روستاهای اردبیل، مشارکت در جنبش مشروطه و قیام شیخ محمد خیابانی عضو فرقه دمکرات در مشکین شهر شهید شد.

۱۰- ایمانعلی آقا علی اوغلو متولد ۱۲۶۶ در آباقر کندی اردبیل، طبیب سنتی، دریافت کننده مدال ۲۱ آذر.

۱۱- ازدر کریمی ۲۲ ساله

۱۲- عمران کریمی ۱۸ ساله و نامزد

۱۳- امین کریمی ۱۳ ساله

۱۴- بابک کریمی فرزند شیر خوار، خانهای اطراف اردبیل، داربگ آرالی و روحانی نما (احمد) که لباس روحانی را به دروغ پوشیده بود در به شهادت رساندن این چهار برادر دست داشته اند مادر این چهار برادر مدتها پیراهن خود آلود آنها را نگه داشته و از مسببین واقعه به تهران شکایت می کرد ولی دشمن گوش شنوا نداشت.

- ۱۵- سید علی قرشی زاده معلمی که در تبعید شهید شد.
- ۱۶- ستوان ۳ پیاده ابراهیم سهرابی
- ۱۷- ستوان ۲ پیاده بهمن دانشور
- ۱۸- ستوان ۲ پیاده یحیی شیخ
- ۱۹- آقا داداش درستکار، در ۱۲۹۹ در اردبیل متولد شد، مسئول فرقه دمکرات در بخش وان از توابع شهرستان گرمی بود
- ۲۰- اکبر بنائی
- ۲۱- رحیم صمد اوغلو
- ۲۲- حسین تراشی
- ۲۳- نبی قنبری در یکی از روستاهای اردبیل شهید شد.
- ۲۴- محرم انشائی، متولد ۱۲۸۸ در زره ناس اردبیل، مهندس نفت، سرپرست شعبه تشکیلات کمیته اردبیل و در اجلاس ۱۲ شهریور جزو قانون گذاران بوده است سپس به رئیس اداره سیاسی اورمیة از طرف فرقه منصوب شد و درارومو بعد از یک دادگاه نمایشی به شهادت رسید.
- ۲۵- علی سلیمان پور
- ۲۶- سعادت خان سلیمان پور

افراد زیر قتل عام روستای ثمرین اردبیل شهید شدند:

- ۱- حمدالله نام پدر عزیز
- ۲- فرزند نام پدر مردعلی
- ۳- میرعلی اکبر نام پدر سید علی
- ۴- غلامرضا نام پدر رستم

۵- میر اسماعیل نام پدر سید حسین

۶- منصور نام پدر رستم

۷- کریم نام پدر ابوالفضل

۸- محسن نام پدر جهانگیر

۹- آقا اوغلان عباسقلی

۱۰- رضا نام پدر قربانعلی

۱۱- فیض الله نام پدر قربان

۱۲- جبرئیل نام شدر وهاب

۱۳- چلوخان نام پدر عبدالمناف

۱۴- پلوخان نام پدر عبدالمناف

۱۵- یوسف قره نام پدر عبدالمناف

۱۶- سریه خانم نام پدر بابرامقلی، دختر شجاع شاهسون بعد از ۵ روز

مقاومت با وعده و وعید از سنگرش خارج شد و به صورت

نامردانه به شهادت رسید او در حالی که تیر باران می‌شد گفت:

ایران برای شما پیروزی و ظفر نیست تاریخ از عهد و پیمان

شکنان با نفرت یاد خواهد کرد، آدمکشان و جانیان از این معامله

خیر نخواهند دید، فرزندان آذربایجان انتقام مرا خواهند گرفت،

درخت آزادی از اینکه با خون شهیدان سیراب می‌شود بیشتر

میوه خواهد داد"

۱۷- سلطان نام پدر بابا نصیر

شهادای تبریز:

۱- علی قهرمانی در باسمنج شهید شد.

۲- جلال قره باغی

۳- رحیم فرزند اکبر

۴- الله وردی

۵- صادق انصاری - سرگرد

۶- علی حاجی زاده هنرمندی که در تبعید در تهران شهید شد.

۷- علی فطرت (شاعر) متولد ۱۲۶۸، از خانواده ای روحانی و از فعالین شعراء در تبریز، پس اشغال آذربایجان دستگیر و به مدت دو سال در تهران زندانی شد بر اثر شکنجه در زندان به شهادت رسید از آثار او جغد و بلبل و دیوان فطرت است.

۸- حسن ذوالفقارزاده ارژنگی (نقاش هنرمند) در سال ۱۲۹۷ در تبریز متولد و پس از تحصیل در محضر نقاشان میرزا آقا مومنی، ارژنگی، میر معصوم بوده و خود در نقاشی ماهر و نقاشی های مهم داشته است از جمله (اسپه ریس، بویاق دگیرمانی، قله استونده، شهیدلر مزاری اوسته، مشروطه شهید لری، فدائی لر...) پس از حبس و شکنجه در سال ۱۳۲۵ شهید شد که مدتی به جنازه اش اجازه دفن نمی دادند)

۹- عباس قهرمانی در سال ۱۲۸۳ در تبریز متولد شد در قیام لاهوتی شرکت داشت، رئیس اداره نقلیه تبریز در زمان حکومت ملی بوده در روستای حاجی محمود از توابع یورتچی اردبیل دستگیر و در میدان قلعه اردبیل شهید شد.

۱۰- سروان احمد جودت، سروان توپخانه، متولد ۱۲۹۰ در تبریز از طرف حکومت ملی به درجه سرگردی رسید.

۱۱- رحیم عمرانی، متولد ۱۳۰۲ در تبریز، فارغ التحصیل دانشکده افسری حکومت ملی، دو ماه بعد از اشغال آذربایجان در تبریز شهید شد.

۱۲- محمد باقر نیکنام، متولد ۱۳۰۰ در تبریز، شاعر و کارگر کارخانه کبریت سازی تبریز، از فعالین مجلس شعرا در تبریز که شهید شد.

۱۳- محمد رضا خادمی (خاتمی)، متولد ۱۲۹۸، آهنگر و از شرکت کننده ها در جنبش خیابانی.

۱۴- قلی صبحی- متولد ۱۲۸۶ در تبریز در خلع سلاح قوای دولتی و در تربیت دسته های فدائی نقش بسیار داشته و مجلس ملی درجه او را به خاطر فعالیت هایش به سرهنگی ارتقا داد عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات در آذر ۱۳۲۵ در گوگان توسط احمد گوگانی دستگیر و در زندان پیشنهاد گردید اگر در مراغه در محضر شیخ احمد توبه کند و فرقه دمکرات را لعن و انکار کند از مرگ خلاص می شود که این مساله را رد کرد و گفت "اؤلوم ایچون هیچ کیمدن میننت گؤتورمک فیکرینده دگلیم شرفنن اؤلکم خوشدور" و در گوگان آنجا به شهادت رسید.

۱۵- ولی گنجه مهر ولی لتنانت متولد ۱۲۷۷ تبریز، پس از دیدن حال رقت بار کارگران کوره های آجرپزی به دسته های انقلابی پیوست حیدر فدائی نقل کرده است ولی در شهربانی ارومی با ۲۲ فدائی در محاصره ارتش و اوباشان بودیم وقتی گلوله ما تمام شد ولی زخمی بود با آن حال زخمی، اراده انقلابی وی را زنده نگه داشته بود ما ۲۲ نفر را در نزدیکی سحر جهت اعدام بردند پس از اعدام که من از ناحیه دست زخمی شده بودم روی ما خاک ریختند جنازه ولی در کنارم بود من بعد از رفتن جلادان با بدن زخمی رفتم اکنون از آن تاریخ ۶۲ سال می گذرد.

۱۶- قربانعلی آریانتاش در سال ۱۳۰۰ در شهر تبریز متولد شده است در مدرسه ادیب تحصیل نموده و در سال ۱۳۱۹ دبیرستان نظام را در تبریز به پایان رسانده و در هنگ مکانیزه تهران مشغول می‌گردد او با سرگرد اسکندانی آشنا می‌گردد در این زمان سرهنگ سیاسی فرمانده هنگ از فعالیتهای سیاسی سرگرد اسکندانی و نفوذ او در بین افسران چپ مخالف رژیم پهلوی به رئیس ستاد (باش قرارگاه) سرلشکر ارفع که مادرش انگلیسی بود گزارش می‌دهد قربانعلی به گردان جماماز زابل منتقل می‌گردد در اوایل ۱۳۲۴ از طرف رکن ۲ بازداشت و به زندان کرمان فرستاده می‌شود و با پیشه وری غیابا ارتباط داشته و در تشکیل حکومت ملی مانند سایر افسران طرفدار فرقه دمکرات با درجه ستوان یکمی در اردبیل مشغول می‌گردد و بعد در تبریز به فرماندهی بلوک تعیین می‌گردد و بعد از اشغال آذربایجان توسط ارتش ایران همراه با سایر افسران در حال خواندن سرود آذربایجان تیر باران و به شهادت می‌رسد.

۱۷- علی سغائی در سال ۱۳۰۰ در تبریز متولد شده دانشکده افسری را در تهران به پایان رسانده است بعد از اشغال آذربایجان با تعدادی دیگر از افسران به دستور همایونی فرمانده لشکر ۴ در دادگاه نظامی به ریاست سرهنگ آیرملو با دیگر افسران فرقه مانند سلطانی، حبیب خاکزادی، حسن ظهیری و تعدادی دیگر به اعدام محکوم می‌شوند و به شهادت می‌رسند.

شهادای سراب:

۱- اژدر شافعی

- ۲- محمد بشیری
- ۳- محمود اسماعیل
- ۴- محمد حسن اسماعیلی
- ۵- اسمعیل قلندر
- ۶- علی محمد خانکشی
- ۷- میر رحیم نوعی
- ۸- محبوب خوش کلام متولد ۱۲۸۸ دریافت مدال ۲۱ آذر
- ۹- اسماعیل محمود ابراهیمی
- ۱۰- محمد کاظم دژنکا متولد شریبان از توابع سراب
- ۱۱- جعفر قلی مهدی اجلالی متولد ۱۲۷۷ در روستای رازلیق سراب،
صدر کمیته قره چمن، دریافت مدال ۲۱ آذر.
- ۱۲- محمد عبدالله تاموزی
- ۱۳- یحیی ممی سرابی
- ۱۴- محمد ابی سرابی
- ۱۵- علی خانقلی فدائی
- ۱۶- کریم حسین بزوی
- ۱۷- هلال عبدالحسین هلالی
- ۱۸- روح الله حبیب حسنی
- ۱۹- صمد محمد محمدی افزون
- ۲۰- اسماعیل جهاننده
- ۲۱- عیوض حسن جلالی
- ۲۲- سید حسن جلالی
- ۲۳- حسین صافی
- ۲۴- محمد حسین داراق خلیل داراق

- ۲۵- علی ستار جدی
۲۶- محمد ضیائی
۲۷- علی بافتانی
۲۸- محمود ابرغانی صمد شیخ
۲۹- سرچینی
۳۰- جعفر قلی رازلیقی
۳۱- محرم سهرابی
۳۲- بلال هلال انا قزی
۳۳- روح ا... سرخه ریزی
۳۴- محمد حسن اوغانی
۳۵- میر محمود جنگی
۳۶- علی محمد دست آموز
۳۷- میر محمد حسین محمودی
۳۸- اسماعیل عمرانی
۳۹- اسماعیل ابراهیمی
۴۰- محمد قاموری
۴۱- عوض حسین پور
۴۲- حسین ضیائی
۴۳- بخشی ترابی
۴۴- محرم ستاری
۴۵- علی فدائی
۴۶- کریم نبردی
۴۷- روح الله حسینی
۴۸- صمد نشون

- ۴۹- علی جدی ابرغانی
- ۵۰- محمد حسن اصل رزاقی
- ۵۱- بهمن اوغانی
- ۵۲- جعفر مکی رازلیقی
- ۵۳- سید حسن اسفستانی (گروهبان)
- ۵۴- علی خان اگندی، عضو کمیته دهستان مهربان به دستور امیر نصرت اسکندری به شهادت رسید
- ۵۵- ملا عزیز قدیری - مسئول کمیته قریه مهربان
- ۵۶- محمد علی رامتین (سرگرد قشون ملی که در مراغه شهید شد) متولد ۱۲۸۶ در سراب، دریافت مدال ۲۱ آذر، در شهر میانه عوامل با هدایت سید ضیاء تشکیلاتی به نام «خیریه» بر علیه جنبش آزادی به راه انداخته بودند ایشان نقشه های این جمعیت را نقش بر آب می کند.
- ۵۷- اژدر بالداری، در اسفند ماه ۱۲۷۶ در سراب متولد شد پدرش جزو مهاجرین و از کارگران صنعت نفت باکو بود، سروان فرقه دمکرات و مشاور رئیس شهربانی که در سال ۱۳۲۵ شهید شد.
- ۵۸- سید حسن عسکر اوغلو، متولد ۱۳۰۰ در روستای اسپورت سراب، دریافت مدال ۲۱ آذر و درجه ستوان یار از حکومت ملی.
- ۵۹- سرهنگ غلامرضا جاویدان متولد ۱۲۹۰ در اطراف سراب و از افراد موثر در تشکیل نیروهای مسلح آذربایجان بوده است بعد از دستگیری در سراب در تبریز به شهادت رسید. در حین شهادت تا جان در بدن داشت سرود آذربایجان را خوانده است. همچنین در مقابل جلادان چنین گفت: "شما امروز صدای مرا در گلو خفه می کنید لکن فریاد فراخوان آزادی خلق های مظلوم از

ظلم و ستم در همه جا بلند است و این فریاد آزادی که مثل
رعد و برق است نمی توانید خفه کنید من در راه آزادی ملت
آذربایجان وظیفه مقدس خود را ادا می‌کنم، من می‌میرم آزادی
نخواهد مرد."

شهادت اورمیه:

۱- محمد امین آزاد وطن در اورمیه متولد شد و به خاطر فعالیت
هایش بر ضد حکومت رضاخانی، مدتی در اورمیه زندانی و بعدا
به زنجان تبعید می‌شود سپس در زندان قصر زندانی می‌شود
عضو مجلس ملی آذربایجان و فرمانده فدائیان اورمیه بود که در
آنجا شهید شد. به جلادان گفته بود "جلادان! درخت چنار
می‌شکند اما خم نمی‌شود"

۲- خلیل آذربادگان، از اهالی اورمیه بود و عضو مجلس ملی
آذربایجان بوده است، از طرف حکومت ملی مدتی فرماندار
مراغه بود سپس در اواخر حکومت ملی فرماندار اردبیل شد در
۱۸ دی ماه ۱۳۲۵ در اردبیل به دستور فرمانده تیپ اردبیل
شهید شد. از کارهای برجسته او مدرسه سازی در اردبیل و پل
بر روی رودخانه بالیقلو بوده است. همچنین سینما مراغه هم به
همت ایشان ساخته شده است.

۳- سروان حبیب الله خاکزادی، متولد ۱۲۸۵ در اورمیه، در سال
۱۳۲۵ عضو فرقه دمکرات شد و به درجه سرگردی رسید در
مقابله با ارتش شهید شد.

۴- محمد علی خان مویدزاده

۵- بهرام نابی فرزند امیر خان متولد ۱۲۹۸ اورمو وی از پیشروان
تئاتر اورمیه بوده - صدر کمیته ولایتی اورمیه - نماینده مجلس

ملی آذربایجان

۶- دکتر به به دندانساز

۷-مقدم زنجانی

۸-محمد علی نیمه آوری

۹-کاتبی دبیر تشکیلات فرقه در اورمیه

۱۰-جیبو درشکه چی

۱۱-شادعلی فرامرزی

۱۲-الله وردی مهاجر

۱۳- حیدر حیدری رئیس اتحادیه کارگران فرقه

۱۴-بختیار افسر فرقه

۱۵- پسر بختیار به همراه پدر در خیابان قطعه قطعه شد

۱۶-زین العابدین

۱۷-نگالای

۱۸- ولی زاده

۱۹- علی اسلامبول

۲۰- معیرزاده

۲۱- میر مسلم

۲۲- میرزا آقا برهانی

۲۳- رفائیل

۲۴- حیدر پاسبان

۲۵- پطروس

۲۶- بهلول باربر

- ۲۷- میر مصطفی بزاز
- ۲۸- میر فتاح
- ۲۹- حسن توپوچی رئیس کلانتری ۳
- ۳۰- بابایوف تاجر
- ۳۱- اسحاق یونانوف - آشوری
- ۳۲- پیریم زندشت - آشوری
- ۳۳- رابی یوشید دانیل - آشوری
- ۳۴- آرشاک هوسپیان - در تبریز به شهادت رسید
- ۳۵- هوسپ هوسپیان - در تبریز به شهادت رسید
- ۳۶- بابا داریوش - آشوری - در تبریز به شهادت رسید
- ۳۷- یولیوس یونان - آشوری - در تبریز به شهادت رسید
- ۳۸- ویلسون سرگیز - در تبریز به شهادت رسید
- ۳۹- بهرام، آشوری
- ۴۰- علاء الدین (برادر بهرام) - آشوری
- ۴۱- ابراهیم جلیلی
- ۴۲- محمد علیخان موید زاده
- ۴۳- ابراهیم بدل - آشوری
- ۴۴- یوشیه یعقوب - آشوری
- ۴۵- کتکو - آشوری
- ۴۶- گورگیز رستم - آشوری
- ۴۷- آرام یوسف - آشوری
- ۴۸- مند - آشوری
- ۴۹- جبرئیل - آشوری
- ۵۰- خسرو یعقوب - آشوری

- ۵۱- گورگیز خاچو - آشوری
- ۵۲- بابا خان - آشوری
- ۵۳- کرشون مورهاچ - آشوری
- ۵۴- محسن جهانگیری
- ۵۵- زکی نام پدر ستار
- ۵۶- شیخ علی نام پدر محمد
- ۵۷- شکور نام پدر صادق
- ۵۸- اروج علی نام پدر یوسف
- ۵۹- موسی خان نام پدر محمد
- ۶۰- رحمت نام پدر محمد تقی
- ۶۱- فیروز نام پدر زمان
- ۶۲- یعقوب نام پدر تقی
- ۶۳- محمد نام پدر طالب
- ۶۴- حاجی بابا تاسی
- ۶۵- هاشم هجرتی - عضو کمیته ولایتی اورمیه
- ۶۶- عباس فتحی، متولد ۱۲۷۶ اورمیه نماینده مجلس ملی آذربایجان از اورمیه، دریافت کننده مدال ۲۱ آذر و مسئول کمیته تبلیغات فرقه در اورمیه.
- ۶۷- محمد حیدری عربلو، در سال ۱۳۰۴ در قریه عربلو از توابع اورمیه متولد شد صدر اتحادیه کارگری اورمیه بوده است در زمان حکومت ملی آذربایجان مسئول فدائیان منطقه باراندوز جای شده بود و در ۲۷ آذرماه ۱۳۲۵ به شهادت رسید.

۶۸- دانیل یوشی آ، آشوری از اورمیه در تاریخ ۱۲۶۵ متولد شد
عضر کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان و نماینده مجلی
ملی در تبریز به شهادت رسید.

۶۹- حسن بختیاری فرزند علی در سال ۱۳۰۱ در شهر ارومی متولد
شد عضو کمیته شهر اورمو و دریافت مدال ۲۱ آذر

شهدای خلخال:

۱- بابا عزیزی

۲- میر حیدر عزیزی حیدر بلال اوغلو، متولد ۱۲۷۰ در زاویه
خلخال متولد شد در سال ۱۳۲۴ با افتخار به فرقه دمکرات می‌پیوندند در
انتخابات دوره ۱۴ در تبریز از یاران نزدیک پیشه وری بوده است میر
حیدر بارها با خوانین شاهرود و اکرم خان خورش رستم درگیری داشته
است پس از ۱۳۲۵ با ۴۳ نفر از فدائیان در خورش رستم خلخال دستگیر و
به شهادت رسیدند.

شهدای مراغه:

۱- ژنرال کبیری متولد مراغه جزو مالکان بود پس از سقوط رضا شاه
به دهقانان پیوسته و پس از سالها مبارزه با فئودالها و اربابان، بعد
از ظهور فرقه دمکرات به آن پیوست و وزیر پست و تلگراف
حکومت ملی شد پس از اشغال آذربایجان در آذرشهر (توفارقان)
توسط جمشید اسفندیاری، خان ملک کندی دستگیر و در مراغه
شهید شد.

۲- داداش تقی زاده متولد مراغه، فارغ التحصیل دانشگاه «کوتو» زندانی رضاخان، نماینده مجلس ملی آذربایجان از شهر مراغه پس از اشغال آذربایجان در مراغه شهید شد. ایشان در وصیت نامه خود می‌نویسد: من فرزند شایسته آذربایجان هستم، اینگونه است که در راه آزادی ملت آذربایجان با سرافرازی جان می‌دهم، با مرگ و دوستانم گمان نکنید که آزادی خفه خواهد شد، جنایتکارانی که ما را محاکمه و اعدام می‌کنند باید در مقابل دادگاه ملت جوابگو باشند و این بدون شبهه یک حقیقت است.

۳-خلیل غلامی

۴-میرزا علی قنبرپور قلعه جوقی

۵-میرزا علی اکبر روشنی

۶-حسین مشهور به بالشویک (رئیس شهربانی قره آغاج)

۷-اصغر نوری

۸-حیدر آفاقی

۹-سلیمان سلیمانی

۱۰-مهدیقلی توحیدی

۱۱- نوروزعلی دولتی

۱۲- سیفعلی کریمی

۱۳- محمود ابراهیمی

۱۴-محمود امام پور

۱۵-اکبر مکاروی

۱۶-حبیب حبیب زاده

۱۷-علی اکبر وکیلان

۱۸-حسن حسین نژاد

- ۱۹- احمد رشیدی
- ۲۰- سلمان نصرالله اوغلو، متولد ۱۲۹۷
- ۲۱- نصرالله (پدر سلمان) او را در پای چوبه دار پسرش دستگیر کردند و به قتل رساندند.
- ۲۲- رحیم چیلانی- متولد روستای چیلان مراغه در جبهه هولاسو به شهادت رسید.
- ۲۳- ساوالان قلی زاده
- ۲۴- اصغر نوروزی
- ۲۵- میرزا آقا توحیدی متولد ۱۲۸۹

شهادای مرنند:

- ۱- میرکاظم اعلمی، متول ۱۲۷۸ در روستای دیزج علیا مرنند می‌باشد در اوایل حکومت ملی فرماندار مرنند و سپس فرماندار قوشاچای گردید و بعد از اشغال آذربایجان توسط قشون ایران در روستای دیزج علیا دستگیر و در مرکز شهر مرنند شهید شد و در دیزه علیا به خاک سپرده شد.
- ۲- نوراله یکانی، در ۱۲۵۸ در یکانات مرنند متولد شد، در جنبش مشروطه از یاران ستارخان بود همچنین در جنبش خیابانی، پسبانی، مازور لاهوتی شرکت داشت، عضو مجلس ملی آذربایجان و همچنین صدر کمیته خوی بود در زمان ایشان آب شرب در خوی لوله کشی شد، مدارس و یتیم خانه تاسیس شد و در زمان شهادتش رئیس نظمیة اورمیة بود که به وسیله جلادان بعد از دستگیری در اورمیة و شکنجه، در حالی که از جای میخ

های که به پاهای ایشان برای شکنجه زده شده بود خون جاری بود به شهادت رسید.

۳- علی صابر

۴- میر غلام اعلی (برادر میر کاظم)

۵- حسین علامه (پاسبانی که در میدان شهرداری قدیم آتش زده شد)

۶- دکتر سیمون

۷- تیمور از فدائیان روستای دارانداش

۸- شکور خود نگار فرزند کربلای نظر

۹- مجید شفیعی

۱۰- ولی محمد علی لوئی

۱۱- علی محمد شیر محمدی

۱۲- آقا رضا عابدینی

۱۳- نجف عابدینی فرزند حبیب

شهادای خوی:

۱- اللهوردی دباغ (که توسط هواداران حکومت تهران در جلو ماشین

ارتش قربانی شد)

۲- ستوان یکم حسن ظهیری متولد ۱۳۰۰ در خوی، مهندس، اخذ

درجه سروانی در ارتش ملی آذربایجان به همراه دیگر افسران در تبریز شهید شد.

۳- اسماعیل قفقازلو (خیاط) مسئول کارگران خوی

۴- یزدانی

- ۵- اسماعیل اقبال، متولد ۱۲۹۲ در خوی، صدر اتحادیه کارگران خوی و دریافت کننده مدال ۲۱ آذر که در این شهر شهید شد. او را تکه تکه کرده و در گاری ریخته و در خوی چرخاندند.
- ۶- حسین نوری (لثو زولون) متولد ۱۲۹۹ فلسطین در ۱۳۱۸ به ایران آمد و در زندان قصر زندانی شد در فرقه دمکرات به درجه سروانی رسید که در خوی شهید شد.
- ۷- علی اکبر صابری در سال ۱۲۷۴ در شهر خوی متولد گردید پدرش حاجی حسین در خوی معروف بوده و از سال ۱۳۱۷ در مرند مشغول فروشنده‌گی بود و در فرقه دمکرات از فرماندهان فدائی بوده است و بعد از دستگیری در تبریز به شهادت رسید.
- ۸- منصور افسر شهربانی که در جلو ماشین ارتش سرش بریده شد.

شهدای قوشاجای:

- ۱- علی مطیعی (بخشدار قوشاجای)

شهدای اهر:

- ۱- ابراهیم علی اوغلو (پدر)
- ۲- مشهدی پسر ابراهیم که هر دو آتش زده شدند. بعد از ۱۳۲۵ مشهدی توسط اسداله خان (پسر عبدالله خان) که در زمان شاه نماینده کلیبر بوده است زخمی و دستگیر می‌گردد پدر و پسر را اسداله خان پس از پاشیدن نفت بر روی آنها آتش می‌ند و این پدر و پسر ضد فئودال خاکستر می‌گردند

- ۳- فروغ نوری، در سال ۱۳۲۵ در شهرستان اهر شهید شد.
- ۴- سعید یوزبندی، متولد ۱۲۹۷ در روستای یوزبند قاراداغ، شاعر و بازیگر تئاتر در تئاتر حاجی بگ اف و در مشهدی عباد رل سرور را بازی می کرد در سال ۱۳۲۵ توسط دسته های محمد دیهیم، سیف اله باغمشه ای و میر شریف به شهادت رسید در تبریز مزدوران شاه سر او را از تن جدا کرده و برای مادرش فرستاند. (در موقع شهادت گفت: آزادلیغین هیچ وقت سونمز چراغی)
- ۵- عبدالصمد عمرانی، متولد ۱۲۶۴ در نهضت مشروطیت و جنبش خیابانی مشارکت داشت در اهر به شهادت رسید (بدستور فرمانده وقت جنازه اش چند روزی در خیابان بوده شبانه پنهانی توسط کسانی به خاک سپرده شد)
- ۶- علی قهرمانی، متولد ۱۲۸۳ در اهر، از شرکت کنندگان قیام لاهوتی بود در جریان زمان حکومت ملی رئیس اداره نقلیه بوده است.
- ۷- سورن هارونیان، متولد ۱۳۰۰ در قاسم کندی قاراداغ، در سال ۱۳۲۴ به فرقه دمکرات می پیوندد و در سال ۱۳۲۵ توسط عین اله کدخدا و نوکر قدرت خان کریمی به شهادت می رسد همچین گفته شده است بدست ایادی خانها مثله شد و تکه های بدنش را در چاه ریختند.

شهدای مشکین شهر (خیابو) :

- ۱- شیخ پولاد احمدی، متولد ۱۲۶۵ در روستای لارود مشکین شهر، مشارکت در قیام شیخ محمد خیابانی، دریافت کننده مدال ۲۱ آذر صدر کمیته محلی مشکین شهر که در این شهر شهید شد.

۲- حسین ملکی

- ۳- جعفر ملکی
- ۴- جعفر قره درویش، او را در آب جوش انداختند و به شهادت رساندند.
- ۵- علی بیگ عبادی مزرعه جهان
- ۶- عزیزخان بادین قاراقایا
- ۷- یوسف (ایوب) بدخشان پسر نریمان بالوجه ای
- ۸- قربان داننده پور
- ۹- علی بابا داننده
- ۱۰- مشهدی عباد دریابان قهوچی
- ۱۱- جعفر قارادریشی
- ۱۲- حسن جبدرقی
- ۱۳- خاننشین عشقی (پیشه وری ده باریشسا من باریشمارام) وی یکی از افراد متعصب دموکراتها و آذربایجان مستقل بود.
- ۱۴- محمد حسین دامادی که در اصلاندوز توسط (ق.س.) کشته شد.
- ۱۵- طالب موسی زاده - سلمان آرما
- ۱۶- حبیب برنو
- ۱۷- اسماعیل ذبیحی فخر آبادی (صدر منطقه مشگین شرقی و خبرنگار روزنامه جودت)
- ۱۸- علیقلی فخر آبادی
- ۱۹- قربان نصیر آبادی
- ۲۰- جعفر خیایوی
- ۲۱- نجف محمودی
- ۲۲- احمدخان در نینه ایشق از بالای صخره توسط خان حسین اکیلی به دره پرتاب شده و کشته شدند

۲۳- قلنج در نینه ارشق از بالای صخره توسط خان حسین اکلی به دره پرتاب شده و کشته شدند

در دو محل پشت پادگان و کنار آسیاب دره خیاو چایی، چند نفر در نبش میدان مرکزی (امام خمینی فعلی) تیرباران گردیدند.

منبع: اثنی عشری خیاوی، مقصود، سبلان بابک مشکین، اردبیل: باغ

اندیشه، ۱۳۸۰ ص ۱۴۹

شهدای بیله سوار:

- ۱- حسن ضربعلی اوغلو، متولد ۱۲۷۱
- ۲- میرزا کیشی مجردی متولد ۱۲۶۹ در بیله سوار مغان، در سال ۱۳۲۴ از طرف فرقه دمکرات صدر بیله سوار تعیین می‌گردد وی پس از آذر ۱۳۲۵ پس از مقاومت‌های زیاد در مقابل دسته های علیش بیگ و ژاندارمها با دستور بیوک بیگ به شهادت می‌رسد در هنگام شهادت شعار می‌دهد: یاشاسین آذربایجان شانلی انقلابمیز، محو اولسون، شاه و انون مرتجع قورولوشو، یاشاسین اوجا توپراق)

شهدای مغان و گرمی:

- ۱- ابراهیم وطنخواه، متولد ۱۲۷۹
- ۲- سعید خان طالش میکائیلی، متولد ۱۲۹۱
- ۳- امن خان بخش بگی

شهدای هشتروند:

- ۱- غلامعلی اسماعیل زاده، متولد ۱۳۰۱، در محال هشتروند در سال ۱۳۲۵ شهید شد.
- ۲- حسین جلالی

شهدای ممقان:

- ۱- حسین قلی امینی، متولد ۱۲۷۷ در ممقان، کشاورز، زندانی رضاخان، نماینده مجلس ملی آذربایجان بدست ایادی فئودالها در ممقان شهید شد. خانه اش را ویران هم ویران کردند.
- ۲- حیدر علی باقری، متولد ۱۲۹۸ در ممقان، دریافت مدال ۲۱ آذر
- ۳- جعفر محمد زاده (کاشف) متولد ۱۲۷۲ در ممقان، عضو جمعیت شعراء آذربایجان در میدان نظمیة تبریز توسط شاهپرستان به شهادت رسید.
- ۴- حسین لطیفی ممقانی، متولد ۱۲۶۵ در ممقان و دریافت مدال ۲۱ آذر

شهدای سلماس:

- ۱- ارسیس شاخیان، متولد ۱۲۷۸ در سلماس او در مقابل نیروهای اعزامی تا آخرین فشنگ مقاومت کرد و شهید شد.

شهدای ماکو:

۱- مکرّم براتی از فعالان ملی ماکو که از مرند ازدواج کرده بود و بخشدار مرند در زمان حکومت ملی بوده که بعد از اشغال آذربایجان در مرند شهید شد.

۲- عبدالحسین احمدی، در ماکو متولد شد پدر و عموی او به عنوان مدافعین مشروطه، اعدام شده بودند، زندانی رضاخان از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۳، عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات و مجلس ملی آذربایجان و مسئول فرقه دمکرات شهرستان خوی که در این شهر شهید شد.

شهدای قشون ملی آذربایجان

بعد از اشغال آذربایجان ۲۶ نفر از افسران ارشد قشون ملی آذربایجان در تبریز بعد از محاکمه نمایشی تیرباران شدند و به شهادت رسیدند علاوه آنها افسران دیگری هم به صورت جداگانه در شهرهای دیگر شهید شدند.

۱- ژنرال ابولقاسم عظیمی - متولد ۱۲۸۲ در نخجوان و تحصلاتش را در تهران به پایان رسانده بود ایشان در حالی که با ۲۷ افسر دیگر سرود «آنا یوردوم سان ای شانلی وطن! همیشه لیک یاشا آذربایجان» می خواندند شهید شدند ایشان گفت: "خاطرتان جمع باشد هر فردی که از شماها ناراضی است فردا یک ژنرال عظیمی خواهد بود منتظر انتقام ملی باشید"

۲- سرگرد علی اکبر حبشی سرگرد پیاده در قشون ملی به درجه سرهنگ دومی رسید

۳- سرهنگ سید یوسف مرتضوی متولد بندر انزلی ۱۲۹۵ ایشان از اعضای هیات اعزامی به تهران برای مذاکره بوده است.
۴- سروان خلبان محمد باقر آگاهی که سروان هوائی بوده است و مدال ۲۱ آذر از طرف حکومت ملی دریافت کرده بود. در منطقه میانه به شهادت رسید.

۵- سرگرد غلامحسین ناصری متولد ۱۲۸۵ میانه.
۶- سرگرد حسین قاسمی متولد ۱۲۹۰ تهران
۷- سرگرد احمد جودت متولد ۱۲۹۰ در تبریز
۸- سروان علی اکبر حسینی
۹- سرگرد جعفر سلطانی آزاد متولد ۱۲۹۶ تهران از مهاجران قره باغ بوده است.

۱۰- سرگرد حبیب الله خاکزادی متولد ۱۲۸۵ اورمیه
۱۱- سروان حسن ظهیری متولد ۱۳۰۰ خوی
۱۲- ستوان یکم اصغر افتخاری هریسی
۱۳- سروان غلامرضا دبیرنیا متولد ۱۲۹۸ تهران
۱۴- ستوان یکم علی اکبر ثمری
۱۵- ستوان دوم جبرئیل روئین دژ
۱۶- ستوان دوم علی سغائی
۱۷- ستوان دوم رضا توفیق
۱۸- سروان حسین کویال متولد ۱۲۰۳ اصفهان
۱۹- ستوان دوم حسین غفاری
۲۰- ستوان دوم قربانعلی آراین تاش
۲۱- ستوان دوم عطاالله زندیان جزی
۲۲- ستوان ابوالقاسم حق پرست

- ۲۳-ستوان ابولقاسم کیانی
 ۲۴-ستوان شاپور شرقی
 ۲۵-ستوان عبدالله ستارزاده آذری
 ۲۶-ستوان دوم علی عالی ثنائی
 ۲۷-ستوان دوم یحیی شیخی متولد ۱۳۰۰ اردبیل
 ۲۸-ستوان یکم یحیی دیانت
 ۲۹-الهی سرگرد
 ۳۰-عظیم بلندی جاوید- ستوان ۲
 ۳۱-حسن ستوان ۱
 ۳۲-گروه‌بان ۳ اکبر تمیزی
 ۳۳-سرگرد صادق انصاری
 ۳۴-سرهنک قاضی اسدالهی در جبهه میانه شهید شد
 ۳۵-سرهنک غلامرضا جاویدان در تبریز شهید شد.

سایر شهدای ۲۱ آذر

- ۱-میرزا محمد علی ارشادی
 ۲-علی اکبر رامتین
 ۳-محمد رضا حاجی زاده
 ۴-هارطورن هایراپطیان
 ۵-اسداله بطلاب
 ۶-محسن بخشعلی اوغلو
 ۷-میرزا قسام آقازاده در ۲۱ آذرماه شهید شد.
 ۸-عبداله بیگ زاده
 ۹-اسرافیل آروین

- ۱۰- حبیب اسدزاده
- ۱۱- شعبان زاده
- ۱۲- مشهد محمد قلندرلو
- ۱۳- مشهد علی طاهرنیا
- ۱۴- فریدون طاهرنیا
- ۱۵- افسر ترابی
- ۱۶- عاشق حسین
- ۱۷- عاشق شهباز زیر شکنجه به شهادت رسید.
- ۱۸- حسن موسوی
- ۱۹- خسروی
- ۲۰- علی خلیل آذری مهربانی
- ۲۱- مشهدی علی بزاز
- ۲۲- فتیش پاشائی
- ۲۳- خیرالله معصومی
- ۲۴- ساری مغانلی
- ۲۵- ملا عزیز بر آغوش
- ۲۶- علی خان تیصره
- ۲۷- محمد آذری مهربانی
- ۲۸- نجفقلی فضل پور
- ۲۹- طالب موسوی زاده
- ۳۰- ایوب بدخشان
- ۳۱- علی عبادی
- ۳۲- حبیب برنو
- ۳۳- نجف محمود زاده

- ۳۴-منصوری
- ۳۵-علی حاجیه بکلو
- ۳۶-میر یونس فاضلی روکش
- ۳۷-علی عاقلی
- ۳۸-عزیز بصیری
- ۳۹-علیزاده مهرآبی
- ۴۰-روح الله جعفری
- ۴۱-محمود کوثری
- ۴۲-اسماعیل بحری بافتانی
- ۴۳-محمد علی تیکمه داشی
- ۴۴-حسین فدائی
- ۴۵-نصرالله پاکدل
- ۴۶-علی قربانی
- ۴۷-حسین یزدانی، وکیل دادگستری
- ۴۸-سید رضا قهوه چی
- ۴۹-میرزا اسماعیل ذبیحی
- ۵۰-حسن سرابی
- ۵۱-علینقی شاه ولیلو
- ۵۲-علی جهاننگلو
- ۵۳-عزیز قره قیه لو
- ۵۴-حسین رضوان پور
- در مورد لیست شهدا ۲۱ آذر از کتاب "از زندان رضاخان تا صدر
فرقه دمکرات" بیشتر بهره برده ام.

کتابنامه

- ۱- جامی، گذشته چراغ راه آینده
- ۲- زلال، ناصر، گذر از گذشته، تبریز: ۱۳۸۱
- ۳- صباحی، گنجعلی، اوتن گونلریم، تهران: اندیشه نو
- ۴- ملازاده، حمید، رازهای سربه مهر (ناگفته های وقایع آذربایجان)، تبریز: مهد آزادی
- ۵- ویژه نامه یول دربارہ ۲۱ آذر، تهران، دانشجویان ترک دانشگاه تهران،
- ۶- ملازاده، حمید، اطلاعات حوادث آذربایجان (۱۳۲۰-۱۳۲۵)، تبریز: مهد آزادی،

- ۷- تقوی، حسین، جنبش های اجتماعی ایران (شهریور ۱۳۲۰-
۱۳۳۲)، تهران: فانوس، ۱۳۵۹
- ۸- مرادی مراغه ای، علی، از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات
آذربایجان، تهران: اوحدی، ۱۳۸۲
- ۹- زنگنه، احمد، خاطراتی از ماموریت های من در آذربایجان (از
شهریور ۱۳۲۰- تا دی ۱۳۲۵)، تهران: شرق
- ۱۰- مصطفوی، حسام، سلطان آذربایجان، روزنامه آتش، شماره ۳۸۲،
۲۳ اسفند ۱۳۲۶
- ۱۱- دهقان، علی، سرزمین زردشت، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸
- ۱۲- تفرشی، مجید و طاهر احمدی، محمود، گزارش های محرمانه
شهربانی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران
- ۱۳- امینی، داود، ارمغان سفر به آذربایجان، مجله تهران مصور،
شماره ۱۸۹، بهمن ۱۳۲۵
- ۱۴- امینی، داود، ارمغان سفر به آذربایجان، مجله تهران مصور، شماره
۱۹۲، اسفند ۱۳۲۵
- ۱۵- امینی، داود، ارمغان سفر به آذربایجان، مجله تهران مصور، شماره
۱۹۳، اسفند ۱۳۲۵
- ۱۶- درباره اسماعیل رفیعیان، روزنامه ایران، دوشنبه ۳ بهمن ۱۳۸۴
- ۱۷- حسن زاده، اسماعیل، انقلاب اسلامی در مرند، تهران: مرکز
اسناد انقلاب اسلامی دو جلد.

- ۱۸- خاطرات ارتشبد حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی،
تهران: موسسه مطالعات سیاسی
- ۱۹- تحریف تاریخ در پوشش نقد، ع. کامیاروند، مجله آدینه، بهمن
۱۳۷۲
- ۲۰- مروارید، یونس، مراغه افراز رود از نظر اوضاع طبیعی اجتماعی-
اقتصادی و تاریخی- تهران: انتشارات علمی ۱۳۷۲
- ۲۱- بیانی، خانابا، غائله آذربایجان، تهران: زریاب، ۱۳۷۵
- ۲۲- توکلی، یعقوب، خاطرات جهانگیر تفضلی، تهران: حوزه هنری،
۱۳۷۶
- ۲۳- عزیززاده، میر نبی، تاریخ دشت مغان، تهران: موسسه مطالعات
تاریخ معاصر، ۱۳۸۵
- ۲۴- مجتهدی، مهدی، رجال آذربایجان در دوره مشروطیت، تهران:
چاپ نقش جهان، ۱۳۲۷
- ۲۵- صفری، بابا، اردبیل در گذرگاه تاریخ، جلد سوم، ۱۳۶۲
- ۲۶- دوستی، حسین، تاریخ و جغرافیای ارسباران، تبریز: احرار، ۱۳۷۳
- ۲۷- بیات، مسعود، انقلاب اسلامی در زنجان، تهران: مرکز اسناد
انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶
- ۲۸- نیکبخت، رحیم، صدری، منیژه، پیدایش فرقه دمکرات
آذربایجان، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴

- ۲۹-تابکی، تورج، آذربایجان در ایران معاصر، ترجمه: اشراق، محمد کریم، تهران: توس، ۱۳۷۶
- ۳۰-توکلی، یعقوب، خاطرات جهانگیر تفضلی، تهران: حوزه هنری ۱۳۷۶
- ۳۱- حسنلی، جمیل، آذربایجان ایران، آغاز جنگ سرد، ترجمه: صفوتی، منصوره، تهران: شیرازه، ۱۳۸۸
- ۳۲- کاتم، ریچارد و دیگران... نفت ایران، جنگ سرد و بحران آذربایجان، ترجمه کاوه بیات، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹
- ۳۳- مجتهدی، میرزا عبدالله، بحران آذربایجان (سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵) خاطرات مرحوم آیت الله میرزا عبدالله مجتهدی، به کوشش رسول جعفریان، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱
- ۳۴- مجله خواندنیها، ما از زنجان می آئیم، شماره ۲۹، ۳۱، ۳۳ و ۳۷ آذر، دی و بهمن ۱۳۲۵
- ۳۵- کاویانپور، احمد، تاریخ رضائیه، تهران: انتشارات آسیا
- ۳۶- ابادزی، عبدالرحیم، خاطرات آیت ا ۰۰۰۱ ملکوتی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵
- ۳۷- ابادزی، عبد الرحیم، انقلاب اسلامی در میانه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱
- ۳۸- سلیمی فرد، احمد، نگاهی به تاریخ و جغرافیای شبستر، تسوج و صوفیان، تهران: سیب سرخ، ۱۳۸۲

- ۳۹- فاوست، لوئیس، ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۱۳۲۴-
 ۱۳۲۵)، ترجمه کاوه بیات، تهران: مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۳
- ۴۰- محبوبی، جمشید، نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندوآب، کتاب
 و شاهین دژ، تهران: انتشارات پروین، ۱۳۷۰
- ۴۱- مروارید، یونس، مراغه «افرازه رود» از نظر اوضاع طبیعی،
 اجتماعی... تهران: علمی، ۱۳۷۲
- ۴۲- نظری، حسن، گماشتگی های بد فرجام، تهران: رسا، ۱۳۷۶
- ۴۳- کاتوزیان، محمد علی، اقتصاد سیاسی ایران، تهران: پایپروس،
 ۱۳۶۸
- ۴۴- تاریخ مشروطه، احمد کسروی
- ۴۵- سید مرنودی، میر هدایت، تاریخ مرنند، تبریز: نشر احساس،
 ۱۳۸۷
- ۴۶- طاهری خسروشاهی، محمد، ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی
 ایران معاصر، شماره ۳۸، آبان ۱۳۸۴
- ۴۷- روزنامه اطلاعات، شش ماهه دوم ۱۳۲۵ و شش ماهه اول
 ۱۳۲۶
- ۴۸- پرنودی، اکبر، کاغذ کنان در گذر تاریخ، تهران: موسسه مطالعات
 تاریخ معاصر، ۱۳۸۱
- ۴۹- جان پولاد، احمد، سرگذشت یک افسر ایرانی، تهران: پردیس
 دانش، ۱۳۸۵

۵۰- تفرشیان، ابوالحسن، قیام افسران خراسان، تهران: انتشارات

اطلس، ۱۳۷۷

۵۱- آذربایجان خالقی نین آزادلیغی یولوندا مبارز لر، آذربایجان

دمکرات فرقه سی نین نشری، باکو: ۱۳۸۴

۵۲- مصاحبه با دکتر احمد ساعی، مجله خوی نگار، دوره سوم شماره

۶ اسفند ۱۳۹۱

۵۳- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل

محمدی و محمد ابراهیمی فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹

۵۴- پیشه وری، زبان ما، روزنامه آذربایجان- ۱۴ شهریور ۱۳۲۴

۵۵- مجله آئین اسلام- سال چهارم شماره ۱۱- جمعه ۱۲ تیر ماه-

ص ۱۸

۵۶- محرملی، صدای تبریز- مترجم ب- تبریزی، بی جا و بی تا- ص

۲۶

۵۷- طالقانی، سید محمود، مشاهدات من در زنجان- آذر ۱۳۲۵-

سایت تخصصی تاریخ اسلام و ایران

۵۸- سقوط: مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی

سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

۵۹- www.tarikheardabil.blogfa.com

۶۰- خاطرات بالاش آذراوغلو، ترجمه عادل پیرشاه وئردی، عوموردن

اوتن اوتن ایلر- ص ۱۹۵

۶۱- دادرسی، نقی، انقلاب اسلامی در خوی، تهران: مرکز اسناد
انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸

۶۲- حریری، اشرف آقا، آستارا در گذرگاه تاریخ، رشت: دهسرا،
۱۳۸۵

۶۳- بهنود، مسعود، از سید ضیاء تا بختیار: جاویدان، ۱۳۶۶

۶۴- روزنامه اطلاعات سال ۱۳۲۵-۱۳۲۶

۶۵- روزنامه آتش

۶۶- روزنامه آذربایجان ۱۳۲۵

۶۷- خبرگزاری فارس ۱۳۸۶

۶۸- مجله تهران مصور

۶۹- مجله آدینه شماره ۸۸

۷۰- مجله خواندنیها

۷۱- اثنی عشری خیای، مقصود، سیلان بابک مشگین، اردبیل: باغ
اندیشه، ۱۳۸۰

۷۲- خلیلی عراقی، محمد رضا، خاطرات سفر به آذربایجان...، تهران:
چاپخانه ارتش، ۱۳۲۸

۷۳- صدری، سید حسین، مروری بر حوادث فرقه دموکرات

آذربایجان و حکومت پیشه وری در میانه، تبریز: اعظم

۷۴- اسدالهی، رحیم، سرعین در آینه قلم: نشر تراز، ۱۳۸۱، اردبیل

ضمانم

متن فارسی بیانیه ۱۲ شهریور

ایران مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هر قدر آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کوشیده است که بدینوسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هر چه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به خود آنها واگذار نماید.

لذا باید هر چه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست به کار شد و حکومت ملی را از پایین، یعنی از میان خلق و براساس احتیاجات توده‌های وسیع و برپایه‌ی خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی می‌کنند بنا نهاد. وحدت ملی واقعی زمانی میسر می‌شود که تمام مردم با حفظ خصوصیات و آزادی داخلی خود ترقی نموده و از هر لحاظ بتوانند با هم برابری نمایند. ما می‌گوییم: در خاک آذربایجان یک خلق چهار میلیون نفری زندگی می‌کنند که آنها قیومیت خود را تشخیص داده‌اند، آنها زبان مخصوص به خود و آداب و رسوم جداگانه‌ای دارند. این

خلق می‌گوید که ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در اداره‌ی امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم، آذربایجان می‌گوید: "تهران به دردهای ما نمی‌رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است، از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می‌کند، زبان مادری ما را تحقیر کرده و اجازه نمی‌دهد ما نیز مانند سایر هموطنان خود آزاد زندگی کنیم. با وجود این ما ادعای قطع رابطه با آنجا را نداریم. قوانین کلی و عمومی مملکت را اطاعت خواهیم کرد. در مجلس شورای ملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود. زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد. اما با تمام اینها، این حق را بخود قایلیم که صاحب امتیاز خانه‌ی خود شده و امکان اداره‌ی آن را مطابق میل و سلیقه‌ی خود داشته باشیم.

حال که در سایه‌ی مبارزه‌ی جوانان قهرمان کشورهای دمکراتیک، اساس فاشیسم سرنگون شده و پوچ بودن نظریه‌ی برتری ملتی بر ملت‌های دیگر به ثبوت رسیده و آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود به وسیله‌ی منشورها و پیمان‌ها اعلام گردیده، در چنین شرایطی طبیعی است که آزادیخواهان و خلق آذربایجان نمی‌توانستند به طور منفرد و متفرق، مبارزه در راه آزادی را ادامه دهند، به همین دلیل لازم بود که به خاطر رهبری این مبارزه، سازمان محکم و منظم حزبی به وجود آید.

فرقه دمکرات آذربایجان زاینده این احتیاج است.

هموطنان عزیز! اینک دوره‌ی مبارزه‌ی تاریخی بزرگی آغاز می‌شود. فرقه‌ی دمکرات آذربایجان شما را از هر صنف و طبقه، جهت عضویت در تشکیلات خود و شرکت در مبارزه‌ی مقدس ملی دعوت می‌کند. درهای این فرقه بره روی کلیه‌ی مردم آذربایجان به جز دزدان و خائنین بازاست.

هر کس که شعارها و مقاصد ما را قبول کند هر چه زودتر باید عضویت سازمان فرقه را قبول کرده و در صفوف پرچمداران آزادی آذربایجان و تمام ایران داخل شود.

شعارهای ما از این قرار است:

۱- توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران، لازم است به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود و ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانه‌ی کشور، سرنوشت خود را تعیین نمایند.

۲- در اجرای این منظور باید به زودی انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب شده و شروع به کار نمایند. این انجمن‌ها ضمن فعالیت در زمینه‌ی فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی به موجب قانون اساسی، عملکرد تمام مأمورین دولتی را بازرسی کرده و در تغییر و تبدیل آنها اظهار نظر خواهند کرد.

۳- در مدراس آذربایجان تا کلاس سوم ابتدایی تدریس فقط به زبان آذربایجان خواهد بود و از آن به بعد زبان فارسی به عنوان زبان دولتی توأم با زبان آذربایجان تدریس خواهد شد. تشکیل دانشگاه ملی (دارالفنون) در آذربایجان یکی از مقاصد اساسی فرقه‌ی دمکرات است.

۴- فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در توسعه‌ی صنایع و کارخانه‌ها به طور جدی خواهد کوشید و سعی خواهد کرد برای رفع بیکاری و توسعه‌ی صنایع دستی، وسایل لازم را فراهم نموده و توأم با تکمیل کارخانه‌های موجود، مؤسسات تولیدی جدیدی ایجاد نماید.

۵- فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، توسعه‌ی تجارت را یکی از مسایلی ضروری و جدی محسوب می‌دارد. مسدود بودن راه‌های تجارتي تا به امروز سبب از بین رفتن ثروت عده‌ی کثیری از دهقانان، به ویژه باغداران و خرده مالکین شده که منجر به فقر و فلاکت آنها گردیده است.

فرقه‌ی دمکرات آذربایجان برای جلوگیری از این وضع در نظر گرفته است که در پیدا کردن بازار و جستجوی راه‌های ترانزیتی که بتوان با استفاده از آنها کالاهای آذربایجان را صادر نمود و از اتلاف ثروت ملی جلوگیری کرد، اقدام جدی نماید.

۶- یکی دیگر از مقاصد اصلی فرقه‌ی دمکرات، آباد ساختن شهرهای آذربایجان است. برای نیل به این مقصود سعی خواهد کرد که هر چه زودتر قانون انجمن‌های شهر تغییر یافته و به اهالی شهر امکان داده شود که به طور مستقل در آبادسازی شهر خود کوشش‌های لازم را انجام و آن را به شکل معاصر و آبرومندی در آورند، به خصوص تأمین آب شهر تبریز یکی از مسائل بسیار فوری فرقه‌ی دمکرات است.

۷- مؤسسين فرقه‌ی دمکرات آذربایجان به خوبی می‌دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. در نتیجه این فرقه نمی‌تواند جنبشی را که در میان دهقانان به وجود آمده، نادیده بگیرد و به همین لحاظ فرقه سعی خواهد کرد برای تأمین نیازهای دهقانان گام‌های اساسی بردارد.

همچنین تعیین حدود و مشخص نمودن روابط بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیات‌های غیرقانونی که به وسیله بعضی از اربابان اختراع شده، یکی از وظایف فرقه‌ی دمکرات است. فرقه سعی خواهد کرد، این

مسئله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی باشند و هم مالکین به آینده‌ی خود اطمینان نموده و با علاقه و رغبت در آباد سازی روستا، شهر و کشور خود کوشش نمایند.

زمین‌های بایر و زمین‌های متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و فرار اختیار نموده اند و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می‌رسانند، چنانچه به زودی مراجعت نمایند، به نظر فرقه‌ی دمکرات باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ما کسانی را که به خاطر عیش و نوش، ثروت آذربایجان را به خارج می‌برند، آذربایجانی محسوب نمی‌کنیم؛ چنانچه آنها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آنها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. علاوه بر این، فرقه خواهد کوشید که به طور سهل و آسان، اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین نماید.

۸- یکی دیگر از وظایف مهم فرقه‌ی دمکرات مبارزه با بیکاری است. این خطر از هم اکنون خود را به صورت جدی نشان می‌دهد و این سیل در آینده روز به روز نیرومندتر خواهد شد.

در این مورد از طرف دولت مرکزی و مأمورین محلی، کاری انجام نگرفته است. چنانچه کار بدین منوال ادامه یابد اکثریت اهالی آذربایجان دچار فنا و نیستی خواهند شد. فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر، تدابیر جدی اتخاذ کند. فعلاً تدابیری نظیر تأسیس کارخانه‌ها، توسعه‌ی تجارت، ایجاد مؤسسات زراعتی و کشیدن راه آهن و شوسه ممکن است تا حدودی مفید واقع شود.

۹- در قانون انتخابات، ستم بزرگی به مردم آذربایجان روا داشته‌اند. طبق اطلاعات دقیق در این سرزمین بیش از چهار میلیون نفر آذربایجانی زندگی می‌کنند. به موجب همین قانون غیرعادلانه، به نمایندگان آذربایجان فقط بیست کرسی داده شده است و این به طور کلی تقسیم متناسبی نیست.

فرقه‌ی دموکرات خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا می‌شود.

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورای ملی است. فرقه با دخالت ثروتمندان به طریق ارباب و فریب در انتخابات مخالفت خواهد کرد. انتخابات باید به طور همزمان در سرتاسر ایران شروع شده و به سرعت پایان پذیرد.

۱۰- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با اشخاص فاسد، مختلس و رشوه‌گیری که در ادارات دولتی جای گرفته‌اند، مبارزه‌ی جدی به عمل خواهد آورد و از مأمورین صالح و درستکار دولتی قدردانی خواهد کرد.

مخصوصاً، فرقه کوشش خواهد کرد که معاش و شرایط زندگی مأمورین دولتی آنچنان اصلاح شود که بهانه‌ی دزدی و خیانت برای آنها باقی نماند و آنها بتوانند زندگی آبرومندی جهت خود به وجود آورند.

۱۱- فرقه‌ی دموکرات خواهد کوشید بیش از نصف مالیات‌هایی که از آذربایجان گرفته می‌شود صرف نیازهای خود آذربایجان شود و مالیات‌های غیرمستقیم به طور جدی نقصان (کاهش) یابد.

۱۲- فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، طرفداردوستی با کلیه‌ی دولت‌های دمکرات به ویژه با متفقین است و برای حفظ و ادامه‌ی این دوستی کوشش خواهد کرد تا در مرکز و شهرستان‌ها دست عناصر خائنی را که می‌خواهند دوستی بین ایران و دولت‌های دمکرات را بر هم زنند از امور دولتی کوتاه نماید.

این است مقاصد اصلی بنیان‌گذاران فرقه‌ی دمکرات

امید ما بر این است که هر آذربایجانی وطن پرست - خواه در داخل و خواه در خارج از آذربایجان - در راه رسیدن به این مقاصد مقدس با ما هم صدا و همراه خواهد بود. طبیعی است که اگر انسان خانه‌ی خود را اصلاح نکند نمی‌تواند برای اصلاح محله، شهر و روستا و یا مملکت خود بکوشد. ما ابتدا از آذربایجان که خانه‌ی ماست شروع می‌کنیم و ایمان داریم که اصلاح و ترقی آذربایجان موجب ترقی ایران خواهد شد و بدین وسیله میهن، از دست قلدرها و مرتجعین نجات خواهد یافت.

زنده باد آذربایجان دمکرات!

زنده باد ایران مستقل و آزاد!

زنده باد فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، مشعل دار حقیقی آزادی ایران

و آذربایجان!

گاهشمار مختصر حکومت ملی آذربایجان

۲۳ شهریور ۱۳۲۰: ورود قوای روسیه به آذربایجان جنوبی و فرار ارتش ایران

۱۷ اسفند ۱۳۲۲: شروع انتخابات مجلس چهاردهم و شرکت شهید پیشه‌وری و انتخاب ایشان با بیش از ۱۵۰۰۰ رای توسط مردم تبریز

۲۳ تیر ماه ۱۳۲۳: بررسی صلاحیت شهید پیشه‌وری در مجلس و رد صلاحیت ایشان.

۱۲ شهریور ۱۳۲۴: روز تشکیل فرقه‌ی دموکرات به رهبری سید جعفر پیشه‌وری.

۱۲ شهریور ۱۳۲۴: انتشار بیانیه تاریخی ۱۲ شهریور

۱۴ شهریور ۱۳۲۴: انتشار شماره ی اول روزنامه ی آذر بایجان، ارگان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان.

- ۱۰ مهر ۱۳۲۴: تشکیل اولین کنگره اعضای فرقه دموکرات
- ۲۹ آبان ۱۳۲۴: تشکیل کنگره دوم نمایندگان ملت و تشکیل حکومت آذربایجان
- ۲۱ آذر ۱۳۲۴: تسلیم ارتش شاه و استقرار حکومت ملی در آذربایجان
- ۲۲ آذر ۱۳۲۴: تصویب لایحه اصلاحات ارضی توسط حکومت ملی
- ۹ دی ۱۳۲۴: فرمان تشکیل دانشگاه فنی تبریز توسط حکومت ملی آذربایجان.
- ۱۹ دی ماه ۱۳۲۴: رسمی شدن زبان ترکی در آذربایجان با تصویب مجلس ملی آذربایجان
- ۱ بهمن ۱۳۲۴: استعفای حکیمی از نخست وزیری ایران.
- ۶ بهمن ۱۳۲۴: تشکیل قشون ملی آذربایجان توسط حکومت ملی و نخست وزیر شدن احمد قوام (قوام السلطنه).
- ۲۷ بهمن ۱۳۲۴: تصویب قانون مربوط به تقسیم اراضی خالصه توسط دولت و مجلس ملی آذربایجان.
- ۲۹ بهمن ۱۳۲۴: مسافرت قوام السلطنه به شوروی برای توافق با شوروی جهت تخلیه قوا از آذربایجان.
- ۱۱ اسفند ۱۳۲۴: اعلام خیرگزاری شوروی مبنی بر خروج نیروهای شوروی از شمال شرق ایران (خراسان) و تأکید بر ادامه ی حضور نیروهای مستقر در شمال غرب تا حل و فصل مسئله ی آذربایجان.

- ۲۷ اسفند ۱۳۲۴: شکایت دولت تهران از شوروی در شورای امنیت
- ۱۶ فروردین ۱۳۲۵: اعلام بیانیه مشترک قوام - سادیچکف در تهران
- ۲۵ فروردین ۱۳۲۵: آغاز به کار کنگره دهقانان آذربایجان با شرکت چندین صد (۶۰۰ یا بیشتر) نفر در تبریز.
- ۲۶ فروردین ۱۳۲۵: افتتاح رادیوی تبریز(دانشیر تبریز) توسط حکومت ملی آذربایجان
- ۸ اردیبهشت ۱۳۲۵: سفر شهید پیشه‌وری به تهران برای مذاکره با دولت تهران.
- ۹ اردیبهشت ۱۳۲۵: ورود هیئت دیپلماتیک حکومت خود مختار آذربایجان به تهران به ریاست پیشه‌وری.
- ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۵: خروج کامل نیروهای شوروی از شمال غرب ایران.
- ۲۲ خرداد ۱۳۲۵: تاسیس اولین دانشگاه در تبریز توسط حکومت ملی آذربایجان
- ۲۳ خرداد ۱۳۲۵: امضاء توافقنامه بین حکومت ملی و نماینده دولت تهران در تبریز
- ۲۶ خرداد ۱۳۲۵: راهپیمایی مردم زنجان و خمسه در اعتراض به واگذاری زنجان به حکومت مرکزی.

۱۵ آذر ۱۳۲۵: صدور فرمان نسل کشی در آذربایجان توسط محمد رضا پهلوی.

۱۶ آذر ۱۳۲۵: پیشروی ارتش از تهران به سوی زنجان و میانه.

۱۹ آذر ۱۳۲۵: جنگ نیروهای فرقه دمکرات آذربایجان با ارتش شاهنشاهی در کوه‌های قافلاتی میانه و روز اشغال و نسل کشی در میانه.

۲۱ آذر ۱۳۲۵: روز نسل کشی ملت آذربایجان توسط ارتش شاه و سقوط حکومت خودمختار آذربایجان و هجوم ارتش پهلوی به مناطق مختلف آذربایجان که حاصل آن انهدام و ویرانی و از هم پاشیدگی شیرازهی زندگی مردم آذربایجان و قتل حدود ۲۰ هزار و زخمی و آواره شدن ۷۰ هزار نفر از مردم آذربایجان بود.

۲۵ آذر ۱۳۲۵: به شهادت رسیدن میرزا نوراله خان یکانی توسط حامیان ارتش شاهنشاهی.

۲۶ آذر ۱۳۲۵: روزی که کتابهای ترکی را در آذربایجان به آتش کشیدند.

۱ خرداد ۱۳۲۶: به دار آویخته شدن و شهادت فریدون ابراهیمی.

۲۰ تیر ۱۳۲۶: مرگ مشکوک سید جعفر پیشه وری رهبر جنبش سرکوب شده‌ی آذربایجان، در حادثه رانندگی در اطراف باکو.

۱ دی ۱۳۷۷: درگذشت پروفسور دکتر محمدتقی ذهتایی، جزء اولین دانشجویان دانشگاه تبریز که در سال ۱۳۲۵ تأسیس شده بود.

۱۹ آبان ۱۳۸۱: درگذشت صفرخان قهرمانیان، ساوونار ملی آذربایجان.

اسناد و تصاویر



دوره حکومت ملی آذربایجان



پرده‌برداری از مجسمه سردار ملی آذربایجان؛ ستارخان توسط شهید پیشه‌وری



زنان عضو فرقه دمکرات آذربایجان



جمعی از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان



دوره حکومت ملی آذربایجان ۱۳۲۴-۱۳۲۵
Azərbaycanın Milli Hükumət Dönəmi 1945-1946



دوره حکومت ملی آذربایجان ۱۳۲۴-۱۳۲۵
Azərbaycanın Milli Hükumət Dönəmi 1945-1946



دوره حکومت ملی آذربایجان ۱۳۲۴-۱۳۲۵
Azərbaycanın Milli Hükumət Dönəmi 1945-1946



دوره حکومت ملی آذربایجان ۱۳۲۴-۱۳۲۵
Azərbaycanın Milli Hükumət Dönəmi 1945-1946



دوره حکومت ملی آذربایجان ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵
Azərbaycanın Milli Hükumət Dönəmi 1945 - 1946



دوره حکومت ملی آذربایجان ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵
Azərbaycanın Milli Hükumət Dönəmi 1945 - 1946



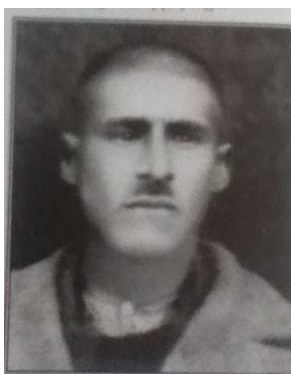
ملی حکومتین ساوادسیزلیغی آنا دیلینده ارادان قالدیرماسی
Milli Hükümetin savadsızlığı Ana dilində aradan qaldırması



دوره حکومت ملی آذربایجان ۱۳۲۴-۱۳۲۵
Azərbaycanın Milli Hükümet Dönəmi 1945-1946



دادستان شجاع حکومت ملی آذربایجان؛ فریدون ابراهیمی
تاریخ شهادت: ۱ خرداد ۱۳۲۶



«محمدحسین علامه»، عضو فرقه دمکرات آذربایجان که در ۲۱ آذر ۱۳۲۵
جسدش بعد از کشته شدنش به دست عوامل حکومت مرکزی در مرنده به آتش کشیده شد
منبع: سیدمرندی، «تاریخ مرنده به روایت تصویر»



صحنه اعدام ژنرال کبیری (وزیر پست و تلگراف حکومت ملی آذربایجان) در مراغه
منبع: روزنامه آتش ۳ بهمن ۱۳۲۵



از راست: ۱- هاشمی ۲- حسن سبزواری ۳- صفر قهرمانی دژ برازجان ۱۳۳۹

برگرفته از کتاب «خاطرات صفرخان»



ملی حکومتین سرهنگی شهید یوسف مرتضوی
Milli Hökumätin polkovniki şahid Yusif
Mürtazavi



شهید شاعر محمدباقر نیکنام
şahid şair Mahammadbağır Niknam



ارومیه فدائیلرینین باشچیسینی شهید محمدامین آزاد وطن
Urmu fədailərinin başçısı
şahid Məhəmmədəmin Azadvatan



ملی مجلسین نماینده سینی نورالله خان یگانی
Milli Məclisin deputatı
Nurullaxan Yekani

بر گرفته از کتاب «آزادلیق یولونون مبارزلیرى»



بر گرفته از کتاب «از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات»



روزنامه آتش ۱۴ دی ماه ۱۳۲۵

آقای مکرم بخشدار محترم مرند

صمیمانه سه ملازمین تقدیم آید ندان خودنوا یقینند که کمال بدبختی
 و خلیفه مقدسه نیزین ایضاً سنده که عموماً این استوا حقیقی تا همین ایله مکدر
 سفولسیر در نالای آقای قاضی و نیزج کندیشی که رعیتا و بله کجا
 آید نیا و گویا مالکیت موقوف اولوب بیچاره لوده شوغیبیلر که
 حکومت ملی شورمون جان مال ناموسین حفظنی و امنیت آسایش
 نامینس و استوا حبت عرومه اهلینس تقبل و تقصیرن آید بیدر که هر
 نوز حقوق حقه سنه مالک اولما لیدر مندن خواهس ایله بی حقوق اربابین
 جمع آورلیک ایچون ایکی نفر اولی و کیل و عزت ناموس میاین ایله ستم که
 مطابق مقرراتیکه مجلس ملی اربابله ذراع آراسنده قانون وضع آید بیسه
 و هر طرفین حق میاین اولوب بی جمع آورلیک آتیش لول لطفاً تقریر بیولر
 که حقوق اربابین بیومکه مسامحه ایضیب واربابین سیا اولوی که کندین صدق
 تحویلنده دی بولار اتیم آتیشیلر و اولار احوالی آیدین که هر کس قانولر
 اطاعت ایلمه مجبور در آرتیق زحمت و بیرمیوب اولونزه منتظوم

نورالله یحیی ۲۰/۵/۱۸

دفتر درجه اولی امیرکلیک مرند
۲۵/۵/۱۸ (۲۰/۵/۱۸)

تبت
 شماره ۱۷۲
 تاریخ ۲۵/۵/۱۸

۱۴

تفکرات دمکراتیک رهبران حکومت ملی آذربایجان
 نامه میرزا نورالله خان یکانی به بخشدار مرند در زمان حکومت ملی



Azerbaycanda bir hükümet kuruldu

150 bin kişinin verdiği reyyle 101 sayılab seçildi, 10 kişilik bir kabine işbaşına geçti

Tahran 15 (n.a.) — Azerbaycan İleri, seçimlerini yapmışlar ve bunla birlikte kendi hükümetlerini kurmuşlardır. Seçimler sırasında 300 bin seçmenden 150 bin oylarını kullanmışlar ve yüz bir sayılab seçmişlerdir. Azerbaycanda 10 kişiden mürekkep bir hükümet kurulmuştur. Bu hükümet, barış ve dış işleri bakanlıklarını barış, bütün diğer önemli hizmetlerini üzerine almıştır. Anılar yalnız Azerbaycanın muhtar bir eyalet olmasını talep etmektedirler. Anılar, ayrıca, İran bayrağını ve sahi da tanıyacaklardır. Fakat aynı zamanda kendi venglerini kendileri taşımak konusunda da ısrar etmektedirler.

Yeni Azerbaycan hükümetinin ilk İst. Azerbaycan valisini eyalet-buvalılarından çıkarmak olmuştur. Bayat bir Rus üyesi İle devlet Tahranı idar etmiştir. İngiliz kol'ları gineye çekilmişler Londra 15 (n.a.) — Brillanova ajansı — Arkası sahife 3, 53. 6 da —

Türk - Mısır dostluğu

Kahirede bulunan arka-

گزارش روزنامه جمهوریت از تشکیل حکومت ملی آذربایجان (سال ۱۹۴۶ میلادی)



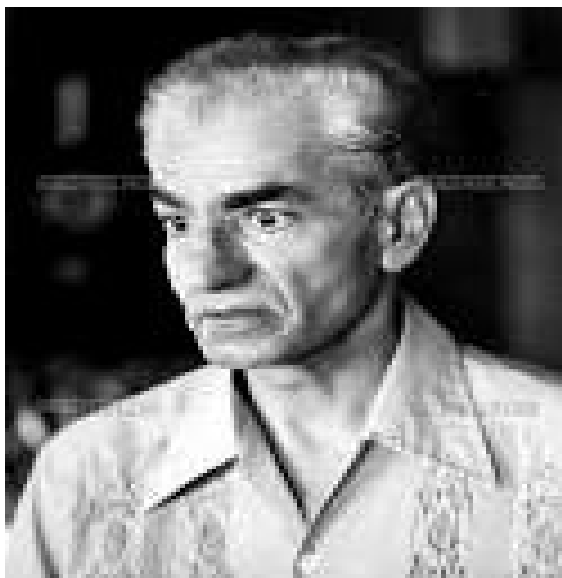
"ایراندای حقیقی آزادلیق یاراتماق اوچون جانیمیزدان کئچمیشیک"
افسران قشون ملی آذربایجان در جبهه هولاسو



اسامی و مشاغل افسران ستون‌های اجزای پادربابیان

۱- سرتب هابونی فرمانده لشکر ۴ کردستان - ۲- سرتب هاشمی فرمانده لشکر و فرمانده نیروی اجزای
 پربانان - ۳- سرهنگ ستاد و رهبر امرتسبی ستاد لشکر - ۴- سرهنگ ستاد و قا رئیس ستاد نیرو - ۵- سرهنگ سوار
 باهنر فرمانده ستون - ۶- سرهنگ ستاد اسلانی فرمانده کتاب - ۷- سرهنگ ستاد مفروری فرمانده از طلبی زنجیان -
 ۸- سرهنگ سوار برتوی فرمانده هنگ سوار نوزی - ۹- سرهنگ ۲ مظاهری فرمانده ستون - ۱۰- سر کسره یاده
 نیروآبادی فرمانده گردان ۲ هنگ ۳ یاده پاد - ۱۱- سروان یاده ساحتور فرمانده گردان ۲ هنگ ۲ یاده ۱۲-
 سروان یاده آزموده فرمانده گردان ۱ هنگ ۶ یاده - ۱۳- سروان یاده والی فرمانده گردان ۳ هنگ ۶ یاده ۱۴-
 سروان یاده سبکت فرمانده گردان ۳ هنگ ۲۴ یاده - ۱۵- سروان یاده آتشی فرمانده گردان ۱ هنگ ۲۷ یاده -
 ۱۶- سروان سوار بوریان فرمانده گردان ۱ هنگ سوار پهلوی - ۱۷- سروان سوار صدر فرمانده گردان ۲
 هنگ سوار پهلوی -

افسران جنایتکار ارتش - روزنامه اطلاعات



محمد رضا پهلوی؛ عامل و آمر نسل کشی ۲۱ آذر



تیمسار «حاج علی رزم آرا» (فرمانده قشون جنایتکار ارتش شاهنشاهی ایران)

امروز ساعت ۱۱ و نیم قبل از ظهر
از طرف دانش آموزان و دانشجویان
شهر تبریز در میدان مقابل عمارت
شهر داری جشنی با حضور عده بسیاری
از اهالی شهر و مخبرین مطبوعات پایتخت
و افسران ارتش و مامورین دولت بر پا
گردیده و قبلا در وسط میدان آتش
بزرگی افروخته بودند و مقدار زیادی
کتب کلاسیکی ترکی را که فرقه
تنکین دموکرات چاپ کرده و بزور می
خواستند بکودکان تدریس نمایند در
میان کف زدن و هورای حضار و فریاد
های زنده باد اعلی حضرت شاهنشاه محبوب
ما و پاینده باد جناب اشرف قوام السلطنه
و محو باد دشمنان آذربایجان و نابود
باد خائنین ایران ، تمام کتابها در آتش
ریختند و سپس عکسهای سران خیانتکار
و مزدور فرقه تنکین دموکراتهای قلابی
را آتش زدند .

آنکام چند نفر از مخبرین جرائد
پایتخت نطقهایی ایراد و از جمله آقای
احمد شارق اشعاری خواندند و جشن
دانشجویان تبریز ساعت یک بعد از ظهر
در میان احساسات اهالی پایان یافت .

شماره: ۹۹۵۴
تاریخ: ۱۱/۱۱/۱۳۰۴
موضوع: ...

وزارت کشور
شهرستانی کل کشور

محل: ۱
در جواب مرانه حروف و اعداد مطبوعه که منضم شماره است با شماره ذکر شود

دوره: ۱۱/۱۱/۰۴

وزارت کشور

برطبق گزارش شماره ۹۳۱ شهرستانی تهران با مستند گزارش شهرستانی مرافه با مستحضار میرساند
برابر برای صادره از زمان جنگ اهزامی بمرافعه و تفسیر از متضمن بشرح زیر محکم با عدا م شده مهود ند
۱- اقلی صبحی عمله کارخان نمیانند و آب سرهنگ متجا سرین
۲- محمد علی رامتین اهل سراب سرگرد متجا سرین
در ساعت اصبح روز ۱۶ / ۱۰ / ۲۵ با حضور آقای فرماند ار نظامی
مرافعه و نیز شگفتانونی و نمایند هداد ستانی و رئیس شهرستانی
بموقع اجرا گذارد ه شد -۰
رئیس شهرستانی کل کشور سررتی صفاری

۱۱ / ۲۲

ثبت وزارت کشور
شماره: ۱۱۱۲۲
تاریخ: ۱۱/۱۱/۰۴

سند ۵۳: گزارش شهرستانی در مورد اعدام محمد علی رامتین سرگرد فرقه دمکرات.

بر گرفته از کتاب «فرقه دمکرات در سراب»

شماره ۱۳۸
تاریخ ۱۳۳۳



اداره

دائرة

شماره ۱۳۳۳

دریافت شد. (نگار ۳) تیریز

عین ۱۹۲۱ برگه پور نامه مربوط به هشت نفر غیر نظامیان مشروطه مشهومی که هنگام جنگ با متجاوزان و حمله بقایار دولت که طبق رای صادره از دادگاه زمان جنگ سراب به کیلرهای مشروطه محکوم گردیدند و آن بیوسا رسال.

۱- محمد اسحاق عزیزوند اسلام به شش سال زندان شاقه (قره وین)

۲- عبدالله غوثیان نرزنند عزت به شش سال زندان شاقه (قره اردها)

۳- میرحیدر هاشمی نرزنند میرهاشم به شش سال زندان شاقه (قره بیجلا)

۴- علی مهورائی نرزنند ساسا دتلی به پنج سال زندان شاقه (قره وین)

۵- حسن غفار نرزان نرزنند غفار به پنج سال زندان شاقه (قره قره قیوم)

۶- اسدالله بابائی نرزنند بابا به چهار سال زندان شاقه (قره سرسبز)

۷- میرزا علی خوشگو نرزنند محمد علی به سه سال زندان شاقه (قره بیجلا)

۸- غفار قشیری نرزنند محمد تیریز (قره بیجلا)

و برای دادگاه از دادگاه مزبور نسبت به کمترین ردیف ۱ تا ردیف ۷ اعتراض نسبت و حکم ارتقا بیخ ۲۶/۴/۲۰ قطعی شده ولی نسبت به ششم ردیف ۸ اعتراض و تقاضای تجدید نظر میشود.

متن است مقرریات تجدید قضیت حکم را نسبت به هفت نفر فوق به تسریهائی محل اسلام میزنند و بمنظور تجدید رسیدگی در مورد غفار قشیری بدادگاه تجدید نظر مراجعه و نتیجه را اعلام دارند.

دادستان ارشد سرتیپ بهانی

۱۳۳۳

۳/۳/۳۳

۱۹۵

۳۰/۳/۳۳

سند ۶۳. اسامی و محکومیت هشت تن از اعضای فرقه دمکرات سراب.

بر گرفته از کتاب «فرقه دمکرات در سراب»



شماره _____

تاریخ _____

شماره _____

وزارت کشور

استاداری آذربایجان

محرمانه - مستقیم

۷۸۲۳

بعد عنوان

۱۳۶۶/۶/۶

عطف بنامه شماره ۲۱۱۱/۱ - ۲۱/۶/۱۶ طبق گزارشات

شهرستانی سراب و باستاند نامه های فرمانداری نظامی سراب
دادگاههای مربوطه / ۲۱ نگرندانی متهم به همکاری با
شجاع سرین تاکنون با تشرفات قانونی در سراب پدار آید خسته
شده ماند اینک صورت اسامی آنها برای استحضار تلو ارسال و -
من بعد نیز محضر وصول گزارش بعرض خواهد رسید .

رئیس شهرستانی آذربایجان - سر تیب دانشپور

شماره ۲۳۱۳

۱۳۶۶/۶/۶

رونوشت بارنوشت صورت مربوطه عطف بنامه شماره ۱۰۵۸۱/۱ -

۲۱/۶/۵ به وزارت کشور ایفا میگردد .

استاداری آذربایجان

۱۵۹۸۶

۷/۱

دستورالعمل
معاونت
رئیس

سند ۶۶/۱ گزارش شهرستانی در مورد اعدام ۲۴ نفر از اعضای فرقه دمکرات سراب و اعلام اسامی آنها.

برگرفته از کتاب «فرقه دمکرات در سراب»



بدرقه شاه منصوب بیگانگان در سفر آذربایجان توسط روحانیون در آستارا



از راست به چپ: ۱- میر عبدالحسین منصوری ۲- سید احمد میر خاص ۳- حسین آفاخان
وطن دوست از مخالفان مهم حکومت ملی در اردبیل (بر گرفته از تاریخ مغان)



جمشید اسفندیاری

خان ملک کندي (ملکان)؛ جنایات او وجدان هر انسانی را به درد می آورد.



حجت اسلام طالقانی (طلبه سیاسی)

که بعدها آیت الله شد برای تطهیر جنایات ذوالفقاریها و ارتش به زنجان رفت.



از راست به چپ: ۱- فرض الله خان طالش میکائیل لو ۲- حاتم خان گیگلو ۳- امیر اصلان
عیسی لو (برگرفته از کتاب تاریخ مغان)



محمد مصدق. او که می‌گفت فرقه دمکرات غیر قانونی است ولی به شاه منصوب بیگانگان
تعظیم می‌کند.



عشایر شاهسون و رؤسای ایلات اکراد در ستاد جنگ (تهران) بعد از اشغال آذربایجان برای تقدیر حضور دارند.

<p>بهای اشتراك در کشور سالیانه ۲۰۰ ریال برای کارگران و ماشجویان ۱۵۰ ریال در خارج: سالیانه ۳۰۰ ریال بهای اشتراك قبلا دریافت میشود نشانی: تهران انتهای خیابان امیریه (سر بل امیر بهدار) - تلفون ۸۹۱۹</p>	<h1>آئین اسلام</h1> <p>إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ</p> <p>جمعه ۱۳۳۶ - ۲ رجب ۱۳۶۶</p>	<p>صاحب امتیاز و مدیر مسوول - نصرت اندوژیانی - سال چهارم شماره ۵ شماره مسلسل ۱۶۰ هنگ شماره ۵ ریال</p>
--	---	---

سلطان تشیع بگانون تشیع میروند



آیت الله سید یونس اردبیلی - صادر کننده فتوا بر علیه حکومت ملی
برگرفته از کتاب «پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان»



ایل شکاک در انتظار تشریف فرمائی ذات مقدس اعلی حضرت همایونی

خرداد ۱۳۲۶

Azerbaijan National Government

Author:

Hossein Alizadeh (Barish Marandli)

